



مَجَلَّةُ الدِّرَاسَاتِ الْعِلْمِيَّةِ فِي اللُّغَةِ وَالدِّينِ / الْجُمْهُورِيَّةُ الشَّرِيفَةُ

The Institute of Higher Education in Linguistics and Religious Studies
دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی - نجف اشرف

مجموعه پایان‌نامه‌های علمی - شماره ۹

جایگاه معجزه مادی در دین الهی

تحقیق ارائه‌شده به

دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی

که بخشی از ملزومات برای دستیابی به مدرک دکترا در علوم دینی و زبان‌شناسی است

ابتسام احمد محمد الحسانی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام



دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی نجف اشرف
پایان‌نامه علمی، شماره ۹

جایگاه معجزه مادی در دین الهی

تحقیق ارائه شده به

دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی

که بخشی از ملزومات برای دستیابی به مدرک دکترا در علوم دینی و زبان‌شناسی است

ابتسام احمد محمد الحسانی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)

جایگاه معجزه مادی در دین الهی	نام کتاب
موضع المعجزة المادية في دين الإلهي	نام کتاب اصلی
ابتسام احمد محمد الحسانی	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۰	تاریخ انتشار
۲۰۱۷ / ۱۴۳۸	تاریخ انتشار کتاب اصلی
پایان نامه دکترا، شماره ۹	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

به تامل‌نماهای زیر مراجعه نمایید .

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.co/ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

تقدیم	۹
پیشگفتار	۱۱
فصل اول: تعریف معجزه	۱۹
واژه معجزه	۱۹
تعریف معجزه از نگاه شیعه	۲۵
تعریف معجزه از نگاه اهل سنت	۳۷
تعریف معجزه از نگاه مسیحیان	۴۵
سخن نهایی در تعریف معجزه	۴۹
معنای «لبس: شبهه و ابهام» در معجزه مادی	۵۱
مشابهت معجزه‌ها با آنچه در زمان ارسالشان رایج بوده است	۶۰
وجود ابهام و پوشیدگی در معجزه مادی، فریب‌کاری نیست	۶۹
علت رخ‌دادن یا به تأخیر افتادن آیات	۷۳
قهر [اجبار] در معجزه، نسبی است	۷۶
فصل دوم: معجزه و شناخت خدا یا متصلین به او	۷۷
معجزه مادی و دلالت به خدا	۷۷
دلیل بر وجود خدا	۸۳
معجزه مادی و دلالت آن بر صدق مدعی	۸۹
سخن نهایی در خصوص جایگاه معجزه در دین الهی	۹۰
جایگاه معجزه در عقاید شیعه	۱۰۱
جایگاه معجزه در عقاید اهل سنت	۱۰۶
جایگاه معجزه در عقیده سلفیه وهابی	۱۱۳
جایگاه معجزه در عقاید مسیحیان	۱۱۶
سخن حق، قانون شناسایی مدعی راست‌گو	۱۲۲
امام مهدی (علیه السلام) و معجزه	۱۲۵

.....	فصل سوم: معجزه در خواستی	۱۲۷
.....	معجزه در خواستی در متون دینی	۱۲۸
.....	تعارض میان پذیرفتن و نپذیرفتن انجام معجزه توسط انبیا	۱۳۸
.....	آیا اگر معجزه رخ بدهد باید همه مردم آن را ببینند؟	۱۳۹
.....	معجزه در خواستی در کتاب‌های عقیدتی شیعه	۱۴۲
.....	معجزه در خواستی در کتاب‌های عقیدتی اهل سنت	۱۴۵
.....	معجزه در خواستی در کتاب‌های عقیدتی مسیحیان	۱۴۶
.....	سنت خداوند است که عذاب، همراه با معجزه مادی باشد	۱۴۷
.....	فصل چهارم: معجزه و علیت	۱۵۱
.....	اشکال معجزه و علّیت	۱۵۱
.....	پاسخ به اشکال ناممکن بودن معجزه از نظر اشعری‌ها	۱۵۱
.....	پاسخ به اشکال ناممکن بودن معجزه از نظر شیعه	۱۵۸
.....	معجزه، قوانین و واقعیت علمی	۱۵۹
.....	علّیت قانونی حتمی است	۱۶۶
.....	آیا «سبب» همیشه باید مادی باشد؟	۱۷۰
.....	آیا ممکن است خداوند سبب مستقیم برای معجزه باشد؟	۱۷۴
.....	آیا بعد از شناخت سبب و علت، معجزه همچنان معجزه باقی می‌ماند؟	۱۷۸
.....	فرق میان معجزه، و هر پدیده و رویداد دیگری چیست؟	۱۷۹
.....	فصل پنجم: انکار معجزات	۱۸۳
.....	انکار معجزات	۱۸۳
.....	اسپینوزا و معجزه	۱۸۳
.....	هیوم و معجزه	۱۹۲
.....	«داوکینز» و معجزه	۱۹۷
.....	ولادت عیسی بدون پدر از نظر علمی ناممکن نیست	۱۹۹
.....	استدلال‌های دیگر برای انکار معجزه	۲۰۲

- معجزه‌های موهوم ۲۰۳
- تصادفی بودن، قطعیت، و معجزه ۲۰۶
- عدم قطعیت، عرصه را برای دخالت غیب و آزادی اراده باز می‌کند ۲۱۰
- فصل ششم: معجزه، از واقعیت تا درک متون** ۲۱۳
- متون دینی را چگونه بفهمیم؟ ۲۱۴
- آیا تفسیر طبیعی عمل خدا، وجود خدای سبحان را نفی می‌کند؟ ۲۱۹
- «کُنْ فَيَكُونُ: باش، پس موجود می‌شود» و معجزه ۲۲۰
- آفرینش آدم و معجزه ۲۲۶
- «کونوا فردة خاسئین: بوزینه‌هایی رانده‌شده باشید!» ۲۲۸
- زندگی طولانی نوح ۲۳۲
- و ماه، از هم شکافت! ۲۳۸
- صعود ایلیا ۲۴۶
- آمدن و فرود آمدن پروردگار ۲۴۷
- ابراهیم و معجزه آتش ۲۴۸
- معجزه‌های غیرقاهر ۲۵۲
- ملخ و باد شرقی ۲۵۲
- جوش‌های پوستی و خاکستر کوره حمام ۲۵۳
- زنده کردن مردگان ۲۵۴
- صداهایی از آسمان ۲۵۷
- معجزات، نشانه‌هایی مشروط هستند و نه صفاتی برای معصوم ۲۵۷
- معجزه قرآن ۲۶۰
- پایان این پژوهش** ۲۶۷
- پیوست ۱: پاسخ به درخواست کورانی برای معجزه** ۲۷۳
- پیوست ۲: معجزه مادی در دعوت امام احمدالحسن** ۲۸۱
- آیا امام احمدالحسن معجزه‌ای به مراجع عرضه داشته است؟ ۲۸۲

- ۲۸۴هلاکت خطیب، چند روز بعد از دشنام‌دادن به امام احمدالحسن
- ۲۸۶بازگشت کودک به زندگی
- ۲۸۷زنده کردن حیدر شیرخوار بعد از آنکه بر اثر تب جان سپرد
- ۲۸۸شفا از بیماریِ سرطان
- ۲۸۹شفای افلیج
- ۲۹۰صَرَخی بعد از دشنام‌دادن به یمانی و درخواست نزول عذاب بر خودش
- ۲۹۱اعتراف کورانی به دو معجزه‌ای که از امام احمدالحسن درخواست کرد
- ۲۹۳خداوند عرعور را بعد از توهین و تعدی وی بر مهدی احمدالحسن، رسوا می‌کند
- ۲۹۴نام کافر روی پیشانی الوصابی
- ۲۹۴چرا خدا همهٔ کسانی را که دشنام می‌دهند و به حجت‌های خدا تعرض می‌کنند هلاک نمی‌کند؟
- ۳۰۱منابع این پژوهش

تقدیم

به امام احمدالحسن یمانی

و اهل بیت طیب و طاهرشان

«یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فأوف لنا الكیل و تصدق علینا إن الله یجزی المتصدقین»

«ای عزیز! به ما و خانواده ما آسیب رسیده است و سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم. پس پیمانہ را به ما تمام بده و بر ما تصدق کن که خدا صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد.»

امام احمدالحسن در کتاب «جهاد درب بهشت است» بعد از اینکه از موضوع معجزه سخن به میان می‌آورد می‌فرماید: «حق همان است که گفته شد؛ اگرچه مسائل بسیاری باقی است تا در این موضوع مورد بحث و بررسی قرار بگیرد؛ ولی بنده تنها به اندکی برای گشودن باب بحث بسنده نمودم، و بقیه را برای مؤمنان باقی می‌گذارم تا آن را شرح و بسط دهند.»

از خداوند سبحان و متعال می‌خواهم کم‌کاری و لغزش‌ها و کوتاهی‌هایم را بر من ببخشاید و از خدا می‌خواهم معلم را خالص گرداند و در آن نصرتی برای خداوند سبحان و متعال، و اولیایش، و خلیفه و جانشین امروزش - امام احمدالحسن - قرار دهد.

ابتسام احمد

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پاس و ستایش تنها از آن خداوند پروردگار جهانیان است، و سلام و صلوات تمام خداوند بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیون باد!

بنده «معجزه» را به عنوان چهارچوب کلی این تحقیق انتخاب کردم؛ چراکه معجزه و شناخت آن و جایگاهش در دین الهی و امکان پذیر بودن و نسبی بودن آن^۱ و ارتباطش با «علیت» باعث مطرح شدن بسیاری از پرسش‌ها و اشکالات حقیقی شده، و بنده بر این باورم که «معجزه» این استحقاق را دارد که تحقیقی علمی برایش انجام بگیرد، و ناگزیر این تحقیق باید در مسیر عقیده درست ما به عنوان مسلمان مؤمن به خداوند سبحان و متعال و مؤمن به خلفایش علیه السلام در خصوص معجزه جریان یابد، و عقاید باطل وارد شده [درباره معجزه] زدوده،

۱- به عنوان مثال: وسایل ارتباطی امروزه که در حال حاضر به صورت عادی در چهارچوب قوانین فیزیکی از آن‌ها بهره می‌بریم. در گذشته خارق العاده شمرده می‌شد؛ اما امروزه کسی تعجب نمی‌کند که به او گفته شود او می‌تواند با شخصی صحبت کند که هزاران مایل با او فاصله دارد و می‌تواند او را به صورت مستقیم مشاهده کند بدون اینکه از جایش حرکت کند؛ کاری که در گذشته، خارق العاده و معجزه‌ای بزرگ به شمار می‌آمد؛ اما اکنون که ما به استفاده از آن عادت کرده‌ایم و از زنجیره اسباب و علت‌های آن که بر اساس قوانین فیزیک تفسیر می‌شود آگاهی داریم، دیگر آن را معجزه به حساب نمی‌آوریم؛ بلکه پدیده‌ای است «عادی».

و به شبهات مطرح شده، پاسخ داده شود.

برای ایمان آوردن به یک مسئلهٔ غیبی مثل وجود خدا. یا برای درخواست دلیلی برای حقانیت یک پیامبر یا حجتی از حجت‌های الهی به‌طور کلی. مردم به‌طور معمول به جست‌وجوی «دلیل مادی» می‌پردازند؛ یعنی یک چیز فراطبیعی (یا خارق‌العاده) یا همان چیزی که «معجزهٔ مادی» نامیده می‌شود؛ و در نتیجه این قضیهٔ مادی خارق‌العاده برای آن‌ها دلیلی مبنی بر وجود خدا یا دلیلی برای حقانیت «حجت» محسوب می‌شود. ولی بسیاری از آن‌ها درک نادرستی از معجزه و معنایش دارند و بدون هیچ دلیلی تصور می‌کنند که «معجزه» چیزی الزام‌آور و مقهورکننده است که به‌هیچ‌وجه امکان ندارد علت و سببی در چهارچوب قوانین طبیعی برایش متصور شد؛ و به این ترتیب برای این افراد «دلیل قطعی» برای مداخلهٔ خداوند برای به‌جریان‌افتادن این عمل (یعنی معجزه) شکل می‌گیرد، و به‌دنبال آن دلیلی قطعی برای «وجود خدا» یا دلیلی برای «اتصال داشتن رسول به خداوند».

از سوی دیگر بسیاری از کسانی که معتقد به وجود خدا هستند این ایده را پذیرفته‌اند که «الله» تفسیری برای تمام چیزهایی است که ضمن قوانینی که ما می‌شناسیم، تفسیری ندارند؛ یعنی گویا «خداوند» به‌طور مستقیم دخالت می‌کند، فرمان می‌دهد، یا اجازه می‌دهد که کار مشخصی بدون تصور وجود داشتن هیچ سببی در ضمن قوانین طبیعی آن زمان و نه حتی قوانینی که بعدها کشف خواهند شد. به انجام برسد. بنابراین هر چیزی که تفسیری نداشته باشد، خداوند کسی است که آن را انجام می‌دهد، و این همان چیزی است که ملحدان آن را «خدای شکاف‌ها: ^۱ God of the gaps» می‌نامند.

۱- خدای رخنه‌پوش، خدای حفره‌ها یا خدای شکاف‌ها (به انگلیسی: God of the gaps) که از آن به‌صورت پرستش شکاف‌ها (به انگلیسی: Worshipping the gaps) نیز یاد شده است، به مجموعه‌ای از چند دیدگاه دربارهٔ خدا گفته می‌شود. عبارت خدای حفره‌ها دلالت بر این ایده دارد که خدا برای پُر کردن خلأ علمی بشر ساخته شده است. خدای

بیان چنین اعتقادی از سوی این افراد به‌طور کامل آیینۀ تمام‌نمای این سخنشان است که: ما توانایی تفسیر هر چیزی را داریم، و تفسیر هر چیزی که تفسیرش امکان‌پذیر نباشد «خداوند» است! و [به این ترتیب] شما می‌توانید در این دیدگاه جایگاه «معجزه‌محوری» را برای اثبات خدا نتیجه بگیرید؛ و هنگامی که دانشمندان برای پدیده‌ای تفسیری سازگار با قوانین طبیعی بدون نیاز به فرض وجود خدا می‌یابند، این عده را در وضعیتی سخت و دشوار قرار می‌دهند. ما چنین برداشتی را از معجزه به‌عنوان دلیلی قطعی برای ایمان و جایگاه آن در دین، در ادیان منحرفی که به‌سوی آمیخته‌شدن با اعتقاداتی سست و شکننده رهسپار شده‌اند شاهد هستیم؛ وضعیتی که در نتیجۀ منحرف و دور شدن از خلفای خداوند سبحان و متعال به وجود آمده است؛ به این صورت که به‌طور معمول آن‌ها به دنبال چالش‌هایی می‌گردند که علم نمی‌تواند تفسیرشان کند و بدون هیچ دلیلی می‌گویند: «خدا» [یگانه] تفسیر آن است؛ وضعیتی که در بیشتر کتاب‌هایی که سعی کرده‌اند بدون هیچ سود و فایده‌ای بر الحاد علمی ردیه بنویسند وجود دارد؛ بر الحادی که از دیدگاه علمی، برایش نظریه‌پردازی شده است.

این رویکرد نادرست در تلاش برای اثبات خداوند از طریق امور خارق‌العاده‌ای که علم تفسیرشان نمی‌کند، به‌محض اینکه ما یک تفسیر علمی قانونمند بیابیم، به بی‌نیازی از وجود خدا منجر می‌شود؛ و در نتیجه وجود این سبب یا به بیان بهتر، وجود «تفسیر» مثل یک قانون فیزیکی- پایه‌گذار چنین تفکری را در وضعیتی سخت و دشوار قرار می‌دهد، که به دنبال آن، یا به‌جهت چهل و نادانی به انکار سبب علمی پناه می‌برد، یا به انکار وجود خدا یعنی به‌سوی الحاد جهت‌گیری می‌کند؛ زیرا او از اصل و اساس خدا را از دروازه‌اش [و از راه درست

حفره‌ها را نخستین بار هنری درومند مطرح نمود؛ اما ریشه‌های این ایده را می‌توان در اندیشه‌های فیلسوفانی چون دیوید هیوم نیز یافت. (مترجم - منبع: سایت ویکی‌پدیا فارسی)

شناختش] نشناخته است؛ یا چه بسا باعث شود به سراغ سبب ماورائی برود؛ به این معنا که خدا را تفسیر سبب «این سبب علمی» قرار می‌دهد، و به این ترتیب به شکل کورکورانه هرگاه حفره‌ای پیدا کند که علم آن را تفسیر نمی‌کند می‌گوید عاملش خداوند سبحان و متعال است.

درخواست معجزه مادی برای ایمان به غیب در رویارویی با متصلین به خداوند نیز مطرح می‌شود؛ چراکه بیشتر مؤمنان به خدا از «حجت خدا» انتظار دارند برای هرکسی که درخواست [معجزه] می‌کند معجزه‌هایی روشن و مقهورکننده بیاورد تا متصل بودنش به غیب ثابت شود. بنابراین آنچه آن‌ها را از نظر مادی عاجز و ناتوان کند یعنی از تفسیرش عاجز باشند. برایشان دلیلی قطعی برای ایمان آوردن می‌شود؛ و حتی اگر «معجزه» یا «آیه و نشانه‌ای» رخ دهد در حالی که به آن صورتی که انتظارش را دارند مقهورکننده نباشد به جست‌وجوی تفسیر هر تفسیری. برای آن می‌پردازند تا وضعیت به آنجا برسد که از نظرشان معجزه بودن آن نفی گردد و در نتیجه، حقانیت رسول را انکار کنند. این همان نتیجه‌ای است که با خلفای الهی پیشین حاصل شده، و همانی است که با مصداق خلیفه الهی امروز یعنی امام احمدالحسن- نیز حاصل می‌شود. بیشتر مردم و حتی رجال و بزرگان دین- از ایشان معجزه‌ای بر اساس تصویری که خودشان از معجزه دارند درخواست کرده‌اند و می‌کنند تا به این ترتیب بفهمند شخص مدعی به‌واقع- متصل به خداوند است؛ و هنگامی که «معجزات» برخلاف تصویری که از معجزه دارند به صورتی که مقهورکننده نیستند حاصل می‌شوند، معاندین آن‌ها به جست‌وجوی هر توضیح و تفسیری می‌پردازند به غیر از اینکه این معجزه مربوط به تأیید و پشتیبانی خداوند سبحان و متعال از «حجت الهی» بوده است.

این پژوهش تلاش خواهد کرد تا معجزه، تعریف آن و جایگاهش را مورد بحث و بررسی قرار دهد و به توضیح عقاید مرتبط با آن بپردازد؛ همچنین به ارتباط معجزه با «علیت» خواهد پرداخت؛ ارتباط علی که کتاب‌ها از دوران ارسطو تا برسد به بزرگان و رجال دینی به‌وفور به تدریسش پرداخته‌اند. سپس دوران نهضت پیشرفت و ترقی اروپایی فرامی‌رسد تا در نهایت به

علم نوین به خصوص پس از اکتشاف مکانیک کوانتوم که علیت را الغا می‌کند- منجر می‌شود.

در اینجا به دو نکته مهم اشاره می‌کنم:

- تمامی آنچه مطرح خواهیم نمود مربوط به کلیت این مسئله یعنی معجزه- جدای از مصداق امروزمین آن نخواهد بود؛ بلکه هدف از این پژوهش عبارت است از اینکه به خلیفه و جانشین خدا- احمدالحسن- آن هم در سطحی که به علم ایشان بازمی‌گردد دلالت داشته باشد؛ چراکه ایشان کسی بوده است که به‌واقع- بسیاری از عقاید و مفاهیمی را که بنده در این تحقیق مرتب کرده‌ام روشن و تبیین نموده، و دیدگاه‌های رایج سنتی دینی دربارهٔ بسیاری از متون دینی را تغییر داده است.

- آنچه از گفته‌های دیگران- که بدون اینکه در بوته نقد و بررسی قرار دهم- مطرح خواهم کرد به این معنا نیست که بنده با آن موافق بوده‌ام، و نیز به آن معنا نیست که بنده مخالفش هستم؛ بلکه برخی از آنچه نقل خواهم کردم تنها به جهت شناخت مسائل مطرح شده در این زمینه از سوی رجال دین یا دیگرانی است که در خصوص معجزه یا موضوعات مربوط به آن به بررسی پرداخته‌اند و از اینکه بنده برای آن‌ها هیچ توضیحی ارائه نمی‌دهم نمی‌توان هیچ‌گونه موضع‌گیری از سوی بنده در خصوص آن موضوع را نتیجه گرفت، مگر موضوعاتی که در این تحقیق روشن کرده و توضیح داده‌ام.

این پژوهش و تحقیق بنده سعی خواهد داشت از نکاتی چند روشنگری^۱ نماید:

* فصل اول در تعریف معجزه، سعی می‌کند تعریف معجزه را از دیدگاه دینی همراه با نقل

۱- الزامی ندارد که «روشنگری» پاسخ باشد؛ بلکه می‌تواند گشودن بایی برای پرسش و پاسخ باشد که ضرورتاً بنده برایش پاسخی نداشته‌ام؛ چراکه این [پاسخ]، مسئله‌ای عقیدتی است که فقط از متن صریح و محکم از ناحیه معصوم دانسته می‌شود.

و نقد مجموعه‌ای از تعریف‌های پیشنهادی از سوی رجال دینی گروه‌های مختلف (مسلمانان شیعه و سنی، و مسیحیون) مطرح کند.

* فصل دوم جایگاه معجزه را در دین الهی، و میزان شناخت و معرفتی را که از خداوند و متصلین به او به ما ارائه می‌دهد مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد، به همراه نقد و بررسی گفته‌های رجال دین از طوایف مختلف.

* فصل سوم از «معجزهٔ درخواستی»^۱ صحبت می‌کند، و دربارهٔ اینکه آیا در دین الهی و از نظر بزرگان دین پذیرفته است یا خیر، به بحث و بررسی می‌پردازد.

* فصل چهارم به بحث و بررسی ارتباط معجزه با علیت می‌پردازد و به کسانی که معجزه را ناممکن می‌دانند پاسخ می‌دهد، و به‌طور خاص به بحث و بررسی نظر اشاعره در توصیف ارتباط «علیت» با «ارتباطات معمول و متعارفی» که می‌تواند از نظر عقلی نقض شود تا زمینه برای انجام معجزات فراهم گردد می‌پردازد. این فصل همچنین باطل بودن این نظر را که امکان دارد خداوند سبحان و متعال چیزی را بدون هیچ سببی ایجاد کند یا اینکه او سبحان و متعال سببی مستقیم برای اتفاقی در عالم جسمانی باشد روشن می‌نماید.

* در فصل پنجم به انکارکنندگان معجزه از مکتب اسپینوزا یعنی کسانی که این طور قلمداد می‌کنند که همهٔ معجزات نقل شده، یا اوهام هستند یا اموری عادی که به واسطهٔ قوانین طبیعی صورت پذیرفته‌اند پاسخ می‌دهیم، یا به انکارکنندگانی از مکتب هیوم که رویکرد تجربی دارند. همچنین این فصل، از اینکه معجزات از نظر عقلی ناممکن نیستند پرده برمی‌دارد؛ به‌خصوص با وجود «عدم قطعیت» که عرصه را برای دخالت غیب می‌گشاید.

۱ - «معجزهٔ افتراحي: معجزهٔ درخواستی یا معجزهٔ پیشنهادی» معجزاتی هستند که به‌طور معمول به‌قصد بهانه‌جویی و به‌منظور سرباز زدن از ایمان آوردن مطرح می‌شود. (مترجم)

* آخرین فصل یعنی فصل ششم، معجزه را در عرصه واقعی و متون، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و به بازخوانی برخی از متون دینی به شکلی مخالف با طرح سنتی و متداول مطرح شده توسط رجال دین می‌پردازد؛ چه آن دسته از متون دینی که آن‌ها تصور می‌کنند معجزه است و حال آنکه چنین نیست. و چه معجزه‌هایی که برای ایمان آوردن ایجاد شده‌اند، و اینکه چگونه این معجزات همواره مقهور کننده و الزام‌آور نیستند و آمیخته با ابهام و شبهه هستند.

این تحقیق بر پایه‌های زیر بنا شده است:

- نوشته‌ها و کتاب‌های امام احمدالحسن.
 - قرآن کریم و روایات آل محمد علیهم‌السلام با تفسیر امام احمدالحسن.
- منابع این پژوهش:
- کتاب‌های عقاید طوائف و مذاهب دینی.
 - کتاب‌های علمی که به «علیت» یا «وجود داشتن یا نداشتن خدا» پرداخته‌اند.
- که این منابع را به تفصیل در انتهای این تحقیق خواهید یافت.
- و الحمد لله رب العالمین.

فصل اول

تعریف معجزه

این فصل به تعریف معجزه و شرایط آن از نظر بزرگان دینی شیعه، سنی و مسیحی می‌پردازد؛ چراکه در خصوص [مفهوم] معجزه و تعریف آن و جایگاهش در دین، به سبب اجتهادی که آن‌ها به دور از خلفای الهی انجام داده‌اند اشکالات زیادی پدید آمده است.

واژه معجزه

«معجزه» عبارتی است که از «عجز» - به معنای «ضعف» و «ناتوانی» - می‌آید. معجزه آن چیزی است که توانایی آوردن همانندش وجود نداشته باشد. «خارق» یعنی «قطع‌کننده». گفته می‌شود «سیف خارق» شمشیر برنده است» یعنی «قطع‌کننده». «معمول» همان «سنت جاری» است.^۱ مسیحیان معجزه را «عجیبه» می‌نامند؛ و «اعجوبة» و «عجیبه» از «عجب» می‌آید و «عجب» یعنی به‌شگفتی آمدن از چیزی که به‌طور معمول خیلی کم برای شما اتفاق می‌افتد.^۲

بیش از پرداختن به تعاریف اصطلاحی رجال دین از معجزه به این نکته اشاره می‌کنم که واژه معجزه به‌هیچ‌وجه نه در قرآن کریم و نه در عهدین قدیم و جدید (تورات و انجیل) نیامده

۱- مراجعه کنید به: مروان عطیة. المعجم الجامع. دار النوادر للنشر و التوضیح. ۲۰۱۲ م.

۲- مراجعه کنید به: مروان عطیة. المعجم الجامع.

است. درباره «خارق» نیز وضعیت به همین صورت است. آنچه در قرآن کریم آمده است واژه «آیه» و «آیات» است. در کتاب‌های عهد قدیم و جدید در ترجمه عربی نیز واژه «الآیه» و «الاعجوبة» آمده است. «آیه» از نظر زبانی یعنی «نشانه» و «علامت». ^۱ بنابراین آیات یعنی علامت‌هایی که بر وجود خداوند سبحان و متعال دلالت می‌کنند یا به صدق «شخص فرستاده شده: مُرْسَل» دلالت دارند؛ و ضرورتی هم ندارد مادی باشد یا لزوماً غیرعادی باشد. ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ﴾ ^۲ (و از نشانه‌های او آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌هایت و رنگ‌هایت است، به راستی در اینها، نشانه‌هایی برای خردمندان است). ولی مردم در فهم «نشانه‌ای» که درخواست می‌کنند دچار اختلاف می‌شوند، چه برای اثبات وجود خدا و چه برای اثبات شخص فرستاده شده (مرسل) از سوی او سبحان.

سید احمد الحسن الیمانی بیان می‌فرماید که سه نوع از آیات وجود دارند:^۳

۱- نشانه روحانی ملکوتی (رؤبای صادق و مکاشفه)

۲- نشانه علمی (علم و حکمت)

۳- نشانه مادی، یا آنچه «معجزه» نامیده می‌شود.

در حالی که بیشتر مردم، مادی‌گرا هستند و انتظار دارند که نشانه از نوع مادی باشد و این همان نشانه‌ای است که آن را «معجزه» می‌نامند، و حتی انتظار دارند این نشانه

۱- مراجعه کنید به: جمال‌الدین ابن‌منظور انصاری. لسان‌العرب، دارالصادر، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق

۲- قرآن کریم - سوره روم: ۲۲.

۳- امام احمد الحسن - روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان - جلد دوم - انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - چاپ

دوم - ۱۴۳۱ق / ۲۰۱۰ م، ص ۱۳.

«مقهورکننده» باشد؛ به طوری که به انجام رسیدنش جز با دخالت خداوند قابل تفسیر نباشد و به این ترتیب این نشانه را دلیلی برای اتصال به غیب در نظر می‌گیرند.^۱

در ادامه نمونه‌هایی از برخی از متون قرآن کریم و عهدین قدیم و جدید آورده شده است؛ نمونه‌هایی که واژه «آیه: نشانه» را به معنای «نشانه مادی» که مردم همواره درخواستش می‌کنند یادآور می‌شوند:

خداوند سبحان و متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

- ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلَ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ﴾^۲ (و چون آیتی برایشان بیاید می‌گویند: «هرگز ایمان نمی‌آوریم تا اینکه نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نیز] داده شود.» خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد. به زودی به کسانی که مرتکب گناه شدند به جهت آنچه نیرنگ می‌کردند در پیشگاه خدا خواری و عذابی سخت خواهد رسید).

- ﴿وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ * وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^۳ (و چون نشانه‌ای می‌بینند به ریشخند می‌گیرند * و می‌گویند: «این جز سحری آشکار نیست.»).

- ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۴ (و آنان

۱ - در ادامه در بخش «آیا معجزه ضمن قانون الهی که به وسیله آن مدعی راست‌گو شناخته می‌شود قرار می‌گیرد یا خیر؟» به تفصیل، نشانه‌هایی را که مردم انتظار دارند دلیلی برای صدق مدعی باشد بررسی خواهیم کرد.

۲ - قرآن کریم - انعام: ۱۲۴.

۳ - قرآن کریم - صافات: ۱۴ و ۱۵.

۴ - قرآن کریم - رعد: ۷.

که کفر ورزیدند می‌گویند: «چرا نشانه‌ای آشکار از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است؟»
تو فقط هشداردهنده‌ای، و برای هر قومی هدایتگری است).

- ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ﴾^۱ (و کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند: «چرا از جانب پروردگارش آیه‌ای بر او نازل نشده است؟») بگو: «به‌راستی خدا هر که را که بخواهد گمراه می‌کند، و هر کس را که [به‌سویش] بازگردد، راه می‌نماید»).

- ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^۲ (و آنان که نادان‌اند گفتند: «چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید؟ یا برای ما نشانه‌ای [معجزه‌ای] نمی‌آید؟») کسانی که پیش از اینان بودند [نیز] مثل همین گفته‌ی ایشان را می‌گفتند. دل‌هاشان به هم می‌ماند. به‌راستی که ما نشانه‌ها را برای گروهی که یقین می‌کنند روشن ساخته‌ایم).

- ﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِهُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ﴾^۳ (و می‌گویند: «چرا بر او آیه‌ای [معجزه‌ای] از سوی پروردگارش نازل نمی‌شود؟») بگو: «غیب تنها از آنِ خداست. پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم.»).

- ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ فَادِرٌ عَلَيَّ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۴ (و گفتند: «چرا نشانه‌ای از جانب پروردگارش بر او نازل نشده است؟») بگو:

۱ - قرآن کریم - رعد: ۲۷.

۲ - قرآن کریم - بقره: ۱۱۸.

۳ - قرآن کریم - یونس: ۲۰.

۴ - قرآن کریم - انعام: ۳۷.

«بی تردید خدا قادر است نشانه‌ای [شگرف] فرو فرستد، ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.».

- ﴿وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾^۱ (و گفتند: «هرگونه

نشانه‌ای برای ما بیاوری تا به وسیله‌اش ما را افسون کنی، ما ایمان آورنده به تو نیستیم).

_ ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا

يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲ (و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند که

اگر نشانه‌ای برای آنان بیاید قطعاً به آن ایمان می‌آورند. بگو: «معجزات، تنها در اختیار

خداست» و شما چه می‌دانید که اگر [آن نشانه هم] بیاید باز ایمان نمی‌آورند).

از عهد قدیم:

- (۲) پس پروردگار به وی گفت: «این چیست در دست تو؟» گفت: «عصا» ۳ گفت: «آن

را بر زمین بینداز» و چون آن را به زمین انداخت، ماری شد و موسی از نزدش گریخت. ۴

سپس پروردگار به موسی گفت: «دست خود را دراز کن و دُمش را بگیر» پس دست خود را

دراز کرده، آن را بگرفت، و در دستش عصا شد. ۵ «تا آنکه باور کنند که پروردگار یهوه، خدای

پدران ایشان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، و خدای یعقوب، بر تو ظاهر شد» ۶ سپس

پروردگار دیگر باره وی را گفت: «دست خود را در گریبان بگذار» چون دست به گریبان خود

برد و آن را بیرون آورد، اینک دست او مثل برف، سفید شد. ۷ سپس وی را گفت: «دست خود

را باز به گریبان خود بگذار» چون دست به گریبان خود باز برد و آن را بیرون آورد، اینک مثل

سایر بدنش، باز آمده بود. ۸ «پس واقع خواهد شد که اگر تو را تصدیق نکنند و آواز آیت

۱ - قرآن کریم - اعراف: ۱۳۲.

۲ - قرآن کریم - انعام: ۱۰۹.

نخستین را نشنوند، همانا آواز آیت دوم را باور خواهند کرد).^۱

- (۱) اگر در میان تو یک نبی یا بیننده خوابی برخیزد، و آیت یا اعجوبه‌ای به تو بدهد، ۲ و اگر آن آیت یا اعجوبه واقع شود و از آن، تو را خبر دهد و بگوید خدایان دیگر را که نمی‌شناسی پیروی نمایم و آن‌ها را عبادت کنیم، ۳ سخنان آن نبی یا بیننده خواب را مشنو، زیرا که پروردگار یهوه، خدای شما، شما را امتحان می‌کند، تا بداند که آیا پروردگار یهوه، خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت می‌نمایید؟).^۲

- (۱۴) ولی خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زاید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند).^۳

- (۱۰) سپس پروردگار بار دیگر آواز را خطاب کرده، گفت: ۱۱ «آیتی به جهت خود از پروردگار خدایت بطلب. آن را یا از عمق‌ها بطلب یا از اعلیٰ علین بالا» ۱۲ آواز گفت: «نمی‌طلبم و پروردگار را امتحان نخواهم نمود.»^۴

از عهد جدید:

- (۳۸) آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در پاسخ او گفتند: ای استاد می‌خواهیم از تو آیتی بینیم).^۵

- (۳۹) پس پاسخ داد و به ایشان گفت: فرقه شریب و زناکار، آیتی می‌طلبند و بدیشان جز

۱- عهد قدیم. سفر خروج. اصحاح ۴.

۲- عهد قدیم. سفر تثنیه. اصحاح ۱۳.

۳- عهد قدیم. سفر اشعیا. اصحاح ۷: ۱۴.

۴- عهد قدیم. سفر اشعیا. اصحاح ۷.

۵- عهد جدید. انجیل متی. ۱۲: ۳۸.

آیت یونس نبی آیتی داده نخواهد شد).^۱

- (۱) آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمدند تا او را بیازمایند؛ پس از وی خواستند تا آیتی آسمانی به ایشان بنمایاند).^۲

تعریف معجزه از نگاه شیعه

در خصوص مسلمانان شیعه، متقدمینی مثل شیخ طوسی و کسانی که پس از ایشان آمدند مثل علامه حلی، معجزه را «چیزی خارق رویه عادی» قلمداد، و آن را به مجموعه‌ای از قیدها مقید می‌کردند تا برای احتجاج و حجیت آوردن صلاحیت پیدا کند؛ چراکه آن‌ها معجزه را به‌عنوان پدیده‌ای برای ایمان آوردن می‌شناختند؛ و «عادی» آن چیزی است که مردم از طریق تکرار مشاهدات و ادراکش به آن عادت کرده‌اند؛ در واقع خود اصطلاح «خارق عادی» می‌تواند توسط بسیاری دچار سوءبرداشت شود؛ چراکه در فهم رابطه عادی و حدود آن و امکان پذیر بودن یا ناممکن بودن شکستن آن رابطه، اختلاف وجود دارد، و در اطلاق معجزه یا نسبی بودن آن نیز اختلافاتی دیده می‌شود.

- شیخ طوسی:

«معجزه بر آنچه ما گفتیم دلالت می‌کند، به شرایطی:

اول اینکه «خارق العاده» باشد (عادی نباشد)؛ دوم اینکه از جمله افعال خداوند باشد یا در مجرای فعل او جریان داشته باشد؛ سوم مخلوقات نتوانند جنس یا صفت مخصوص آن

۱- عهد جدید. انجیل متی. ۱۲: ۳۹.

۲- عهد جدید. انجیل متی. ۱۶: ۱.

را بیاورند؛ و چهارم اینکه ارتباط آن با مدعی در جهت تصدیق ادعایش باشد.^۱

- علامه حلی:

«می‌گوییم: وقتی خدا صفات نبی را ذکر کرده، بر او واجب است روش شناخت صدق و راست‌گویی ایشان را هم بیان فرماید، که تنها یک چیز است و آن، ظهور معجزه بر دستان ایشان است؛^۲ و منظور ما از معجزه، ثبوت آن چیزی است که عادی نباشد، یا نفی چیزی عادی با خرق عادت، و با ادعا نیز سازگاری داشته باشد؛ زیرا ثبوت و نفی، در اعجاز، یکسان است و میان تبدیل شدن عصا به مار و بازداشتن فرد توانا از برداشتن کوچک‌ترین چیزها هیچ تفاوتی وجود ندارد. خرق عادت را شرط کردیم، زیرا انجام کار عادی یا نفی آن، دلالت بر صدق نمی‌کند. گفتیم مطابق با ادعا نیز باشد، زیرا کسی که ادعای نبوت کند و معجزه‌اش را به مداوا کردن شخصی نابینا مستند کند، اما بعد ناشنوایی حاصل شود در حالی که نابینایی هم مداوا نشود دیگر صادق نخواهد بود.

به‌ناچار معجزه باید شرایطی داشته باشد:

اول: امتی که در آن مبعوث شده است، از [انجام] همانند آن یا چیزی نزدیک به آن عاجز باشد.

دوم: از سوی خداوند متعال یا به امر او باشد.

سوم: در زمان تکلیف باشد؛ چون هنگام فرارسیدن شرط‌های روز قیامت، «عادت:

۱- شیخ طوسی - الاقتصاد - دار الاضواء للطباعة والنشر والتوزیع - چاپ دوم - ۱۹۸۶ م - صفحه ۱۵۵.

۲- این گفته در وجوب معجزه، مخالف با گفتهٔ دیگر خودش در خصوص جایز بودن معجزه در همین کتاب ص ۳۵۱ است و همان گونه که در نقل گفته‌های اشاعره روشن خواهد شد شبیه تعاریف اشاعرهٔ اهل سنت نیز هست؛ به خصوص اینکه معجزه را شرطی برای بیان صدق و راستی بیان می‌کند که همان طور که مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت با متون محکم و بسیاری از علما که عدم وجوب معجزه را بیان کرده‌اند مخالفت دارد.

زویة عادی و معمول» به پایان می‌رسد.

چهارم: اینکه به دنبال ادعای مدعی برای نبوت رخ دهد یا در همان مسیر جریان یابد. منظور بنده از «در همان مسیر جریان یابد» آن است که ادعای نبوت و پیامبری در زمان خودش آشکار شده باشد و کسی غیر از او ادعای پیامبری نداشته باشد. سپس معجزه بعد از ظهور معجزه دیگری به دنبال ادعای وی ظاهر شود. پس ظاهر شدن دوم، مثل کسی است که ادعایش را پیگیری می‌کند؛ زیرا او از ارتباط معجزه با ادعایش آگاه است و اینکه [معجزه] به خاطر آن [ادعا] ظاهر شود؛ مثل پدیده‌ای که به دنبال ادعای او ظاهر شود.

پنجم: خارق‌العاده باشد.^۱

آرا و نظرات دیگری نیز از سوی برخی رجال دین وجود دارد که معجزه را به‌صراحت به اینکه مخالفت با قوانین یا موضوعات عادی و آشناست تعریف کرده‌اند؛ در حالی که میان معجزه و مخالفت با موضوعات عادی که از نظر آن‌ها معجزه نیست تفاوت قائل شده‌اند. مثال این افراد حائری و مرجع تقلید خوبی رحمته‌الله است.^۲

و در اینجا موضع شاهد از کلام حائری را می‌آوریم - برگرفته از کتاب اصول الدین فی بحث ادلة النبوة - که به تعریف معجزه ارتباط دارد؛ به این صورت که معجزه، زیرپا گذاشتن

۱- علامه حلی. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد (تحقیق آملی). منشورات الاعلمی للمطبوعات - بیروت. لبنان. چاپ اول. ۱۹۸۸ م - صفحه ۴۷۵.

۲- «از نظر لغوی چند معنا برای اعجاز ذکر کرده است: فوت شدن، عجز پیدا کردن، ایجاد آن به‌عنوان عاجز کردن. گفته می‌شود «أعجزه الامر الفلانی» یعنی از او فوت شد و از بین رفت؛ و گفته می‌شود «أعجزت زيدا» یعنی او را عاجز یافتیم، یا او را عاجز کردم.

در اصطلاح یعنی اینکه مدعی منصبی از مناصب الهی، چیزی بیاورد که موارد آشنای طبیعی را نقض کند؛ در حالی که دیگران از انجامش عاجز و ناتوان باشند و شاهی نیز بر صدق ادعایش باشد. « مؤسسه الخوئی الاسلامیة:

قوانین طبیعی است.^۱

۱- در اینجا سخن وی را به طور کامل نقل می‌کنم: «دلیل چهارم: اعجاز به معنی خرق (نقض) قوانین طبیعی است. علما (رحمهم الله) با «معجزه» بر نبوت استدلال کرده‌اند؛ به اینکه جاری شدن معجزه به دست مدعی دروغین نبوت، در واقع نوعی نیرنگ‌بازی از سوی خداوند متعال تلقی می‌شود تا بندگانش بر جهل و گمراهی بمانند، و حال آنکه خداوند بسی والاتر و برتر از آن است.

البته استاد شهید ما (قدس سره) این روش استدلال را نپذیرفته و گفته است: این در صورتی است که دلالت و نشانهٔ قبلی از اعجاز برای حقانیت رسول وجود نداشته باشد؛ در این صورت اجرای آن به دست مدعی دروغین رسالت، نیرنگ‌بازی به قصد باطل شمرده می‌شود. اما دلالت اعجازی بر حقانیت رسول قبل از این نوع استدلال و بدون در نظر گرفتن آن، ثابت شده است.

می‌گویم: ممکن است شخصی به عنوان دفاع از «شخصیتی مشهور» ادعا کند اعجاز او یقیناً برای عامهٔ مردم ساده‌دل دلالتی است برای صدق مدعی رسالت. در اینجا است که خاصهٔ مردم همان کسانی که با استدلال‌های پوچ و واهی فریفته نمی‌شوند حق دارند استدلال بیاورند که اعجاز از حقیقت پرده برمی‌دارد؛ اینکه اگر به دست شخصی کاذب جاری شود در این صورت قطعاً فریبی برای عامهٔ مردم خواهد بود و این برای خداوند سبحان جایز نیست. اما اصل دلالت اعجاز بر حقانیت رسول به صورتی که پیش‌تر آمد، گفته شد و قبل از متوجه شدن به نکتهٔ فریب‌کاری، کلامی است متین؛ زیرا کسی که به عنوان فرستاده از طرف شخصی به سوی ما می‌آید و برای صدق خود با چیزی که از ویژگی‌های خاص فرستنده است گواهی می‌آورد و فرستنده آن را به عنوان نشانه‌ای از اینکه آن شخص از طرف خودش آمده مشخص کرده است مثل مهر فرستنده یا رسالتی که تأییدش کرده است و امثال آن- به صداقت و راست‌گویی او جزم و یقین پیدا می‌کنیم؛ زیرا اگر او از طرف ایشان نیامده باشد این چیزی را که از مختصات فرستنده است چگونه از آن خود کرده است؟! جایگاهی که الآن ما در آن هستیم از همین قبیل است؛ شکستن قوانین طبیعی امری است مخصوص به خالق طبیعت و قانون‌گذار این قوانین یا شخصی که از طرف خدا به او این توانایی داده شده باشد. حال اگر این رسول راست‌گو نباشد و آمدنش از طرف خدا نبوده باشد پس این مختصات الهی را از کجا آورده است؟

راه‌های قابل‌تصور برای اعجاز:

معجزه‌ای که ما به آن اشاره کردیم -اینکه نقض قوانین طبیعی و نوعی از عملکرد است که همانندی ندارد، مگر نزد خالق طبیعت و نظم حاکم بر آن- به چند طریق گفته شده توسط علما به تصویر کشیده می‌شود، که همهٔ آن‌ها اموری عقلائی هستند:

اول: اینکه نقض این قوانین به سبب آنکه رسول از خدا می‌خواهد به طور مستقیم از طرف خدا باشد و او از آنجا که خالق طبیعت است و قوانین آن را وضع کرده، می‌تواند آن را نقض کند.

دوم: اینکه خداوند متعال عوامل طبیعی دیگری را - که به جای عوامل ظاهری هستند که مردم از آن‌ها آگاهی دارند - به فرستاده‌اش تعلیم داده باشد و رسول با اعمال آن‌ها غرض را محقق نماید. در اینجا نقض قوانین طبیعی تنها با رسیدن به آن عوامل دیگر انجام می‌شود بدون محقق شدن ابزارهای طبیعی برای پرده برداشتن از آن؛ مثل ابزارهای آشکارسازی امروزی که به وسیله آن‌ها از بسیاری از عوامل طبیعی که در دوران قدیم آشکار نشده بودند پرده برداشته شده است.

سوم: دخل و تصرف خود پیامبر با ولایت تکوینی و قوت روحی که از جانب خداوند به او داده شده است. در اینجا نیز در رسیدن به این ولایت یا قوت روح از راه غیر از وسایل طبیعی برای رسیدن به آن، قوانین طبیعی می‌توانند نقض شوند. اگر مرتاض‌ها با استفاده از وسایل طبیعی ریاضت کشتی به برخی از سطوح قوت روحانی دست می‌یابند طبیعتاً شخص فرستاده‌ای که چنین ریاضت‌هایی را تحمل نکرده و آن اسباب را از کسی نیاموخته است، او را چنین می‌بینیم که آنچه را که قوی‌تر و بزرگ‌تر از آنچه آن‌ها انجام می‌دهند؛ او کور مادرزاد را شفا می‌دهد، بیمار پیسی را شفا می‌دهد، و مردگان را به اذن خداوند زنده می‌کند.

ساحران را می‌بینیم که چشمان مردم را به توهّم می‌اندازند و با وسایل طبیعی مردم را وادار به خیال‌پردازی می‌کنند؛ در حالی که این‌ها اسلوب‌های سحر و جادوگری هستند که جادوگران آن‌ها را از راه‌های طبیعی آموخته‌اند؛ حال آنکه «رسول» این چنین راه‌ها و وسایلی را نمی‌پیماید. او واقعیت آنچه را که می‌خواهد، عملی می‌کند، نه صرفاً به وهم و خیال انداختن. به این ترتیب طبیعی است که اولین مؤمنان، ساحران باشند؛ زیرا آن‌ها به خوبی از وسایل طبیعی جادوگری آگاهی دارند: ﴿فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى * فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى * قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى * وَالْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى * فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا أَمَّا بَرْبُ هَارُونَ وَمُوسَى﴾ (پس ناگهان ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌هایشان، بر اثر سحرشان، در خیال او [چنین] می‌نمود که آن‌ها به شتاب می‌خزند * پس موسی در خود ترسی احساس کرد * گفتیم مترس که به راستی تو خود برتری؛ * آنچه را در دست راست داری بیفکن تا همه ساخته‌هایشان را ببلعد؛ یقیناً آنچه را ساخته‌اند فقط نیرنگ ساحران است، و ساحر هر جا برود، پیروز نمی‌شود. * پس ساحران به سجده درافتادند. گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم؛ و نیز می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ * وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلَقَّفُ مَا يَأْكُفُونَ * فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَغَلَبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ * وَالْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ * قَالُوا أَمَّا بَرْبُ الْعَالَمِينَ * رَبُّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾ (پس چون افکندند دیدگان مردم را جادو کردند و آنان را به ترس انداختند و سحری بزرگ در میان آوردند * و به موسی وحی کردیم که: «عصایت را

حائری می‌گوید:

«دلیل چهارم: اعجاز به معنی نقض قوانین طبیعی... نقض قوانین طبیعی، مختص به خالق طبیعت و قانون‌گذار این قوانین یا شخصی است که [این اعجاز] از طرف ایشان به او داده شده باشد. حال اگر این رسول و آمدنش از طرف خدا صحیح نباشد این مشخصات را از کجا آورده است؟ ... معجزه‌ای که ما به آن اشاره کردیم - که نقض قوانین طبیعی و نوعی از عملکرد است که همانندی ندارد مگر نزد خالق طبیعت و نظم حاکم بر آن - به چند طریق گفته شده توسط علما به تصویر کشیده می‌شود، که همه آن‌ها اموری عقلانی هستند: اول اینکه نقض این قوانین به سبب آنکه رسول از خدا می‌خواهد به طور مستقیم از طرف خدا باشد و او از آنجا که خالق طبیعت است و قوانینش را وضع کرده، می‌تواند آن‌ها را نقض کند... بنابراین «اعجاز» تنها عملی است که قوانین طبیعی را نقض می‌کند...»^۱

بینداز؛ پس ناگهان آنچه را که به دروغ ساخته بودند فرو بلعید * پس حقیقت آشکار گردید و کارهایی که می‌کردند باطل شد * پس در آنجا مغلوب شدند و خوار گردیدند * و ساحران به سجده درافتادند * گفتند: «به پروردگار جهانیان ایمان آوریم * پروردگار موسی و هارون».)

از آنچه اشاره کردیم روشن شد که معجزه، نه به عمل ساحران و نه به عمل مرتاض‌ها و نه به عمل دانشمندان طبیعت - که به برکت علوم و اکتشافاتشان کارهایی انجام می‌دهند که اگر قبل از آن اکتشافات آن‌ها را انجام می‌دادند عقل‌ها حیران می‌گشت، مثل روشن کردن جهان با الکتریسیته، یا شفادادن بیماران با روش‌های درمان مؤثرشان، یا فرستادن ماهواره به آسمان، یا فرود آوردن انسان یا چیزهای دیگر روی کرات دیگر، و امثال این‌ها - هیچ شباهتی ندارد؛ بنابراین «اعجاز» تنها عملی است که قوانین طبیعی را نقض می‌کند؛ اما سحر و جادو، به وهم و خیال افکندن است نه عملی واقعی بر پایه‌های طبیعی که ساحر آن‌ها را در دروسی مخصوص و اکتشافاتی برنامه‌ریزی شده آموخته باشد، و همچنین اعمال ناشی از ریاضت‌هایی که روش‌هایی طبیعی دارند و مرتاض‌ها بعد از تحمل رنج‌های بسیار ناشی از ریاضت‌های طولانی به آن‌ها می‌رسند تا به قدرت روحی مخصوصی دست یابند؛ همان گونه که علوم و اکتشافات جدید نیز چیزی جز امور طبیعی نیست که انسان پس از تلاش‌ها و رنج‌های طولانی به آن دست یافته است.»

۱- مرجع تقلید حائری. کتاب اصول الدین در فصل دوم النبوة. بحث دوم: أدلة النبوة.

در اینجا پیش از آنکه به نقد کلام حائری بپردازم به نکات مهمی در خصوص کلام وی اشاره می‌کنم:

۱- تعریفی که حائری برای معجزه ارائه می‌دهد -اینکه خرق و زیرپا گذاشتن قوانین است- تعریفی مخالف با دیدگاه بسیاری از علمای همین مذهب است که معجزه را زیرپا گذاشتن «عادت: آنچه عادی و معمول است» می‌دانند نه «قوانین». چه بسا کسی بگوید منظور او از مخالفت با قوانین و موارد متداول و مانوس، همان «خلاف عادی» بوده باشد.

می‌گویم: حائری بر تعریف خود از معجزه مبنی بر خارق و نقض‌کننده مانوسات، در منابع دیگری تأکید کرده و آن را از «خارق عادت» متمایز کرده است؛ مثلاً در کتاب «تزکیة النفس من منظور الثقلین» می‌گوید: «اعجاز، خرق قوانین طبیعت است و جز توسط خالق طبیعت یا کسی که حقیقتاً جلوه‌ای از خالق است -از جمله پیامبر، امام یا یکی از اولیاءالله- صورت نمی‌پذیرد، و مورد سوم، کرامت نامیده می‌شود نه اعجاز. اما کارهای عجیبی که توسط مرتاض‌ها و صوفی‌ها و امثال این‌ها انجام می‌شود، اگرچه این کارها نقض‌کننده مواردی است که مردم به آن‌ها عادت کرده‌اند، ولی نقض‌کننده قوانین طبیعت نیست؛ بلکه این‌ها نتیجه گام برداشتن در مسیر بعضی از قوانین طبیعت است و هر انسانی که پایبند به پیمودن آن روش طبیعی باشد به آن دست می‌یابد و در اینکه مسلمان باشد یا ملحد یا مشرک یا امثال آن هیچ تفاوتی وجود ندارد.»^۱ و این ثابت می‌کند که او میان زیرپا گذاشتن قوانین و نقض عادت، فرق می‌گذارد، و اینکه خرق عادت را صوفی‌ها و مرتاض‌ها نیز می‌توانند به انجام برسانند، و این کار از دید او معجزه محسوب نمی‌شود؛ زیرا این‌گونه اعمال گرچه نقض عادت محسوب می‌شوند ولی -طبق تعبیر او- بر اساس برخی قوانین طبیعی انجام می‌شوند.

۱- مرجع تقلید حائری. تزکیة النفس من منظور الثقلین. جمعية المعارف الإسلامية الثقافية. ۲۰۰۹.

۲- حائری در ادامهٔ کلام خود روشن می‌کند که منظور وی از «نقض قوانین» یعنی اینکه «نقض قوانین طبیعی» کاری مخصوص به خالق طبیعت و قانون‌گذار این قوانین است، و دلیل اتصال داشتن به او، آوردن آن چیزی است که مخصوص «فرستنده: مرسل» است (و این از نظر او نقض و زیرپا گذاشتن قوانین است زیرا خالق، برتر از این قوانین است)، و این یعنی معجزه‌ای که او تعریف می‌کند، معجزه‌ای است که «دریافت‌کننده» هیچ زنجیرهٔ علی در ضمن قوانین شناخته‌شده برایش متصور نمی‌شود؛ به طوری که برای به‌انجام‌رسیدن آن نمی‌تواند هیچ تفسیری پیدا کند مگر دخالت خدا، و این یعنی «معجزه» از نوع قهری و مجبورکننده است.

۳- حائری مجاز می‌داند که ما احتمال بدهیم زیرپا گذاشتن این قوانین «به‌طور مستقیم» از طرف خدای سبحان بوده باشد. خداوند بسی برتر و بالاتر از چنین نسبت‌هایی است^۱ - و از سوی دیگر این احتمال را مطرح می‌کند که همه‌چیز با اسبابی طبیعی انجام شود که مردم هنوز به آن‌ها دست نیافته‌اند، و به این ترتیب «وجه اعجاز» یعنی دست‌یافتن معصوم به آن قوانین، بدون استفاده از اسباب طبیعی برای به‌دست‌آوردن این علم، یا دست‌یافتن به انجام این کار با چیزی که وی «قدرت روحانی معصوم» نام می‌نهد؛ به طوری که معصوم بدون پیگیری ریاضت‌ها و روش‌های طبیعی به آن‌ها دست می‌یابد.

در اینجا مجموعه‌ای از نکات نقض برای تعاریف مطرح‌شده از سوی علمای شیعه را به اختصار بیان خواهیم کرد:

۱- تعریفی که از معجزه ارائه می‌دهند مبتنی است بر این اعتقاد آن‌ها که معجزه، دلیلی مستقل برای نبوت است؛ یعنی تعریف آن‌ها، احتجاج بر اساس معجزه برای صدق و راستی

۱- بطلان این کلام به‌تفصیل در ماهیت معجزه و اینکه آیا خداوند سبحان سبب مستقیم به‌انجام‌رسیدنش است خواهد آمد.

پیامبری را هدف‌گذاری می‌کند و اینکه معجزه، دلیلی است مستقل برای صدق شخص فرستاده‌شده؛ در حالی که برای این ادعا که «معجزه [به‌تنهایی] دلیلی است مستقل برای صدق مدعی» مطلقاً دلیلی وجود ندارد؛ بلکه «دلیل» مبنی بر این قاعده است که اگر معجزه رخ بدهد تأیید‌کننده دلیلی دیگر خواهد بود که همان «نص تشخیصی» است.^۱

۲- تعریف معجزه به‌عنوان عاملی برای ایمان آوردن به این صورت که «[معجزه] قطعاً مخالف قوانین طبیعی و نقض‌کننده آن است» این نکته را در بطن خود نهفته دارد که امکان ندارد کسی بتواند وجود تفسیر دیگری را (مثل اوهام، سحر، دروغ یا زنجیره اسباب و علت‌های طبیعی...) برای آن متصور شود و این ملاحظه باعث می‌شود از معجزه، معجزه‌های قاهر و مجبورکننده بسازد؛ به‌طوری که هیچ‌گونه شبهه و ابهامی در آن وجود نداشته باشد؛ این در حالی است که معجزه قاهر و مجبورکننده، برای ایمان آوردن وضع نشده است و ایمان کسی که از این مسیر ایمان بیاورد پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا چنین ایمان آوردنی به‌سادگی لغو امتحان و وادارکردن و اجبار بر ایمان است، و این، بزرگ‌ترین اشتباهی است که فقها -البته با چشم‌پوشی از به‌کاربردن واژه «نقض‌کننده قانون» یا «نقض‌کننده عادت» توسط آن‌ها- در آن گرفتار شده‌اند، چه برسد به عامه مردم! آن‌ها میان معجزه‌ای که «قاهر» نیست -معجزه‌ای که برای ایمان آوردن وضع شده و چه بسا خداوند ایمان کسی را که از طریق آن ایمان می‌آورد بپذیرد؛ زیرا مجالی را برای ایمان به غیب باقی می‌گذارد و دلیل مستقلاً هم محسوب نمی‌شود؛ چراکه ابهام و شبهه در آن وجود دارد- و معجزه «قاهر» -که موضوع تحقیقی ما نیست؛ زیرا اساساً برای ایمان آوردن وضع نشده است و خداوند ایمان کسی را که از طریق آن ایمان بیاورد نمی‌پذیرد؛ چراکه هیچ مجالی برای ایمان به غیب باقی نمی‌گذارد،

۱- این نکته مهمی است و به‌تفصیل در فصل دوم در بخش «سخن حق، قانون شناسایی مدعی راست‌گو» روشن خواهد شد.

مثل ایمان آوردن فرعون با معجزهٔ شکافته شدن دریا پس از اینکه آب را با دستش لمس کرد- تفاوتی قائل نمی‌شوند.

۳- در اینجا در تشخیص معجزه بر اساس این تعریف که مخالف قوانین است مشکلی وجود دارد. حائری روشن نمی‌کند چگونه انسان می‌تواند بفهمد این معجزه، مخالف قوانین است و مخالف عادت‌هایی نیست که -طبق گفتهٔ وی- صوفی‌ها و مرتاض‌ها می‌توانند انجام بدهند؟! و آیا انسان تمامی قوانینی را که جهان را اداره می‌کنند می‌شناسد تا بتواند دسته‌بندی کند کدامیک در سیطرهٔ قوانین قرار دارد و کدامیک بیرون از قوانین؟! و به دنبال آن برای رخدادی معین حکم کند که آن رخداد با توجه به تعریف «خارق قوانین طبیعت» معجزه بوده است؟ در سطح جهان جسمانی چه بسا فهم ما از قوانین تغییر می‌کند و مشاهدات جدیدی شکل می‌گیرند که واقعیت علمی موجود را تغییر می‌دهد، و ما شاهد هستیم که مدل‌های [علمی] گذشتهٔ ما حالت خاصی از قوانین عمومی‌تر بوده‌اند؛ مدل‌های گذشتهٔ ما، ناقص بوده‌اند، زیرا نتوانسته‌اند تمامی مشاهدات را تفسیر کنند. در این صورت آیا «معجزه» از «معجزه‌بودنش» خارج می‌شود، زیرا ما قانونی عمومی‌تر را شناخته‌ایم که به ما امکان می‌دهد این معجزه را از طریق قوانین طبیعی تفسیر کنیم؟! به‌علاوه اشکال تشخیص معجزه برای هر انسانی وجود دارد؛ چه از عامهٔ مردم باشد یا -آن‌گونه که آن‌ها نام می‌نهند- از اصحاب خاص و اهل خبره.

۴- طرح امکان‌پذیر بودن معجزه با دخالت مستقیم خداوند سبحان و متعال (اینکه نقض این قوانین به سبب آنکه رسول از خدا بخواهد به‌طور مستقیم توسط خداوند انجام شود...) محال و نشدنی است؛ در صورتی که منظور از آن -چنانچه از ظاهر کلام وی چنین برمی‌آید- فعل مستقیم خداوند باشد نه دخالت خدا از طریق مخلوقاتش یا از طریق سلسله اسباب غیبی؛ چراکه:

«امکان ندارد روح متعالی به‌طور مستقیم با عالم جسمانی اتصال و ارتباط داشته باشد؛ مگر اینکه در تمام عوالم آفرینش پایین‌تر از خودش تجلی داشته، تا اینکه به عالم اجسام برسد و به آن متصل شود؛ لذا محرک جسم نمی‌تواند چیزی غیر از نور و ظلمت باشد؛ و حتی این محرک باید نزدیک‌ترین چیز به عالم جسمانی باشد؛ و او حتماً و قطعاً مخلوق است و نمی‌تواند نور محض (یعنی نوری که در آن هیچ ظلمتی راه ندارد) باشد؛ زیرا او در ظلمت تجلی یافته است. بر این اساس نمی‌توان چنین گفت که خداوند (که نوری است بدون هیچ ظلمتی) جسمی را در این عالم سفلی به‌طور مستقیم و مماس با آن حرکت می‌بخشد، تعالی الله عما یشرکون (خداوند برتر از آن است که شرک بورزند).»^۱

۵- کلمه «خارق العاده یا غیرعادی» برای تعریف معجزه، کلمه‌ای است با کاربردهای بسیار، و مشخص نمی‌کند آیا منظور از این «مخالفت با عادت» به‌طور کلی برای همه مردم و همه زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط است یا نه، و آیا می‌تواند برایش اسبابی در ضمن حدود قوانین طبیعی یافت یا تصور کرد، یا نه. اگر بگویند این عبارت به‌طور کلی خارق عادت است، در این صورت ما را در موقعیت اشکال تشخیص معجزه‌ای که در نکته پیشین گذشت قرار می‌دهد. چگونه امکان دارد همه زمان‌ها و مکان‌ها مورد بررسی قرار بگیرند تا بفهمیم این رخداد، به‌واقع معجزه، و در نتیجه نشانه صدق مدعی بوده است؟ چراکه از نظر آن‌ها معجزه، دلیلی مستقل شمرده می‌شود.

اما اگر نسبی باشد به این معنا که در خصوص معجزه اینکه به‌طور کلی خارق العاده باشد شرط نیست؛ بلکه کافی است تنها برای کسانی که در حضورشان معجزه حاصل شده یا

برایشان نقل شده است غیرعادی باشد. در این صورت دو احتمال وجود دارد:

- یا معجزه قاهر و مجبورکننده نیست به این معنا که کسی که این معجزه در برابرش واقع یا برایش نقل می‌شود می‌تواند یک تأویل یا تفسیر ممکن برای آن تصور کند (مثل دروغ‌گوبودن نقل‌کننده، اوهام، سحر... یا وجود زنجیره‌ای از اسباب و علل طبیعی برای تحقق آن) یعنی معجزه دارای شبهه یا ابهام و پوشیدگی است، که در این صورت اینکه آن‌ها معجزه را به‌عنوان دلیلی مستقل برای صدق مرسل (شخص فرستاده‌شده) مطرح می‌کنند در محل اشکال قرار می‌گیرد؛ چگونه ممکن است امری که از ناحیه خداوند سبحان و متعال دارای شبهه یا ابهام است یک دلیل مستقل بوده باشد؟! زیرا اگر در آن ابهامی وجود داشته باشد امکان ندارد آن را به‌طور مستقل در عمل یک معجزه بدانیم و به خداوند سبحان و متعال منسوب کنیم و به دنبال آن، حکم بر صدق مدعی صادر نماییم.

- یا اینکه کسی که معجزه در برابرش روی داده یا برایش روایت شده محال باشد که بتواند برایش تفسیری از زنجیره‌ای از اسبابی طبیعی تصور کند، که به این ترتیب، قاهر و مجبورکننده فرد برای ایمان آوردن خواهد بود و هیچ مجالی برای ایمان به غیب باقی نمی‌گذارد. به این ترتیب معجزه قاهر، برای ایمان آوردن وضع نشده است و ایمان کسی که از طریق آن ایمان بیاورد پذیرفته نمی‌شود.

در انتها به مسئله تحدی اشاره می‌کنم و اینکه برخی تفصیلات را در خود دارد؛^۱ اینکه باید مشخص شود آیا تحدی، عام است یا تنها لازم است مختص به آیه یا معجزه باشد، یا اینکه

۱- شیخ سبحانی می‌گوید: «مشهور در تعریف معجزه این است: "امری خارق العاده، همراه با تحدی، با عدم معارضه." و از آنجا که اعجاز با کرامت در اینکه اولی برخلاف کرامت، همراه به ادعای نبوت است. فرق دارد، پس باید قید "همراه با ادعای نبوت" هم به تعریف اضافه شود. و شاید آن‌ها با قید "تحدی" از این قید بی‌نیاز شده باشند...» شیخ جعفر سبحانی. الإلهیات علی هدی الكتاب و السنة و العقل. ج ۳. مؤسسة الإمام الصادق (علیه السلام). چاپ هفتم ۱۳۸۸ ش. ص ۶۹.

خود ادعای رسول، عبارت است از تحدی؟ و اجرای این شرط با این فرض که مخصوص معجزه باشد. در معجزات انبیا علیهم السلام مشکل است، و قدر یقین آن است که تحدی، در بطن نسبت دادن فعل به اعجاز قرار داشته باشد تا ادعای شخص -چه نبی باشد و چه وصی- تصدیق شود.

تعریف معجزه از نگاه اهل سنت

منظور بنده از «اهل سنت» پیروان مذهب عقیدتی اشعری است؛ این مذهب، مذهب رسمی اغلب اهل سنت است و به طور ویژه سنی‌ها را از سلفیه و وهابیه -که خودشان را (اهل سنت و جماعت) نام نهاده‌اند- جدا می‌کنم تا کسانی که به باطل به اسم اهل سنت سخن می‌گویند متمایز شوند، و متأسفانه بیشتر عوام از این موضوع آگاهی ندارند. از این رو ناگزیر باید میان سخنان اهل سنت (اشاعره) و گفته‌های ابن تیمیه، بن باز، بن عثیمین، ابن جبیرین و دیگر مشایخ سلفی وهابی -که خود را اهل سنت و جماعت می‌نامند- تمایز قائل شویم.

وهابی یا سلفی از همان گام‌های نخستین از مسلمانان جدا هستند:

«در سطح عقیده، دین سلفی وهابی -از همان گام نخست- جدای از اسلام است. آری؛ پروردگار سلفی وهابی غیر از پروردگار اسلام است، یا می‌توانیم بگوییم غیر از پروردگار اهل سنت و شیعه است.»^۱

آن‌ها (سلفی‌ها) برای تعریف معجزه هیچ‌چیز با ارزشی ارائه نکرده‌اند؛ بلکه اغلب کتاب‌های آن‌ها پاسخی به سنی‌های اشاعره است، بدون اینکه راه‌حلی برای اشکالات بزرگ مطرح شده از طرف اشاعره ارائه بدهند؛ اشکالاتی که اشاعره سعی در حل کردنشان داشتند

۱- امام احمد الحسن از صفحه ایشان در فیس‌بوک:

ولی در اشکالات دیگری گرفتار شدند.

برخی از تعاریف ارائه شده توسط اهل سنت برای معجزه:

* سنوسی:

«حقیقت معجزه: امری است خارق العاده، همراه با تحدی با عدم معارضه؛ آن را رسول ادعا می کند و با ادعای او سازگار است. حقیقت کرامات: امری است خارق العاده، و همراه با تحدی یا عدم معارضه نیست؛ آن را "ولی" ادعا می کند و با ادعایش سازگار است.»^۱

* جوینی:

«جزو افعال خداوند متعال است، خارق العاده (غیرعادی) است و نقض کننده پدیده های جاری و مستمر است، و بر اساس ادعای نبوت است.»^۲

و نیز می گوید:

«بدانید: اولاً معجزه از واژه عجز گرفته شده است، ... سپس بدانید معجزه ویژگی هایی دارد که با آن ها حدودش معین می شود؛ از جمله اینکه کاری از افعال خداوند متعال باشد، ... و از جمله اینکه معجزه خارق العاده باشد؛ زیرا اگر عادی و طبق روال معمول باشد از این نظر- نیکوکار و گناهکار، نیک کردار و بدکردار، و مدعی نبوت راستین و دروغین در ادعای خود یکسان خواهند بود؛ چرا که در این صورت به آن اندازه ای که معجزه جداکننده و متمایزکننده برای فرد راست گو بهره دارد سودمند نخواهد بود، و این نکته مبهم و پوشیده ای نیست تا بیش از این درباره اش سخن بگوییم... و شرط سوم برای معجزه آن است که با تصدیق کسی که معجزه به وسیله اش پدیدار شده ارتباط داشته باشد، و این شرط

۱- السنوسی. الحقائق في تعريفات مصطلحات علماء الكلام. الكلام. کتاب خانه المسجد النبوي. ۱۸۴۶م

<http://www.achaari.ma/Article.aspx?C=۵۷۱۰>

۲- الجوینی. لمح الأدلة عالم الكتب - لبنان چاپ: دوم ۱۴۰۷ق - ۱۹۸۷م. ص ۱۱.

و جوهی در خود نهفته دارد که ناگزیر باید بر آن‌ها احاطه پیدا کنیم؛ از جمله اینکه نبی، به معجزه تحدی کند، و معجزه مطابق با ادعایش ظاهر شود؛ پس اگر نشانه و آیه‌ای از کسی صادر شد در حالی که او ساکت و صامت بوده باشد چنین آیه‌ای معجزه نخواهد بود...»^۱

بنابراین تعاریفی که آن‌ها ارائه می‌دهند شبیه تعریف‌های معجزه توسط علمای عقیدتی شیعه است؛ اینکه: امری است خارق‌العاده (غیر عادی و نقض‌کنندهٔ روال معمول)، همراه با تحدی، با عدم معارضه. و منظور از کلمهٔ «امر» یا انجام کاری است مثل شکافتن دریا توسط موسی علیه‌السلام، یا انجام‌نشدن کاری مثل نسوختن ابراهیم علیه‌السلام در آتش؛ سپس این «خارق‌العاده» بودن را با اینکه «همراه با تحدی باشد» مقید می‌کنند و به این ترتیب کرامت‌های اولیا و برخی از نشانه‌هایی را که بعضاً پیش از بعثت رسولان رخ می‌دهد از دایرهٔ معجزه، خارج می‌کنند؛ چراکه این موارد دیگر، اگرچه خارق‌العاده هستند، ولی همراه با تحدی صاحبانشان برای دیگران نبوده‌اند. همچنین برای متمایز کردن دروغ‌گویانی که ادعا می‌کنند معجزاتی دارند که در گذشته اتفاق افتاده است، تعریف خود را به «نداشتن معارضه با آن» مقید کرده‌اند تا به این ترتیب سحر را خارج کنند؛ همان کاری که موسی علیه‌السلام با سحر ساحران در برابر فرعون (لعنه‌الله) انجام داد.

از آنجا که آن‌ها «عادت» را در تعریف معجزه به کار برده‌اند، بر ایشان لازم است «عادت» را نیز تعریف کنند و روال عادی و طبیعی را به‌گونه‌ای تعریف کنند که معجزه، نقض این روال باشد. در اینجا اشاعره دیدگاه خاصی دارند؛ اینکه قانون ارتباط علی و همراهی سبب با مسبب (علت با معلول) یک «قانون عادی» محسوب می‌شود که می‌تواند نقض شود، نه اینکه قانونی عقلانی باشد که از نظر عقلی نتواند شکسته شود؛ و این برای اثبات این نکته است که معجزه،

۱ الجوبینی. کتاب الإرشاد الی قواطع الأدلة فی أصول الدین. در: فصل فی المعجزات و شرائطها. دارالکتب العلمیة. چاپ اول. ۱۹۹۵م.

انجام‌شدنی است و انجامش ناممکن نیست؛ که این نکته را در فصل چهارم مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

* «سنوسی» در شرح خود در «ام البراهین السنوسیه» می‌گوید:

«و اما قانون عادی‌بودن: حقیقت آن اثبات وجودداشتن یا نداشتن ارتباط یک امر با امری دیگر، بر اساس تکرار همراهی آن دو با یکدیگر بر اساس حواس است؛ مثل حکم کردن به اینکه آتش، سوزاننده است، و اینکه این یک حکم عادی است؛ به این جهت که در بسیاری از اجسام، سوختن با تماس با آتش، همراه است؛ زیرا تکرار آن با حواس مشاهده شده است؛ ولی این به آن معنا نیست که حکم کنیم آتش، همان عاملی است که در سوزاندن یا گرم کردن آنچه لمس کرده است تأثیر می‌گذارد؛ چراکه این معنا در اصل دلالتی بر عادی‌بودن آن ندارد، و نهایت آنچه بر آن دلالت می‌کند تنها اقتران و همراهی میان این دو [پدیده یعنی لمس کردن آتش و سوختن] با یکدیگر است؛ اما در خصوص اینکه انجام‌دهنده آن مشخص شود، عادت هیچ دخالتی در این زمینه ندارد و چنین رابطه‌ای از آن برداشت نمی‌شود؛ و دیگر احکام و قوانین مربوط به عادی‌بودن نیز بر همین منوال است؛ مثلاً غذا، سیرکننده است و آب، سیراب‌کننده، خورشید، نوردهنده است، و چاقو بُرنده، و مانند این‌ها که قابل‌شمارش نیست، و علم از فاعل این آثار همراه و مقارن با این آثار-تنها- از طریق عقل و نقل حاصل می‌شود. عقل و نقل هم‌زبان هستند که تنها خود «مولی» بزرگ و بلندمرتبه- می‌تواند همه کائنات را به‌طور کلی- بیافریند و هیچ چیزی غیر از او سبحان و متعال هیچ تأثیری- نه جزئی و نه کلی- در هر کدام از آثار ندارد. جماعت در این احکام عادی، ره به خطا پیمودند و آن را «عقلی» پنداشتند و وجود هر اثری از آن را به‌جهت آنچه بر آن جریان داشته است- «عادت» برشمردند؛ به‌طوری که این عادت یا به‌خودی‌خود ایجاد می‌شود، یا با قدرتی که در آن به ودیعه نهاده شده است به همراه آن ایجاد می‌شود؛ آنان در سبک‌معزی بزرگی گرفتار شده‌اند، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. از او سبحان، نجات از «گمراهی فتنه‌ها و وسوسه‌ها» را- در ظاهر و باطن- تا زمان

مرگ، به سوی هدایت یافته‌ترین سنت‌ها مسألت داریم، به حق مقام آقایمان، محمد صلی الله علیه و سلم.»^۱

اینکه آن‌ها معجزه را به‌عنوان «خرق عادت: زیرپاگذرانده عادت» تعریف کردند و «اقتران عادی» را به ارتباط میان دو امر وجودی و عدمی، به‌واسطه تکرار همراهی آن دو بر اساس حس تعریف کرده‌اند، پاسخی است برای فلاسفه‌ای که می‌گویند معجزه، ناممکن است.

به این صورت که اگر ما فهمیدیم «معجزه» «نقض شدن» همراهی ضروری و واجب «سبب با مسبب» (یعنی قانون علیت) است و سپس دانستیم که علیت، قاعده‌ای عقلی و واجب است، نقض شدن آن، محال، و به این ترتیب معجزه محال می‌شود. اما ارجاع دادن معجزه به «اراده خداوند» عملکرد خداوند را برای انجام معجزه، در جایگاه عملی برای نقض کردن قانون واجب قرار می‌دهد، و نقض واجب، محال است؛ پس اینکه خداوند معجزه را انجام بدهد محال می‌شود.

به‌عنوان مثال: محال است آتش، پنبه را نسوزاند (و این از جمله بهترین مثال‌های آن‌هاست)؛ زیرا مثلاً در اینجا همراهی علی واجبی میان آتش و سوزاندن وجود دارد.

و برای اینکه اشاعره معجزه و امکان پذیر بودن دخالت خداوند برای انجام معجزه را اثبات کنند (مثلاً جایی آتشی و در کنار آن، پنبه‌ای باشد و سوختنی صورت نگیرد، یا سوختنی باشد و پنبه بدون آتش، به خاکستر تبدیل شود) راه‌حلی به این صورت یافتند که اقتران و همراهی علی را بازتعریف کنند، و آن را قانونی عادی و نه عقلی-قلمداد کردند؛ بنابراین همراهی میان اسباب و مسببات را «همراهی عادی» توصیف کردند (که می‌تواند با معجزه نقض شود) و نه اقتران و همراهی عقلی (که زیرپاگذاشتن آن، محال و در نتیجه معجزه هم محال باشد). به

۱- السنوسي. أم البراهین السنوسية الصغرى بشرح السنوسي. در فصل المعجزات و شرائطها.

بیانی دقیق‌تر: اشاعره، واجب‌بودن ارتباط میان علت و معلول را انکار می‌کنند، و قائل‌اند به اینکه این ارتباط می‌تواند شکسته شود؛ زیرا خداوند بر هر چیزی تواناست و اوست که هر دو «سبب و مسبب» را خلق کرده و این امکان هست که آن دو را با هم بدون اینکه نیازی به یکدیگر داشته باشند یا ارتباطی بین آن دو برقرار باشد خلق کند. بنابراین ارتباط همراهی و اقتران در اموری که با احساس و مشاهده درک می‌شوند ارتباطی عادی است که می‌تواند شکسته شود و ارتباط عقلانی واجب نیست که نتوان آن را زیر پا گذاشت؛ بنابراین اینکه آتش پنبه را نسوزاند یا آنکه پنبه، بدون وجود آتش بسوزد ناممکن نیست، و این تفکر معجزه را در زمره امور امکان‌پذیر قرار می‌دهد. غزالی و اشاعره سنی‌مذهب با همین استدلال به فلاسفه پاسخ می‌گویند.^۱

تأکید می‌کنم در اینجا نقصی در کلام آن‌ها وجود دارد؛ اما به اعتقاد بنده بسیاری از کسانی که به ایشان جواب داده‌اند اشکال مطرح‌شده را درک نمی‌کنند و راه‌حلی برایش ارائه نمی‌دهند؛ راه‌حلی که در بررسی آنچه سید احمدالحسن در این خصوص مطرح نموده است خواهیم دانست. در این بخش، مسئله علیت (یا رابطه سببیت) را مورد بحث و بررسی قرار نمی‌دهم؛ بلکه فصل دیگری به آن اختصاص خواهیم داد. در اینجا توجه ما فقط روی هدف این قسمت متمرکز است؛ یعنی تعریف و فهم معجزه از دید اشاعره.

از سوی دیگر: اشاعره جایز می‌دانند که «خارق: نقض‌کننده» نسبی باشد؛ به این معنا که از نظر آن‌ها ضرورتی ندارد «خارق‌العاده» به‌طور مطلق «نقض‌کننده» باشد، و علت آن هم بار دیگر - پاسخ به فلاسفه‌ای است که بر محال‌بودن بررسی همه اشخاص، همه زمان‌ها و همه مکان‌ها حکم می‌کنند؛ چنین تحقیقی از نظر آن‌ها لازم است تا بفهمیم آیا آنچه نبی

۱- به‌عنوان مثال به کتاب غزالی «تهافت الفلاسفة» مراجعه کنید. برخی از سخنان آن‌ها را در جای خود، خواهیم آورد و مورد بحث قرار خواهیم داد.

آورده، معجزه و خارق‌العاده بوده است؟ یا در زمانی دیگر یا در مکانی دیگر یا از نظر اقوامی دیگر، امری عادی قلمداد می‌شده است؟ اینکه آن‌ها «خارق‌العاده» را نسبی فرض می‌کنند، عدم ضرورت شناخت تمامی جاها و عرضه معجزه‌ها بر همه مردم و همه زمان‌ها را به دنبال خواهد داشت تا بتوان حکم کرد امری خارق‌العاده بوده، و دلیلی درست بر صدق و راستی پیامبری باشد که آن را آورده است.

* «آمدی» در پاسخ به شبهه مرتبط با معجزه‌هایی که رسول خدا آورده است می‌گوید:

«... بیست‌ویکم: اینکه به جواز شایع بودن آن در زمان‌های گذشته یا در بعضی از زمان‌ها اعتقاد داشته باشیم - اگرچه از نظر عقلی ممکن است، ولی بعید به نظر می‌رسد - و نقل هم نشده باشد، مانع نمی‌شود از اینکه آنچه رسول خدا آورده است در زمان و مکان خودش در برابر کسانی که به آن برایشان تحدی کرده است «خارق‌عادت» بوده باشد؛ زیرا اینکه چیزی نسبت به برخی از مخلوقات عادی تلقی شود، مانع از آن نمی‌شود که نسبت به برخی دیگر خارق‌العاده محسوب شود.»^۱

* شهرستانی:

«وجه اعتبار اینکه نشانه، حجت باشد این است که آن نشانه، نقض‌کننده عادت کسی باشد که آن نشانه، حجت بر اوست، و آن عادت، عادتی برای او بوده باشد.»^۲

می‌گوییم: از آنجا که اشاعره، معجزه را در مرکز استدلال برای صدق و راستی نبی قرار دادند ناچار شدند به این روش در برابر اشکالات فلاسفه به دفاع برخیزند و آن‌ها را پاسخ دهند. همان طور که از سخنان اشاعره در خصوص معجزه روشن خواهد شد معجزه از نظر

۱- آمدی. أبقار الأفكار. دارالکتب و الوثائق القومية مرکز تحقیق التراث. چاپ دوم قاهره. ۲۰۰۴م. ج ۴. ص ۵۷.

۲- شهرستانی. نهاية الاقدام في علم الکلام. کتاب خانه الثقافة الدينية. چاپ اول. ۲۰۰۹م. ص ۴۳۳.

بسیاری از آن‌ها، تکیه‌گاه و دلیلی واجب و ضروری برای معرفت راستی نبی است؛^۱ و در بخش‌های بعدی به نظرات آن‌ها در این زمینه به‌همراه تصور آن‌ها از ارتباط علی خواهم پرداخت. در این قسمت تنها به طرح همان نقض مطرح‌شده بر علمای شیعه بسنده می‌کنم؛ اینکه معجزه را به این صورت شناخته بودند که امری است خارق‌العاده که از فعل خداوند یا در مجرای کارکرد خداوند جاری می‌شود؛ در حالی انجام آن کار -از نظر جنس یا صفت مخصوص به آن- برای مخلوق ناممکن است، و برای تصدیق ادعا، به مدعی ارتباط دارد.

به‌علاوه می‌گوییم: طبق تعریف اشاعره، معجزه تعریفی کلی و همه‌گیر دارد؛ زیرا این تعریف میان معجزه قاهر (مجبورکننده) و غیرقاهر فرقی نگذاشته است. اگر معجزه، قاهر نباشد به این معنا خواهد بود که ممکن است کسی که معجزه در برابرش واقع یا برایش نقل می‌شود، تأویل یا تفسیر ممکنی برای آن تصور کند (مثل دروغ‌گویی ناقل، اوهام، سحر ... یا وجود زنجیره علت‌های طبیعی برای تحقق آن)؛ یعنی معجزه دارای شبهه یا ابهام است؛ و در این صورت بر این تصور آن‌ها که معجزه دلیلی مستقل بر راستی «شخص فرستاده‌شده» است اشکال وارد می‌شود؛ زیرا امکان ندارد به‌خودی‌خود- بتوان تشخیص داد که معجزه از طرف خداوند سبحان و متعال بوده است و در نتیجه دلیلی برای صداقت و راست‌گویی مدعی باشد؛ زیرا این نوع معجزه -طبق فرض- باید دارای شبهه و ابهام و پوشیدگی باشد تا جایی برای ایمان به غیب باقی بگذارد و امتحان باقی بماند.

در غیر این صورت برای کسی که معجزه در برابرش رخ می‌دهد یا برایش نقل می‌شود تصور کردن هرگونه تفسیری یا زنجیره اسباب طبیعی محال می‌شود؛ که به این ترتیب معجزه، عاملی برای وادار کردن آن شخص برای ایمان آوردن می‌شود و هیچ جایگاهی برای ایمان به

۱- غرض از این بخش، بیان سخنان اشاعره و بیان منبع و انگیزه آن‌ها برای انکار ارتباط ضروری در علت است که تفصیل آن در ادامه خواهد آمد.

غیب باقی نمی‌گذارد. چنین معجزهٔ مقهورکننده‌ای، برای ایمان آوردن وضع نشده است و ایمان کسی که از طریق آن ایمان بیاورد پذیرفته نمی‌شود؛ همان طور که برای فرعون (لعنه‌الله) وقتی دریا در برابرش شکافت و او فرود آمد و آب را با دستانش لمس کرد اتفاق افتاد. این معجزه برای فرعون یک معجزهٔ قاهر و الزام‌آور بود و او از روی قهر و اجبار ایمان آورد، تصدیق کرد و اظهار تسلیم نمود، در حالی که مسلمان نشده بود. پس خداوند سبحان و متعال هم ایمان او را نمی‌پذیرد؛ چراکه امتحان او، با این معجزهٔ قاهر به پایان رسیده بود. چنین معجزه‌ای موضوع بحث ما نیست؛ زیرا هرگز با هدف ایمان آوردن مردم حاصل نمی‌شود.

تعریف معجزه از نگاه مسیحیان

بعضی از مسیحیان ارتودکس، معجزه را به این صورت تعریف می‌کنند که جریان طبیعی عادی را زیر پا می‌گذارد، یا در خارج از نظام علیتی شناخته شده فعالیت می‌کند. مثال آن: آنچه در قاموس کتاب مقدس بیان شده است.

«شرح کلمه: عجیبه معجزه: «حادثه‌ای است که به قدرت الهی اتفاق می‌افتد و جریان طبیعی عادی را نقض می‌کند و فرستاده‌بودن کسی را که سبب آن حادثه بوده یا آن حادثه به دستان وی جریان داشته است ثابت می‌کند. و این فراتر از طبیعت مرسوم و همیشگی ماست، اما ضد آن نیست و با «جلوگیری از نظم طبیعی» اتفاق می‌افتد، اما آن نظم را ملغی نمی‌کند و منظور از آن، نمایاندن نظامی است که بالاتر از طبیعت قرار دارد؛ به گونه‌ای که خود نظام طبیعت، تابع آن نظام است؛ و از آنجا که خداوند تنها قدرت فوق طبیعت و مسلط بر آن است، پس تنها او یا کسانی که این امر به آن‌ها تعلق دارد قادر به ساخت معجزات

عجیب هستند. اما عجایب شیطان، عجایی ساختگی و دروغین هستند...»^۱

«هربرت لوکیر» در تعریف معجزه می گوید:

«عملی است که نیرویی الهی آن را برای غرضی الهی با وسیله‌ای که برای بشر قابل دسترس نیست اجرا می‌کند... و تعریف و بستر معجزه، واضح و مشخص شده است: حادثه یا تأثیری در عالم مادی که با قوانین متعارف و طبیعی [مسلط بر] آن مخالفت دارد یا بالاتر از شناخت ما از این قوانین است؛ به صورت فوق عادی، نادر یا مخالف روال عادی و همیشگی است و منبع آن، قدرتی فراتر از بشر است.»^۲

و این با آنچه مسیحیان کاتولیک به آن معتقد هستند تفاوتی ندارد:

«و با وجود آنکه نظام فراگیر عنایتِ خداوند تغییر نمی‌کند... این امکان برای خداوند وجود دارد که خارج از نظام علیّت آفریده شده، عمل کند؛ زیرا او مالک قدرت اصلی و عام بر عالم است و با اراده آزاد خود و نه به عنوان یک علت طبیعی - که نتوان از نتایجش رها شد - عمل می‌کند؛ و او به عنوان آفریننده سرشت تمامی موجودات و آفریننده وجودشان می‌تواند هر آنچه را که مخلوقاتش ایجاد می‌کنند ایجاد کند، و این کار به صورت مستقیم و غیرمستقیم انجام می‌شود... این کارهای خارق العاده خداوند «موارد عجیب» نامیده می‌شوند... زیرا علت آن‌ها، ناشناخته است، نه از این نظر که علت آن‌ها از نظر علمی ناشناخته است، بلکه به این دلیل که علتش خداوند است،^۳ و ذات آن، برای ما در این زندگی، ناشناخته است. این‌ها معجزات هم نامیده می‌شوند، زیرا کسی که سعی می‌کند همانند آن را برای معارضه بیاورد به عجز و ناتوانی می‌افتد... و اما «توما» اصرار دارد که همه صورت‌های طبیعی را روح ایجاد نمی‌کند؛ بلکه یا خدا به طور مستقیم انجام می‌دهد

۱- دایرة المعارف الکتائبة المسيحية. قاموس کتاب مقدس.

۲- هربرت لوکیر. کل المعجزات في الكتاب المقدس. ص ۱۱.

۳- باطل بودن این گفته را در فصل چهارم بیان خواهیم کرد.

یا کار طبیعت است. خلاصه لاهوت ۲:۱، ۱۱۰»^۱

نکات نقض تعریف آن‌ها به‌طور خلاصه:

۱- تعریفی که آن‌ها از معجزه ارائه می‌دهند مبتنی بر اعتقاد خودشان است که می‌گویند معجزه، دلیلی مستقل، و حتی واجب و مرکزی برای [وجود] خدا و صدق رسول است؛ در حالی که این عقیده‌ای است اشتباه که مطلقاً هیچ دلیلی برایش وجود ندارد. طبق عقیده کلیسا، دین کلیسا را بدون معجزه نمی‌توان تصور کرد. در دایرةالمعارف آمده است:

«از جمله اشتباهات واضح آن است که گمان کنیم اگر معجزات را انکار کنیم یا به گوشه‌ای بیندازیم اساس ایمان ما به لرزه نمی‌افتد. ما شواهد مثبتی در اختیار داریم که آن‌ها را از قدرت نجات‌بخش خداوند گرفته‌ایم. معجزات، صرفاً ادله‌ای برای صدق تبلیغ نیست، بلکه خود معجزات، تبلیغ و اعلان است، و اعلام می‌کنند که نجات‌بخش همه بیماری‌های بشری هستند، و در این عالم، اعلان و تبلیغ دیگری وجود ندارد که همان نیرو و توان را داشته باشد؛ همان طور که معجزات به‌ثبت‌رسیده از طرف رسولان، دقیقاً همان اثر را داشته است. این معجزات به‌عنوان دلیلی برای قدرت منجی زنده به انجام رسیده‌اند؛ همان طور که در شفا دادن مردی که لنگ بود توسط پطرس اتفاق افتاد. "اع ۳: ۳، ۴"»^۲

۲- مسیحیان فقط به این اعتقاد ندارند که معجزه، مسیر جریان طبیعی را نقض و نظم آن را متوقف می‌کند، بلکه بلافاصله به آن کلمه‌ای هم اضافه می‌کنند و می‌گویند معجزه نظم را ملغی نمی‌کند! حال اینکه معجزه، توقف قوانین طبیعی است ولی آن را باطل نمی‌کند چه معنایی دارد؟! و مثلاً اگر جاذبه زمین متوقف شود و برنگردد آیا معجزه انجام شده است؟ و

۱- ژوزف کنی Joseph Kenny. مبادئ الایمان المشتركة في المسيحية و الإسلام. برگرفته از کتاب Summa Contra Gentiles توماس آکویناس.

Christian-Islamic Preambles of Faith: An Exercise in Philosophy of Religion Or Kalâm for Our Day: Modeled Council for Research in Values and Philosophy. ۱۹۹۹ – page: ۱۲۷. After Thomas Aquinas, Summa Contra Gentiles, ۱-۲

۲- دایرةالمعارف الکتباییه. ج ۵، ص ۱۹۴.

آیا به این عمل دقیقاً ملغی شدن جاذبه گفته نمی‌شود؟!

بنده بر این باورم امثال چنین تناقضاتی در عقاید مسیحیت پدیده‌ای عادی شده است؛ اعتقادی که ادعا می‌کند $۱+۱+۱=۱$ است و علی‌رغم چنین تناقضاتی آن را میان میلیون‌ها نفر گسترش داده است.^۱

به‌طور کلی تعریف معجزه به‌عنوان الغاکنندهٔ نظم یا قوانین طبیعی یا اینکه معجزه این قوانین را نقض می‌کند، برای تشخیص معجزه اشکالی پیش می‌کشد؛ زیرا چگونه انسان می‌تواند همهٔ قوانین طبیعی را بشناسد تا بفهمد چیزی که در برابرش انجام یا برایش روایت شده، خرق طبیعت بوده است یا خیر؟!

۳- این تعریف از معجزه [این معنا را] در خود نهفته دارد که امکان ندارد برای معجزه هیچ تفسیری (مثل اوهام، سحر، دروغ یا زنجیرهٔ اسباب طبیعی ...) تصور کرد، و [به این ترتیب] از معجزه، معجزه‌ای قاهر [و الزام‌آور] می‌سازد، و همان طور که گفته شد معجزهٔ قاهر برای ایمان آوردن وضع نشده است و اگر حاصل شود، ایمان کسی که از طریق آن ایمان بیاورد پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا این به‌سادگی- به‌معنای ملغی کردن امتحان، و وادار کردن به ایمان آوردن است.

۱- دیوید هیوم در خصوص دین مسیحی «تحریف‌شده» و ارتباطش با معجزه و دربارهٔ کسانی که به آن ایمان می‌آورند می‌گوید: «معجزات تنها در دوران پیدایش دیانت مسیحی همراه آن نبودند و حتی در دوران امروزی نیز بشر دارای عقل سلیم نمی‌تواند بدون معجزه این دیانت را تصدیق کند! عقل به‌تنهایی نمی‌تواند ما را برای درستی این دیانت قانع کند؛ هرکسی که ایمان تحریکش می‌کند تا این دیانت را تصدیق کند، در عمق وجودی‌اش به‌طور پیوسته از معجزه مدد می‌جوید؛ [به‌طوری که] معجزه تمام اصول عقلی وی را وارونه می‌کند و عزم و اراده‌ای به وی می‌بخشد که [نهایتاً] به اموری معتقد می‌شود که شدیدترین تناقضات را برای مسائل عادی و تجربی در خود دارند» دیوید هیوم، کاوشی در فهم بشری، فصل دهم، ص ۱۷۱.

۴- این گفته آن‌ها که معجزه خارج از قانون علیت عمل می‌کند «خارج از نظام علیت آفریده‌شده انجام می‌شود» یا این گفته که سبب مستقیم آن، خداوند است «بلکه دلیل آن است که علتش خداوند است» دو اشکال عقلی بزرگ در خود دارد: گفته اول به معنای الغای قانون علیت است، در حالی که همان طور که در محل خودش بحث خواهیم کرد- این قانون، یک قانون عقلی واجب است. گفته دوم یعنی خداوند سبحان و متعال به طور مستقیم و بی‌واسطه بدون تجلی خود در عوالم خلقت پایین‌تر از خود از طریق خلقتش، به عالم جسمانی متصل است و این، ناممکن است: «بر این اساس نمی‌توان چنین گفت که خداوند (که نوری است بدون هیچ ظلمتی) جسمی را در این عالم سفلی به طور مستقیم و مماس با آن حرکت می‌بخشد؛ تعالی الله عما یشرکون (خداوند برتر از آن است که شرک بوزند)»^۱.

سخن نهایی در تعریف معجزه

معجزه، دخالت غیبی است؛ یعنی دخالتی خارج از قوانین طبیعی جاری در این عالم جسمانی؛ یعنی سبب معجزه از عوالم غیبی دیگری است (غیر از اسباب داخل این جهان جسمانی که ما در آن زندگی می‌کنیم)^۲. معجزه مادی معجزه‌ای است که لمس اثر آن به صورت مادی از طریق حواس مادی جسمانی، امکان‌پذیر است؛ و خداوند سبحان و متعال آن را جاری نمی‌کند مگر در زمان ضرورت و برای حکمتی بالغه (قراردادن انسانیت مردم- در ابتدای آن- بر طریق ایمان به خدا، هدایت کسانی که طالب هدایت‌اند، حفظ زندگی یا آبروی اولیایش، زیادشدن یقین مؤمنان، افزایش سختی و گرفتاری انکارکنندگان و ...) و به طریقی است که سنت الهی در ایمان به غیب را نقض نکند.

۱- امام احمدالحسن. کتاب در محضر عبد صالح. جلد اول. ص ۵۴.

۲- یا طبق نظریه جهان‌های موازی- جهان‌های دیگر.

معجزه را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد:

۱- معجزه غیرقاهر: معجزه‌ای است که برای ایمان آوردن وضع شده است. این نوع معجزه، مجالی برای غیب باقی می‌گذارد؛ یعنی در آن شبهه یا ابهامی وجود دارد تا امتحان باقی بماند، و معنای ابهام و شبهه، آن است که امکان دارد شخصی که معجزه برایش حاصل شده است برای آن تفسیری بیابد؛ مثل دروغ‌گویی ناقل، اوهام، سحر یا با توجه به سطح شناختی و معرفتی که به آن رسیده‌اند زنجیره اسباب تابع قوانین طبیعی (با این احتمال که تحقق سلسله اسباب طبیعی در این موارد، بسیار ضعیف است)؛ و ترجیح چنین تفسیرهایی بر دخالت غیبی و رهاکردن تحقیق در خصوص دعوت حق، عناد و انکار و زورگویی است.

۲- معجزه قاهر: برای ایمان آوردن وضع نشده است و ایمان کسی که از طریق آن ایمان بیاورد پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا به‌سادگی- به معنای لغو امتحان خواهد بود. اینکه «قاهر» است یعنی [شخص] دریافت‌کننده معجزه، امکان ندارد برای آن هیچ تفسیر احتمالی یا تأویل یا سلسله اسباب احتمالی بیابد و در نتیجه هیچ مجالی یافت نمی‌شود تا [بتواند] آن را انکار کند. چنین معجزه‌ای را محال است خداوند برای ایمان آوردن شخص یا اشخاصی جاری نماید؛ زیرا [در این صورت] سنت خداوند برای ایمان به غیب را نقض می‌کند. چنین معجزه‌ای ممکن است به جهت حکمت بالغه‌ای در حالاتی اتفاق بیافتد: ^۱

الف. برای مؤمنان، که در این صورت لغو امتحان نخواهد بود؛ زیرا کسانی که این نوع معجزه در برابرشان حاصل شده است اساساً مؤمنان هستند. گاهی برای خود مؤمنان نیز کرامات و نشانه‌هایی حاصل می‌شود و طبیعتاً این‌ها عبث و بیهوده نیستند، و چه بسیار کرامات برای آن‌ها حاصل شده و حاصل می‌شود تا «بدی» را از ایشان دفع یا

۱- مراجعه کنید به کتاب امام احمدالحسن، کتاب «عقاید اسلام، به انضمام از تو درباره روح می‌پرسند»، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ اول ۱۴۳۷ق. ۲۰۱۶م. از ابتدای ص ۱۰۰.

«خیری» را به ایشان نزدیک کند.

ب. برای کسانی که ایمانشان بر انکارشان ترجیح دارد؛ یعنی آن‌ها در نزدیکی ایمان آوردن هستند. در این صورت نیز این آیه یا معجزه، لغو امتحان نیست؛ زیرا کسانی که معجزه در برابرشان حاصل شده است تا حدودی مؤمن هستند.

ج. در برابر کافرین که با آن عذاب می‌شوند. در این صورت، امتحان به پایان می‌رسد و ایمان کسی که از طریق آن، ایمان می‌آورد پذیرفته نمی‌شود.^۱

سرفصل بعدی را به توضیح بیشتر مسئله «لبس: ابهام» یا شبهه که در خصوص معجزه مادی است - که برای ایمان آوردن وضع شده - اختصاص خواهیم داد.

معنای «لبس: شبهه و ابهام» در معجزه مادی

بسیاری از مردم - نه فقط عامه مردم، بلکه برخی رجال دینی نیز - تصور می‌کنند معجزه‌های انبیا «قاهر: مقهورکننده و مجبورکننده» بوده‌اند؛ به طوری که هیچ مجالی را برای تأویل برنمی‌تابند و همان طور که در فصل دوم خواهیم دید - گواه و دلیلی را برای حقانیت انبیا و فرستادگان پیشین شکل می‌دهند که قابل انکار نیست. به همین دلیل - اغلب - وقتی از آن‌ها از دلیل و گواه برای حجت بودن کسی که به وی اعتقاد دارند پرسیده می‌شود شاهد هستیم که آن‌ها معجزه‌های روایت شده را به عنوان دلیلی - که قابل انکار نیستند - ارائه می‌دهند.

۱ - از جمله، معجزاتی است که به نازل شدن عذاب مربوط می‌شود. چه بسا در نازل شدن عذاب، معجزه‌ای باشد؛ به این صورت که خبر دادن غیبی از طرف شخص فرستاده شده مبنی بر اینکه در آینده اتفاقی روی خواهد داد و آن را به تکذیب آن‌ها ربط بدهد. چنین تفسیری با ایمان به غیب هم‌خوانی دارد؛ زیرا خبر دادنی است از سوی کسی که آینده را می‌داند، که به نوبه خود مؤمنان را نیز ثابت قدم می‌گرداند.

ولی وضعیت درست برعکس چیزی است که تصور می‌کنند؛ معجزه پناهگاه و تکیه‌گاهی برای ایمان آوردن نیست و امکان ندارد به خودی خود دلیل مستقلاً باشد؛ بلکه معجزه، تأییدی برای «دلیل» است؛ به این معنا که اگر معجزه‌ای برای حجتی از حجت‌های الهی اتفاق بیفتد حتماً باید جایی برای «ایمان به غیب» باقی بگذارد؛ زیرا خداوند سبحان و متعال جز به ایمان به غیب راضی نمی‌شود و مؤمنان را به عنوان کسانی توصیف می‌کند که به «غیب» ایمان می‌آورند، و کسی که [سخنی] غیر از این بگوید چیزی از «غرض و هدف خلقت» را نفهمیده است، و درک نمی‌کند که ما در دنیای امتحان هستیم. چنین کسی می‌خواهد «امتحان» را در «دنیای امتحان» ملغی کند.

امام احمد الحسن در کتاب «جهاد، درب بهشت است» می‌فرماید:

«اما اگر معجزه، قاهر و چیره باشد و هیچ شبهه‌ای در آن باقی نماند، دیگر هیچ مجالی برای ایمان به غیب باقی نمی‌ماند و نتیجه‌اش ایمانی خواهد بود که با زور و اجبار حاصل می‌شود که در حقیقت، ایمان نیست و چیزی از اسلام در آن وجود ندارد؛ بلکه تسلیم‌شدنی است که مورد رضایت خداوند نیست و خداوند خواهان چنین چیزی نیست و آن را نمی‌پذیرد: ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ أَمَّنتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (و بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس فرعون و لشکریانش آنان را از روی ستم و تجاوز دنبال کردند تا هنگامی که بالای غرق شدن، او را فروگرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز همان که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند، نیست و من از تسلیم‌شدگان هستم).»^۱

۱- امام احمد الحسن. کتاب جهاد درب بهشت است. انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام). چاپ دوم. ۱۴۳۱ ق.

اگر معجزه، قاهر باشد و هیچ تأویلی را نپذیرد، ایمانی که به واسطه آن ایجاد می‌شود پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا ایمان به غیب نبوده، بلکه وادار کردن به ایمان بوده است و این، با «امتحان» منافات دارد:

«فرعون ایمان می‌آورد و تسلیم می‌شود یا به عبارت دیگر تن به تسلیم شدن می‌دهد» [درست] پیش از اینکه بمیرد؛ ولی خدا از این ایمان راضی نیست و این ایمان و اسلام را نمی‌پذیرد و خدای سبحان این‌گونه پاسخش را می‌دهد: ﴿الَآئِنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (آیا اکنون؟! در حالی که تو پیش از این، عصیان می‌کردی و از فسادکنندگان بودی!). این به آن علت است که ایمانی که به سبب معجزه مقهورکننده به دست آید، مجالی برای آنان - که جز این عالم مادی را نمی‌شناسند - باقی نمی‌گذارد تا آن را تأویل کنند یا بر آنان که به آن ایمان آورده‌اند، شبهه وارد نمایند؛ و به این ترتیب مجالی برای ایمان به غیبی که خداوند ایمان را به واسطه آن و از طریق آن می‌خواهد بر جای نمی‌ماند. بنابراین چنین ایمانی پذیرفته نمی‌شود؛ چراکه این نوع ایمان، پناه‌بردنی از روی قهر و اجبار تلقی می‌شود و ایمان حقیقی محسوب نمی‌گردد. ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾ (آیا انتظاری جز آن دارند که فرشتگان نزدشان بیایند؟ یا پروردگارت؟ یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت بر آن‌ها بیاید؟ روزی که برخی نشانه‌های پروردگارت بیاید، ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیاورده یا در ایمانش خیری به دست نیاورده است سودی نخواهد داشت. بگو: منتظر باشید، که ما نیز منتظریم). ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْتَظَرُونَ﴾ (در روز فتح و گشایش، ایمان آوردن کافران سودشان ندهد و آن‌ها مهلت

داده نشوند)»^۱

بر همین اساس معلوم می‌شود که هیچ‌کدام از انبیا و مرسلین (علیهم‌السلام) با معجزه‌ای قاهر ارسال نشده‌اند تا مردم را وادار به ایمان آوردن کنند؛ چراکه خداوند خواهان وادار کردن مردم به ایمان و پیروزی این چنینی در امتحان نیست، و مردم مگر عده کمی - همواره با تکذیب و متهم کردن به سحر و جادوگری و دیگر اتهامات با انبیا و مرسلین روبه‌رو می‌شدند. امام احمدالحسن در همین کتاب می‌فرماید:

«و اگر خداوند می‌خواست مردم را از روی ناچاری و به اجبار مؤمن کند، قطعاً با انبیایش، معجزات قاهر و ناتوان‌کننده می‌فرستاد تا مجالی برای کسی باقی نماند که بگوید: ﴿قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا﴾ (هر دو جادوگر هستند که یکدیگر را حمایت می‌کنند) یا بگویند ﴿أَضْعَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ﴾ (خواب‌های پریشان است، یا دروغی است که می‌بندد یا شاعری است. پس برای ما از آن‌گونه که به پیامبران پیشین داده شده بود معجزه‌ای بیاورد). حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (و اگر پروردگار تو بخواهد، همه کسانی که در روی زمین اند ایمان می‌آورند؛ آیا تو مردم را به اجبار وامی‌داری که ایمان بیاورند؟) و حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (اگر اعراض و روی‌برگرداندن آن‌ها بر تو گران است، خواهی نقبی در زمین بجوی یا نردبانی بر آسمان بنه تا معجزه‌ای برایشان بیاوری، اگر خدا بخواهد، همه را به راه

۱- امام احمدالحسن. کتاب «جهاد درب بهشت است». انتشارات انصار امام مهدی (علیه‌السلام). چاپ دوم. ۱۴۳۱ق.

راست می‌برد؛ پس، از نادانان مباش.)^۱

غرض از این کار جداکردن مردم در این امتحان است؛ جداکردن کسی که قلبش زنده است از کسی که بر قلبش زنگار بسته؛ جداکردن «مؤمن به غیب» از کسی که جز عالم مادی نمی‌بیند و می‌خواهد همه‌چیز را با آن و از طریق آن ببیند و [می‌پندارد که] چیزی به جز عالم مادی وجود ندارد:

«سپاس و ستایش از آن خداوند است که به ایمان از طریق غیب، رضایت داد و ایمان را همراه با غیب و از طریق غیب قرار داد و به ایمان بر اساس ماده رضایت نداد و آن را با ماده و از طریق ماده قرار نداد تا به این وسیله صاحبان قلب‌های زنده و چشم‌های بینا از دیده‌های نایبنا و قلب‌های مَهْرزده‌شده، متمایز شوند.»^۲

پس این دنیا همان دنیای امتحان است، و:

«ایمان کامل، ایمان صددرصدی به غیب است، که همان ایمان انبیا و اوصیاست. هرچه ایمان به آیه یا اشاره یا کرامت یا معجزه‌ای مادی آلوده شده باشد، درجه‌ای پایین‌تر و مقام پایین‌تری دارد. اگر معجزه، قاهر، تمام‌کننده و غیرقابل تأویل باشد، در این هنگام ایمان آوردن و تسلیم‌شدن پذیرفته نخواهد شد؛ همان گونه که ایمان آوردن و تسلیم‌شدن فرعون -آن هنگام که دریا شکافته شد و به آن وارد شد و آب را با دستش لمس نمود- پذیرفته نشد؛ چراکه چنین ایمان آوردنی، ایمانی صددرصد مادی است؛ ایمانی که هیچ مجالی را برای غیب باقی نمی‌گذارد و امتحان را ملغی

۱- امام احمدالحسن. کتاب «جهاد درب بهشت است». انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام). چاپ دوم. ۱۴۳۱ق.

۲۰۱۰م. ص ۴۹.

۲- امام احمدالحسن. کتاب «جهاد درب بهشت است». ص ۵۰.

می‌کند.

خداوند مؤمنان را این‌گونه توصیف می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند، و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند).

﴿الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ﴾ (آنان که از طریق غیب از پروردگار خود می‌ترسند و از روز قیامت هراسناک‌اند).

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ (تو فقط کسانی را می‌ترسانی که از پروردگارشان، نادیده، بیمناک‌اند و نماز می‌گزارند، و هرکه پاک شود برای خود پاک شده و سرانجام همه به سوی خداست).

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾ (تو فقط کسی را بیم می‌دهی که از قرآن پیروی کند و از خدای رحمان در نهان، بترسد. چنین کسی را به آموزش و پاداشی کریمانه مژده بده).

﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾ (آن‌هایی را که در نهان از خدای رحمان می‌ترسند و با دلی توبه‌کار آمده‌اند).

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (ما فرستادگانمان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم عدالت را به‌پا دارند و آهن را که در آن نیرویی سخت و منفعتی برای مردم است فروفرستادیم، تا خدا بداند چه‌کسی به نادیده، او و

فرستادگانش را یاری می‌کند؛ که خدا توانا و پیروزمند است).

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ (برای کسانی که نادیده از پروردگارشان می‌ترسند، آمرزش و مزد فراوان است).^۱

«معجزه مادی - اگر بیاید - باید در ضمن حدودی باشد که سنت الهی ایمان به غیب را نقض نکند.»^۲ یعنی در آن شبهه یا «ابهام و پوشیدگی» باشد ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾ (اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، یقیناً وی را به شکل مردی درمی‌آوردیم، و قطعاً حقیقت را همان طور که آنان بر دیگران مشتبه می‌کنند بر خود آنان مشتبه می‌ساختیم) و وجود ابهام و شبهه در معجزه مادی به معنی آن است که شخص مقابل، می‌تواند تفسیر یا تأویلی برای آن پیدا کند مثل دروغ‌گو بودن ناقل، یا اوهام و سحر، یا آنکه معجزه، حادثه‌ای طبیعی یعنی دارای زنجیره‌ای از اسباب و علل تابع قوانین طبیعی بوده باشد و ... به همین ترتیب - و این همان نتیجه‌ای است که در تمامی معجزه‌هایی که برای ایمان آوردن وضع شده‌اند حاصل شده است.

بیایید ببینیم مردم با معجزات انبیا چگونه برخورد می‌کرده‌اند؟ آیا این معجزات، قاهر بوده‌اند به طوری که راهی جز تصدیق آن‌ها نداشته‌اند؟ یا آنکه به دلیل وجود مجالی برای غیب - همواره دلیل تراشی‌هایی به همراه داشته‌اند تا با آن‌ها بهانه‌جویی کنند؟

﴿قَالَ أَمْنٌ لَهُ قَبْلَ أَنْ آدَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَأْجُلِكُمْ مِنْ خِلاَفٍ وَلَا صَلْبًا لَكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَتَعْلَمُنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَنفَى﴾^۳ (فرعون)

۱- امام احمدالحسن، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، جلد سوم، بخش دوم، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ دوم، ۱۴۳۱ق. ۲۰۱۰م. ص ۲۱ و ۲۲.

۲- امام احمدالحسن، کتاب عقاید اسلام، ص ۱۰۰.

۳- طه، ۷۱.

گفت آیا پیش از آنکه به شما اجازه بدهم به او ایمان آوردید؟ قطعاً او بزرگ شماسست که به شما سحر آموخته است؛ پس بی شک دست‌های شما و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع می‌کنم و شما را بر تنه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم تا خوب بدانید عذاب کدام‌یک از ما سخت‌تر و پایدارتر است).

﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ﴾ (سران قوم فرعون گفتند بی‌شک این [مرد] ساحری داناست).

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَ السَّاحِرِ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ﴾ (و گفتند ای ساحر! پروردگارت را به آنچه با تو عهد کرده برای ما بخوان که ما واقعاً هدایت یافته‌ایم).

﴿كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾^۲ (بدین‌سان بر کسانی که پیش از آن‌ها بودند هیچ فرستاده‌ای نیامد جز اینکه گفتند ساحر یا دیوانه‌ای است).

و تصدیق نکردن این معجزه‌ها توسط آن‌ها - خیلی ساده - به این دلیل بوده است که آن‌ها منتظر معجزه‌ای بوده‌اند که مجبورشان کند؛ همان‌طور که می‌گویند، چیزی «خارق‌العاده» می‌خواهند، چیزی که نتوانند انکارش کنند، و آن را به‌صورت واضح ببینند و هیچ «شبهه و ابهامی» در آن وجود نداشته باشد؛ بنابراین تمامی معجزاتی که انبیا و فرستادگان عرضه داشته‌اند برای اغلبشان فایده‌ای نداشته؛ زیرا آن‌ها جز ماده چیز دیگری نمی‌شناسند و قبل از آنکه به دخالت غیبی الهی توجه کنند سعی می‌کنند هزاران علت و سبب طبیعی بیابند. بنابراین آن‌ها خواستار الغای امتحان خودشان در این دنیا هستند، و موضع‌گیری و

۱- اعراف: ۱۰۹.

۲- زخرف: ۴۹.

۳- ذاریات: ۵۲.

گفته‌هایشان همواره با تمام دعوت‌های الهی تا به امروز تکرار می‌شود.

سید احمد الحسن می‌فرماید:

«... رود نیل که به رنگ سرخ درمی‌آید هم برای آن‌ها سودمند نیست؛ زیرا به راحتی می‌توانند چنین دلیل و برهان بیاورند که این، طبیعی است؛ نیل به‌خاطر خون‌هایی رنگین شده است که در نتیجهٔ زد و خوردهای خونین بر مجرای رود و پیش از آنکه به آن‌ها برسد حاصل شده است؛ و به‌سادگی می‌گویند اصلاً موسی (علیه السلام) چه ربطی به این قضیه دارد؟! حاصل آنکه کسی که بخواهد تکذیب کند هر چیزی را با چیزی توجیه می‌کند. آن‌ها کوری و گمراهی را بر بینایی و هدایت ترجیح داده‌اند...»^۱

زیرا همیشه در معجزه «شبهه و ابهام» وجود دارد؛ به‌طوری که شکست‌خوردگان در امتحان می‌توانند آن را دستاویز قرار بدهند:

«... در این هنگام است که همهٔ نشانه‌ها با جنّ.... سحر.... یا هرچیز دیگری تأویل می‌شود؛ تا اینکه عذاب دردناک را ببینند. ﴿وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِيَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (و گفتند: هر آیه و نشانه‌ای برای ما بیاوری تا ما را با آن جادو کنی، هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم) و ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾ (و اگر آیه و نشانه‌ای ببینند، روی بگردانند و گویند: جادویی است پیوسته).

و در نهایت و هنگامی که کافران بر لبهٔ جهنم می‌ایستند، به یاد می‌آورند که چگونه با فرستادگان برخورد کردند و آنان را به جادوگر بودن متهم نمودند. ندایی بر ایشان

۱- امام احمد الحسن. کتاب پاسخ‌های روشن‌گرانه. جلد پنجم. انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام). چاپ دوم. ۱۴۳۱ق.

می‌آید تا آنان را متوجه عاقبت خوارکننده‌شان نماید: ﴿أَفَسِحْرُ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾ (آیا این جادوست؟! یا شما نمی‌بینید؟!.)^۱

و با آلوده کردن فطرتشان، و وارونه‌شدنشان و غوطه‌ورشدنشان در ماده، راهبری کردن آن‌ها به هر باطلی - که آن‌ها را به آتش دعوت کند - ساده می‌شود:

«... بنابراین فرعون و فقهای گمراه به چیز زیادی نیاز ندارند؛ بلکه کلماتی اندک نیز کفایتشان می‌کند. کافی است فرعون بگوید موسی (علیه السلام) در رساندن کلام نقص و ایراد دارد و موسی (علیه السلام) معجزه روشنی که شک و شبهه‌ای در آن راه نداشته باشد نیاورده است؛ تا فرعون و فقهای گمراه ببینند که بیشتر مردم از آن‌ها پیروی می‌کنند و با کمال تأسف و به‌طور دائم بر همان بی‌خردی باقی هستند.»^۲

مشابعت معجزه‌ها با آنچه در زمان ارسالشان رایج بوده است

معجزه‌هایی که انبیا و فرستادگان با خود آوردند مشابه چیزهایی بوده که در زمان ارسالشان رواج داشته است. موسی (علیه السلام) که عصا را به افعی تبدیل کرد تنها کسی نبود که چنین کاری انجام داد؛ بلکه دوران او پر از ساحرانی بود که عصا را به افعی تبدیل می‌کردند؛ و [اصلاً] به همین دلیل بود که فرعون برای موسی (علیه السلام) ضرب العجلی در روز زینت تعیین کرد تا موسی (علیه السلام) با دیگران مواجه شود؛ و وقتی [فرعون] دید اژدهای موسی آنچه را که ساحران افکنده بودند می‌بلعد و ساحران ایمان آوردند، فرعون به‌سادگی پاسخ می‌دهد او بزرگ آن‌هاست؛ یعنی همان کسی است که به آن‌ها سحر آموخته است!

۱- امام احمدالحسن. روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان. جلد دوم. ص ۱۸.

۲- امام احمدالحسن. کتاب پاسخ‌های روشنگرانه. جلد پنجم. ص ۸۵.

به نظر شما چرا موسی (علیه السلام) معجزه‌ای مشابه آن چیزی آورد که در زمانش وجود داشته است؟ به طوری که این وضعیت به فرعون (لعنه الله) اجازه می‌داد پیامبر خدا موسی (علیه السلام) را با ساحران موجود مقایسه کند و بگوید او فقط در سحر و جادوگری از دیگران داناتر است؟ مردم تصور می‌کنند سبب آن بوده که موسی برتری خود را بر ساحران نشان بدهد، و این، بسیار به دور از حقیقت است؛ بلکه کسی که این گونه تصور کند اصلاً غرض از خلقت و غرض از ارسال رسولان و هدف از معجزه‌ها را درک نکرده است و تصور می‌کند [معجزه] آمده تا دلیلی واضح و روشن ارائه کند؛ دلیلی که هیچ پوشیدگی و ابهامی در آن نباشد؛ دلیلی که برای ایمان آوردن، «یقین» تقدیم کند. در اینجا به برخی از سخنان فقهای امامیه خواهیم پرداخت؛ با علم به اینکه کتاب‌های اهل سنت نیز آکنده از چنین سخنانی است:

شیخ ناصر مکارم شیرازی می‌گوید:

«آیا نباید معجزه‌های پیامبران از بارزترین علوم در زمان خودشان بوده باشند تا هنگام ناتوان شدن علمای زمانشان یقین حاصل شود که منبع این علمی که پیامبرشان با خود داشته، خداوند بوده است؟»^۱

در اینجا خلط بزرگی میان «اعجاز علمی» و «معجزه مادی» صورت پذیرفته است. او فرض می‌کند و واجب می‌داند که «معجزه‌های» انبیا از نوع «علوم» موجود در زمانشان بوده است، و این، اشتباه است. بله، واجب است که حجت خداوند در زمینه علم الهی و علم متعلق به دین از اشخاص موجود عالم‌تر باشد، و ضرورتی ندارد که طب، هندسه و شیمی بدانند. اگر روی سخن در خصوص «اعجاز علمی» باشد، ما اتفاق نظر داریم که حجت‌های الهی باید آن را در هر زمانی بیاورند. منظور «علم الهی» است و معجزه‌بودن این علم به گونه‌ای است که

۱- تفسیر نمونه، ج ۷، شیخ ناصر مکارم شیرازی، مدرسة الامام علي بن ابي طالب (علیه السلام)، چاپ اول، تصحیح سوم

دیگران از رد علم الهی آن‌ها عاجز و ناتوان باشند؛ مگر با سفسطه‌ها و گزافه‌گویی‌هایی که غیر از کسانی را که چشم و قلب خود را متوجه دیگری کرده‌اند فریب نمی‌دهد. در اعجاز علمی، «یقین» به‌عنوان یک مؤلفه حتمی که همراه و مصاحب با وجود علم باشد شمرده نمی‌شود؛ زیرا در بسیاری اوقات عجز و ناتوانی آن‌ها از پاسخ‌دادن، آن‌ها را به تکبرورزی بیشتر و بیشتر سوق می‌دهد؛ و اما دیگر عوام که پیرو یا مقلد آن‌ها هستند در بیشتر اوقات نمی‌توانند علم آن‌ها را از جهل و نادانی‌شان نسبت به دیگر مسائل تشخیص دهند.

اما اگر روی سخن متوجه علوم مادی مثل طب، کیهان‌شناسی، زیست‌شناسی و ... باشد، این معجزه‌ای است که می‌تواند حاصل شود و می‌تواند نشود؛^۱ و اگر حاصل هم بشود باز هم یقین‌آور نخواهد بود؛ زیرا در غیر این صورت به‌معنای «معجزه قاهر» خواهد بود؛ به‌طوری که هرکسی که آن را ببیند چاره‌ای جز ایمان آوردن نداشته باشد، و این [در واقع] تن‌دادن به چیزی است که اتفاق افتاده است و ایمان واقعی محسوب نمی‌شود. بنابراین امکان ندارد معجزه مادی «واسطه‌ای» برای دست‌یافتن به «یقین به غیب» بوده باشد. آیا

۱- سؤال و پاسخ نقل شده از دکتر علاء سالم از امام احمدالحسن رحمته‌الله در دروس حوزه مهدوی، درس عقاید امامیه مرحله اول، نیمه دوم:

«پرسش: مسئله‌ای در خصوص علم معصوم مطرح است که چه بسا برای بسیاری از انصار موضع شبهه باشد؛ یعنی مثلاً آیا معصوم همه‌چیز را می‌داند؟ یا علم معصوم بر جهت معینی از علم خلاصه می‌شود؟ پاسخ: همه علوم است؛ از پیچیده‌ترین علوم دنیوی تا ساده‌ترین علوم دنیوی؛ ولی این به صورت معجزه‌وار است، و بدون علت و از روی سبک‌سری نخواهد بود. طبیعتاً همراه با علم واجب که علم ادیان است. حتماً باید همه علوم نیز باشد، وگرنه او چگونه رهبری کند؟ و چگونه پاسخ بگوید وقتی به پاسخی نیاز داشته باشد که در حیطه علوم قرار دارد؟ به هنگام ضرورت، او حتماً باید بداند؛ مثلاً اگر حکومت کند باید از اقتصاد و امور دیگر آگاهی داشته باشد و ... به همین ترتیب؛ ولی این‌ها از نوع امور معجزه‌گونه هستند؛ یعنی او از همان وقتی که در این عالم جسمانی متولد شده این‌ها را نمی‌دانسته است، بلکه خداوند هنگام ضرورت به‌طور کامل به او می‌آموزد؛ مثل عصا که تبدیل به افعی شد.»

فرعون به اینکه موسی پیامبر خداوند است یقین حاصل کرد؟ یا آنچه موسی (علیه السلام) آورد و آنچه ساحران آوردند در نظر او یکسان بودند و هیچ تفاوت واقعی [از نظر او] وجود نداشت جز اینکه موسی، بزرگ آن‌ها بود؛ همان کسی که به آن‌ها سحر آموخته بود؟!

سید خویی رحمته الله علیه می‌گوید:

«معجزه همان طور که دانستی- چیزی است که قوانین طبیعی را زیر پا می‌گذارد و دیگر افراد بشر در زمانی که مدعی، آن را به‌عنوان شاهی برای سفارت الهی می‌آورد از آن عاجز می‌شوند. از جمله مواردی که در آن تردیدی وجود ندارد این است که معرفت آن اختصاص به افراد آگاه به حرفه‌ای دارد که شبیه آن معجزه است؛ زیرا عالمان به هر حرفه‌ای، به خصوصیات آن حرفه آگاه‌تر هستند و به مزیت‌های آن بیشتر احاطه دارند، و آن‌ها هستند که بین آنچه بشر از آوردن همانندش عاجز است و آنچه امکان آوردنش را دارد، تفاوت قائل می‌شوند. و به همین علت است که علما معجزه را سریع‌تر تصدیق می‌کنند؛ اما فرد نادان، باب شک و تردید برایش گشوده است تا وقتی که از اصول و مبادی آن حرفه آگاهی نداشته باشد، و نیز تا وقتی که احتمال می‌دهد شخص مدعی بر اصول و مبادی شناخته‌شده برای خواص اهل آن حرفه تکیه کرده است؛ بنابراین در اذعان به معجزه، به کندی عمل می‌کند. به همین دلیل حکمت الهی اقتضا می‌کند هر پیامبری معجزه‌ای بیاورد که شبیه حرفه شناخته‌شده و متعارف در زمان خودش باشد، و چیزی باشد که علمای هم‌عصرش بسیار با آن سروکار داشته باشند؛ چراکه سریع‌تر تصدیق، و دلیل قوی‌تری محسوب می‌شود...»^۱

سید خویی در اینجا اقرار می‌کند که خبرگان حرفه، کسانی هستند که تشخیص می‌دهند و می‌فهمند که آنچه نبی آورده، معجزه است، و به همین دلیل پیامبر چیزی را می‌آورد که در

۱- سید خویی، البیان فی تفسیر القرآن، منشورات انوار الهدی، چاپ هشتم، ۱۹۸۱ م، جلد پنجاه، ص ۴۰ و ۴۱.

میان اهل آن زمان مشهور است، ولی برای عموم مردم باب شک و تردید باز است.

این مطلب، ما را به پرسشی مهم می‌کشاند:

آیا پیامبر فقط برای این ساحران یا پزشکان یا شاعران ارسال شده است تا به آن‌ها معجزه‌های یقینی یعنی قهری بدهد، طوری که هیچ مجالی برای شک و تردید برایشان باقی نماند، در حالی که عموم مردم، مسکین باقی بمانند یا حتی دانشمندی با تخصص‌های دیگر هم گرفتار شک و تردید شوند؟ آیا آن‌ها این حق را ندارند از همان امتیازی برخوردار باشند که دیگران داشته‌اند؟!

چرا خداوند سبحان و متعال این ساحران، پزشکان و شاعران را از دیگران متمایز کند، در حالی که او اصلاً دستور به یادگیری این علوم نداده است؟ آیا این طبق آنچه سید خوبی مطرح کرده عدالت است؟

و شیخ مظفر می‌گوید:

«عقیده ما درباره معجزه انبیا: ما اعتقاد داریم که خداوند متعال وقتی برای خلق خود هدایتگر و رسولی منصوب می‌فرماید باید او را به آن‌ها بشناساند و آن‌ها را به‌طور مشخص به‌سوی او ارشاد فرماید، و این مشخصاً یعنی خداوند باید برای رسالت او دلیل و حجتی منصوب فرماید و آن دلیل را بر آن‌ها اقامه نماید، تا لطف خدا تمام، و رحمتش کامل گردد. این دلیل به‌ناچار باید از نوعی باشد که جز از خالق کائنات و تدبیرکننده موجودات صادر نشود (یعنی فراتر از حد قابل انجام برای بشر) و آن را به‌دستان آن رسول هدایتگر، به جریان اندازد تا معرف و ارشادکننده‌ای به‌سوی او باشد. این دلیل، چیزی است که «معجزه: ناتوان‌کننده» یا «معجزه» نامیده می‌شود؛ زیرا به‌گونه‌ای است که بشر را از به‌انجام رساندن آن و آوردن شبیه آن، ناتوان می‌کند.

به‌علاوه پیامبر ناگزیر باید معجزه‌ای برای مردم ظاهر کند تا حجت بر ایشان اقامه

شود. پس این معجزه باید در میان مردم، پدیده‌ای اعجازگونه باشد؛ به صورتی که علما و اهل فن در آن زمان، از انجامش عاجز شوند، چه برسد به دیگر مردم. به علاوه آن معجزه، باید همراه با ادعای نبوت باشد تا دلیلی بر مدعا، و برهانی برای وی باشد.

پس وقتی امثال چنین افرادی از انجام آن ناتوان شدند، دانسته می‌شود [آن پدیده] فراتر از توانایی‌های بشری و خارق‌العاده بوده است. بنابراین دانسته می‌شود که صاحب آن، فوق حد بشری است و برای انجام آن با مدبر کائنات اتصال روحانی دارد. وقتی ظهور معجزه خارق‌العاده برای شخصی به انجام رسید، و به همراه آن وی ادعای نبوت و رسالت هم داشت، در این صورت مردم باید به ادعا و رسالت او ایمان بیاورند و در برابر گفتار و فرمان او سر تعظیم فرود آورند. به این ترتیب هرکسی که ایمان می‌آورد به او ایمان می‌آورد، و هرکسی که کافر می‌شود به او کافر می‌شود.

به همین جهت می‌بینیم که معجزه هر پیامبر متناسب با علوم و فنون شایع و شناخته‌شده زمان خودش است؛ معجزه موسی علیه السلام عصایی است که سحر ساحران و آنچه را که انداخته بودند بلعید؛ زیرا سحر و جادو در عصر او، فنی شایع بود، و وقتی که عصا آمد، آنچه را که آن‌ها انجام دادند باطل کرد و دانستند آن کار فراتر از توانایی، و برتر از دانش و مهارت آن‌هاست...»^۱

آنچه پیش‌تر گفتیم برای پاسخ به مظفر کفایت می‌کند. روشن شد مواردی که آن‌ها به‌عنوان سببی برای تشابه معجزه‌ها با آنچه در زمان انبیا وجود داشته است پیش می‌کشند چیزی فراتر از گزافه‌گویی و گمانه‌زنی نیست.

علت شبیه‌بودن معجزه مادی با آنچه در زمان رسولان و انبیا رواج داشته است [فقط] به‌وجودآوردن شبهه و ابهام برای کسانی است که جز ماده را نمی‌بینند؛ یعنی برای امتحان و

جداسازی است؛ و برای آن است که مجالی برای تأویل تأویل‌کنندگان باقی بماند؛ نه اینکه در برابر معجزه به‌ناچار سر تسلیم فرود آورند که این دیگر «اسلام‌آوردن» نخواهد بود؛ بلکه تسلیم‌شدن از سر ناچاری است:

«همان‌طور که مردم می‌دانند از جمله معجزات موسی (علیه‌السلام)، عصاست که تبدیل به افعی شد، و این معجزه در زمانی رخ داد که سحر و جادوگری رایج بود؛ و از معجزات عیسی (علیه‌السلام)، شفای بیماران است، در زمانی که طب بسیار شایع بود؛ و از معجزات محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، قرآن است، در زمانی که بلاغت بسیار شایع و منتشر شده بود. در اینجا کسی که درکی از حقیقت ندارد، علت مشابهت معجزه با آنچه را که در آن زمان شایع بوده است این‌گونه تحلیل می‌کند که هدف از معجزه، صرفاً پیروزی بر ساحران، پزشکان و سخنوران است تا عجز و ناتوانی‌شان را به اثبات برساند؛ ولی حقیقتی که بر مردم پوشیده مانده با اینکه در قرآن ذکر شده این است که معجزه مادی، همراه با مقداری شبهه و پوشیدگی برای مقهور کردن کسی که جز ماده را نمی‌شناسد می‌آید. خداوند سبحان، به ایمان مادی رضایت نمی‌دهد؛ بلکه ایمان باید مبتنی بر غیب باشد.

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم، انفاق می‌کنند).

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾ (تو، تنها کسی را بیم می‌دهی که از قرآن پیروی کند و از خدای رحمان در نهان بترسد. چنین کس را به آمرزش و مزدی کریم بشارت بده).

﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾ (آن‌هایی را که در نهان از خدای

رحمان می‌ترسند و با دلی توبه‌کار آمده‌اند).

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (ما پیامبرانمان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و به‌همراه آن‌ها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم عدالت را به پا دارند و آهن را که در آن نیرویی سخت و منفعی برای مردم است فرو فرستادیم، تا خدا بداند چه کسی به نادیده، او و پیامبران‌ش را یاری می‌کند که خدا توانا و پیروزمند است).

آنچه مطلوب است و خداوند سبحان می‌خواهد ایمان به غیب است و معجزه‌ای که خداوند سبحان می‌فرستد باید به‌گونه‌ای باشد که میدانی برای ایمان به غیب باقی گذارد و از همین‌روست که مقداری شبهه و پوشیدگی در آن وجود دارد و به همین دلیل در بسیاری مواقع با آنچه در زمان فرستادنش رایج بوده است مشابهت دارد. ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ﴾ (اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، یقیناً وی را به‌شکل مردی درمی‌آوردیم، و قطعاً حقیقت را همان‌طور که آنان بر دیگران مُشْتَبِه می‌کنند بر خود آنان مُشْتَبِه می‌ساختیم).

به همین دلیل مادی‌گرایان و کسانی که جز ماده نمی‌شناسند، تشابهی را که وجود دارد بهانه‌ای برای سقوطشان قرار می‌دهند: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْلَمَ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلِ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ﴾ (چون حق از جانب ما به‌سوی آنان آمد، گفتند: چرا آنچه به موسی داده شده به او داده نشده است؟ آیا اینان پیش از این به آنچه به موسی داده شده بود کافر نشده بودند؟ و گفتند که این هر دو، جادو هستند که پشتیبان یکدیگرند و ما به هیچ‌یک ایمان نمی‌آوریم). این تشابه و شباهت، بهانه‌ای برای آنان

شد تا بگویند: ﴿قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا﴾ (هر دو جادو هستند که یکدیگر را پشتیبانی می‌کنند) و ﴿إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ نَّارٍ﴾ (ما به هیچ‌یک ایمان نمی‌آوریم).

امیر المؤمنین (علیه السلام) در وصف یکی از منافقان می‌فرماید: «... جعل الشبهات عاذراً لسقطاته.» «... تا شبهات را عذری برای سقوط خود قرار دهد.»^۱

بنابراین کسانی که می‌گویند هدف از شبیه‌بودن معجزه‌ها به آنچه در زمان حجت وجود داشته، عاجز کردن دیگران و برتری‌جستن بر آن‌ها بوده است کاملاً به خطا رفته‌اند، و غرض از امتحان و جایگاه معجزه را در استدلال بر حجیت، از پایه و اساس درک نکرده‌اند. هدف از معجزه، مجبور و مقهور کردن مردم برای ایمان آوردن نیست؛ بلکه اگر خداوند سبحان و متعال به انجام معجزه‌ای اقدام نماید، به‌ناچار باید مجالی برای غیب باقی بگذارد.

«... چه بسا کسی که در معجزات انبیا تدبیر نماید ملاحظه کند که همهٔ معجزات انبیا با آنچه در زمانشان گسترش داشته، شبیه بوده است؛ موسی (علیه السلام) عصایی می‌آورد که تبدیل به مار می‌شود، آن هم در زمانی که ده‌ها نفر عصاهایشان را می‌انداختند و مردم آن‌ها را به‌صورت افعی تصور می‌کردند. همچنین عیسی (علیه السلام) در زمانی که طب گسترش یافته بود بیماران را شفا می‌دهد و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) قرآن را برای قومی می‌آورد که به کلام و شعرگویی شهره بودند. بنابراین معجزه و آنچه در آن است با مقداری شبهه همراه است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾ (اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، یقیناً وی را به‌شکل مردی درمی‌آوردیم، و قطعاً حقیقت را همان‌طور که آنان بر دیگران مُشْتَبِه می‌کنند بر خود آنان مُشْتَبِه می‌ساختیم).

۱- امام احمدالحسن. کتاب «جهاد درب بهشت است». ص ۴۸ و ۴۹.

این شبهه و شبیه بودن، جز برای این نیست که میدانی برای تأویل تأویل کنندگان بماند یعنی همان کسانی که به غیب ایمان نمی‌آورند و تا میدانی برای ایمان به غیب باقی بماند؛ وگرنه ایمان مادی محض، نه ایمان است و نه اسلام، و نه مورد قبول خداوند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾ (بگو: در روز فتح و پیروزی، ایمان آوردن کافران سودشان نرساند و آن‌ها را مهلتشان ندهند).^۱

وجود ابهام و پوشیدگی در معجزه مادی، فریب‌کاری نیست

شبهه‌ای در خصوص معنای «ابهام و پوشیدگی» در معجزه مطرح است: این تفسیر برای «پوشیدگی» یعنی خداوند سبحان و متعال مردم را فریب می‌دهد؟! خداوند بسی بالاتر از چنین نسبت‌هایی است!

تأکید می‌کنم که امکان ندارد چنین برداشتی، معنای ابهام و پوشیدگی در معجزه باشد و حاشا که خدای سبحان و متعال مردم را بفریبید، یا آن‌ها را به وسیله باطل، گمراه سازد. این مفهوم به‌طور کامل به‌دور از گمراه کردن به وسیله باطل است؛ بلکه به‌سادگی یعنی وادار نکردن به پیروی از حق؛ چراکه ما در دنیای امتحان هستیم؛ پس حتماً باید مجال باقی بماند تا انسان در آن آزموده شود.

مثالی برای تقریب ذهن: فرض کنیم شما یک استاد هستید و می‌خواهید از دانش‌آموزان امتحان بگیرید و مایلید فهم آن‌ها را از درسی که به آن‌ها داده‌اید بسنجید. فرض کنیم نمره‌ای که شما به آن‌ها خواهی داد به آن‌ها این امکان را می‌دهد که وارد بازار کار شوند تا آنچه را که به آن‌ها آموخته‌اید در واقعیت پیاده کنند. سؤال‌های امتحان باید مقدار فهم هر کدام از

۱- امام احمدالحسن. روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، ج ۳، ق ۲، ص ۲۱.

دانشجویان را مشخص کند؛ پس نمی‌شود پاسخ‌ها را به‌صورت حاضر و آماده به آن‌ها بدهید، و اگر مثلاً به آن‌ها، سؤالاتی بدهید که گزینه‌هایی داشته باشد نمی‌توان برای آن‌ها چنین امکانی را فراهم کرد که تنها بتوانند فقط و فقط به یک گزینهٔ خاص و مشخص پاسخ دهند؛ زیرا در این صورت، دیگر امتحان نخواهد بود و تمام دانش‌آموزان نمرهٔ کامل را به دست خواهند آورد؛ ولی به‌هیچ‌وجه چیزی را در عالم واقعیت پیاده نکرده‌اند و چه بسا منجر به هلاکت و نابودی اشخاص دیگری شوند. اگر مجموعه‌ای از گزینه‌ها را ارائه بدهید، در این صورت دانشجو باید مقداری تلاش به خرج دهد و از ادراک کافی برخوردار باشد تا گزینهٔ صحیح را بیابد؛ این همان ابهام و پوشیدگی است و وجود آن برای یک امتحان، ضروری است؛ وگرنه اصلاً امتحانی در کار نخواهد بود.

این موضوع به‌طور کامل با فریبکاری به‌وسیلهٔ باطل تفاوت دارد. اگر بخواهیم فریبکاری به باطل را در مثال قبلی بیاوریم به این صورت خواهد شد که مورد نادرستی را در درس به دانشجو تعلیم دهیم و دانشجو در پاسخی که نتیجهٔ اشتباه به‌دنبال خواهد داشت بر آن اعتماد کند.

گمان می‌کنم وضعیت بسیار روشن است، ولی چون این شبهه‌ای است که مطرح می‌شود آن را با پاسخ در اینجا آوردم؛ اما برای مسلمانی که در خصوص معنی کلمهٔ «لبس» در آیه و اینکه «لبس» به‌معنای آن است که ما را به شبهه می‌اندازد به تفسیر امام احمدالحسن اشکال می‌گیرد و سعی دارد آن را به‌دور از این معنا ببرد، برخی از تفاسیر را از دو گروه شیعه و سنی در مورد سخن خدای سبحان و تعالی «وَلَلْبِئْسَ مَا يَلْبِسُونَ» (و حقیقت را همان طور که آنان بر دیگران مُشْتَبِه می‌کنند بر خود آنان مُشْتَبِه می‌ساختیم) نقل می‌کنم:

از تفسیر سنی‌ها:

* در تفسیر طبری:

«کلام در خصوص سخن حق تعالی «وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ»

ابوجعفر می‌گوید: منظور خداوند بزرگ باد ذکر او- از این گفته «وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ»: اگر از آسمان برای تصدیق تو- ای محمد- فرشته‌ای نازل می‌کردیم تا شاهی برای تو در برابر این روی‌گردانان از من و انکارکنندگان نشانه‌های تو درباره حقیقت نبوت تو باشد، او را به صورت مردی از بنی آدم قرار می‌دادیم؛ زیرا آن‌ها طاقت دیدن فرشته را به همان صورتی که خلقش کردم ندارند و امر او بر آن‌ها مشتبه می‌شد؛ پس آن‌ها نمی‌فهمیدند که آیا او یک فرشته است یا یک انسان! پس آن‌ها یقین پیدا نمی‌کردند و تصدیق نمی‌کردند که او یک فرشته است و می‌گفتند: «این فرشته نیست!» و همان شبهه‌ای را که درباره حقیقت تو و درستی برهانت و گواه بر نبوت ایجاد می‌کنند برایشان ایجاد می‌کردیم.

گفته می‌شود: «لَبَسَتْ عَلَيْهِمُ الْأَمْرُ الْأَيْسَهُ لِبَسَا: امر بر آن‌ها پوشیده (مشتبه) شد، و امر را بر آن‌ها پوشیده (مشتبه) گرداند» هنگامی که امر بر آن‌ها نامفهوم شود، «و لَبَسَتْ الثَّوْبُ الْأَيْسَهُ لِبَسَا: و لباس را پوشید، و به او کاملاً پوشانید» و «اللبوس» اسم «جامه یا لباس» است.

و اهل تفسیر هم به همان صورتی که ما در این خصوص گفته‌ایم، گفته‌اند.

۱۳۰۸۹- مثنی به من گفت: عبدالله بن صالح برای ما حدیث نقل کرد و گفت: معاوية بن صالح، از علی بن ابی‌طلحه، از ابن عباس درباره سخن [خداوند]: «وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ» برای ما حدیث نقل کرد و گفت: قطعاً بر آن‌ها مشتبه می‌ساختیم.

۱۳۰۹۰- بشر برای ما حدیث نقل کرد و گفت: یزید برای ما حدیث نقل کرد و گفت: سعید به ما حدیث گفت، از قتاده: «وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ» می‌فرماید: هر گروهی که خودش را دچار شبهه کند خدا هم آن‌ها را دچار [همان] شبهه می‌کند؛ و شبهه و ابهام از خود مردم است.

۱۳۰۹۱- محمد بن حسین به ما حدیث نقل کرد و گفت: احمد بن مفضل به ما حدیث

نقل کرد: اسباط از سدی برای ما حدیث نقل کرد: «وَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ» می فرماید: همان شبهه‌ای که خودشان را در آن گرفتار کرده‌اند برایشان به وجود می‌آوردیم.^۱

* تفسیر طبری:

«سخن در خصوص تفسیر کلام خدا «أَوْ يَلْبَسَكُمْ شَيْئًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» «یا شما را گروه‌گروه به جان هم اندازد و عذاب برخی از شما را به برخی [دیگر] بچشاند»، ابوجعفر می‌گوید: حق تعالی بلند باد یاد او- می‌فرماید: یعنی شما را دچار آشوب می‌کند، یعنی فرقه‌فرقه می‌کند، و مفرد آن «شیعه» است.

و اما این گفته حق تعالی: «یلبسکم» این مثل شبیه این گفته شماست: «لبست علیه الامر» یعنی امر را بر او پوشیده کردم [و این را زمانی می‌گویی که] دچار آشفتگی و آشوب شود، «و من بر او پوشیده گردانیدم.» زیرا اختلافی در قرائت «با کسر باء» نیست؛ پس این دلیلی روشن است که از [ریشه] «لبس یلبس» گرفته شده، و آن هم به معنی آشفتگی و ابهام است. بنابراین مراد از آن می‌شود: یا شما را با هوس‌هایی مختلف و احزابی پراکنده آشفته می‌گرداند.»^۲

۱- طبری. تفسیر طبری. چاپ و انتشار و توزیع و تبلیغات «دار الهجر». چاپ اول. ۱۴۲۲ق، ۲۰۰۱م.

۲- طبری. تفسیر جامع البیان. ج ۷.

و از منابع شیعه:

* عیاشی:

«از عبدالله بن ابی‌یعفور، گفت: ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «خودشان را به شبهه افکندند و خداوند آن‌ها را دچار شبهه کرد. خداوند می‌فرماید: آن‌ها را دچار همان شبهه‌ای کردیم که خودشان ایجاد می‌کردند.»^۱

در اینجا پاسخ این شبهه مطرح‌شده درباره مسئله «وجود شبهه و ابهام در معجزه» را به پایان می‌بریم.

علت رخدادن یا به تأخیر افتادن آیات

همه می‌دانند که معجزات برای تمام کسانی که خواهانش هستند حاصل نمی‌شود، و نیز [معجزات] همیشه رخ نمی‌دهند. یک پرسش مطرح می‌شود: چرا معجزات در شرایط به‌خصوصی حاصل می‌شوند؟ علت رخدادن معجزه در یک زمان و به تأخیر افتادن آن در زمان دیگر چیست؟

امام احمد الحسن روشن می‌فرماید که این موضوع چگونه به بهره‌مند شدن مردم از این معجزات و هدایت یافتن آن‌ها با آن، یا غافل شدن و وارونه شدنشان و متمایل شدنشان به ماده وابسته است. بنده موضع شاهد از کلام ایشان علیه السلام را نقل می‌کنم که سبب دفاع نکردن خداوند سبحان و متعال از «بیت‌الله» در زمان تجاوز اموی‌ها را بیان می‌کند؛ آن هنگام که امویان می‌خواستند خانه خدا را ویران کنند، تا آنجا که کعبه را به متجنیق بستند؛ و حال آنکه او سبحان پرندگان ابابیل را به سوی لشکر ابرهه حبشی فرستاد و این پرندگان، آن‌ها را با

۱- عیاشی، تفسیر عیاشی ۱. مؤسسه انتشاراتی علمی، چاپ اول، ۱۹۹۱م، ۳۵۵۵/۱۰.

سنگ‌هایی از سجیل (کلوخ) کوبیدند و آن‌ها را از ویران کردن «بیت الله الحرام» منع کردند.

می‌فرماید:

«این محافظتِ معجزه‌وار، همیشه به وقوع نمی‌پیوندد بلکه هنگامی اتفاق می‌افتد که مردم از این معجزه بهره‌مند شوند و از آن پند بگیرند و به سبب آن، به راه مستقیم هدایت شوند. اما اگر انسان‌ها قَسَى القلب باشند و با هشدارها و عقوبت‌ها و مجازات‌های الهی یا آیات روشن خداوندی موعظه نشوند منع کردن آنها از عصیان و طغیان و تکبر و نیز بازداشتن اجباری آنها از راه جهنم، معنایی نخواهد داشت و چنین چیزی با وضعیت امتحان و آزمایش انسان بر این زمین منافات دارد.

در زمان عبدالمطلب (علیه السلام) - جدّ محمد نبی (صلی الله علیه و آله) مردم از این نشانه بهره‌مند می‌شدند و از آن پند می‌گرفتند. علاوه بر این، چنین معجزه‌ای به حرمت عبدالمطلب و اهل بیت او و پیوند آن‌ها با آسمان اشاره داشت؛ چراکه عبدالمطلب (علیه السلام) یکی از اوصیای ابراهیم (علیه السلام) بود؛ ولی در زمان یزید (لعنه الله) مردم قَسَى القلب بودند و موعظه نمی‌پذیرفتند؛ حتی آن‌ها حرمت بزرگ‌تر از کعبه را که همان حرمت حسین (علیه السلام) بود شکستند، آن هنگام که آن حضرت را کشتند و بدن پاک و مقدسش را مُثله کردند. حسین (علیه السلام) در خطبه‌اش این مطلب را برای آن‌ها توضیح داد که پس از کشتن او، آن‌ها از هیچ هتک‌حرمتی ابا نخواهند داشت یا از پایمال کردن آن هیچ واهمه‌ای به خود راه نخواهند داد. با این حال هنگامی که لشکر یزید (لعنه الله) از مدینه به سوی کعبه رهسپار شد، آن ملعون (مسلم بن عقبه) فرمانده لشکر اموی جان باخت، ولی مردم باز نایستادند؛ بلکه با فرماندهی حُصین بن نُمیر سکونی به پیشروی ادامه دادند تا کار به کوبیدن کعبه با منجیق و کشتن ابن‌زبیر در حرم منتهی شد.

در انتهای کار یعنی در زمان امام مهدی (علیه السلام)، از آنجا که مردم به گوشه‌ای از

فطرت بازمی‌گردند و با عقوبت‌ها و نشان‌ها پند می‌گیرند، این نشانه دوباره به منصه ظهور خواهد رسید و این بار هنگامی است که پس از خروج امام مهدی (علیه السلام) از مدینه و پناه‌بردن او به مکه -حرم خداوند سبحان و متعال- همان طور که از معصومین (علیهم السلام) نقل شده است، لشکر سفیانی بین مدینه و مکه به زمین فرو می‌رود.

مهم‌ترین علت برای رخ‌دادن این نشانه یا تأخیر آن، بهره‌مند شدن مردم از آن، هدایت‌شدنشان به سبب آن و پندگرفتن، یا غفلت‌ورزیدنشان از آن و تکیه‌کردن آن‌ها به ماده و بازگردانیدن تمام اسباب و مسببات به ماده است.^۱

به‌علاوه بهره‌مند شدن مردم از معجزه، تنها دلیل برای حاصل شدن آن نیست؛ بلکه موارد مهم دیگری نیز وجود دارد؛ از جمله زیاد شدن یقین مؤمنانی که تأیید و پشتیبانی خداوند از خودشان را که موجب زیاد شدن یقینشان به خدای سبحان می‌شود، می‌بینند و مشاهده می‌کنند.

امام احمد الحسن یمانی (علیه السلام) در کتاب «پاسخ‌های روشن‌گرانه» می‌فرماید:

«... عیسی (علیه السلام) برخی از کسانی را که به وی ایمان آورده بودند شفا داد و زنده کرد، تا نشانه‌ای باشد و به یقین مؤمنان بیفزاید؛ ولی برای کافران جز به کفر و تکذیب و آزار و اذیت او و کسانی که آن نشانه‌ها برایشان حاصل شده بود نیفزود.»^۲

پس اگر بخواهیم علت حاصل شدن معجزات را در شرایطی معین و حاصل نشدنشان در شرایط دیگر را در دو نکته خلاصه کنیم می‌گوییم:

۱- امام احمد الحسن. کتاب متشابهات، جلد دوم. انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام). چاپ دوم. ۱۴۳۱ق. ۲۰۱۰م. ص ۲۸.

۲- امام احمد الحسن. کتاب پاسخ‌های روشن‌گرانه، جلد اول. ص ۷۹.

۱. بهره‌مند شدن مردم از معجزه و هدایت‌یافتنشان با آن، یا بهره‌مند نشدن از آن و تکیه‌کردن مردم به ماده و ارجاع‌دادن همهٔ اسباب و مسببات به آن.
۲. زیادشدن یقین مؤمنان، و افزایش خیره‌سری کافران.

قهر [اجبار] در معجزه، نسبی است

«قهر» [و اجبار] یا «ناچارشدن» در موضوع معجزه، نسبی است؛ به این معنا که ممکن است معجزه برای گروهی از مردم، «قاهر» [و وادارکننده] باشد، ولی برای برخی دیگر «قاهر» نباشد. و این، بر اساس شناخت قبلی است که مردمی که با معجزه مواجه می‌شوند داشته‌اند:

«هنگام نزول آیات قاهر بر گروهی خاص، توبه فقط از همان عده برداشته می‌شود. در خصوص آیات عمومی نیز همین گونه است؛ ممکن است برای یک گروه، قاهر باشد و برای گروهی دیگر به‌دلیل معلومات و شناختی که از پیش به‌عنوان حجت بر آنان- از طرف خدا به آن‌ها رسیده است قاهر محسوب نشود.»^۱

۱- امام احمدالحسن. کتاب پاسخ‌های روشنگرانه. جلد پنجم. پیرش ۱۴۱۴.

فصل دوم

معجزه و شناخت خدا یا متصلین به او

این فصل، جایگاه معجزه را در دین خداوند سبحان و متعال مشخص می‌کند. چه در سطح شناخت وجود خدا و چه در شناخت صداقت و درستی متصلین به او. و اساساً به پرسش‌های بعدی پاسخ می‌دهد:

مقدار شناخت و معرفتی که معجزهٔ مادی به ما می‌دهد چقدر است؟

آیا معجزه امکان شناخت خدای سبحان و متعال را در اختیار می‌گذارد؟

آیا معجزه، وجود خدا را به ما می‌شناساند؟

آیا معجزه یقین به خداوند را برای ما به ارمغان می‌آورد؟

آیا معجزه، صدق و راستی مدعی متصل به خدا را برای ما ثابت می‌کند؟

آیا معجزه واجب است؟ و آیا دلیل مستقلاً برای حقانیت [رسول] است؟

معجزهٔ مادی و دلالت به خدا

معجزهٔ مادی، هیچ «شناختی» نسبت به خداوند سبحان و متعال برای ما به ارمغان نمی‌آورد. چگونه ممکن است ماده، غیب را به ما بشناساند؟ و همان طور که در ادامه روشن

خواهد شد، معجزه حتی برای اثبات «وجود» خداوند سبحان و متعال، و نه حتی برای اثبات اتصال داشتن او با برخی از مخلوقاتش، هیچ محوریته ندارد.

کسی که از طریق معجزه ایمان بیاورد معجزه‌ای که طبق آنچه بیان داشتیم قاهر نیست، و در آن ابهام یا شبهه وجود دارد، به‌گونه‌ای که مجالی برای ایمان به غیب باقی بگذارد. ایمانش صددرصد از طریق معجزه نیست؛ که اگر جز این باشد ایمان به غیب نخواهد بود و خداوند سبحان و متعال چنین ایمانی را نمی‌پذیرد:

«علت پذیرفته‌شدن ایمان آنان این است که آن‌ها به پاسخ کامل دست پیدا نکرده‌اند؛ بلکه تنها به برخی از پاسخ‌ها دست یافته‌اند؛ یعنی همانند کسی که راهنمایی‌ها و نشانه‌هایی به او می‌دهی تا برای پاسخ‌دادن به پرسش‌های امتحان گمکش کنی. چنین شخصی هرچند در سطحی پایین‌تر از شخص دیگری است که بدون هیچ کمکی پاسخ داده است، ولی در نهایت، پاسخ او نیز پذیرفته می‌شود؛ چراکه ثابت شد که در این فرد به اندازه‌ای شناخت و معرفت وجود دارد که هرچند با قدری کمک و مساعدت به او توانایی دست‌یافتن به پاسخ را بدهد. به عبارت دیگر امتحان این افراد منتفی نشده و پاسخ پرسش‌های امتحان جلوی آنان قرار نگرفته است تا پاسخشان هیچ ارزشی نداشته باشد، و به این ترتیب آنان از امتحان خارج نشده‌اند.»^۱

و قطعاً درجهٔ کسی که در پاسخ‌دادن به سؤال به او کمک شده، پایین‌تر از کسی است که بدون کمک، جواب داده است و اگر ایمانش با غیب ارتقا نیابد و از پله‌های معرفت بالا نرود در این صورت به راحتی به عقب برمی‌گردد و امکان آن هست که به همان سادگی [که ایمان آورده است] با باطل فریب بخورد. در پیش روی ما داستان‌های بسیاری وجود دارد؛ مثل قصهٔ

۱- امام احمدالحسن. کتاب عقاید اسلام. ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

بنی اسرائیل. معجزه‌ها باعث نشد آن‌ها به تصویرسازی از خداوند سبحان و متعال نپردازند و اینکه خداوند سبحان و متعال جسم نیست و هرگز چنین نیست و در محدوده مکانی نیست، بلکه او خالق مکان است. بنابراین بنی اسرائیل چند صباحی نبود که از دریا عبور کرده بودند که از پیامبر خدا موسی خواستند برایشان خدایی قابل رؤیت نمایان کند: ﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا﴾^۱ (اهل کتاب از تو درخواست می‌کنند که از آسمان کتابی (یک‌جا) برای آنان فرود آوری؛ همانا از موسی نیز درخواستی بالاتر از این کرده بودند و گفتند: خدا را به چشم ما آشکار بنما. پس به سبب ظلم و ستمشان صاعقه آنان را فروگرفت. پس از آن همه آیات روشن که برایشان آمد، باز گوساله را [برای پرستش] اختیار کردند. باز ما از این [گناه] درگذشتیم و به موسی حجتی آشکار ارزانی داشتیم).

و زمانی که موسی عليه السلام غایب شد، از هارون عليه السلام روی برتافتند و گوساله را به عبودیت برگرفتند! ﴿وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾^۲ (و آنگاه که با موسی چهل شب قرار گذاشتیم؛ سپس شما گوساله را [به پرستش] برگرفتید، در حالی که خود، ستمکار بودید).

اسپینوزا^۳ در کتاب «لاهورت و سیاست» درباره این موضوع سخن گفته است:

۱- قرآن کریم. سوره نساء. آیه: ۱۵۳.

۲- قرآن کریم. سوره بقره: آیه: ۵۱.

۳- باروخ اسپینوزا (به انگلیسی: Baruch Spinoza) و بعدها معروف با نام بندیکت د اسپینوزا (زاده ۲۴ نوامبر ۱۶۳۲ - درگذشته ۲۱ فوریه ۱۶۷۷) فیلسوف مشهور هلندی با اصالت یهودی سفاردی پرتغالی بود. وی یکی از بزرگترین خردگرایان و جبرگرایان فلسفه قرن هفدهم و زمینه‌ساز ظهور نقد مذهبی و نیز عصر روشنگری در قرن هجدهم به‌شمار می‌رود. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

«و مردم - اگر شناخت صحیح خداوند و حب خداوند آن‌ها را [از لغزش] حفظ نکنند - می‌توانند از طریق معجزات به همان سهولتی که خدایان حقیقی را می‌پرستند خدایان باطل را پرستش کنند ... و از سوی دیگر بنی اسرائیل با وجود تمامی معجزاتشان - همان طور که رویدادها نشان می‌دهند - نتوانستند تفکری صحیح درباره خدا داشته باشند، و وقتی باور پیدا کردند موسی از میانشان رفته است از هارون خدایی قابل مشاهده خواستند، و تفکر و اندیشه‌ای که از طریق تمامی این معجزات بسیار پدید آورده بودند - چقدر ننگ‌آور - در یک گوساله متمثل گردید!»^۱

اسپینوزا معتقد است که امکان ندارد معجزه به ما هیچ معرفتی نسبت به خدا بدهد؛ بلکه شناخت و معرفت نسبت به خدا، قوانین و نظم را برای ما به ارمان می‌آورد. برخی از گفته‌های اسپینوزا از کتاب لاهوت و سیاست که بیانگر اعتقاد اوست تقدیم حضور می‌شود:

«ما نمی‌توانیم از طریق معجزه یعنی از کارکرد عملی که فراتر از حدود درک و فهم ماست - از ماهیت خداوند یا وجود او یا هرچیز دیگری که مربوط به خداوند و طبیعت است آگاهی یابیم؛ بلکه وضعیت عکس این حالت است؛ زیرا ما وقتی می‌دانیم خداوند حدود همه چیز را معین فرموده و نظم داده است، و کارکردی که در طبیعت انجام می‌شود همان نتایج ماهیت خداست، و اینکه قوانین طبیعی دستوراتی ازلی و خواسته‌هایی الهی هستند، در این صورت لازم می‌شود به‌طور حتمی نتیجه‌گیری کنیم که هر قدر شناخت و معرفت ما نسبت به اشیای طبیعی بیشتر شود و روشنی تصور ما از چگونگی اعتماد آن بر علت نخستین و چگونگی به‌وقوع پیوستن رخداد بر اساس قوانین طبیعی ازلی بیشتر شود، شناخت و معرفت نسبت به خدا و خواسته‌های او نیز بیشتر می‌شود.»^۲

«در خصوص ذهن ما، کارکردهایی که به روشنی و به‌طور مشخص آن‌ها را می‌شناسیم

۱- اسپینوزا، لاهوت و سیاست، فصل ششم، مؤسسه چاپ و نشر دار التئور بیروت، چاپ اول، ۲۰۱۵م، ص ۲۱۰.

۲- اسپینوزا، لاهوت و سیاست، فصل ششم، ص: ۲۱۸.

در مقایسه با کارکردهایی که به طور کلی از آن‌ها هیچ‌گونه آگاهی نداریم. سزاوارتر هستند که کارکردهای الهی نامیده شوند و آن‌ها را به اراده‌ی خداوند بازگردانیم؛ علی‌رغم اینکه این مورد دومی، خیالات را برمی‌انگیزد و خیزد مردم را به حماقت می‌کشاند؛ مادامی که کارکردهای طبیعی که به روشنی و به‌طور مشخص آن‌ها را می‌شناسیم تنها عاملی باشد که به ما کامل‌ترین شناخت و معرفت خدا را ارائه می‌دهد و از اراده‌ی او و اوامر او به روشنی تمام برای ما پرده برمی‌دارد.»^۱

«و علاوه بر آن، حتی اگر ما بتوانیم از معجزات، نتیجه‌ای به دست آوریم، مطلقاً نمی‌توانیم از معجزات وجود خدا را نتیجه بگیریم؛ زیرا معجزه، عملی است محدود، و هیچ دلالتی ندارد مگر بر قدرت و توانی محدود؛ ... و بنده در اینجا به وجود هیچ تفاوتی میان «عمل متناقض با طبیعت» و «عمل خارق طبیعت» اعتراف نمی‌کنم... و در نتیجه تصدیق بر اساس معجزه، ما را در جایگاهی قرار می‌دهد که نسبت به هر چیزی شک کنیم و ما را به الحاد می‌کشاند.»^۲

«اسپینوزا» به ازلی بودن قوانین طبیعت اعتقاد دارد و حتی او میان «ماهیت خدا» و «ماهیت طبیعت» -طبق تعبیر خودش- نوعی انسجام ایجاد کرده است و در نتیجه از نظر او شناخت طبیعت، همان شناخت خداوند سبحان و متعال است؛ که طبیعتاً این نتیجه‌گیری نادرست است. آیا در عمل، این قوانین شایستگی دارند که «ماهیت» خداوند سبحان و متعال را به ما تعلیم بدهند؟! چه برسد به آنکه آن‌ها خود حقیقت خداوند باشند؟! باور ندارم این گفته درست باشد.

ما باید میان «شناخت خدا» و «شناخت وجود خداوند سبحان» تمایز قائل شویم.

۱- اسپینوزا. لاهوت و سیاست. فصل ششم. ص: ۲۱۸.

۲- اسپینوزا. لاهوت و سیاست. فصل ششم. ص: ۲۱۹.

طبیعتاً تدبّر و تأمل در قوانینی که جهانی را که ما ادراکش می‌کنیم به حرکت درمی‌آورد و نظام موجود در آن، بر وجود قانون‌گذار و نظم‌دهنده هدفمند و حکیم دلالت می‌کند، و تدبّر بی‌طرفانه و به‌دور از تعصب در آن، ما را به شناخت «وجود خدا» می‌رساند؛ یعنی وجود قانون‌گذار و نظم‌دهنده‌ای هدفمند و حکیم؛ اما تحقیق «جانب‌دارانه» ضرورتی ندارد که ما را به این نتیجه برساند؛ چه بسیار دانشمند زیست‌شناس، کیهان‌شناس و دیگر علوم وجود دارند که ملحد و منکر وجود خداوند سبحان و متعال هستند.^۱

اما اینکه بگوییم این قوانین ما را به شناخت حقیقت خداوند و اراده او می‌رساند، از اساس نادرست است؛ در قسمت بعدی چگونگی رسیدن به این شناخت و معرفت را خواهیم دانست. اما در خصوص انکار معجزه به‌طور کلی، یا اینکه معجزه صلاحیت ندارد دلیلی برای وجود خداوند سبحان و متعال باشد، در این خصوص به‌زودی وقتی معنی معجزه را دانستیم- امکان‌پذیر بودن معجزه را روشن خواهیم کرد و اینکه معجزه، کاری ناممکن نیست.

معجزه که با رخدادهایی «عادی» همراه است، دخالت غیبی در زنجیره اسباب و علت‌ها را به‌شکلی هدفمند در خود دارد؛ به‌طوری که منجر به پرسیدن درباره تحقق این کار «معجزه‌گونه»، «غیر عادی» و البته محتمل با وجود اینکه میزان احتمال آن اندک است- می‌شود؛ بنابراین معجزه به‌خودی‌خود- اگر اتفاق بیفتد، می‌تواند کاتالیزوری برای تحقیق درباره «غیب» شود و احتمال وجود غیب یا وجود عوالم غیبی را پیش بکشد؛ یا به عبارت دیگر: به‌طور کلی، احتمال وجود چیز دیگری غیر از ماده و عالم جسمانی را مطرح می‌کند. بنابراین به تعبیر دیگر- می‌توانیم بگوییم: معجزه می‌تواند به تحقیق و جست‌وجو درباره غیب کمک کند؛ یعنی کمک و مساعدتی برای رسیدن به جواب است؛ اگر شخص قابلیت آن را

۱- از جمله این دانشمندان خداناباور می‌توانیم از افرادی همچون برتراند راسل، استیون هاوکینگ، ریچارد داوکینز، لارنس کراوس، راجر پنروز و ... بسیاری افراد دیگر نام برد. (مترجم)

داشته باشد که چشمانش را از گِل و ماده بشوید، و [این آمادگی] باید به گونه‌ای باشد که سنت خداوند را در «ایمان آوردن» نقض نکند.

دلیل بر وجود خدا

با توجه به اینکه برای ما روشن شد که چگونه معجزه هیچ شناختی نسبت به خداوند سبحان و متعال در اختیار ما قرار نمی‌دهد و نه حتی شناختی برای وجود داشتن او به صورت مستقل، بنابراین لازم است روشن کنیم اگر معجزه دلیل مستقل و تمام محسوب نمی‌شود، پس دلیل و نشانه برای وجود خداوند سبحان و متعال چه چیزی است؟

امام احمد الحسن روشن کرده‌اند که دو روش برای تصدیق وجود حقیقت غایب شاهد به وجود آورنده این عالم (خداوند سبحان و متعال) وجود دارد:

«اول: راه وحی هر انسانی باید این را بپذیرد که منطقی نیست گوش خود را از شنیدن صدای پشت دیوار بازدارد و سپس از سرِ عناد و لجاجت به کسانی که می‌شنوند بگوید: چیزی پشت این دیوار نیست؛ زیرا ابتدا لازم است گوش خود را باز و اراده شنیدن کنم و در آن هنگام اگر آنچه را که آن‌ها شنیدند، نشنیدم، می‌توانم چنین حکم کنم که چیزی پشت دیوار وجود ندارد.

حقیقت این است که طریقه وحی همان راه اصلی و برتر است. سرآغاز آن تصدیق به وجود حقیقت (یا خدای سبحان) است، ولی به مراحل پس از تصدیق یعنی معرفت (که علت آفرینش است) نیز کشیده می‌شود. آغاز این راه با آمادگی برای شنیدن از حقیقت شروع می‌شود و از آن پس با تجرّد و اخلاص برای آن حقیقتی که این جهان را ایجاد کرده، تا جایی می‌رسد که روح انسان به‌طور مستقیم از آن حقیقت حکیم بشنود، و برایش وجود و حکمت ثابت شود و از آن پس سفر خود را به سمت معرفت

آغاز می‌کند اما متأسفانه بیشتر مردم به تاریکی و ظلمت این عالم جسمانی متمایل و بر آن اعتماد می‌کنند و از پروردگارشان غفلت می‌نمایند. در نتیجه این راه را که همان راه وحی است، جز گروهی اندک - مانند انبیا، فرستادگان و اولیای الهی - نمی‌پیمایند. به همین سبب خداوند برای دیگر فرزندان آدم راه واسطه یا جانشینی گشوده است تا آن‌ها را [به مقصد] برساند و به آن‌ها بشناساند. به این ترتیب با گشایش این راه واسطه، دو اصل دیگر که مرتبط با آن جانشین‌کننده‌ای که شناختش واجب است نیز آشکار می‌شود؛ این دو اصل: یکی خود جانشین (خلیفه) و دیگری رسالتی است که آن جانشین برای شناخت با خود حمل می‌کند.

دوم: راه عقلی، این طریقی است که به اثبات وجود خدا یا حقیقت و اثبات صفات می‌پردازد؛ اما معرفت حقیقی را - که علت آفرینش است - محقق نمی‌سازد. قرآن کریم به برخی از ادلهٔ عقلی پرداخته است؛ مانند دلیل نظام و حکمتی که انسان در جهان می‌بیند و نیز این برهان که «عدم، نامولّد است»^۱

بنابراین راه اصلی برای شناخت وجود غیب، «راه وحی» است؛ و از آنجا که مردم مگر عدهٔ اندکی - کوتاهی می‌کنند و به ماده اعتماد کرده، به آن پناه می‌برند، خداوند سبحان و متعال برای مردم طریق واسطی با استفاده از خلفای الهی (اشخاصی که در شناخت و معرفت به پیروزی دست یافته‌اند) گشوده است، و به وسیلهٔ آنان خداوند سبحان و متعال شناخته می‌شود.

راه دوم، راه عقلانی، به وسیلهٔ تدبر در رویدادهای عادی و متعارف، از طریق استنباط قوانینی است که بر این حوادث حکم می‌راند، و از طریق مشاهدهٔ نظام (سیستم) و حکمت است. این طریق عقلی شناخت محدودی را برای ما فراهم می‌آورد؛ زیرا [صرفاً] شناخت

۱- امام احمدالحسن. کتاب عقاید اسلام. ص ۹ تا ۱۴.

«وجود» یا تصدیق است و آن شناخت و معرفت حقیقی که علت آفرینش است محسوب نمی‌شود. بنابراین با عبور از این مسیر تنها می‌توانیم به معرفت «وجود خداوند سبحان و متعال» برسیم.

و روایات، در مدح تدبیر و تفکر، زیاد است، نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:

از اباعبدالله اشعری، از بعضی از اصحاب ما، از هشام بن حکم، روایت است: ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) به من فرمود: «ای هشام، خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود به افراد عاقل و فهیم بشارت داده است و می‌فرماید: ﴿فَبِشْرِ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (پس بشارت بده به بندگانی که گفته را می‌شنوند و از بهترین آن تبعیت می‌کنند. آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است و آنان همان صاحبان خرد هستند).

ای هشام! خداوند تبارک و تعالی حجت‌ها را با عقل‌ها بر مردم کامل نمود، و پیامبران را با «بیان» نصرت داد. و با نشانه‌ها آن‌ها را به سوی ربوبیت خود راهنمایی کرد. می‌فرماید: ﴿إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِذَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (خدای شما خدای یگانه‌ای است که جز او هیچ خداوندی نیست. او بخشایشگر و مهربان است. بی‌تردید در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت‌وآمد شب‌وروز و کشتی‌هایی که در دریاها به سود مردم روان‌اند و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده‌ای پراکنده کرده و گرداندن بادها و ابر مسخر میان آسمان و زمین، نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند).

ای هشام! خداوند آن را نشانه‌ای برای شناخت خودش قرار داده است تا [روشن شود] که تدبیرگری دارند؛ پس می‌فرماید: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخّر گردانید و ستارگان به فرمان او مسخّر شده‌اند. مسلماً در این، برای مردمی که تعقل می‌کنند نشانه‌هایی وجود دارد).

و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَّوَفَىٰ مِنْ قَبْلِ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّىٰ وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای، سپس از خون بسته‌ای آفرید، و بعد شما را [به صورت] کودکی بیرون می‌آورد، تا به کمال قوت خود برسید و سپس سالمند شوید، و از میان شما کسی هست که زودتر می‌میرد، و تا به مدتی که مقرر شده است برسید؛ باشد که تعقل کنید).

و می‌فرماید: ﴿ان فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (همانا در پیاپی آمدن شب و روز و آنچه خدا از روزی از آسمان فرود آورده و به [وسیله] آن زمین را پس از مرگش زنده گردانیده است و در گردش بادها برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است).^۱

بنابراین خداوند سبحان و متعال ما را به شناخت و معرفت دعوت می‌کند، و دلایل (نشانه‌ها) و تدبر و تفکر و تحقیق درباره پاسخ‌های درست را توضیح می‌دهد.

خاطر نشان می‌کنم که «تفسیر با استفاده از قوانین» به این معنا نیست که ما از وجود خدا بی‌نیاز شویم؛ زیرا وجود نظام و قانون و هدف، بر وجود قانون‌گذاری هدفمند دلالت می‌کند؛

۱- کلینی، کافی، ج ۱، دار الکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۸ ق: ۱۲/۱۰.

همان طور که وجود «سرآغازهای مفتوح و باز» - که علم، آن‌ها را مسدود نکرده است- میدان را برای ما و دیگران باز می‌گذارد و مانع نیاز به وجود خدایی که همه‌چیز را آغاز می‌کند نمی‌شود:

«جست‌وجو و استنباط قوانینی که این جهان در خود نهفته دارد یا تفسیر جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم بر اساس قوانین علمی، هرگز به این معنا نخواهد بود که ما از تحقیق درباره‌ سرآغازها و اهداف بی‌نیاز هستیم. وجود "سرآغازهای مفتوح و باز" ما را به جست‌وجو و تحقیق درباره‌ قبل از آن می‌کشاند، و وجود "اهداف" هم ما را به تحقیق درباره‌ ویرای این سرآغازها می‌کشاند، و در نتیجه [این‌ها] ما را به شواهد و دلایلی برای وجود خداوند می‌رساند؛ و این همان نکته‌ای است که در کتاب "توهم بی‌خدایی" به بحث و بررسی آن پرداختیم.

[در این کتاب] در چهارچوب "حیات و زندگی" ثابت شد که تکامل، هدفمند است و این نشانه‌ای روشن برای وجود خداوندی است که در ویرای "آن هدف" قرار دارد، و نیز در خصوص کل کیهان نیز ثابت کردم که وضعیت، در نهایت به خدا منتهی می‌شود؛ و به‌روشنی با ادله‌ علمی بیان کردم نتایجی که نظریه‌پردازان الحاد علمی از آن دم می‌زنند نادرست است. "ریچارد داوکینز" در چندین کتاب تلاش کرده است که نبودن هدف را در ویرای تکامل، توضیح دهد، ولی بنده در کتاب "توهم بی‌خدایی" به‌صورتی دقیق- وجود هدف را برای تکامل ثابت کردم، و به‌دنبال آن پس از اثبات هدف- وجود خدا هم ثابت می‌شود.»^۱

و این چیزی است که «قوانین و هدفمندبودن قوانین» را دلیل و نشانه‌ای واضح بر «وجود

۱- دیدار اول درباره‌ الحاد با سید احمدالحسن در شبکه‌ المنقذ العالمی در تاریخ ۲۰۱۵/۱۲/۱۸.

خداوند» سبحانه و تعالی قرار می دهد. در سطح زندگی زمینی، قانون تکامل و هدفمند بودنش باعث می شود در پس آن [شخصی] هدفمند و حکیم وجود داشته باشد.

«اگر شخصی بخواهد دلیلی را که برای اثبات وجود خداوند در کتاب "توهم بی خدایی" در خصوص زندگانی زمینی مطرح کردم بشناسد، "این دلیل" عبارت است از اینکه "تکامل، هدفمند است" و بنده این دلیل را در کتاب "توهم بی خدایی" به طور مفصل بیان کردم و روشن نمودم که چگونه تکامل، ساخت ابزار هوشمندی برتر را هدف گرفته است؛ چراکه هوشمندی، برترین ابزار بقاست و بر تمامی اسلحه ها یعنی دیگر سلاح های بقای بیولوژیکی- برتری دارد.»^۱

بنابراین تحقیق در خصوص قانون گذاری، نظم بخشی و هدفمندی و آنچه در ورای آن ها نهفته است و تحقیق در خصوص سرآغازها، ما را به دلایلی برای وجود خدا می رساند، و این تحقیق درباره «خارق العاده» یا «خارق قوانین» [زیرپا گذارنده قوانین] یا هر چیزی که مردم نمی توانند تفسیرش کنند نیست تا آن را کار بیهوده معجزه آسایی در نظر بگیرند و به این ترتیب وجود خدا را اثبات کنند. ما اعتقادی به «خدای شکافها» نداریم، و نیازی هم نداریم تا با استفاده از چیزهایی که تفسیری ندارند بگوییم آن رویداد، معجزه ای برای اثبات وجود خداوند سبحان و متعال است:

«ما نیاز نداریم ثابت کنیم که اموری تفسیر نشده وجود دارند یا مواردی وجود دارند که علم تا به امروز نتوانسته است تفسیرشان کند، یا شکافها یا حفره ای وجود دارد که علم تا به امروز نتوانسته آن را پر کند، تا در نتیجه بدون هیچ علتی- بگوییم از آنجا که حفره و شکافی وجود دارد که علم امروز نمی تواند آن را پر کند ما نیاز به

۱- دیدار اول درباره الحداد با سید احمد الحسن در شبکه المنقذ العالمی در تاریخ ۲۰۱۵/۱۲/۱۸.

فرض گرفتن خدایی داریم تا آن شکاف را پر کند! این روش، هرگز ما را به اثبات قطعی وجود خدا نمی‌رساند.»^۱

معجزهٔ مادی و دلالت آن بر صدق مدعی

غالباً کسی که در خصوص دعوت یک پیامبر یا وصی یا حجتی از حجت‌های الهی تحقیق می‌کند به‌طور کلی- از معجزات و کراماتش سؤال می‌کند تا تصدیق کند که او به‌واقع- به خداوند سبحان و متعال متصل است یا خیر.

و تأکید می‌کنم چنین درخواستی از پیش‌زمینه‌هایی نادرست سرچشمه می‌گیرد:

۱. آن‌ها باور دارند از جمله حقوقی که دارند درخواست معجزه است؛ و اینکه حتی پیشنهاد آن را هم مطرح کنند؛ که این نکته را در فصل «معجزهٔ درخواستی» پاسخ خواهیم داد.

۲. آن‌ها باور دارند معجزه، دلیلی لازم است؛ یعنی مدعی راست‌گو حتماً باید معجزه بیاورد.

۳. آن‌ها انتظار دارند این معجزه، روشن، آشکار، قاهر و الزام‌آور باشد؛ به گونه‌ای که نتوان هیچ تفسیر یا تأویلی برای آن تصور نمود؛ با وجود اینکه وادار کردن به ایمان آوردن، غرض از خلقت نیست. ما در دنیای امتحان هستیم و در نتیجه امکان ندارد امتحان لغو شود و تمامی پاسخ‌ها به مکلف داده شود! بلکه باید- حتی در معجزه‌ها- جایگاهی برای غیب و مجالی برای امتحان و تکلیف باقی بماند.

پس آیا معجزه واقعاً واجب است؛ یعنی آیا در ضمن «سنت یا قانون ثابت خدا برای شناخت مدعیان صادق و جدا کردنشان از مدعیان کاذب» قرار می‌گیرد؟ و اگر معجزه آورده

۱- دیدار اول دربارهٔ الحاد با سید احمد الحسن در شبکه المنقذ العالمی در تاریخ ۲۰۱۵/۱۲/۱۸.

شود آیا دلیل مستقلى شمرده مى‌شود؟ يعنى آيا معجزه به‌تنهائى براى ايمان آوردن كفايت مى‌كند؟

براى پاسخ به پرسش مطرح‌شده ابتدا بايد «قانونى» را كه از طريق آن حجت شناخته مى‌شود بشناسيم. براى آنكه چيزى در چهارچوب اين قانون قرار بگيرد بايد:

اول: در هر زمان و در هر شرايط و از همان ابتدائى نخستين لحظهٔ ادعا، تخلف نپذيرد [يعنى فراهم و حاضر باشد] و اين قانون دچار تغيير و دگرگونى نشود، و نيز در دسترس تمام مكلفان باشد.

و دوم: از غير از مدعى راستين، بر كس ديگر منطبق نشود؛ يعنى غير از مدعى راستين كسى نتواند آن را بياورد.

[چراكه] سنت الهى براى شناخت ادعاكنندگان، قانونى است ثابت كه بايد هر شخصى كه ادعا مى‌كند و از همان لحظهٔ نخستينى كه ادعا مى‌كند آن را بياورد و هيچ مدعى باطلى نتواند از آن استفاده كند.

پيش از اينكه سخنان فقهاى عقايد گروه‌هاى مختلف را در وجوب يا عدم وجوب معجزه و اينكه آيا معجزه، دليل مستقلى است يا خير، بيان كنم، سخن نهايى را در خصوص جاىگاه معجزه در دين خدا با تكيه بر ادله‌اى كه امام احمدالحسن تقديم كرده‌اند بيان مى‌دارم.

سخن نهايى در خصوص جاىگاه معجزه در دين الهى

پس از بحث و بررسى عقايد مربوط به معجزه، امام احمدالحسن در كتاب عقايد اسلام جاىگاه معجزه را در دين خداوند سبحان و متعال به اين صورت خلاصه مى‌نمايد:

«جاىگاه معجزات در دين خداوند عبارت است از اينكه معجزات، تأييدكننده، و

به خودی خود دلیل غیرمستقل هستند، و با قرار گرفتن در کنار دلایل دیگر [معنا پیدا می‌کنند]؛ یعنی اگر معجزه همراه با دلیلی که به خودی خود دلیل است بیاید، [در واقع] بیش از نیاز خواهد بود و جایگاه آن در دین خدا افزایش یقین و تشویق مردم به ایمان آوردن به خلیفه خدا در زمینش خواهد بود؛ همان خلیفه‌ای که دلیل "نص" را آورده است.»^۱

در اینجا به‌طور خلاصه برخی از نکات نقض را برای کسانی که معجزه را قانونی واجب یا کافی برای دلالت بر صدق شخص فرستاده‌شده قلمداد می‌کنند تقدیم می‌نمایم:

۱. اگر معجزه، یک قانون بود قطعاً خداوند در کتاب‌های خود برای تأیید همه انبیا و مرسلین و اوصیا، معجزه را بیان می‌فرمود یا آن را به‌عنوان قانونی عام معرفی می‌کرد یا آن را از نخستین روزی که در آن خلیفه یعنی آدم علیه السلام وجود داشت ذکر می‌نمود؛ و این، نادرست است. خداوند سبحان برای بسیاری از انبیا مثل لوط و شعیب- هیچ معجزه‌ای ذکر نمی‌فرماید یا اگر معجزه‌هایی ذکر کرده است در جایگاه حجیت یا برای هدایت نبوده‌اند مثل معجزه‌های عذاب، مانند طوفان نوح علیه السلام- و معجزه‌هایی بوده‌اند که بعد از تکذیب و استحقاق عذاب می‌آمدند؛ در حالی که [خداوند سبحان در کتاب‌هایش] سیره نیکوی ایشان و دعوتشان به حق و بازگشت به فطرت خدا را یادآور شده است.

امام احمد الحسن در کتاب «روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان» می‌فرماید:

«قرآن در خصوص معجزه‌ای که نوح یا ابراهیم علیه السلام برای اثبات راستی‌شان آورده باشند سخنی به میان نیاورده است؛ چراکه معجزه، تأییدی بر دعوت پیامبران است نه برای اثبات صحّت و درستی دعوت. دعوت آنان علیه السلام برای بازگشت به فطرت بوده

است و فطرت خداوندی نیازی به دلیل ندارد؛ چراکه فطرتی است که مردم بر آن سرشته شده‌اند؛ یعنی همان حق و پرستش خداوند یگانه و تسبیح و تقدیس او و آراسته‌شدن به اخلاق کریمانه‌ای که انسان بر دوست داشتن آن سرشته شده است؛ رنگ خدایی، و چه رنگی بهتر از رنگ خدا؟!»^۱

۲. اگر معجزه، یک قانون باشد، پس واجب است از نخستین لحظهٔ ادعا آورده شود؛ زیرا قانون برای هر مکلف در هر موقعیتی که بوده باشد باید فراهم و مهیا باشد، و دچار اختلاف و دگرگونی هم نمی‌شود؛ در غیر این صورت تمامی تکذیب‌کنندگان برای ایمان‌نیابردن به انبیا عذر و بهانه خواهند داشت تا آن زمان که وی معجزه بیاورد؛ و اگر شخصی از آن‌ها قبل از اینکه معجزه را درک کند وفات یابد، در این صورت نزد خداوند سبحان و متعال معذور است؛ و این قطعاً نادرست است؛ زیرا خداوند سبحان و متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲ (و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید حتماً به آن ایمان می‌آورند. بگو معجزات تنها در اختیار خداست و شما چه می‌دانید که اگر [معجزه هم] بیاید شاید ایمان نیاورند).

۳. اگر معجزه، یک قانون باشد، چرا خداوند سبحان و متعال در قرآن کریم درخواست کسی را که معجزه درخواست کرده است نمی‌پذیرد؟ حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾^۳ (و گفتند چرا از جانب پروردگارش نشانه‌هایی [معجزه‌آسا] بر او نازل نشده است؟ بگو آن نشانه‌ها فقط نزد خداست

۱- امام احمدالحسن، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان. جلد اول. ص: ۱۳.

۲- قرآن کریم، سورهٔ انعام، آیه: ۱۰۹.

۳- قرآن کریم، سوره عنکبوت، آیه: ۵۰.

و من تنها هشداردهنده‌ای آشکارم).

و این عده‌ای که خداوند سبحان و متعال پاسخشان را داده، وضعیتشان و آنچه را که درخواست کرده‌اند روشن فرموده است؛ اینان حاصل شدن آیه را واجب و شرط می‌دانند و خداوند هم به روشنی تمام به ایشان پاسخ می‌دهد: ﴿... قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ (بگو آن نشانه‌ها فقط نزد خداست و من تنها هشداردهنده‌ای آشکارم). بنابراین برای تصدیق شخص فرستاده شده (یعنی همان هشداردهنده‌ای آشکار) شرط نیست که او آیه‌ای بیاورد و او یعنی شخص فرستاده شده هم کسی نیست که قرار بگذارد معجزه‌ای بیاورد؛ بلکه نشانه و معجزه، به دست خداوند سبحان و متعال است ﴿إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ (آن نشانه‌ها فقط نزد خداست) و اگر بخواهد آن را اجرا می‌کند و اگر نخواهد اجرا نمی‌کند. بنابراین آیات، شرطی برای شناخت صاحب حق محسوب نمی‌شوند؛ وگرنه این سخن حق تعالی دیگر معنایی خواهد داشت: ﴿وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ (و من تنها هشداردهنده‌ای آشکارم).

بنابراین خداوند سبحان و متعال درخواست‌کنندگان معجزه را در قرآن پاسخ داده [و رد کرده است]؛ زیرا اینکه برای [صدق] دعوت خود به غیب، نشانه و دلیلی مادی ارائه دهند از جمله کارهای لازم و ضروری انبیا و فرستادگان نیست؛ چراکه در حقیقت «بزرگ‌ترین دلیل بر صدق و راست‌گویی پیامبران، رفتار و سیره مبارک آنان و اخلاق پاکشان است؛ و از کوزه همان برون تراود که در اوست.»^۱

۴. این کسانی که خداوند سبحان و متعال از آنان سخن به میان می‌آورد، ادعا می‌کنند که اگر آیه‌ای برایشان حاصل شود قطعاً به آن ایمان خواهند آورد ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ

۱- روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان. جلد اول. امام احمد الحسن. ص: ۱۳.

لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِيُؤْمِنُوا بِهَا ﴿۱﴾ (و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید حتماً به آن ایمان می‌آورند)؛ یعنی این افراد فقط «آیه و نشانه» درخواست نمی‌کنند؛ بلکه تصور می‌کنند آن نشانه‌ای که شخص رسول حتماً باید بیاورد باید مقهورکننده و وادارکننده به ایمان آوردن باشد، یا اینکه نوع آن را خودشان مشخص می‌کنند، و به همین دلیل آن‌ها به گمان خود مطمئن هستند که به آن آیه ایمان می‌آورند.

و خداوند سبحان و متعال به ایشان پاسخ داده و برایشان روشن فرموده است که حتی اگر آیه (معجزه) هم حاصل شود یا آنکه معجزه شرطی برای روشن شدن حقانیت دعوت نیست. هرگز به آن صورتی که آن‌ها فرض می‌گیرند و شرط می‌کنند نخواهد بود؛ یعنی هرگز قاهر و وادارکننده به ایمان نیست: ﴿وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (و شما چه می‌دانید که اگر [معجزه هم] بیاید شاید ایمان نیاورند)؛ و خداوند سبحان و متعال روشن فرموده است که در «آیه و نشانه» «لبس» [یعنی پوشیدگی و شبهه و ابهام] وجود دارد و این خصوصیت، موافق با قرآن و حکمت است: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ * وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ * وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾^۱ (و اگر مکتوبی، نوشته بر کاغذ، بر تو نازل می‌کردیم و آنان آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند قطعاً کافران می‌گفتند: «این جز سحری آشکار نیست» * و گفتند: «چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؟» و اگر فرشته‌ای فرود می‌آوردیم قطعاً کار تمام شده بود؛ سپس آن‌ها مهلت نمی‌یافتند * و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم قطعاً او را [به صورت] مردی قرار می‌دادیم و کار را بر آن‌ها مشتبه می‌ساختیم، همان گونه که خود شبهه می‌کنند). در غیر این صورت اگر معجزه به صورت مقهورکننده یعنی معجزه‌ای که هیچ جایی برای غیب و امتحان باقی نمی‌گذارد.

حاصل شود هرگز با چنین معجزه‌ای ایمان پذیرفته نمی‌شود؛ مثل همان معجزه‌ای که فرعون به چشم خود دید و بعد از اینکه آن را دید و آب دریایی را -که همچون کوهی بزرگ شده بود- با دستانش لمس کرد ایمان آورد! ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَذْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱ (و فرزندان اسرائیل را از دریا گذرانندیم. پس فرعون و سپاهیان‌ش -از روی ستم و تجاوز- آنان را دنبال کردند، تا آن هنگام که غرق شدن را درک کرد. گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز همان که فرزندان اسرائیل به او ایمان آوردند نیست و من از تسلیم‌شدگانم).

پس آن‌ها در حقیقت آیه‌ای مطابق خواست و هوای خودشان یا در زمانی که خودشان اراده می‌کنند می‌خواهند؛ یعنی آن‌ها آیه، چگونگی آن، وقت آن و جزئیات آن را مشخص می‌کنند و به این ترتیب مشخص می‌کنند که اگر فرستاده آن را [با این خصوصیات خواسته‌شده] بیاورد ایمان خواهند آورد و حتی قسم می‌خورند که ایمان می‌آورند: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا﴾ (و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند که اگر نشانه‌ای برای آنان بیاید قطعاً به آن ایمان می‌آورند)؛ و [خداوند] سبحان و متعال پاسخ آن‌ها را چنین می‌دهد که آیات و نشانه‌ها به دست خدا است و او هرگونه که بخواهد آن‌ها را می‌آورد و وضعیت آمدن معجزه به صورتی باقی خواهد ماند که جایی برای ایمان یا کفر باقی بماند، که در غیر این صورت به دور از حکمت و به دور از قرآن و وجود امتحان روی این زمین خواهد بود.

۵. معجزه‌ی مادی نمی‌تواند به‌تنهایی راهی برای ایمان مردم باشد؛ زیرا در این صورت به‌خودی‌خود دارای تناقض خواهد بود. خداوند سبحان و متعال می‌خواهد ما به غیب ایمان بیاوریم؛ حال چگونه می‌توان از طریق ماده به غیب شناخت پیدا کرد؟! و بالاتر از آن، از

طریق دلیل مادی قهری و الزام‌آور!

امام احمد الحسن یمانی (علیه السلام) می‌فرماید:

«اما معجزه مادی، به‌تنهایی نمی‌تواند راه ایمان آوردن مردم باشد و حتی خداوند به چنین ایمان مادی محضی راضی نمی‌شود. اگر چنین ایمانی پذیرفته می‌شد به‌طور قطع ایمان فرعون پس از مشاهده معجزه مادی قاهر که غیرقابل تأویل بود. مورد قبول واقع می‌شد؛ همان معجزه شکافتن دریا، و او دید که هر پاره، همچون کوهی عظیم شد و آن را با دستانش لمس نمود و گفت: ﴿أَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (ایمان آوردم که هیچ معبودی جز همان که فرزندان اسرائیل به او ایمان آوردند نیست و من از تسلیم‌شدگانم)؛ ولی خداوند چنین ایمانی را قبول نمی‌کند: ﴿الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (آیا اکنون؟ در حالی که تو پیش از این، عصیان می‌کردی و از مفسدان بودی!).

و خداوند بدن فرعون را باقی گذاشت تا آیه‌ای برای مردم باشد، تا تفکر کنند: ﴿قَالِیَوْمَ نُنَجِّیْكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آیَةً وَإِنَّ کَثِیْرًا مِنَ النَّاسِ عَنِ آیَاتِنَا لَعَافِلُونَ﴾ (امروز، بدن تو را حفظ می‌کنیم تا برای آنان که پس از تو می‌مانند عبرتی باشی، و حال آنکه بسیاری از مردم از آیات ما غافل‌اند)؛ ولی عده کمی از این آیه بهره‌مند شدند و نفع بردند و ﴿کَثِیْرًا مِنَ النَّاسِ عَنِ آیَاتِنَا لَعَافِلُونَ﴾ (بسیاری از مردم از آیات ما غافل‌اند).^۱

پس ناگزیر باید جایی برای غیب باقی بماند؛ زیرا غیب همان «هو: او» است، و ایمان، فقط به «او» تعلق دارد. خداوند سبحان و متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِیْنَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیْمُونَ

۱ امام احمد الحسن. روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان. ج ۳، ق ۲، ص: ۲۱.

الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۱﴾ (آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند)؛ و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿۲﴾ (بیم‌دادن تو تنها برای کسی [سودمند] است که ذکر [کتاب حق] را پیروی کند و از [خدای] رحمان در غیب بترسد؛ پس [چنین کسی را] به آمرزش و پاداشی کریمانه بشارت بده).

۶. اجرای معجزه‌هایی واضح، آشکار و مقهورکننده در برابر بعضی از مردم و پذیرفتن ایمان آن‌ها از طریق آن معجزه، اشکالی به عدل خدای تعالی وارد می‌آورد؛ خداوند بسی برتر از چنین نسبت‌هایی است! چطور ممکن است خداوند همهٔ پاسخ را به یک شخص بدهد و امتحان وی را لغو کند تا در امتحان پیروز شود و به بهشت و رضایت خداوند برسد، و [در مقابل] شخص دیگری که این معجزه در برابرش جاری نشده، او هم امتحان شود و اگر شکست بخورد وارد آتش گردد؟ این اشکال فقط در حالی که معجزه، قاهر و مجبورکننده باشد مطرح است؛ اما در خصوص معجزه‌ای که وادار به ایمان نکند، چنین معجزه‌ای امتحان را به صورت کامل ملغی نمی‌کند؛ زیرا مجالی برای امتحان باقی می‌گذارد، و طبیعتاً کسانی که به چنین کمک و مساعدتی دست یافته‌اند بهره‌شان کمتر از کسانی است که به این [کمک و مساعدت] نرسیده‌اند؛ با وجود آنکه امکان ارتقای آن‌ها با علم، عمل و اخلاص تا وقتی که در دنیا امتحان هستند وجود دارد.

و نیز ممکن است گفته شود: چرا کسانی هستند که اصلاً چنین مساعدتی به آن‌ها نشده و برایشان هیچ معجزه‌ای جاری نشده است تا برای رسیدن به پاسخ، به آن‌ها کمک کند؟ در پاسخ می‌گوییم:

۱- قرآن کریم، سوره بقره، آیه: ۳.

۲- قرآن کریم، سوره یس، آیه: ۱۱.

نخست: روایت کردن معجزه‌ای که اتفاق افتاده، برای کسانی که معجزه در برابرشان حاصل نشده، حجت است و حتماً آن‌ها را باید برای دفع زیان احتمالی، به تحقیق و بررسی دقیق وادار کند، و در غیر این صورت موضع‌گیری و وضعیت آن‌ها جز تکذیب و انکار و لجاجت نخواهد بود.

دوم: اگر خداوند در آن‌ها خیری هرچند اندک می‌دید که می‌توانست آن‌ها را با کمک معجزه تأویل‌ناپذیر، آماده ایمان به غیب کند، قطعاً آن‌ها را یاری می‌داد؛ ولی اگر برای آن‌ها معجزه‌ای آورده بود قطعاً آن‌ها می‌گفتند: ساحر است، کذاب است، توهمات است، صرفاً حادثه‌ای طبیعی بوده است و... ﴿إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ * وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾^۱ (در حقیقت کسانی که سخن پروردگارت [حکم عذاب] بر آنان تحقق یافته، ایمان نمی‌آورند * گرچه همه نشانه‌ها و معجزه‌ها برای آنان بیاید تا آن زمان که عذاب دردناک را ببینند)، ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾^۲ (و برخی از آنان به تو گوش فرا می‌دهند در حالی که ما بر دل‌هایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی [قرار داده‌ایم] و اگر هر معجزه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند تا آنجا که وقتی نزد تو می‌آیند با تو جدال می‌کنند. کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند این [کتاب] چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست).

و چه بسا پرسیده شود: چرا با این افراد نیز مثل همان کسانی که در برابرشان معجزه اتفاق افتاد و آن را انکار کردند رفتار نشد؟

می‌گوییم: این کار [یعنی انجام معجزه] برای این افراد، در واقع انجام کار و لطف اضافه

۱- قرآن کریم، سوره یونس، آیات: ۹۶ و ۹۷.

۲- قرآن کریم، سوره انعام، آیه: ۲۵.

در حق کسی است که «آن لطف» را قبول نمی‌کند؛ و حتی اگر معجزه به او عرضه می‌شد باز هم همان نتیجه حاصل می‌شد؛ و در نتیجه اینکه معجزه برای برخی از آن‌ها رخ بدهد تا روشن شود بقیه آن‌ها هم مثل همین‌هایی هستند که معجزه در برابرشان رخ داده است، در حالی که آن را تفسیر و تأویل کردند و برایش هر نوع تفسیری [غیر از غیب] جست‌وجو کردند هیچ اشکالی وارد نمی‌کند. بنابراین ارائه کردن [معجزه] بر بعضی از آن‌ها برای اتمام حجت بوده است.

ولی

«متأسفانه انتخاب بیشتر مردم - که گویی تغییر و تبدیلی هم در آن راه ندارد - همین عالم جسمانی است و آنچه در آن است؛ و حتی اگر آن‌ها بخواهند ایمان به غیب را برگزینند آن‌ها مایل‌اند این ایمان آوردن از طریق همین عالم جسمانی صورت بپذیرد؛ لذا آنگاه که مصرانه می‌خواهند شناساننده غیب، یک معجزه مادی باشد، در تناقض بزرگی گرفتار می‌شوند. حتی در بسیاری مواقع اصرار می‌ورزند که این معجزه، چیره و قاهر باشد و تأویل و تشکیکی در آن راه نداشته باشد؛ بنابراین آن‌ها می‌خواهند غیب را به جسمانیت محض تبدیل کنند؛ لذا در عرصه ایمان مورد ادعایشان، [نسبت] ایمان به غیب، صفر است و با این حال آن‌ها این درخواست خود برای ایمان آوردن به غیب را صحیح و شرعی برمی‌شمارند. حال آیا متوجه تناقض آشکار در آنچه آن‌ها می‌طلبند و آنچه خدا از آن‌ها طلب می‌کند یعنی ایمان به غیب - می‌شوید؟ اگر فهمیده باشیم که خدای سبحان و متعال همان غیب حقیقی است و در احوال این افراد نیز نیک بنگریم، قطعاً درخواستیم یافت که این‌ها همگی صددرصد بنده بت‌ها هستند؛ و آن‌ها خود را مقید به عبادت این بت بزرگ‌تر یا همان عالم جسمانی -

کرده‌اند.»^۱

لازم است اشاره داشته باشیم که وقوع معجزه و کرامات برای بسیاری از اشخاص، حتی منجر به انگیزه‌ای برای تحقیق و جست‌وجو هم نمی‌شود؛ زیرا آن‌ها به سادگی آن را انکار، و برایش با هر چیزی دیگری علت‌تراشی می‌کنند؛ زیرا همان طور که تأکید کردیم در معجزه، مجالی برای غیب (یا بگوئیم مجالی برای تأویل) وجود دارد تا «امتحان» همچنان به‌عنوان یک امتحان باقی بماند.

امام احمدالحسن می‌فرماید:

«حقیقت این است که آنچه انتظار می‌رود روی گردانیدن از نشانه مادی است؛ همان طور که از نشانه‌های نفسانی و آفاقی ملکوتی روی گردانی حاصل شد؛ از این رو که تکذیب‌کنندگان ملکوت آسمان‌ها و غیب خداوند سبحان و متعال و کلمات خداوند در رؤیای صادق، به‌طور قطع و یقین انسان‌های وارونه‌شده‌ای هستند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴾ (به‌زودی کسانی را که در روی زمین به‌ناحق گردنکشی و تکبر می‌کنند از [فهم] آیاتم باز می‌دارم که اگر هر آیه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند و چون راه هدایت را مشاهده کنند، آن را راه و رسم زندگی نگیرند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه و روش خود گیرند؛ این به‌سبب آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن‌ها غافل و بی‌خبر بودند).

این‌ها کسانی هستند که کلمه عذاب بر آن‌ها محقق شده است؛ به این دلیل که

۱- امام احمدالحسن، پاسخ‌های روشن‌گرانه، جلد چهارم، ص ۲۹.

کلمات خداوند را تکذیب نمودند و انگشت سکوت بر دهان فرستادگان نهادند و به سخنان و حکمتشان گوش نسپردند. ﴿وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ * إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ * وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿ (و هرگز از کسانی مباش که آیات ما را تکذیب کردند که از زیانکاران خواهی شد. * مسلماً کسانی که عذاب پروردگارت بر آنان محقق و ثابت شده، ایمان نمی‌آورند * گرچه همه نشانه‌ها و معجزه‌ها برای آنان بیاید تا آن زمان که عذاب دردناک را ببینند) ...»^۱.

همچنین بسیاری از کسانی که معجزات را دیدند و از طریق آن‌ها ایمان آوردند، این معجزات آن‌ها را از انحراف از صراط مستقیم ایمن نداشت. این [وضعیت] در امت‌های پیشین بوده است و تا به امروز نیز ادامه دارد.

جایگاه معجزه در عقاید شیعه

بیشتر کتاب‌های عقاید شیعه بیان می‌کنند که معجزه، می‌تواند اتفاق بیفتد ولی واجب نیست. پس اصل اعتقادی شیعه آن است که حجت، با «نص» شناخته می‌شود، اما تنها در یک مسئله اختلاف وجود دارد: اینکه آیا خلیفه خدا می‌تواند فقط توسط معجزه شناخته شود یا خیر؛ اما در واجب نبودن شناخت از طریق معجزه، اختلافی نیست.

• شیخ طوسی می‌گوید:

«... بنابراین لازم نیست خداوند به دست هر امامی، معجزه‌ای ظاهر کند؛ زیرا امامت او می‌تواند با نص یا به طریقه دیگری شناخته شود؛ اما وقتی بدانیم راهی برای شناخت

۱- امام احمدالحسن، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان. جلد دوم. ص ۱۸.

امامتش نیست مگر از طریق معجزه، اظهار معجزه واجب می‌شود و حالت او مانند نبی خواهد بود؛ زیرا بر ما لازم است او را بشناسیم همان طور که لازم است پیامبری را که منافع ما را بر عهده دارد بشناسیم.

اگر فرض کنیم نبوت یک پیامبر را با معجزه شناخته باشیم و او بر نبی دیگری، نص آورد و آن را به صراحت بیان کند، در این صورت نیازی به ظاهر شدن معجزه به دست نبی دوم نداریم؛ زیرا می‌گوییم: پیامبر اول به ما یاد داده که او نبی است؛ همان طور که با نص امام علی، امامت امامی دیگر را می‌دانیم و ایشان احتیاجی به معجزه ندارد.۱

در اینجا شیخ طوسی روشن می‌کند که وجود «نص: متن تشخیصی» برای نبی، دلیلی کافی است و وجود معجزه به همراه وی، لازم و ضروری نیست، و این یعنی به طور خلاصه- وجود معجزه، واجب نیست؛ با این حال، چنین تصور می‌کند که معجزه به تنهایی- دلیل مستقلی برای حجیت است؛ و همان طور که گفته شد- این سخن اشتباه است.

• علامه حلی می‌گوید:

«معجزه همراه با ادعا، مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ پس اگر معجزه به دست شخصی ظاهر شد، یا او ادعای نبوت می‌کند یا نه؛ اگر ادعای نبوت داشت صدق او را می‌فهمیم، چون آشکار شدن معجزه به دست دروغ‌گو- از نظر عقلانی- قبیح است، و اگر ادعای نبوت نکرد حکم به نبی بودنش نمی‌کنیم. بنابراین معجزه در همان ابتدا، دلالت بر نبوت نمی‌کند، بلکه بر صدق مدعا دلالت دارد؛ پس اگر همراه با ادعای نبوت باشد، معجزه دلالت بر تصدیق ادعاکننده‌ای است که ادعای نبوت کرده است، و لازم نیست معجزه برای هر شخص صادقی ظاهر شود؛ زیرا ما اظهار آن را تنها برای مدعی نبوت یا شخص صالح به عنوان اکرام و گرامی‌داشتی برای آن‌ها جایز می‌دانیم و این برای هر خبررسان صادقی،

۱- شیخ طوسی، الاقتصاد، ص: ۱۵۵.

حاصل نمی‌شود. ویژگی پیامبر ﷺ با معجزه و همراه بودن ادعای نبوت حاصل می‌شود، و این خصوصیتی مخصوص به اوست و نه هیچ‌کس دیگر، و اینکه اگر شخص دیگری در معجزه با او شریک باشد لازم می‌کند که او در همه چیز با او شریک باشد. همان گونه که کاهش شأن و مرتبه اعجاز با ظهور معجزه توسط جماعتی از انبیا لازم و ضروری نیست، کاهش شأن ظهور معجزه به دست صالحین نیز ضروری نیست.»^۱

در اینجا علامه حلی بیان می‌کند که وقتی معجزه به دست شخصی ظاهر می‌شود او حتماً صادق خواهد بود؛ پس اگر وی ادعای نبوت کند به این ترتیب صادق خواهد بود. ولی لازم نیست هر مدعی نبوت راستینی، معجزه بیاورد، و این یعنی معجزه واجب نیست بلکه جایز یا امکان‌پذیر است. ولی وی در نقضی گرفتار شده است: اینکه او معجزه را دلیل مستقلی می‌داند و به این ترتیب اینکه تنها با معجزه صدق مدعی ثابت شود امکان‌پذیر می‌شود؛ و دلیل وی در این خصوص عبارت است از اینکه ظاهر شدن معجزه به دست شخص دروغ‌گو، از نظر عقلانی قبیح است.

• شیخ سبحانی می‌گوید:

«مفاد آیات نفی‌کننده معجزه

شکی نیست که معجزه یکی از راه‌ها برای اثبات ادعای نبوت است. آری، اعجاز یکی از راه‌هاست ولی تنها راه نیست، و در "تحقیقات کلامی" ثابت شده است که دو طریق دیگر برای اثبات ادعای نبوت وجود دارد:

اول: تصریح پیامبر سابق به نبوت پیامبر بعدی؛ همان طور که به نبوت نبی خاتم ﷺ در تورات و انجیل تصریح شده است ...

دوم: ملاحظهٔ قرائن و شواهد، از زندگانی مدعی نبوت و شریعت او و محتوای کتاب او و اصحاب و اخلاق و سوابق و عادات او ... و بنابراین اعجاز یکی از راه‌هاست ولی تنها راه نیست...»^۱

شیخ سبحانی روشن می‌کند که آوردن معجزه تنها راه نیست تا صدق دعوت شناخته شود؛ بلکه شواهد دیگری نیز وجود دارد: اولین آن نص و متن تشخیصی بر او از طرف انبیای گذشته است. بنابراین اگر معجزه تنها راه نباشد یعنی معجزه، امکان‌پذیر است و واجب نیست حجت‌ها معجزه بیاورند. ولی ایشان نیز همانند گذشتگان، می‌پندارد که معجزه به خودی خود - دلیل مستقلى برای صدق مدعی است.

به این ترتیب متوجه می‌شویم که کتاب‌های اعتقادی شیعه بیان می‌کنند که:

- معجزه، ممکن است، ولی [آوردنش] برای حجت‌ها واجب نیست، و همان طور که روشن شد - این نکته، درست و موافق عقل و متون محکم است.

- معجزه به تنهایی - دلیل مستقلى است، و دلیل آن‌ها برای این مطلب آن است که اجرای معجزه به دست دروغ‌گو - از نظر عقلی - قبیح است؛ چرا که اگر معجزه به دست فرد دروغ‌گو جاری شود باعث گمراهی مردم خواهد بود.

این سخن اشتباهی است. بله، جاری شدن معجزهٔ مادی به دست شخص دروغ‌گو، قبیح است؛ ولی مشکل، خود تشخیص معجزه است؛ یعنی در این صورت معجزه باید برای کسی که با آن روبه‌رو می‌شود با وضوح کامل ظاهر شود؛ و این یعنی باید «قاهر» و وادارکننده به ایمان باشد؛ ولی معجزه‌ای که موضوع این بحث است معجزه‌ای است که برای ایمان آورده می‌شود؛ معجزه‌ای که برای احتجاج می‌آید؛ چنین معجزه‌ای باید مقهورکننده نباشد؛ یعنی

۱- جعفر سبحانی. مفاهیم القرآن. جلد چهارم. ص: ۱۱۱.

باید در آن، ابهام یا شبهه وجود داشته باشد تا سنت الهی برای «ایمان به غیب» نقض نشود.

«اما سخن حلی و سیوری در خصوص معجزه، محلی ندارد، مگر مبنی بر این باشد که معجزه هنگام آوردنش به صورت پدیده‌ای بیاید که هیچ ابهام و شبهه‌ای در آن نباشد تا برای کسانی که با آن مواجه می‌شوند، معجزه محسوب شود و این خصوصیتی است که در واقعیت برای معجزه‌هایی که به واسطه آن ایمان کسی که معجزه در برابرش اتفاق می‌افتد پذیرفته شود وجود ندارد؛ چراکه معجزه باید شبهه‌ناک باشد و در آن ابهام و پوشیدگی وجود داشته باشد تا مجال ایمان به غیب منتفی نشود...»

حقیقت این است که مشکلی که این فقها با آن روبه‌رو شدند و باعث شد تا در این اشتباه بیفتند این است که آنان نمی‌توانند بین معجزه قاهری که اگر کسی به سبب آن ایمان بیاورد، ایمانش پذیرفته نیست - چنان که توسط موسی علیه السلام هنگام شکافتن دریا برای فرعون روی داد - با معجزه غیر قاهری که اگر کسی به سبب آن ایمان بیاورد، ایمانش پذیرفته است، تمایز قایل شوند؛ همان طور که برای ساحران هنگام تبدیل شدن عصای موسی علیه السلام به مار اتفاق افتاد و آن مار عصاهای آنان را که مردم آن‌ها را به صورت مارهای در حال حرکت می‌دیدند، بلعید. این معجزه دوم - که موضوع بحث ما هم هست - مشتبه است و در آن ابهام و پوشیدگی وجود دارد، و برای کسانی که با آن روبه‌رو می‌شوند معجزه آشکار واضح صددرصدی محسوب نمی‌شود.»^۱

جایگاه معجزه در عقاید اهل سنت

اشاعره در وجوب معجزه به دو دیدگاه تقسیم شده‌اند: دیدگاه اول واجب بودن معجزه برای نبی است؛ آن‌ها معجزه را دلیل اصلی می‌دانند: امری ضروری برای هر مدعی نبوت و طریقی که راست‌گو را از دروغ‌گو متمایز می‌کند. از جمله کسانی که به این دیدگاه اعتقاد دارد غزالی است. دیدگاه دوم معتقد است که تنها راه برای شناخت حجیت یا صدق نبی، وجود معجزات نیست؛ بلکه با امور دیگری هم می‌تواند انجام شود که آن‌ها را به معجزه اضافه می‌کنند. از جمله کسانی که چنین اعتقادی دارد شهرستانی است.

● شهرستانی در «نهایة الاقدام فی علم الکلام» می‌گوید:

«راه شناخت، تنها در معجزات خلاصه نمی‌شود؛ بلکه لازم است برای مردم نسبت به صدق و راست‌گویی نبی، آگاهی و علم ایجاد شود. شخص مدعی نیازی به معجزه ندارد تا راست‌گویی‌اش دانسته شود؛ او می‌تواند برای مردم نشانه‌هایی غیر از کارهای خارق‌العاده بیاورد؛ اما برای یک شخصی به حکم قرینه حال و مقال (با توجه به گفتار و کردار) نیز می‌تواند صدق نبی روشن شود؛ و قرائن، تنها در یک راه محصور نمی‌شوند. چه بسا قرینه‌ای برای شخصی، علم‌آور باشد و برای شخصی دیگر، علم‌آور نباشد؛ یا از کسی که شایستگی دارد سخنانش شنیده بشود خبر می‌دهد و در نتیجه راستی او دانسته می‌شود؛ همان طور که به ملائکه خبر داد: «انی جاعل فی الارض خلیفة: من در زمین جانشینی قرار می‌دهم»، و زمانی که صدق او برایشان ثابت شد -چه با خبر دادن و چه با تعلیم اسما- تصدیق او برای هرکسی که بعد از ایشان می‌آید لازم می‌شود؛ و وقتی کسی که صدق او به دلیلی ثابت شده است از شخص راست‌گوی دیگری که جانشینش می‌شود خبر بدهد، تصدیق او [یعنی شخص جانشین] نیز واجب می‌شود.

وضعیت خبر بشارت هر فرد راست‌گو به کسی که بعد از او می‌آید نیز به همین صورت است... و نشانه‌های آن حضرت در تورات و انجیل بیش از حد شمارش است، ... پس اگر

پیامبر هیچ‌گاه معجزه‌ای ظاهر نمی‌کرد، همان نشانه‌هایی که برای ایشان از قبل گفته شده بود برایشان کافی بود، و به همین دلیل معجزات ایشان تنها برای آشکار کردن حق برای افراد امّی عرب بوده است نه اهل کتاب یهودی و نصاری؛ زیرا با خبرهایی از افراد راست‌گو [از قبل] برهان و دلیل برای آن‌ها ثابت شده بود.»^۱

• تفتازانی در «المقاصد»:

«نبوت به وسیله خبر کسی اثبات می‌شود که ثابت شده است نسبت به دروغ معصوم است؛ مانند متون تورات و انجیل درباره نبوت پیامبر ما -علیه السلام- و مانند خبر دادن موسی -علیه السلام- به نبوت هارون، کالب و یوشع علیهم السلام»^۲

و روشن کرده است که معجزه از نظر او:

«با تکیه بر چیزی است که به‌طور کامل -به‌عنوان یک دلیل صلاحیت داشته، و درباره هر پیامبری -حتی پیامبری که قبل از او نبی یا کتابی نبوده است- بر منکران حجت باشد.»^۳

• «ایچی» در کتاب «توقفگاه‌هایی در علم کلام»:

«استدلال به احوال ایشان قبل از نبوت، در طول دعوت و بعد از اتمام آن، و اخلاق عظیم ایشان، و احکام حکیمانانه‌اش، و اقدامات وی که قهرمانان را ساکت می‌کند.»
و در گذرگاه سوم گفته است:

«خبر دادن انبیای گذشته درباره نبوت ایشان -علیه السلام- در تورات و انجیل.»^۴

۱- شهرستانی. نهاية الاقدام فی علم الکلام. ص: ۴۳۷- ۴۳۶.

۲- تفتازانی. شرح المقاصد. دار المعارف النعمانية. ۱۴۰۱ هـ- ۱۹۸۱ م.

۳- تفتازانی. شرح المقاصد. دار المعارف النعمانية. ۱۴۰۱ هـ- ۱۹۸۱ م.

۴- ایچی. المواقف فی علم الکلام. دار الجیل. بیروت. چاپ اول. ۱۹۹۷ م.

اما وی تأکید کرده است که مسلک استدلال بر اساس معجزه برای نبوت نبی -صلی الله علیه و سلم- «پایه و اساس است»، و بعد از بیان کردن مسلک‌های سابق و برخی از شک‌ها و تردیدهایی که نسبت به آن‌ها وجود دارد می‌گوید:

«دلیل اصلی که به آن اعتماد می‌شود ظاهر شدن معجزه به‌دست ایشان است، و این‌ها وجوه دیگری برای تکمیل و تأکید بیشتر است.»^۱

به‌علاوه سنی‌های اشاعره که شناخت حجت را تنها از طریق معجزه امکان‌پذیر کرده و آن را پایه و اساس «دلیل» دانسته‌اند، اشکال بر ایشان بزرگ‌تر است؛ چراکه آن‌ها با متون محکم مخالفت کرده، و متون انبیا و علم الهی را اموری قلمداد کرده‌اند که نه سودی می‌رسانند و نه زیانی!

• باقلانی:

«اما اموری که مخصوص رسول خدا (صلی الله علیه) هست، از جمله اظهار معجزات به‌دست ایشان است؛ چراکه قضیه مربوط به ادعای رسالت از طرف خداوند تعالی است ... پس زمانی که خداوند او را شایستهٔ این منزلت کرد ... چاره‌ای نخواهد بود مگر آنکه آیه‌ای به‌دست ایشان ظاهر شود تا مکلفین به‌واسطهٔ آن، ایشان را از غیب‌گوی دروغ‌گو متمایز کنند ... و متفق شده‌اند بر اینکه جز نشانه‌ها و آیات معجزه‌گونه، دلیل دیگری برای تمایز دادن میان صادق و کاذب در ادعای رسالت وجود ندارد.»^۲

۱- همان مصدر.

۲- جوینی. روشنگری از فرق میان معجزات، کرامات، حیل‌ها، کاهنی، سحر و جادوگری، و نارنجات (افسونگری).

الکتبۃ الشرقیة. ۱۹۸۸ م. ص ۳۷.

• جوینی:

«فصل: دلیلی به غیر از معجزه برای صدق نبی وجود ندارد.

پس اگر گفته شود: آیا می‌توان دلیلی به غیر از معجزه بر صدق نبی اقامه نمود؟

می‌گوییم: این ناممکن است؛ زیرا چیزی که آنقدر ارزشمند است تا دلیلی بر صدق و راست‌گویی رسول باشد، از دو حال خارج نیست: یا [کاری] عادی است، یا خارق‌العاده است. اگر از نوع عادی باشد که در آن نیکوکار و بدکردار یکسان خواهند بود و بنابراین محال است که دلیل در نظر گرفته شود؛ و اگر خارق‌العاده باشد، محال است بدون اینکه متعلق به ادعای نبوت باشد به‌عنوان دلیل در نظر گرفته شود؛ زیرا از همان ابتدا تقدیر وجود هر خارق‌العاده‌ای از فعل خداوند متعال جایز است. پس اگر ناگزیر چیزی باید به ادعای نبوت تعلق داشته باشد، آن چیز حتماً معجزه است.»^۱

و سنوسی در شرح «ام البراهین السنوسیه» راه شناخت صدق نبی را توضیح می‌دهد:

• سنوسی می‌گوید:

«اما برهان وجوب صدق ایشان علیهم الصلاة والسلام: آن‌ها اگر راست نگویند قطعاً لازم می‌شود که خبر [خداوند] متعال دروغ باشد که می‌فرماید تصدیق ایشان، با معجزات نازل شده، و فرموده است: بنده من در هر آنچه از من ابلاغ کرد راست گفت.

این برهان صدق رسولان علیهم الصلاة والسلام در ادعای رسالتشان و آنچه بعد از آن به خلق ابلاغ می‌کنند است، و نتیجه این برهان آن است که: معجزه‌ای که خداوند متعال به‌دست رسولان خود خلق کرده و کاری است خارق‌العاده به‌همراه تحدی رسالت، به‌همراه عدم معارضه، از مرتبه و مقام سخن مولایمان عزوجل فرود می‌آید که می‌فرماید:

۱- جوینی. الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الدین. ص ۳۱۱.

"بنده من در هر آنچه از من ابلاغ کرد راست گفت." حال اگر کذب بر رسولان جایز باشد کذب بر خداوند متعال نیز جایز می‌شود؛ زیرا تصدیق شخص کاذب، کذب است و کذب بر خدای متعال، محال است؛ چراکه خبر خدای متعال موافق علم خداست و خبر موافق با علم حتماً راست و درست است. پس خبر خداوند متعال جز صدق و راستی نیست. نظر ما در تعریف معجزه در مقایسه با سخن برخی دیگر بهتر و نیکوتر است؛ زیرا گفتار ما انجام عمل به‌عنوان مثال شعله‌ور شدن آب از میان انگشتان- و انجام‌نشدن کاری -مثل نسوزاندن آتش ابراهیم علیه الصلاة و السلام- را شامل می‌شود، و با قید "همراه‌بودن با تحدی" از کرامات اولیا و نشانه‌های پیش از بعثت انبیا که برای زمینه‌سازی بعثت وی ایجاد شده‌اند اجتناب می‌کند، و نیز از اینکه فرد دروغ‌گو معجزه کسی در گذشته را دلیلی برای خود اعلام کند، و نیز با قید "عدم معارضه" سحر و شعبده‌بازی را نیز شامل نمی‌شود. معنی تحدی یعنی ادعای خارق‌العاده‌ای که دلیل بر صدق او باشد؛ چه به زبان حال و چه به زبان گفتار. علما برای ادعای رسالت رسول و درخواست معجزه توسط او از خداوند متعال برای نشان دادن صدق خود مثالی زده‌اند تا دلالت آن بر صدق رسولان واضح شود و این صداقت و راستی ضرورتاً شناخته شود. آن‌ها گفته‌اند مثال این مطلب از این قرار است که مردی در مجلس پادشاهی برخیزد و در معرض سمع و نظر پادشاه در حضور جماعتی ادعا کند که او فرستاده این پادشاه به‌سوی آنها است و آنها از او دلیل بخواهند و او بگوید پادشاه، خلاف رویه معمول خود عمل خواهد کرد مثلاً بگوید پادشاه سه مرتبه از روی تخت خود برمی‌خیزد و می‌نشیند. حال اگر این کار انجام شود شکی نخواهد بود که انجام این کار توسط پادشاه برای اجابت رسول و تصدیق او بوده است و علم و آگاهی لازم را برای راست‌گویی این رسول برای کسانی که این کار را از پادشاه دیده‌اند، یا ندیده‌اند ولی خبرش به تواتر به آنها رسیده، تامین می‌کند؛ و در مطابق‌بودن این مثال با احوال رسولان علیهم الصلاة و السلام، هیچ شک‌و‌تردیدی وجود ندارد. در این صورت کسی در صدق و راستی ایشان شک نمی‌کند،

مگر آنان که خداوند بر قلبشان مهر زده باشد.»^۱

بنابراین کتاب‌های اعتقادی اشاعره:

- در اینکه معجزه واجب است یا جایز، اختلاف دارند؛ و نظر صحیح آن است که معجزه، جایز است ولی واجب نیست، و کسانی که آن را واجب می‌دانند همان طور که روشن شد. با عقل و متون محکم و ثابت مخالفت می‌کنند. سنوسی یک استدلال منطقی برای صدق نبی می‌آورد؛ استدلالی که قیاسی از نوع اول است و مقدمه صغری را بر این بنا گذاشته است که: «خداوند، معجزه را به دستان رسولان جاری می‌کند.» و مقدمه کبری: «و هرکسی که خداوند معجزه را به دستانش جاری کند صادق است.» که به این ترتیب نتیجه هم برای او چنین می‌شود: «رسولان راست‌گو هستند.» اما آنچه وی پایه‌ریزی کرده، مغالطه است؛ زیرا ماده قیاسی آن (ماده صغری) یک «قضیه کاذبه» (یک گزاره نادرست) است و لازم است ابتدا آن را با دلیل قطعی ثابت کند، به گونه‌ای که مردودناپذیر باشد؛ زیرا اینکه همه رسولان معجزات آورده باشند صحیح نیست. بنابراین بر او واجب است به جست‌وجوی دلایل و شواهد صدق رسولان دیگر [که معجزه نداشته‌اند] بگردد، تا اینکه تصور کند همه رسولان معجزه آورده‌اند؛ که در این صورت معجزات باید از نوع قاهر و الزام‌آور باشند، به طوری که قابل تأویل نباشند و شخص مقابل به روشنی تمام تشخیص بدهد که آن عمل، یک معجزه بوده است تا قیاسش درست باشد، و این معجزات چنانچه قبلاً بیان کردیم. برای ایمان آوردن نمی‌آیند و خداوند ایمان کسانی را که به واسطه آن‌ها ایمان می‌آورند نمی‌پذیرد.

- این کتاب‌ها بر معتبر بودن معجزه به عنوان دلیلی صحیح و مستقل برای صدق و راست‌گویی شخص فرستاده‌شده، اتفاق نظر دارند و بر همان قاعده عقلانی که مسلمانان شیعه به آن استدلال کرده‌اند استدلال نموده، و همان تناقضی که قبلاً بیان شد استدلالشان

۱ السنوسی، شرح ام البراهین السنوسیه.

را نقض می‌کند.

- هیچ قانون جامع و مانعی ارائه نداده‌اند تا بر اساس آن، مدعی صادق شناخته و از دروغ‌گو جدا شود. شهرستانی «جایز می‌داند» که نبی با «علم» و با «بشارت‌هایی از مدعی صادق» شناخته شود یعنی وجود متونی از انبیای گذشته بر انبیای آینده و این برای کسانی که به آن انبیا اعتقاد دارند الزام‌آور، و به خودی خود برای آن‌ها کافی است، و به همین دلیل معجزات پیامبر خلاصه شده است بر «اشکار کردن حق برای افراد امّی عرب، نه اهل کتاب یهودی و نصاری»؛^۱ زیرا افراد امّی «نصّی» در اختیار ندارند تا با آن برایشان استدلال آورده شود؛ ولی این، نادرست^۲ و اشتباه بزرگی برای سنی‌های اشاعره است (و تنها اشاعره هم نیستند که دچار چنین خطایی شده‌اند)؛ زیرا از نظر آن‌ها «قانونی» وجود ندارد تا به وسیله‌اش نبی شناخته شود؛ یعنی «قانونی جامع و مانع» که تغییرناپذیر باشد و بتوان برای شناخت حجت (یا از نظر آن‌ها نبی) به آن تکیه کرد؛ بلکه [از نظر آن‌ها] دامنهٔ احتمالات وسیع و گسترده‌اند، و عبارت است از وجود «امکانات و توانایی‌ها» [برای تشخیص]. حتی خود شهرستانی اعتراف می‌کند که راه شناخت حجت «نسبی» است و ممکن است برای هرکسی، دلیل یا قانون خاص به خود او وجود داشته باشد و بعد می‌گوید: «چه بسا قرینه‌ای برای شخصی، علم‌آور باشد و برای شخصی دیگر، علم‌آور نباشد.» اما این، اشکال بزرگی در خصوص حکمت خداوند سبحان و متعال پیش می‌کشد؛ زیرا چطور خداوند سبحان و متعال ما را به پیروی از یک شخص تکلیف می‌کند و برای پیروی نکردن از او مورد حساب قرار می‌دهد و مؤاخذه می‌نماید ولی

۱- شهرستانی، نه‌ایة الاقدام فی علم الکلام، ص: ۴۳۶ و ۴۳۷.

۲- نص تشخیصی همان طور که روشن خواهد شد- «دلیل» خواهد بود. و به چندین صورت می‌تواند باشد: ممکن است متنی از حجت سابق به صورت مستقیم یا غیرمستقیم باشد، و ممکن است تصریحی از خداوند سبحان و متعال با رؤیای صادق باشد یا چیزی که شاید خدا با آن با هر انسانی صحبت کند، و فرقی نمی‌کند که مؤمن به کتاب‌های گذشته بوده باشد یا خیر.

برایمان راهی بیان نمی‌کند تا او را بشناسیم؟! آیا امکان دارد خداوند سبحان و متعال به همان روشی که سنی‌ها تصور می‌کنند- افسار شتر را بر کوهانش رها کرده باشد (وضعیت را به همین صورت رها کرده باشد)؟! و حاشا که خدا چنین کند! و آیا امکان دارد «قانون شناخت مدعی»- این چنین- با توجه به افراد مکلف، و زمان و مکان، تغییر کند؟ نتیجه اینکه حکمت خداوند اقتضا می‌کند تا قانونی از طرف خدای سبحان و متعال وجود داشته باشد تا به وسیله آن قانون، مدعی راستین شناخته شود و از مدعی دروغین جدا گردد، و این قانون باید در اصل و اساس خودش ثابت باشد و با تغییر مکلفین یا تغییر زمان یا مکان، تغییر نکند و نیز از اولین زمانی که مکلفین وجود داشته‌اند موجود بوده باشد؛ و این قانون نمی‌تواند نسبی و مبتنی بر احتمالات و امکان‌هایی که علم و یقین حاصل نمی‌کنند بوده باشد.

جایگاه معجزه در عقیده سلفیه وهابی

پیش از بررسی عقاید مسیحیان، ابتدا برخی از نظرات سلفیه (وهابی) را می‌آورم؛ کسانی که در همان نخستین قدم، از بقیه مسلمانان جدا هستند؛ یعنی آن‌ها غیر از آن چیزی را که ما عبادت می‌کنیم پرستش می‌کنند. وهابی‌ها راه شناخت نبی صادق را تنها به معجزه منحصر نمی‌کنند، و این یعنی معجزه- از نظر آن‌ها- واجب نیست، با وجود آنکه آنان به هیچ‌وجه قانون جامع و مانعی ارائه نکرده‌اند؛ زیرا همه تلاش و توجه آن‌ها نقد کلام دیگر گروه‌ها بوده است تا به باطل- تنها خودشان را به صورت کلامی، اهل سنت معرفی کنند. با این وجود آن‌ها اعتقاد دارند که معجزه، دلیل صحیح و مستقلی بر صدق مدعی است و همان پاسخ‌هایی که پیش تر تقدیم شد بر آن‌ها منطبق می‌شود. معجزه تأییدی برای دلیل است ولی دلیلی مستقل برای صدق و راستی رسول نیست.

• شرح العقیده طحاویه نوشته ابن ابی العز:

«طریقهٔ مشهور از نظر اهل کلام و نظر، اثبات نبوت انبیا به واسطهٔ معجزات است؛ ولی بسیاری از آن‌ها نبوت انبیا را جز با معجزه نمی‌شناسند و این عقیده را با استفاده از راه‌هایی پریشان و مغشوش اثبات می‌کنند... و شکی نیست که معجزات دلیل صحیحی محسوب می‌شوند، ولی «دلیل» تنها به معجزات محدود نمی‌شود. نبوت را تنها راست‌گوترین راست‌گویان ادعا می‌کند یا دروغ‌گوترین دروغ‌گویان؛ و [تشخیص] این دو تنها بر جاهل‌ترین جاهلان مشتبه می‌شود. قرائن احوال این دو گروه از آن‌ها پرده برمی‌دارد و آن دورا می‌شناساند. در سطحی پایین‌تر از ادعای نبوت، تشخیص راست‌گو از دروغ‌گو راه‌های زیادی دارد، چه برسد به ادعای نبوت!»^۱

• وی همچنین می‌گوید:

«و ما امروز وقتی با تواتر از احوال انبیا، اولیا و دشمنانشان آگاهی یافته‌ایم، یقیناً دانسته‌ایم که آنان راست‌گویانی حقیقی بوده‌اند، و این علم و آگاهی از وجوه متعددی حاصل می‌شود؛

از جمله: آنان به امت‌ها خبر داده‌اند که پیروزی از آن‌ها خواهد بود، و دیگران رسوا می‌شوند، و عاقبت [نیکو] از آن آنان است.

و از جمله: خبرهایی که خداوند از پیروزی‌شان به آن‌ها داده است و اینکه دشمنانشان نابود می‌شوند. اگر ما آنچه را که برای ایشان حاصل شده دانسته باشیم مثل غرق شدن فرعون، و غرق شدن قوم نوح، و بقیه احوالاتشان- راست‌گو بودن رسولان را دانسته‌ایم.

۱ ابن ابی العز. شرح العقیده الطحاویه. چاپ و انتشار و ترجمه دارالسلام (از چاپخانه مکتب اسلامی). چاپ اول مصر،

و از جمله: کسی که از شرایع و جزئیات احوال رسولان شناخت داشته باشد برایش روشن می‌شود این‌ها داناترین خلائق هستند، و مثل چنین اموری از دروغ‌گوی جاهل حاصل نمی‌شود. در آنچه آن‌ها از رحمت و مصلحت و هدایت و خیر آورده‌اند و نیز راهنمایی خلق به اموری که به ایشان نفع می‌رساند و منع‌کردنشان از چیزهایی که به ایشان زیان می‌رساند، روشن می‌شود که این‌ها مگر از شخص رحیم نیکوکار - که هدف خیر و منفعت‌رسانی برای خلق دارد - صادر نمی‌شود.»^۱

بنده متوجه نمی‌شوم غرق‌شدن فرعون یا هلاکت قوم تکذیب‌کننده نوح، برای چه کسی «معجزه اثبات راست‌گویی» خواهد بود در حالی که خود آن‌ها غرق شده‌اند؟! کسانی که با انبیا بوده‌اند در اصل - مؤمن بوده‌اند و کسانی که تکذیب کردند با همان چیزی هلاک شدند که وهابیت آن را «دلیل» معجزه‌آسا برای حقانیت موسی (علیه السلام) نامیده است! بنابراین این معجزات اصلاً معجزاتی برای ایمان آوردن آن‌ها نبوده است. آن‌ها به‌طور کامل در تشخیص معجزات عذاب - که با آن‌ها کافران عذاب می‌شوند و باعث هدایتشان نمی‌شود - و معجزات مؤمنان - که برای زیادشدن یقین مؤمنان حاصل شده است و برای هدایتشان نیست، چرا که آنان در اصل مؤمن بوده‌اند - و معجزات مادی - که برای ایمان وضع شده‌اند و الزام‌آور نیست و شبهه و ابهام در آن‌ها وجود دارد - و معجزه قاهر - که ایمان صاحبش پذیرفته نمی‌شود زیرا امتحان را ملغی می‌کند - دچار اشتباه می‌شوند [و این‌ها را با هم مخلوط می‌کنند].

بنده به همین مقدار بسنده می‌کنم؛ زیرا اینکه آن‌ها می‌گویند «دلیل» در معجزه منحصر نمی‌شود، فقط برای این بوده است که سنی‌های (اشاعره) را رد کنند؛ ولی آنان هیچ طرح محکمی برای «قانونی جامع و مانع» که با آن صادق از کاذب شناخته شود ارائه نداده‌اند تا بتوانیم این مبحث را بیشتر ادامه دهیم.

۱ ابن ابی‌العز. شرح العقیة الطحاویة. ۱۵۲/۱ - ۱۵۳.

جایگاه معجزه در عقاید مسیحیان

در اعتقاد کنیسه «معجزه» در جایگاهی مرکزی قرار می‌گیرد:

هربرت لوکیر می‌گوید:

«تشویش همان طور که طبیعت به‌روشنی گواهی می‌دهد به‌وسیلهٔ گناه وارد جهان می‌شود و خداوند حتماً باید دخالتی معجزه‌آسا انجام دهد تا به این تشویش پایان ببخشد... به‌واقع از ویژگی‌های مهم معجزات کتاب مقدس آن است که معجزات، دلایلی صحیح برای اعلان دعوت الهی هستند؛ بنابراین اگر اعلانی حقیقی بدون هیچ معجزه‌ای وجود داشته باشد، در معرض شک و تردید قرار خواهد داشت؛ زیرا معجزات، تنها دلیلی بر اعلان نیست؛ بلکه به‌خودی‌خود خود اعلان شمرده می‌شود... و معجزات به‌عنوان بخشی که از کتاب مقدس جدا نمی‌شود، دلیلی برای این نکته تقدیم می‌کند که کتاب مقدس، کلمهٔ خداوند است که با آن وحی شده است، و اگر معجزاتی را شامل نمی‌شد ما نمی‌توانستیم آن را به‌عنوان کتابی غیرعادی قبول کنیم. بنابراین نبودن معجزات یعنی دلیل قاطعی وجود ندارد که این کتاب از سوی خدا بوده است.»^۱

آنها می‌پندارند که معجزه، صفت خدا را آشکار، و بر «حقیقت او» برهان اقامه می‌کند:

«... و این‌ها - که علامات و نمادهایی برای قدرت خدا و جلالش هستند - صفت خدا را بیان، بر حقیقت او برهان اقامه می‌کنند، با حقایق دین تنیده می‌شوند (در غیر این صورت کار عجیبی فریب‌دهنده خواهد بود) و در فرصتی مناسب می‌آیند. خداوند کارهای عجیب خود را مگر به دلایلی مهم و اهدافی مقدس، انجام نمی‌دهد.»^۲

و آن‌ها معجزه را دلیلی مستقل بر راستی رسول برمی‌شمارند. لوکیر در تعریف معجزه

۱- هربرت لوکیر. کل المعجزات فی الکتاب المقدس. ص ۱۲.

۲- همان مصدر. ص ۱۱.

می‌گوید:

«حادثه‌ای است که با قدرت الهی رخ می‌دهد و مجرای طبیعی عادی را نقض می‌کند و رسول بودن کسی را که سبب آن حادثه بوده، یا آن حادثه به دستان وی جاری شده است نشان می‌دهد.»^۱

حتی آن‌ها به این اعتقاد رسیده‌اند که معجزات عیسی (علیه السلام) (یسوع) با صفتی خاص-
دلیلی بر الوهیت اوست:

«و بسیار روشن است که بسیاری از معجزات یسوع منحصر به فرد، و دلیلی بر ربوبیت او هستند و نشانه‌ای برجسته و ممتاز برای این نکته‌اند که او همان خداوند انسان است.»^۲
و در عین حال آن‌ها تصور می‌کنند که شیطان هم می‌تواند معجزاتی انجام بدهد:
«به روشی مبهم و پیچیده، شیطان و کسانی که تحت سیطره او هستند می‌توانند حق الهی را جعل کنند؛ یعنی توانایی انجام معجزات را نشان بدهند.»^۳

بنابراین اعتقاد کلیسا، تناقضات و مسائل باطل بسیاری در خود دارد. برخی از این تناقضات تقدیم حضور می‌شود:

- کلیسا اعتقاد دارد معجزه، دلیل مستقلی برای رسول است، و این همان طور که پیش‌تر گفته شد نادرست است؛ بلکه معجزه - اگر بیاید- تأییدی اضافه بر «دلیل» یعنی متن تشخیصی (نص) یا بشارت- است. بنابراین امکان ندارد معجزه، دلیل مستقلی باشد مگر وقتی که از نوع قاهر و الزام‌آور باشد؛ به طوری که هیچ‌گونه ابهام

۱- همان مصدر. ص ۱۱.

۲- همان مصدر. ص ۱۲.

۳- همان مصدر. ص ۱۶.

یا شک‌وتردیدی را نپذیرد و امکان ندارد چنین معجزاتی را خدا برای ایمان آوردن اجرا کند؛ زیرا [چنین معجزه‌ای] به‌سادگی- امتحان را در دنیای امتحان ملغی می‌کند. بنابراین در معجزات، باید ابهام و شبهه‌ای وجود داشته باشد تا مجالی برای ایمان به غیب در آن باقی بماند؛ و این همان مقصودی است که در معجزات کتاب مقدس حاصل شده است: «در یکی از فصل‌های کتاب او تحت عنوان "ارزش معجزات به‌عنوان دفاع از عقیده" "ترنش" عبارت تأثیرگذار "آگوستینوس" را می‌آورد که "معجزات ما را به‌سوی ایمان هدایت می‌کنند و اساساً برای غیرمؤمنان انجام می‌شوند؛ ولی همان‌طور که "ترنش" می‌خواهد اثبات کند به‌عنوان مثال- یکی از معجزاتی که عیسی (علیه‌السلام) انجام داد واکنش‌های متفاوتی را باعث شد. او یکی از مردگان را بیدار کرده بود. ما در اینجا حقیقت خارجی یکسانی را در برابر همه می‌بینیم، ولی تأثیر چقدر متفاوت بوده است؛ عده‌ای ایمان آوردند و عده‌ای رفتند و خبر را به فریسیان رساندند. (یو: ۱۱: ۴۵ و ۴۶) "صداهایی را از آسمان شنیدم. برخی گفتند این‌ها صداهای رعد است و صدا برای آن‌ها خسته‌کننده و ناواضح بود؛ در حالی که دیگران دانستند این‌ها صداهایی هستند که پدر با آن‌ها بر پسرش گواهی می‌دهد."،^۱ و این عکس‌العمل‌های مختلف، به‌دلیل وجود مجالی برای شبهه و ابهام ضروری در معجزه‌ای است که برای ایمان آورده می‌شود.

- از سخن عقیدتی آن‌ها مشخص است که آن موجود اساسی که به خدا اشاره می‌کند همان معجزه و عمل خارق‌العاده است؛ یعنی معجزه، واجب است و این، خلاف کتاب مقدس است. انبیایی آمدند که معجزه نداشتند؛ از جمله پیامبر خدا یوحنا

(یحیی): (یوحنا حتی یک معجزه هم انجام نداد)^۱، با وجود اینکه پیامبر بود (لیکن به جهت چه بیرون رفتید؟ پیامبران؟ آری، به شما می‌گویم، و برتر از نبی را؛ همان کسی است که درباره‌اش نوشته شده: اینک من در پیش روی تو فرشته خود را فرستادم تا راه تو را پیشاپیش تو مهیا سازد)^۲.

- مسیحیان اعتقاد دارند که معجزات سید مسیح (علیه السلام) همان آشکار کردن لاهوت مطلق او بوده است و این، قطعاً باطل است. سید مسیح نیز معجزاتی آورد که همانند معجزات دیگر انبیا و مرسلین- قانون خدای سبحان و متعال در ایمان به غیب را نقض نمی‌کرد. او بنده مخلوق خداوند سبحان و متعال، و آمیزه نور و تاریکی است، و نوری نیست که هیچ ظلمتی نداشته باشد. جزئیات پاسخ به عقیده آن‌ها در خصوص الوهیت مطلق سید مسیح، در کتاب توحید سید احمد الحسن به طور مفصل آمده است.

- کلیسا به توانایی شیاطین و انبیای دروغین برای انجام معجزات اعتقاد دارد. دلایلی از کتاب مقدس در عهد قدیم در این باره وجود دارد: (وقتی در میان شما نبی یا بیننده خواب آمد و به تو نشانه یا کاری شگفت آور عطا کرد ۲ و حتی اگر نشانه یا کاری شگفت رخ داد که درباره آن به تو می‌گفت: بیایم در پس خدایان دیگری برویم و آن‌ها را بندگی کنیم؛ [خدایانی] که تو آن‌ها را نمی‌شناسی ۳ کلام آن پیامبر یا بیننده آن رؤیا را گوش نکن؛ زیرا پروردگار، خدای شما، شما را می‌آزماید تا ببیند آیا پروردگار خدایتان را با قلب‌هایتان و با جانتان، دوست دارید؟ ۴ آیا در پشت پروردگار، خدایتان حرکت می‌کنید و تنها او را پرهیزکاری می‌کنید و وصیت‌های او

۱- انجیل یوحنا ۱۰: ۴۱.

۲- انجیل متی. اصحاح ۱۱: ۹-۱۰.

را نگهبانی می‌کنید و صدای او را می‌شنوید و تنها او را بندگی می‌کنید و به او ملحق می‌شوید؟ ۵ و آن نبی یا بیننده آن خواب کشته می‌شود زیرا در پشت پروردگار، خدای شما، که شما را از سرزمین مصر خارج کرد و شما را از سرزمین بندگی بیرون آورد سخن باطل می‌گوید، تا شما را از راهی که پروردگار، خدایتان، فرمان داد در آن سلوک کنید بیرون کند؛ پس شما با شرّ در میان خود نزاع کنید).^۱

و در عهد جدید آمده است: (... ولی به خاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه می‌شود ۲۳ در آن زمان، اگر کسی به شما گفت اینک مسیح اینجا یا آنجاست او را تصدیق نکنید ۲۴ زیرا مسیحیان دروغین و انبیای دروغ‌گو برخوانند خاست و نشانه‌های عظیم و عجایی می‌دهند تا اگر ممکن شود برگزیدگان را نیز گمراه کنند).^۲

این، مسیحیان را در برابر اشکال تشخیص قطعی معجزه شیطانی و تمییز آن از معجزه خدا به‌طوری که هیچ شبهه و ابهامی در آن نباشد قرار می‌دهد. آن‌ها ضوابط دیگری به ما می‌دهند و این ضوابط را متمایزکننده معجزه الهی از معجزه شیطانی معرفی می‌کنند؛ زیرا معجزه را دلیلی درست و مستقل برای ارسال فرستاده و حتی اینکه مسیح (علیه السلام) لاهوت مطلق است قرار می‌دهند و این به‌سادگی - یعنی معجزه، دلیلی مستقل نیست.

پاپ شنوده در جواب سؤال می‌گوید:

«عیسی به آن‌ها گفت "مهم فقط ایمان و عبادت نیست. هرکس به من بگوید ای پروردگار! ای پروردگار! به ملکوت آسمان‌ها وارد نمی‌شود؛ بلکه هرکس اراده و خواست پدر مرا که در آسمان است انجام دهد [وارد ملکوت آسمان‌ها می‌شود]" (متی ۱۷: ۲۱) سپس

۱- عهد قدیم، سفر تثنیه، اصحاح ۱۳.

۲- عهد جدید، انجیل متی، اصحاح ۲۴.

سخن خود درباره نبوت و اخراج شیاطین و انجام معجزات را تکمیل می‌کند، و گویی می‌گوید: مسئله، فقط ایمان و نماز و حتی نبوت و انجام معجزات نیست؛ بلکه انجام خواست و اراده پروردگار است؛ و این چنین می‌فرماید: "بسیاری در آن روز به من خواهند گفت ای پروردگار! ای پروردگار! آیا به‌نام تو خبر ندادیم و به‌نام تو شیطان‌ها را بیرون نکردیم و به‌نام تو نیروهای بسیاری را نساختیم؟... و در آن زمان برای آن‌ها تصریح می‌کنم که من هرگز شما را نشناخته‌ام، از نزد من بروید، ای گناهکاران!" (انجیل متی ۷: ۲۲ و ۲۳) پس تمرکز در همه این‌ها بر کسی است که وصیت را شنیده است و به آن عمل می‌کند؛ بر هر درختی است که میوه‌های نیکو بدهد (متی ۷: ۱۷)... بر هرکسی که بر اساس خواست پدری که در آسمان‌هاست عمل می‌کند؛ و از جهت دیگر، نابودی گناهکاران است و کسی که بشنود و عمل نکند، و به این ترتیب "هر درختی که میوه نیکو ندهد بریده و در آتش افکنده می‌شود" (متی ۷: ۱۹) "آن‌ها را از از میوه‌هایشان می‌شناسید" (متی ۷: ۲۰)»^۱

بنابراین انجام معجزات و ایجاد نیروهای بسیار بر اساس این متون- حتی کسی را که وارد ملکوت می‌شود مشخص نمی‌کند؛ چه برسد به اینکه به‌طور مستقل- نشانه نبی یا رسول یا اله بوده باشد.

● سید مسیح (علیه السلام) از آوردن معجزه یا انجام آیات و نشانه‌ها برای کسی که آن را شرط می‌کند یا می‌خواهد مسیح را با آن بیازماید خودداری کرده است؛ و این نشان می‌دهد معجزه واجب نیست، و همچنین جایز نبودن معجزه درخواستی و به‌دل‌خواه مردم نیز روشن می‌شود. (۳۸ در آن زمان گروهی از کاتبان و فریسیان پاسخ دادند و گفتند: ای معلم! می‌خواهیم از تو نشانه‌ای ببینیم. ۳۹ او پاسخ داد و به آن‌ها گفت: نسل بدکار و فاسق، نشانه می‌طلبد و به آن‌ها نشانه‌ای جز نشانه یونس نبی داده نمی‌شود ۴۰ زیرا یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی بود؛ پس

انسان، همین گونه در قلب زمین برای سه روز و سه شب خواهد بود).^۱ (پس فریسیان بیرون رفتند و کوشیدند با او سخن بگویند و از او نشانه‌ای از آسمان بخواهند تا او را بیازمایند. ۱۲ پس از ته دل آه کشید و گفت: چرا این نسل نشانه‌ای می‌خواهد؟ به حق به شما می‌گویم: هرگز به این نسل نشانه‌ای داده نمی‌شود)^۲ و دلیل خودداری او از آوردن این معجزات آن بود که آن‌ها معجزاتی مقهورکننده می‌خواستند، نه مثل معجزاتی که از عیسی دیده بودند؛ معجزاتی که در آن‌ها مجالی برای شبهه و اشتباه در تفسیر وجود داشت تا مجالی برای غیب برای ایمان آوردن، باقی بماند.

سخن حق، قانون شناسایی مدعی راست‌گو

امام احمد الحسن در موارد متعدد، قانون الهی برای شناخت انبیا و رسولانی (علیهم‌السلام) که خلفای خداوند هستند را بیان کرده است.^۳

به مقتضای حکمت الهی، خداوند سبحان و متعال - که بندگان خود را به پیروی از خلفایش مکلف کرده است و آن‌ها را با خلفایش می‌آزماید - باید راه شناخت و تمییز آن‌ها را بیان کرده باشد و ناگزیر باید قانونی برای شناخت خلیفه در هر زمان وضع نماید. این قانون باید از همان روز اولی که در آن مکلفان وجود داشته‌اند موجود بوده باشد؛ وگرنه مردم عذر و بهانه خواهند آورد که از توانایی بازشناسی راست‌گو از دروغ‌گو برخوردار نبودند. قدر یقین ابلیس در زمانی که خداوند سبحان و متعال، آدم را خلیفه و جانشین خود قرار داد مکلف بود و اگر به قرآن کریم و

۱- عهد جدید، انجیل متی، اصحاح ۱۲، آیات ۳۸ تا ۴۰

۲- عهد جدید، انجیل مرقس، اصحاح ۸، آیات ۱۱ و ۱۲

۳- مراجعه شود به روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، جلد سوم، ص ۱۰ تا ۱۶ و عقاید اسلام، ص ۶۷ تا ۱۰۰

آنچه در آن روز اتفاق افتاد مراجعه کنیم می‌بینیم سه نکته وجود دارد که حلقه‌های قانون الهی برای شناخت حجت را مشخص می‌کند:

۱. متن تشخیصی یا وصیت: خدا آدم (علیه السلام) را به صراحت مشخص می‌کند.

۲. علم و حکمت: خداوند سبحان و متعال همه نام‌ها را به آدم آموخت و این علم، عجز و ناتوانی فرشتگان و ابلیس (خدا لعنتش کند) را نشان داد.

۳. پرچم «البيعة لله» و حاکمیت خداوند سبحان و متعال: به فرشتگان فرمان داد بر او سجده کنند و این سجده، اطاعت و فرمان‌پذیری از کسی بود که به امر خداوند سبحان و متعال بر او سجده شده بود.

و این قانون، همان قانون شناخت جانشین خداست و در اصول آن، هیچ تغییری وارد نشده است. نخستین بند آن یعنی متن تشخیصی به صورت مستقیم برای آدم بود. به وصیت یا بشارت از خلیفه خدا به خلیفه بعد از او تغییر یافت؛ چه به صورت مستقیم و چه غیر مستقیم. در حالت دوم (یعنی وصیت به صورت غیر مستقیم) باید ضمانتی الهی وجود داشته باشد که از ادعای این متن توسط افراد باطل جلوگیری کند و این نیز وجود متن مستقیم از طرف خدا بر خلفایش را نقض نمی‌کند و برهانی کامل برای همه مردم است و حتی غیرمؤمنان را نیز به بشارت‌های انبیای پیشین (علیهم السلام) ملزم می‌کند. اما چگونه خداوند سبحان و متعال با هر انسان سخن بگوید و به خلیفه و جانشین خود تصریح کند؟ از طریق غیب با رؤیاهای صادقه، مکاشفات و دیگر راه‌های غیبی.

بند دوم از طرف او، علم الهی است که دیگران نمی‌توانند مشابهش را بیآورند؛ و منظور، علم متعلق به دین است و به طور کلی علوم را شامل نمی‌شود؛^۱ علومی که ممکن است طبیعتاً

۱- سؤال و پاسخ نقل شده از دکتر علاء سالم از امام احمد الحسن (علیه السلام) در دروس حوزه مهدوی درس عقاید امامیه مرحله

آن را هم بدانند ولی به روش معجزه امکان‌پذیر است و نه به روش علمی واجبی که خلیفه خدا به آن متصف باشد.

بند سوم، برافراشتن پرچم «البیعة لله» توسط خلیفه خدا برخلاف همه مردم است که پرچم انتخاب «من» یا انتخاب «ما» یا جامعه یا دموکراسی یا دیکتاتوری یا هر مظهري از مظاهر تسلط مردم را بلند می‌کنند که بر اساس روشی غیر از قانون الهی یعنی متن تشخیص (نص) است.^۱

به این ترتیب، قانون شناخت حجت روشن شد و نتیجه واضح با دلیل بیان شد که معجزه واجب نیست و شرطی هم برای ایمان نیست و در ضمن قانون الهی شناخت حجت - که تغییرناپذیر است و همواره در دسترس - قرار نمی‌گیرد. بار دیگر توجه می‌دهم که منظور ما در اینجا معجزه مادی است، وگرنه به‌طور کلی سخن در خصوص معجزه به معنی چیزی که دیگران نمی‌توانند مشابهش را بیاورند و شامل نشانه‌های علمی و آیات ملکوتی است. همان طور که بیان شد - تأکید می‌شود که در ضمن قانون شناخت حجت قرار می‌گیرد.

اول نیمه دوم:

«پرسش: مسئله‌ای در خصوص علم معصوم مطرح است که چه بسا برای بسیاری از انصار موضع شبهه باشد؛ یعنی مثلاً آیا معصوم همه چیز را می‌داند؟ یا علم معصوم بر جهت معینی از علم خلاصه می‌شود؟ پاسخ: همه علوم است؛ از پیچیده‌ترین علوم دنیوی تا ساده‌ترین علوم دنیوی؛ ولی این به‌صورت معجزه‌وار است، و بدون علت و از روی سبک‌سری نخواهد بود. طبیعتاً همراه با علم واجب - که علم ادیان است - حتماً باید همه علوم نیز باشد، وگرنه او چگونه رهبری کند؟ و چگونه پاسخ بگوید وقتی به پاسخی نیاز داشته باشد که در حیطه علوم قرار دارد؟ به هنگام ضرورت او حتماً باید بداند؛ مثلاً اگر حکومت کند باید از اقتصاد و امور دیگر آگاهی داشته باشد و... به همین ترتیب؛ ولی این‌ها از نوع امور معجزه‌گونه هستند؛ یعنی او از همان وقتی که در این عالم جسمانی متولد شده این‌ها را نمی‌دانسته است؛ بلکه خداوند هنگام ضرورت به‌طور کامل به او می‌آموزد؛ مثل عصا که تبدیل به افعی شد.»

امام احمد الحسن. <http://vb.almahdyoon.org/showthread.php?t=۱۳۱۵۰>

۱- برای جزئیات بیشتر می‌توانید مراجعه کنید به کتاب عقاید اسلام سید احمد الحسن، ص ۶۷ تا ۱۰۰.

امام مهدی علیه السلام و معجزه

امام مهدی محمد بن الحسن از بیش از هزار سال پیش غایب بوده است؛^۱ او کسی است که تمام شیعیان به ظهور دوباره اش اعتقاد دارند، و بسیاری نیز تصور می کنند او معجزات قاهره می آورد که جهان را در برابر خودش مقهور کند. اکنون روشن شد این تفکر بنا به عللی که در این تحقیق بیان کردیم - قطعاً باطل است. معجزه واجب نیست بلکه ممکن است؛ و امکان ندارد خداوند سبحان و متعال برای ایمان آوردن مردم معجزه مادی قاهر بیاورد؛ زیرا این - خیلی ساده - به معنی ملغی کردن امتحان است و با لغو امتحان، راه شناخت امام مهدی علیه السلام برای کسانی که منتظر هستند برایشان معجزه قاهر بیاورد مسدود می شود. بنابراین چنین معجزه ای هرگز نخواهد آمد.

حجتی که قبل از امام مهدی علیه السلام ظاهر می شود و بر اساس متن تشخیصی (نص) استدلال می کند، امام مهدی را معرفی می کند و می شناساند. این حجت، همان مهدی اول از مهدیون دوازده گانه است که در روایات به عنوان یمانی توصیف شده است.

در روایت از باقر علیه السلام آمده است: «در پرچمها پرچمی هدایت گزتر از پرچم یمانی نیست. آن پرچم هدایت است، زیرا به سوی صاحبان دعوت می کند؛ پس وقتی یمانی خروج کرد خرید و فرش اسلحه برای مردم و برای هر مسلمانی حرام می شود؛ و وقتی یمانی خروج کرد به سوی او بشتاب، زیرا پرچم او پرچم هدیت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست که از او سرپیچی کند و هر کس چنین کند از اهل آتش است؛ زیرا او به سوی حق و راه مستقیم دعوت می کند.»^۲

۱- یعنی به صورت تجلی، مرفوع شده است و رفع ایشان به صورت مکانی نیست.

۲- محمد ابن ابراهیم نعمانی، کتاب غیبت، ص ۲۶۴.

و از امام باقر علیه السلام روایت است: «صاحب این امر غیبی در میان بعضی از این دره‌ها دارد و با دست خود به ناحیه ذی طوی اشاره کرد. تا آنکه پیش از خروج او، آن کارگزاری که همراه با او بوده است می‌آید و با برخی یاران او دیدار می‌کند و می‌گوید: شما در اینجا چند نفر هستید؟ آن‌ها می‌گویند: حدود چهل مرد هستیم. می‌گوید: چگونه‌اید اگر صاحب خود را ببینید؟ می‌گویند: به خدا سوگند، اگر کوه‌ها در برابر ما بایستند همراه با او آن‌ها را جابه‌جا می‌کنیم. سپس شب بعد باز به سوی آن‌ها می‌آید و می‌گوید ده تن از برگزیدگان و سران خود را انتخاب کنید؛ و آن‌ها را به او نشان می‌دهند. پس آن‌ها را می‌برد تا آنکه صاحب خود را دیدار می‌کنند، و به آن‌ها وعده شب بعدی را می‌دهد.»^۱

۱ غیبت نعمانی - ص ۱۸۷، تفسیر عیاشی - ج ۲ - ص ۵۶، بحار الانوار - ج ۵۲ - ص ۳۴۱، معجم احادیث امام مهدی - ج ۵ - ص ۲.

فصل سوم

معجزه درخواستی

امکان ندارد معجزه برای هرکسی که آن را تقاضا کند حاصل شود، و انجام معجزه با درخواست و مشخص کردن توسط مردم نیست؛ بلکه معجزه به دست خداوند سبحان و متعال است و هر زمان که او بخواهد و به جهت حکمتی بالغه آن را اجرا می کند، نه به دل خواه و با درخواست شخص فرستاده، و نه طبق درخواست مردم؛ بنابراین عدم تحقق درخواست های معجزه توسط رسول، به معنی آن نیست که او از طرف خدا نبوده است.

معجزه دل خواه و به درخواست مردم، مسئله ای عقیدتی است که از نظر علمای شیعه و اهل سنت و حتی مسیحیان رد شده است و دانشمندان عقاید، اینکه معجزه با درخواست و به پیشنهاد مردم انجام شود را شرط نمی دانند؛ بلکه آنچه در خصوص معجزه شرط می کنند همان طور که در تعریف های معجزه از نگاه آنان روشن شد آن است که خارق العاده و همراه با ادعای نبوت یا حجیت و تحدی باشد و چنین شرطی دیده نمی شود که معجزه، به درخواست و به دل خواه مردم یا با مشخص کردن توسط افراد مکلف انجام شده باشد.

معجزات و نشانه ها اگر در دعوت های الهی حاصل شوند به دلیل وجود حکمت و در جهت هدف و غایتی است تا بر اساس آن، خلق هدایت شوند و برای راضی کردن هوا و هوس های مردم یا آرزوهای آنها نیست. امام احمد الحسن می فرماید:

«این گونه نیست که معجزه برای هرکسی که خواهانش باشد رخ دهد؛ در این

صورت همه مردم ایمان می‌آوردند؛ ایمانی قهری و از سر اجبار، به دلیل آن قدرت قاهره‌ای است که می‌بینند و تاب و توان مقابله با آن را ندارند. چنین وضعیتی چیزی نیست جز تسلیم‌شدن در برابر اتفاقی که به وقوع پیوسته است، و اسلام آوردن و تسلیم‌شدن به غیب محسوب نمی‌شود؛ در حالی که خداوند، همان غیب است...»^۱

معجزه درخواستی در متون دینی

قرآن کریم، کتاب‌های آسمانی و روایات، کسی را که از خداوند سبحان و متعال، و خلفای خدا درخواست معجزه‌هایی می‌کند مورد نکوهش قرار می‌دهد. در این قسمت مجموعه‌ای از متون را به‌عنوان گواه این نکته می‌آوریم. دو نوع درخواست برای معجزه وجود دارد:

۱. آن‌ها نشانه را به‌طور دقیق و مشخص تعیین می‌کنند؛ مثل: اینکه همراه با او فرشته‌ای بیاید، یا بر آن‌ها پاره‌سنگی از آسمان فرود بیاید. خداوند سبحان و متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْسَفًا أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَزُقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا * وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا * قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا * قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾^۲ (و گفتند هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا آن زمان که از زمین برای ما چشمه‌ای بگشایی * یا باغی از نخل و انگور داشته باشی و در میان آن‌ها رودهایی جاری کنی *

۱- امام احمد الحسن، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، ج ۳، ص ۲۱.

۲- قرآن کریم، سوره اسراء: ۹۰ تا ۹۶.

یا پاره‌سنگی از آسمان را آن‌گونه که ادعا می‌کنی- بر ما فرود بیاوری، یا خدا و فرشتگان را برای ما حاضر آوری * یا خانه‌ای از طلا و زینت داشته باشی، یا در آسمان بالا بروی، و هرگز به بالا رفتن ایمان نمی‌آوریم تا آنکه بر ما کتابی فرو بفرستی و آن را بخوانیم. بگو پروردگار من، پاک و منزّه است؛ آیا من جز یک انسان فرستاده‌شده هستم؟ * و وقتی هدایت به سوی مردم آمد، چیزی مانع از ایمان آوردن آن‌ها نشد مگر آنکه گفتند آیا خدا انسانی را به‌عنوان رسول می‌فرستد؟ * بگو اگر در زمین، فرشتگانی بودند که با اطمینان راه می‌رفتند قطعاً فرشته‌ای را به‌عنوان رسول از آسمان بر آن‌ها فرو می‌فرستادیم * بگو میان من و شما خداوند به‌عنوان گواه کافی است؛ که همواره او بر بندگانش آگاه بیناست).

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ * وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ * وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾^۱ (و اگر مکتوبی، نوشته بر کاغذ، بر تو نازل می‌کردیم و آنان، آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند قطعاً کافران می‌گفتند: این جز سحری آشکار نیست * و گفتند چرا بر او فرشته‌ای فرود نیامد؟ و اگر فرشته‌ای فرو می‌فرستادیم قطعاً کار به پایان می‌رسید و سپس مهلت داده نمی‌شدند * اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، یقیناً وی را به‌شکل مردی درمی‌آوردیم، و قطعاً حقیقت را همان‌طور که آنان بر دیگران مُشْتَبِه می‌کنند بر خود آنان مُشْتَبِه می‌ساختیم).

﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾^۲ (پس مبادا تو برخی از آنچه را که به‌سوی تو وحی می‌شود ترک گویی و سینه‌ات به آن تنگ گردد، از اینکه می‌گویند: «چرا گنجی بر او

۱- قرآن کریم، انعام: ۷ تا ۹.

۲- هود: ۱۲.

فرو فرستاده نشده یا فرشته‌ای با او نیامده است؟» تو فقط هشداردهنده‌ای، و خدا بر هر چیزی نگهبان است).

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًا كَبِيرًا﴾^۱ (و کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند گفتند چرا فرشتگان بر ما فرود نیامدند، یا پروردگار خود را نمی‌بینیم. به راستی آن‌ها در وجود خود تکبر ورزیدند و سخت سرکشی کردند).

﴿وَقَالُوا مَا لِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا * أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا﴾^۲ (و گفتند این چه فرستاده‌ای است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟! چرا بر او فرشته‌ای نازل نشد تا همراه وی هشداردهنده باشد؟! * یا چرا گنجی به سویش افکنده نشد، یا باغی ندارد که از آن بخورد؟! و ستمکاران گفتند شما جز مردی افسون‌شده را پیروی نمی‌کنید).

۲. یا پیشنهاد می‌دهند که یک نشانه یعنی معجزه مادی بیاید تا ایمان بیاورند و همان طور که پیش‌تر گفتیم و روشن کردیم- انتظار دارند این معجزه برایشان از نوع قاهر و الزام‌آور باشد؛ یعنی نتوانند آن را تأویل کنند. خداوند سبحان و متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾^۳ (و گفتند چرا نشانه‌هایی از پروردگارش بر او نازل نشده؟ بگو نشانه‌ها تنها نزد خداست، و من فقط

۱- فرقان: ۲۱.

۲- فرقان: ۷ و ۸.

۳- عنکبوت: ۵۰.

هشدار دهنده‌ای آشکار هستم).

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۱ (و کسانی که کافر شدند می‌گویند؛ چرا بر او نشانه‌ای از پروردگارش نازل نشده؟ تو فقط هشدار دهنده‌ای، و هر قومی، هدایتگری دارد).

﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَاتَنْظَرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾^۲ (و می‌گویند چرا نشانه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نشده؟ بگو غیب فقط از آن خداست. پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم).

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ﴾^۳ (و کسانی که کافر شدند می‌گویند چرا بر او نشانه‌ای از پروردگارش فرود نیامده است؟ بگو به راستی که خدا هر کس را که بخواهد گمراه می‌کند، و هر کس را که بازگردد راه می‌نماید).

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۴ (و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند که اگر نشانه‌ای برای آنان بیاید حتماً به آن ایمان می‌آورند. بگو: نشانه‌ها تنها در اختیار خداست. و شما چه می‌دانید که اگر [معجزه هم] بیاید باز ایمان نمی‌آورند).

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾^۵ (و گفتند چرا نشانه‌هایی از پروردگارش بر او نازل نشده؟ بگو نشانه‌ها تنها نزد خداست، و من فقط

۱- رعد: ۷.

۲- یونس: ۲۰.

۳- رعد: ۲۷.

۴- انعام: ۱۰۹.

۵- عنکبوت: ۵۰.

هشداردهنده‌ای آشکار هستم).

و قرآن کریم به این پیشنهادات و درخواست‌ها پاسخ می‌دهد و به پیامبرش فرمان می‌دهد که بگوید: «نشانه‌ها تنها نزد خداوند است»، «غیب فقط از آن خداست»، «پروردگار من منزّه است؛ آیا من جز انسانی هستم که پیامبر است؟» و این یعنی [آمدن] «نشانه یا معجزه» وابسته به فرمان خداوند است، نه با درخواست شخص فرستاده‌شده و نه با درخواست مردم. خداوند سبحان و متعال آن را هر زمانی که بخواهد و به جهت حکمتی الهی می‌آورد؛ به گونه‌ای که با سنت خدا در ایمان آوردن به غیب، سازگار باشد؛ ولی آن‌ها انتظار دارند که نشانه (معجزه) از نوع مقهورکننده و اجباری باشد؛ از همین رو سخت‌ترین سوگندها را یاد می‌کنند که اگر [نشانه] برایشان بیاید ایمان خواهند آورد: «و با سخت‌ترین سوگندها به خدا سوگند یاد کردند که اگر نشانه برایشان بیاید قطعاً ایمان می‌آورند» ولی خداوند سبحان و متعال روشن می‌کند اگر آن نشانه بیاید امکان دارد که ایمان نیاورند «و شما چه می‌دانید که اگر بیاید ایمان نمی‌آورند»؛ چراکه آن معجزه، مقهورکننده نیست و مجالی برای ایمان به غیب باقی می‌گذارد، و در آن نشانه، شبهه یا ابهامی وجود دارد: «و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، او را به صورت مردی می‌ساختیم و قطعاً همان گونه که خودشان مشتبه می‌سازند بر آنان مشتبه می‌ساختیم.»

در ادامه حدیثی بسیار مهم از رسول خدا حضرت محمد ﷺ را به طور کامل روایت می‌کنم؛ زیرا این حدیث دلیل عقلی، قرآنی و روایی را یک جا جمع کرده است.

امام ابی‌بکرؓ فرمود: رسول خدا ﷺ به یکی از سران قریش فرمود:

«و اما این سخن تو که "هرگز ایمان نخواهیم آورد تا از زمین برای ما چشمه‌ای بجوشانی" تا پایان آنچه گفتی: تو از محمد فرستاده خدا ﷺ چیزهایی درخواست کرده‌ای که از جمله آن‌ها چیزهایی است که اگر هم بیاورد، برهانی برای نبوت او نخواهد بود، و

رسول خدا ﷺ بلند مرتبه‌تر از آن است که جهل جاهلان را غنیمت بشمارد و با چیزی که در آن، هیچ دلیل و برهانی وجود ندارد برایشان استدلال کند؛ از جمله آن‌ها چیزی است که اگر برایت بیاورد قطعاً هلاکت تو هم به همراهش خواهد بود. برهان‌ها و حجت‌ها را تنها به این دلیل می‌آورد تا بندگان خدا به وسیله آن‌ها پایبند به ایمان شوند، نه اینکه با آن‌ها هلاک شوند. تو فقط هلاکت خود را پیشنهاد دادی! در حالی که پروردگار جهانیان، نسبت به بندگان خود مهربان‌تر، و به مصالح آن‌ها داناتر است، نه اینکه آن‌ها را -آن‌طور که خودشان درخواست می‌کنند- هلاک کند.

تا آنجا که فرمود: اما سخن تو ای عبدالله! "هرگز ایمان نخواهیم آورد تا از زمین همین مکه برای ما چشمه‌ای بجوشانی"، مکه سنگلاخ، صخره‌ای و کوهستانی است. زمینش را بکن و در آن چشمه‌ها جاری کن. ما به این [چشمه‌ها] نیاز داریم. تو این را درخواست کردی در حالی که از نشانه و دلیل خداوند متعال آگاهی نداری، ای عبدالله! آیا به نظر تو اگر من این کار را انجام می‌دادم آیا به همین دلیل نبی محسوب می‌شدم؟! مگر طائف را که در آن باغ‌ها و بستان‌هایی هست ندیده‌ای؟! مگر در طائف جاهایی خراب و سخت نبود که تو آن‌ها را اصلاح کردی و شخم زدی و تمیز کردی و در آن‌ها چشمه‌ها جاری کردی و مخفی‌شان نگاه داشتی؟ گفت بله. پیامبر فرمود: آیا کسان دیگری شبیه به تو هم وجود دارند؟ گفت بله. پیامبر فرمود: آیا به این ترتیب تو و آن‌ها از انبیا شده‌اید؟ گفت نه. پس فرمود: به همین دلیل اگر محمد برای اثبات نبوتش چنین می‌کرد برهانی برای محمد محسوب نمی‌شد. این خواسته درست شبیه آن است که می‌گفتی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر آنکه برخیزی و روی زمین راه بروی یا حتی همان طور که مردم غذا می‌خورند غذا بخوری.

و اما این سخن تو ای عبدالله! "یا باغی از نخل و انگور داشته باشی که از آن بخوری و به ما هم بدهی و در میان آن‌ها نهرهایی جاری کنی"، مگر دوستان تو و خودت، باغ‌هایی از نخل و انگور در طائف ندارید که از آن‌ها می‌خوری و از آن‌ها به دیگران هم می‌دهی و

در میانشان نه‌رها جاری می‌کنید؟ آیا به این ترتیب شما پیامبر شده‌اید؟ گفت نه. فرمود: پس چرا چیزهایی را از رسول خدا درخواست می‌کنید که اگر این درخواست‌ها به همان صورتی که شما می‌خواهید عملی می‌شد هیچ دلالتی بر صدق و راستی او نمی‌داشت؟! بلکه اگر او این کارها را انجام می‌داد انجام‌دادنشان نشانه دروغ‌گویی او بود؛ زیرا در این صورت او با چیزی برهان می‌آورد که اصلاً برهانی در آن‌ها نیست و ضعیفان را با [سوءاستفاده از] عقل و دینشان می‌فریفت؛ در حالی که فرستاده پروردگار جهانیان برتر و بالاتر از چنین نسبت‌هایی است!

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: و اما این سخن تو "یا قطعه‌ای از آسمان را -آن‌گونه که به‌زعم خودت ادعا کردی- بر ما بیفکني" و خود تو گفتی "ولی اگر ببینند که پاره‌ای از آسمان سقوط می‌کند می‌گویند ابری متراکم است" و پایین افتادن آسمان روی شما باعث هلاکت و مرگ شما می‌شد. بنابراین تو با چنین درخواستی از رسول خدا ﷺ می‌خواهی او تو را نابود کند، و فرستاده پروردگار جهانیان مهربان‌تر از آن است [که تو را نابود کند] و تو را هلاک نمی‌کند؛ ولی او برهان‌های خداوند را به تو می‌نمایاند و برهان‌های خداوند برای پیامبرش تنها وابسته به پیشنهاد بندگان نیست؛ زیرا بندگان از آنچه می‌تواند شایسته باشد و آنچه انجامش از ناحیه او مجاز نیست و نیز از فساد، آگاهی ندارند، و [از سوی دیگر] درخواست‌های آن‌ها نیز پراکنده و متعدد و متضاد هستند تا آنجا که انجام‌شدنشان ناممکن می‌شود. اگر درخواست‌های همه می‌توانست انجام شود تو پیشنهاد می‌دهی آسمان بر شما فروبیفتد و دیگری درخواست می‌کند که آسمان بر شما سقوط نکند، بلکه زمین به‌سوی آسمان بالا برود و آسمان روی آن بیفتد. این‌ها در تضاد با یکدیگر قرار دارند و یکدیگر را نقض می‌کنند و به‌وقوع پیوستنشان ناممکن است؛ و خداوند تدبیر خود را بر اساس چیزی که محال باشد پایه‌ریزی نمی‌کند.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: و ای عبدالله- آیا پزشکی را دیده‌ای که دارویش برای بیماران، بر اساس پیشنهاد و به‌خواست آن‌ها بوده باشد؟ بلکه او فقط آن کاری را برایشان

انجام می‌دهد که به صلاح آن‌ها بداند؛ چه بیمار آن را دوست داشته باشد و چه از آن کراهت داشته باشد. شما همان بیماران هستید و خداوند هم پزشک شماست؛ حال اگر تن به داروی او بدهید شما را درمان می‌کند و اگر علیه او سرکشی کنید [باز] شما را درمان می‌کند!

و بعد ای عبدالله کی دیدی حاکمی از حاکمان در خصوص یینه برای ادعای مدعی حق، بر اساس پیشنهاد کسی که علیه او ادعا کرده است امری را بر او واجب کرده باشد؟! در این صورت نه ادعای هیچ کسی برای شخص دیگری و نه حقی برای هیچ کسی ثابت نمی‌شود، و میان ظالم و مظلوم، و راست‌گو و دروغ‌گو تفاوتی وجود نمی‌داشت.

سپس فرمود: ای عبدالله! اما این سخن تو "یا خدا و فرشتگان را در برابر من حاضر بیاور تا با ما رودررو شوند و آن‌ها را ببینیم" این از محالات است. پوشیده نیست که پروردگار من -عزوجل- مانند آفریده‌ها نیست تا بیاید و برود، حرکت کند و در برابر چیزی قرار بگیرد تا به او چیزی بدهند. به راستی که شما با این خواسته، کار محالی را خواسته‌اید و این چیزی که به آن فرامی‌خوانی صفت بت‌های ضعیف و ناقص خودتان است که نه می‌شنوند و نه می‌بینند و نه می‌دانند و نه هیچ سودی به شما و نه هیچ کس دیگری نمی‌رسانند.

ای عبدالله! مگر تو زمین‌های حاصلخیز و باغ‌هایی در طائف و املاکی در مکه و خادمی برای آن‌ها نداری؟ گفت بله. فرمود: آیا تمامی احوال آن‌ها را خودت [به‌طور مستقیم] نظارت می‌کنی، یا به‌وسیله سفیرانی میان خودت و کارگزارانت؟ گفت با سفیران. فرمود: آیا تصور می‌کنی اگر کارگران و خادمان تو به سفیرانت بگویند شما را در این نظارت تصدیق نمی‌کنیم مگر اینکه [خود] عبدالله این ابی‌امیه بیاید تا او را ببینیم و همان چیزی را که شما شفاهی از او نقل می‌کنید بشنویم، آیا تو این را برای آن‌ها مجاز می‌دانی، یا آن‌ها می‌توانند چنین کنند؟ گفت نه. فرمود: حال، سفیران چه کاری باید انجام بدهند؟ مگر نه این است که باید از طرف تو نشانه‌ای درست به آن‌ها نشان بدهند تا آن‌ها را به صدق و راستی خود هدایت کنند و به این ترتیب بر کارگزارانت واجب شود آن‌ها را تصدیق کنند؟

گفت بله. فرمود: ای عبدالله! چه می‌کنی اگر سفیر تو بعد از آنکه خواستهٔ آن‌ها را بشنود به‌سوی تو بازگردد و بگوید برخیز تا با هم برویم؛ آن‌ها خواسته‌اند که خودت هم بیایی! آیا این مخالف نظر تو نیست و به او نمی‌گویی تو فقط فرستادهٔ من هستی، نه مشاور من و نه امرکننده به من؟ گفت بله. فرمود: پس چه شده که به فرستادهٔ پروردگار جهانیان پیشنهادی می‌دهی و از او درخواستی می‌کنی که شایسته نیست کارگران و کشاورزان تو از فرستادهٔ تو به‌سویشان درخواست کنند، و چگونه از فرستادهٔ خدا می‌خواهی از پروردگارش بخواهد و به او فرمان بدهد و او را نهی کند در حالی که خود تو دربارهٔ فرستاده‌ات برای کشاورزان و کارگران چنین نمی‌پسندی؟! و - ای عبدالله - این برهانی است قاطع برای باطل کردن همهٔ آن چیزهایی که در درخواست‌هایت بیان کردی.

و اما این سخن تو - ای عبدالله - "یا خانه‌ای از زیورآلات داشته باشی" که یعنی از طلا. آیا به تو نرسیده است که عزیز مصر، خانه‌هایی از طلا و زیورآلات داشت؟ گفت: بله. فرمود: آیا با آن پیامبر شد؟ گفت: نه. فرمود: به همین ترتیب اگر محمد نبوت داشته باشد این برایش ضروری نیست، و محمد با داشتن برهان‌های خدا، از نادانی تو سوءاستفاده نمی‌کند.

و اما این سخن تو - ای عبدالله - "یا در آسمان بالا بروی" و سپس گفتی "هرگز به بندگی تو تن نخواهیم داد تا آنکه برای ما کتابی فرو بفرستی تا آن را بخوانیم". ای عبدالله! بالا رفتن در آسمان سخت‌تر از پایین آمدن از آن است و وقتی خودت اعتراف کرده‌ای که اگر [فقط] بالا بروم ایمان نمی‌آوری، حکم پایین آمدن تو هم همین‌طور خواهد بود. سپس گفتی "تا آنکه برای ما کتابی فرو بفرستی تا آن را بخوانیم و پس از آن هم نمی‌دانم آیا به تو ایمان می‌آورم یا ایمان نمی‌آورم". پس ای عبدالله! اقرار داری که تو با حجت و برهان خدا که بر تو اقامه شده دشمنی می‌کنی؛ پس تو درمانی نداری مگر آنکه خداوند تو را به دست اولیای خود - از انسان‌ها و فرشتگان دوزخ - مجازات کند. خداوند برای باطل کردن تمامی آنچه تو مطرح کردی، حکمتی فرستاده است. آنگاه خداوند فرمود: بگو ای محمد! پروردگار من پاک و منزّه است؛ آیا من جز یک بشر که فرستاده‌شده، هستم؟ پروردگار من چقدر دور است

از اینکه تمام چیزها را به آن گونه‌ای که افراد نادان به او پیشنهاد می‌دهند و از او درخواست می‌کنند - چه مجاز بوده باشند و چه غیرمجاز - انجام بدهد؛ و آیا من جز یک انسان هستم که به‌عنوان فرستاده آمده‌ام؟ و کار دیگری لازم نیست انجام دهم مگر برپاکردن حجت خدا - که به من عطا فرموده - و من نباید به پروردگار خود فرمان بدهم و او را نهی کنم و نه حتی اشاره‌ای به او بکنم؛ که در این صورت همانند فرستاده‌ای خواهیم بود که پادشاه به‌سوی مخالفانش فرستاده، و او به‌سوی پادشاه بازگشته و به او فرمان می‌دهد که آنچه را که آن‌ها مطرح کرده و خواسته‌اند انجام بدهد.»^۱

عهد جدید داستان سید مسیح (علیه السلام) با فریسیان را بیان می‌کند؛ در حالی که آن‌ها از او معجزه درخواست می‌کنند: (پس فریسیان بیرون رفتند و کوشیدند با او سخن بگویند و از او نشانه‌ای از آسمان بخواهند تا او را بیازمایند. ۱۲ پس از ته دل آه کشید و گفت: چرا این نسل نشانه‌ای می‌خواهد؟ به‌حق به شما می‌گویم: هرگز به این نسل نشانه‌ای داده نمی‌شود).^۲

(۳۸ در آن زمان گروهی از کاتبان و فریسیان پاسخ دادند و گفتند: ای معلم! می‌خواهیم از تو نشانه‌ای ببینیم. ۳۹ او پاسخ داد و به آن‌ها گفت: نسل بدکار و فاسق، نشانه می‌طلبد و به آن‌ها نشانه‌ای جز نشانه یونس نبی داده نمی‌شود. ۴۰ زیرا یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی بود؛ پس انسان، همین گونه در قلب زمین برای سه روز و سه شب خواهد بود).^۳

یک نکته دیگر در خصوص درخواست نشانه (معجزه) باقی مانده که به آن اشاره می‌کنم: امکان دارد که شخص مؤمن به وجود خداوند سبحان و متعال، نشانه‌ای از خداوند سبحان بخواهد تا او را به حقانیت شخص فرستاده‌شده (رسول) هدایت کند. این یک رابطه میان او و

۱- شیخ طبرسی. احتجاج. ج ۱. ۱۳۸۰ ق. ص: ۳۲ تا ۳۵.

۲- عهد جدید- انجیل مرقس - اصحاح ۸- آیات ۱۱ و ۱۲.

۳- عهد جدید- انجیل متی - اصحاح ۱۲- آیات ۳۸-۴۰.

خداوند سبحان و متعال است و هیچ آزمون یا تحدی در برابر خدا و فرستاده‌اش نیست، و این با «معجزه درخواستی» - که ما در این فصل به بحث و بررسی آن می‌پردازیم - تفاوت دارد.

تعارض میان پذیرفتن و نپذیرفتن انجام معجزه توسط انبیا

اشکالی وجود دارد که می‌تواند برای کسانی که به پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ خرده می‌گیرند یا کسانی که به عیسی علیه السلام یا به‌طور کلی - دین الهی اشکال وارد می‌کنند مطرح شود: چگونه میان متونی که می‌گویند آن‌ها (یعنی انبیا) در برابر برخی، معجزه می‌آورند، و گاهی نیز از آوردن معجزه در برابر برخی دیگر امتناع می‌کنند سازگاری ایجاد کنیم؟

این اشکال را افرادی مطرح می‌کنند که بر اساس آیات قرآن به اسلام و نبوت پیامبر حضرت محمد ﷺ خرده می‌گیرند؛ زیرا این آیات بیان می‌کنند که رسول خدا حضرت محمد ﷺ درخواست‌های مربوط به آوردن نشانه از سوی آن‌ها را نمی‌پذیرد، با این گفته که آیات و معجزات، نزد خداوند است؛ و آن‌ها تصور می‌کنند این آیات با انجام معجزات تاریخی نقل شده از آن حضرت در تعارض هستند.

پاسخی که امام احمد الحسن در کتاب «عقاید اسلام» بیان کرده است نشان می‌دهد هیچ تعارضی وجود دارد. معجزات پیشین، معجزاتی هستند که در چهارچوب قانون خدا قرار می‌گیرند؛ یعنی ضرورت باقی گذاشتن مجالی برای غیب در ایمان آوردن؛ اما معجزاتی که آن‌ها درخواست می‌کنند معجزاتی صریح و الزام‌آور هستند که امتحان را ملغی می‌کنند:

«در حقیقت این موضوع از نظر کسانی که به اسلام و صحیح بودن پیامبری رسول خدا ﷺ طعنه وارد می‌کنند، تعارضی آشکار محسوب می‌شود و دست‌کم تعارضی آشکار میان متن قرآنی و مطالب نقل شده درباره ادعای اتفاق افتادن معجزات برای محمد ﷺ است؛ ولی واقعیت این است که هیچ تعارضی وجود ندارد؛ چراکه معجزات

در چهارچوب قانون عام و سنت الهی برای ایمان به غیب قرار می‌گیرند؛ یعنی ایمانی که پذیرفته می‌شود، ایمان به غیب است. در نتیجه معجزاتی که فرستادگان - از جمله حضرت محمد ﷺ - برای مخالفانی که به ایمان دعوت می‌شوند می‌آورند، معجزات قاهر و غیرقابل تأویل نیستند؛ در حالی که انکارکنندگان، معجزات قاهری درخواست می‌کنند که هیچ شبهه‌ای در آن‌ها وجود نداشته نباشد!»^۱

و این مشابه همانی است که برای عیسی (علیه السلام) اتفاق افتاد. در همان هنگامی که انجیل معجزاتی را نقل می‌کند که عیسی (علیه السلام) انجام می‌دهد، او - همان گونه که انجیل روایت می‌کند - نمی‌پذیرد که برای فریسیان نشانه‌ای بیاورد؛ چراکه آن‌ها معجزه قاهر و تأویل‌ناپذیر می‌خواهند و چنین معجزه‌ای هرگز نخواهد آمد. در این متون:

«در هر دو متن تأکید شده است که آیه‌ای (معجزه‌ای) که آنان درخواست می‌کنند نخواهد آمد، و معنای آن این است که آن‌ها معجزه‌ای از نوعی دیگر (قاهر و تأویل‌ناپذیر) غیر از معجزه‌هایی که آمده است درخواست می‌کنند؛ در غیر این صورت سخنان عیسی در انجیل متناقض می‌شود؛ حال آنکه در انجیل متونی وجود دارد که بیان می‌کنند آیاتی (معجزاتی) اتفاق افتاده است.»^۲

آیا اگر معجزه رخ بدهد باید همه مردم آن را ببینند؟

معجزه برای کسی که [آن معجزه] برایش روایت شده است نیز برهان محسوب می‌شود و باید او را به سمت نزدیک شدن به دعوت حق و تحقیق و کنکاش درباره دعوت حق سوق بدهد. ولی هر باری که مؤمنان و دیگر افراد به معجزه‌ای که اتفاق افتاده است گواهی

۱- امام احمدالحسن. کتاب عقاید اسلام. ص: ۱۰۳.

۲- امام احمدالحسن. کتاب عقاید اسلام. ص: ۱۰۶.

می دهند ما شاهد هستیم که بسیاری از آن ها پاسخی می دهند که تصور می کنند برای انکار کافی است: من که خودم این معجزه را ندیدم و در نتیجه نمی توانم آن را تصدیق کنم، و ناقلان برای ترویج عقیده خود به دروغ نقل می کنند و

ولی معجزه اگر برای هدایت اشخاصی روی بدهد قاهر نیست و لازم نیست همه مردم آن را ببینند. معجزات رسول خدا حضرت محمد ﷺ یا پیامبر خدا عیسی ﷺ یا دیگر انبیا را جز اندکی از مردم - با چشم خود- مشاهده نکردند. امام احمد الحسن یمانی علیه السلام می فرماید:

«... جز حذیفه کس دیگری تسبیح سنگریزه ها را در دست حضرت محمد ندید و کسی جز یک یهودی با گرگ صحبت نکرد و جز اصحاب و انصارش، کس دیگری گریه ساقه درخت به خاطر رسول خدا را نشنید و راه رفتن درخت را جز اندکی از کافران قریش کس دیگری ندید و به همین صورت دوشیدن شیر گوسفند ام معبد و سایر معجزات ایشان را؛ و موارد شبیه این ها نیز در این دعوت، به وقوع پیوسته است.»^۱

«از انس روایت شده است که پیامبر ﷺ مشتی سنگریزه برداشت و آن ها در دست ایشان تسبیح گفتند. سپس آن ها را در دست علی ریخت و در دست او نیز به تسبیح درآمدند؛ به طوری که ما صدای تسبیح آن سنگریزه ها را در دست های آن ها شنیدیم. سپس آن ها را در دستان ما ریختند ولی در دست های ما تسبیح نگفتند.»^۲

جابر انصاری می گوید:

«روزی در مسجد پیامبر گرداگرد ایشان صلی الله علیه و آله نشسته بودیم. ایشان مشتی از سنگ های

۱- امام احمد الحسن علیه السلام، پاسخ های روشنگرانه. ج ۱ ص ۸۰.

۲- قطب راوندی. خرائج و جرائح. ۱/۴۷، مجلسی. بحار الانوار ۱۷: ۳۷۷/ح ۴۲ و ۴۱: ۲۵۲/ح ۱۰ و بیهقی در دلائل النبوة ۶: ۶۴- ۶۵ آن را روایت کرده است و ابن کثیر در البدایه و النهایه ۶: ۱۳۲ و سیوطی در خصائص کبری ۲: ۳۰۴/از بزار و طبرانی در معجم اوسط و ابونعیم و بیهقی آورده است.

مسجد را برداشت و سنگ‌ریزه‌ها همگی در دست آن حضرت زبان به تسبیح گشودند و سپس آن حضرت آن‌ها در جای خودشان در مسجد انداخت.»^۱

یزید به ما گفت: ابوالقاسم بن فضل حدانی، از ابونضره، از ابوسعید خدری به ما گفت: گرگی روی گوسفندی پدید و آن را گرفت. چوپان به دنبال گوسفند رفت و آن را از گرگ گرفت. گرگ روی دم خود نشست و گفت: آیا از خدا نمی‌ترسی؟ این روزی مرا که خدا برای من فرستاده است می‌گیری؟ چوپان گفت: واعجبا که گرگ مثل انسان با من سخن می‌گوید. گرگ گفت: آیا چیزی عجیب‌تر به تو نگویم؟! محمد ﷺ در مدینه از خبرهای گذشته با مردم سخن می‌گفت. چوپان، گوسفندان را راند تا وارد شهر شد و آن‌ها را به گوشه‌ای برد. سپس رسول الله ﷺ آمد و او [ماجرا را] به ایشان خبر داد. پس رسول خدا ﷺ فرمان داد و در مسجد برای نماز ندا داده شد. سپس بیرون رفت و به چوپان گفت: به آن‌ها خبر بده؛ و او نیز به آن‌ها خبر داد. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: «او راست گفته است؛ و سوگند به کسی که جان محمد به دست اوست قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه درندگان با مردم سخن بگویند، و درباره سختی تازبانه‌اش و بند کفش مرد با او حرف بزنند، و درباره آنچه خانواده او بعد از او کردند با او سخن بگویند.»^۲

از ابوهریره و جابر انصاری و ابن عباس و ابی بن کعب و زین العابدین (علیه السلام) روایت است که پیامبر ﷺ در مدینه روی تنه درختی خطبه می‌خواند. وقتی مردم زیاد شدند برای او منبری مهیا ساختند و به سوی او رفتند. تنه درخت همان طور که شتر خم می‌شود به سوی او خم شد و وقتی به سوی ایشان رفت و با او همراه شد همانند کودکی که آرام نمی‌گرفت ضجه می‌زد.

۱- قطب‌الدین راوندی. الخرائج و الجرائح: ۱/۱۵۹، ج ۲۴۸ و مجلسی. بحار الانوار. ۱۷: ۴۱۱/ح ۴۰

۲- مسند احمد: ۸۳/۸۳ و ۸۴ و ترمذی قسمتی از آن را در الفتن ۴/۴۷۶ روایت کرده است و بیهقی در دلایل ۶/۴۲ آن را روایت کرده و صحیح دانسته و گفته است: سندش صحیح است و شاهد هم دارد و از وجهی دیگر از ابوسعید نیز روایت کرده است.

در روایتی آمده است که رسول خدا ﷺ او را در آغوش گرفت و فرمود: «اگر او را در آغوش نمی‌گرفتم تا روز قیامت ضجه می‌زد.» و در روایتی دیگر آمده است که پیامبر ﷺ او را صدا کرد. او رو کرد و سر بر زمین گذاشت و آن را در آغوش خود گرفت.^۱

و در دروایت شیخ صدوق آمده است ... وقتی گوسفند را جلوی او انداخت، کتف گوسفند به صدا درآمد، گفت: ای محمد! بایست؛ یعنی حرکت نکن و مرا نخور! که من مسموم هستم. پس رسول خدا ﷺ کنیز خود را فراخواند و به او گفت: چه چیزی باعث شد چنین کنی؟ گفت: به خودم گفتم اگر او پیامبر باشد به او زبانی نمی‌رساند، و اگر دروغ‌گو یا جادوگر باشد قوم خود را از شرش راحت کرده‌ام.^۲

این‌ها معجزاتی هستند که عده‌ای از مردم نقل کرده‌اند و برای کسی که برایش روایت شده است حجت محسوب می‌شوند و لازم است او را وادار کند و به او کمک کند تا پند بگیرد و رسول را بشناسد.

معجزه درخواستی در کتاب‌های عقیدتی شیعه

کتاب‌های عقاید شیعه نیز کسانی را که خواهان معجزه درخواستی دل‌خواه خود هستند مذمت می‌کند.

محقق سبحانی می‌گوید:

«آیا بر پیامبر لازم است هر معجزه‌ای را که مردم از او درخواست می‌کنند انجام بدهد؟

۱- ابن شهر آشوب. مناقب آل ابی طالب ۱: ۸۰-۸۱ چاپ نجف اشرف، بحار الانوار مجلسی ۱۷: ۳۸۰/ح ۴۹.
۲- امالی صدوق: ص ۱۳۵، مرکز چاپ و نشر مؤسسه بعثت. چاپ اول. ۱۴۱۷ق. با استناد از اصبع بن نباته از امام علی علیه السلام، و از امالی: مجلسی، بحار الانوار ۱۷: ۳۹۵ و ۳۹۶ / ح ۷.

یا فقط لازم است او دلایل ثابت‌کننده‌ای برای درستی دعوت خود داشته باشد و معجزات روشنی‌بخشی برای هرکسی که خواهان حقیقت است و بدون هیچ غرض و مرضی آن معجزه را درخواست کند تا قطع و یقین برساند؟ چه آن معجزات منطبق با پیشنهادهای کسانی که وی به‌سویشان فرستاده شده است باشد، یا مخالف آن درخواست‌ها بوده باشد.

به عبارت دیگر واجب است معجزات پیامبر به حدی برسد که باعث اطمینان نفس^۱ و حاصل شدن یقین به رسالت وی برای هرکسی باشد که خواهان حقیقت است و آن را قصد می‌کند؛ و لازم نیست پیامبر حتماً هرچه را که از او خواسته می‌شود انجام بدهد.

از نظر عقلی بیش از این لازم نیست که ادعای نبوت همراه با دلایل و شواهدی باشد که ارتباط پیامبر را با خدای سبحان اثبات کند و برای اذعان به صدق و راستی او کافی باشد؛ اما اینکه هرچه از او خواسته می‌شود باید انجام بدهد، هیچ دلیلی نه از نظر عقلی و نه از نظر شرعی- برای چنین الزامی وجود ندارد. از اینجا روشن می‌شود آنچه پیامبر باید انجام بدهد در مجموع- اقدام برای قانع کردن مردم است؛ اما اینکه او باید تک‌تک افراد را به‌طور جداگانه قانع کند و درخواست‌های تک‌تک افراد را اجرا نماید، هیچ دلیلی برایش وجود ندارد، و زندگی پیامبران بر این ادعا گواهی می‌دهد. خداوند سبحان به موسی -کَلِمَ اللّٰهُ- نُهْ نَشَانَهُ رُوشَن دَاد و به مسیح نشانه‌هایی را عطا فرمود که در سخن حق تعالی آمده است: (من برای شما از گِل، چیزی به‌شکل پرنده می‌آفرینم؛ پس در او می‌دمم و به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود، و کور و فرد دچار پیسی را شفا می‌دهم و مردگان را به فرمان خدا زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و از آنچه در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید به شما خبر می‌دهم. به راستی که در آن، نشانه‌هایی برای شما هست؛ اگر ایمان داشته باشید) ...^۲

۱- پاسخ به واجب بودن معجزه و اینکه معجز باید مقهورکننده نباشد تا کارکردی برای ایمان داشته باشد، پیش‌تر تقدیم شد.

۲- جعفر سبحانی. مفاهیم قرآن. ج ۴. مؤسسه امام صادق علیه السلام.

شیخ مکارم شیرازی می گوید:

۳- معجزات درخواستی:

روش مخالفان انبیا همیشه درخواست معجزاتی است که مدنظر خودشان بوده و با این عمل خود می کوشیدند -از یک سو- از ارزش معجزات و بزرگی شان بکاهند و آن ها را به ابتدال بکشانند، و از سوی دیگر، دستاویزی برای نپذیرفتن دعوت انبیا در اختیار داشته باشند؛ ولی انبیا هرگز به چنین دسیسه چینی هایی تن ندادند... و همان گونه که اندکی پیش تر، در پاسخ آن ها دیدیم- معجزه به اختیار انبیا نیست تا مطابق با «خواست و هوا و هوس شما باشد» و و هر روز و هر ساعت معجزه ای مطابق به آنچه شما می خواهید بیاوریم ... بلکه معجزات تنها- به فرمان خداست و از اختیار ما خارج است...»^۱

محقق خوبی:

«و خلاصه تمامی آنچه ما در این مبحث بیان کردیم چند نکته می شود:

۱- هیچ نشانه و دلالتی از آیات قرآن برای نفی «معجزات دیگر به غیر از قرآن» دیده نمی شود؛ بلکه در تمامی آیات قرآن شواهدی وجود دارد برای وجود این معجزاتی که دشمن می کوشد آن ها را نفی کند.

۲- انجام معجزه، کاری نیست که در اختیار رسول خدا ﷺ بوده باشد و تنها به دست خداوند سبحان است...»^۲

پس به دو نتیجه می رسیم:

- معجزات درخواستی در کتاب های عقاید به طور کامل- رد شده است. معجزات نه طبق

۱- ناصر مکارم شیرازی. تفسیر نمونه، کتاب منزل خدا. ج ۱۲ ص ۴۳۶

۲- خوبی. بیان در تفسیر قرآن. ص ۱۰۱

خواستۀ رسول می آید و نه طبق خواسته و پیشنهاد مکلفین.

- هروقت معجزه همراه با ادعای حجت بودن ظاهر شود، لازم است بدون هیچ درخواست و پیشنهادی درباره اش تحقیق شود.

معجزه درخواستی در کتاب‌های عقیدتی اهل سنت

به نظر شهرستانی:

«بر پیامبر واجب نیست برای همه مردم و همه افراد معجزه‌ای اختصاصی بیاورد، و اگر صدق و راستی وی مشخص شد، اعتبار نسبت داشتن سخن کسی که به درستی از او [یعنی بیننده معجزه] نقل می‌کند همانند اعتبار نسبت داشتن به هر شخص دیگری است، چه در زمان خود رسول -مثل کسی که در نقطه دیگری است و این با رساندن خبر او و تواتر خبر به او انجام می‌شود- و چه در زمان بعد از فرستاده، که با نقل خبر، انتقال خبر و شایع بودن خبر انجام می‌شود.»^۱

و این یعنی بر او واجب نیست درخواست‌های هر کدام از مردم را انجام دهد؛ بنابراین از نظر شهرستانی، در خصوص معجزه، فقط کافی است به تواتر نقل شود، چه در زمان خودش، و چه در زمان‌های دیگر.

۱- شهرستانی. نهاية الاقدام فی علم الکلام. ص ۴۳۴

معجزه درخواستی در کتاب‌های عقیدتی مسیحیان

کشیش آنتونیوس فکری می‌گوید:

«و مسیح، مانعی برای انجام معجزه نداشت، ولی برای چه کسانی معجزه می‌آورد؟ او معجزه را برای کسی می‌آورد که باعث ایمان آوردنش شود؛ ولی این‌ها عزم خود را جزم کرده بودند که ایمان نیاورند؛ بلکه آمده بودند که با دشمنی و ایستادگی- مسیح را به مبارزه بطلبند؛ و حتی اگر او نشانه‌ای (معجزه‌ای) انجام می‌داد، قطعاً آن‌ها چیزی را از پیش خود اختراع کرده بودند تا در برابرش مقاومت کنند؛ از این‌رو او انجام دادن معجزه را برای آنان نمی‌پذیرفت... و مسیح ترجیح می‌داد ملکوت خود را با آموزش و نه با انجام معجزات- بنا کند: خوشا به حال کسانی که ایمان آوردند در حالی که ندیدند.»^۱

و پدر «تادریس یعقوب ملطی» در شرح کتاب مقدس - عهد جدید، سخن «یوحنا ذهبی الفم» را نقل می‌کند:

«آن‌ها درخواست نشانه نمی‌کردند تا ایمان بیاورند؛ بلکه تنها برای این بود که دستگیرش کنند! اگر مقاومت‌کنندگان آمادگی پذیرش ایمان را داشتند قطعاً برای آن‌ها معجزه‌ای انجام می‌داد.»^۲

بنابراین با توجه به وجود متون بسیار و محکمی که معجزات درخواستی را رد می‌کنند، در اعتقادات معتقدان به ادیان آسمانی، معجزه درخواستی، مردود است؛ ولی با تأسف بسیار، این مردم را از اینکه از انبیا و رسولان و اوصیایشان معجزه بخواهند بازداشت؛ درست به همان صورتی که امروز از امام احمدالحسن چنین می‌خواهند.

۱- شرح کتاب مقدس. عهد جدید. کشیش آنتونیوس فکری: http://st-takla.org/pub_Bible-Interpretations

۲- شرح کتاب مقدس. عهد جدید. پدر تادریس یعقوب ملطی:

سنت خداوند است که عذاب، همراه با معجزه مادی باشد

پیامبر یا رسول یا به‌طور کلی- حجت خدا، در حالی که به‌سوی خداوند سبحان و متعال دعوت می‌کند، برای [گرویدن به] اخلاق کریمانه و به‌دور انداختن رذایل می‌آید؛ در حالی که الگویی برای این اخلاق ارائه می‌دهد و این الگو را نشانه‌های روشن علمی و ملکوتی- برای هرکسی که چشمان خود را از گِل شسته باشد- تأیید می‌کنند؛ ولی مردم برای تصدیق نکردن وی عذر و بهانه‌های بسیار می‌آورند و به آوردن معجزه یا نشانه مادی اصرار می‌ورزند؛ در حالی که در درون تکذیب چنین معجزه‌ای، عذاب وجود دارد. امام احمد الحسن یمانی علیه السلام در کتاب روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان می‌فرماید:

«نشانه جسمانی (مادی):

این آخرین درمان است و آخرین درمان، داغ‌کردن است؛ با اینکه داغ‌کردن مخصوص حیوان است و نه انسان!

معمولاً این نشانه‌ها با درخواست و اصرار مردم صورت می‌پذیرند؛ البته پس از اینکه با عذر و بهانه‌های واهی برای تصدیق نکردن فرستادگان، عذرتراشی کردند و دلایل قاطع و کوبنده‌ای را که به‌وسیله‌شان با آن‌ها روبه‌رو شدند و نشانه‌های آن‌فسی و آفاقی بزرگی را که خداوند سبحان و متعال برای آفریده‌ها آشکار فرمود نپذیرفتند، تا دعوت اولیا و فرستادگان‌شان را که برای اصلاح فساد ارسال فرموده است، تأیید و تصدیق کنند. ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (و کسانی که نادان و ناآگاه‌اند، گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید یا نشانه و معجزه‌ای برای ما نمی‌آید؟ گذشتگان آنان نیز مانند گفته ایشان را گفتند؛ دل‌هایشان شبیه هم است.

تحقیقاً ما نشانه‌ها را برای اهل باور بیان کرده ایم.)...»^۱

و این تکذیب کردن معجزه مادی، طبق قانون خداوند سبحان و متعال، نازل شدن عذاب را لازم می‌گرداند. به محض اینکه مردم معجزه مادی درخواستی خودشان را تکذیب کنند عذاب بر آنان نازل می‌شود. امام احمدالحسن یمانی (رحمه الله) در کتاب روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان می‌فرماید:

«... و در این مرحله پایانی نشانه‌ها یعنی مرحله آیه و نشانه مادی- عذاب، همراه با این نشانه خواهد بود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (این ماده شتر خدا برایتان نشانه‌ای است، رهایش کنید تا در زمین خدا بچرد و هیچ آسیبی به او نرسانید که عذابی دردآور شما را فرا خواهد گرفت) و به مجرد تکذیب این نشانه و موضع‌گیری در برابر آن، عذاب فرستاده می‌شود: ﴿هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ﴾ (این ماده شتر خداوند و نشانه‌ای است برای شما. پس بگذاریدش در زمین خدا بچرد، و هیچ آسیبی و گزندگی به او نرسانید که عذابی زود هنگام شما را خواهد گرفت.)»^۲

و در کتاب متشابهات می‌فرماید:

«سنت خداوند سبحان و متعال این است که معجزه مادی، در دل خود عذاب داشته باشد و به محض تکذیبش، آن عذاب نازل شود؛ بلکه سنت خداوند سبحان و متعال، نازل شدن عذاب بر امت‌هایی است که فرستادگان را دروغ

۱- امام احمدالحسن. روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان. ج ۲ ص ۱۷

۲- امام احمدالحسن. روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان. ج ۲ ص ۱۷

می‌شمارند؛ [البته] پس از اینکه فرستاده تمام شیوه‌های تبلیغ و هدایت را برای آن‌ها به کار می‌گیرد؛ همانند وضعیت نوح و هود (علیهم‌السلام). معجزه آن‌ها چیزی نبود جز عذابی که باعث نابودی امت‌هایی شد که آن‌ها را تکذیب کردند.»^۱

و امام احمدالحسن روشن می‌فرماید که بر اساس قانون خداوند سبحان و متعال، دو راه برای متوقف کردن این عذاب وجود دارد؛ و شاهد بر آن را در اینجا نقل می‌کنم:

«نخست: دعای فرستاده و درخواست او از خداوند سبحان و متعال مبنی بر برداشتن عذاب از امتی که به تبلیغ و هدایت آن مکلف شده است...»

و اما راه دوم که باعث برداشته شدن عذاب می‌شود، توبه و استغفار از جانب امت است.»^۲

از خداوند سبحان و متعال، عافیت در دین و دنیا را خواستاریم، و اینکه ما را از غضب خود در امان بدارد!

۱- امام احمدالحسن. متشابهات. ج ۳ ص ۴۵.

۲- امام احمدالحسن. متشابهات. ج ۳ ص ۴۵.

فصل چهارم

معجزه و علیّت

اشکال معجزه و علیّت

اشکالی عقلی در ارتباط با معجزه و ارتباطش با علیت وجود دارد: اگر معجزه، پدیده‌ای بدون سبب و علت باشد، به معنی زیرپا گذاشتن قانون علیت است؛ در حالی که علیت، واجب است و نقض آن ممکن نیست. به این ترتیب معجزه، ناممکن می‌شود. پس اگر معجزه، زیرپا گذاشتن علیتی باشد که عاقلان به واجب بودنش حکم می‌کنند معجزه هرگز رخ نخواهد داد.

اشکال‌گیری از امکان پذیر بودن معجزه، همواره طی قرن‌های گذشته تا به امروز ادامه داشته است. در فصل بعدی به بحث و بررسی استدلال‌هایی برای انکار معجزه‌ها خواهیم پرداخت. این فصل را به ارتباط میان معجزه و علیت و مهم‌ترین بحث‌های عقیدتی که در این زمینه صورت پذیرفته است اختصاص می‌دهیم.

پاسخ به اشکال ناممکن بودن معجزه از نظر اشعری‌ها

مسلمانان اشعری - که معجزه را به عنوان کاری خارق‌العاده شناخته‌اند، تکرار وابستگی‌های مشاهده‌شده از طریق حس را «عادت» تعریف کرده‌اند؛ و به این ترتیب حکم کردند که ارتباط شهودی میان سبب و مسبب مشاهده‌شده، از نوع «عادی» است؛ و در نتیجه

می‌توان آن را نقض کرد، و این نقض کردن می‌تواند به‌عنوان مثال به این صورت باشد که «معلول» بدون «علت» ایجاد شود یا «علت تام» وجود داشته باشد در حالی که «معلولی» وجود نداشته باشد. پس ارتباط میان این دو، ارتباطی عادی است و به‌طور عقلی می‌تواند نقض شود.

غزالی در کتاب خود «تهافت الفلاسفه» می‌گوید:

«وابستگی میان آنچه به‌طور معمول «سبب / علت» نامیده می‌شود و چیزی که «مسبب / معلول» نامیده می‌شود از نظر ما ضروری نیست؛ بلکه در هر دو مورد چنین نیست که [وجود] یکی، به‌معنای [وجود] دیگری باشد و [وجود] آن، به‌معنی [وجود] این، و اینکه اثبات یکی از آن‌ها تضمین‌کنندهٔ اثبات دیگری، و نیز نفی یکی متضمن نفی دیگری باشد. بنابراین وجود یکی از آن‌ها برای وجود دیگری ضروری نیست و نبودن یکی از آن‌ها نیز برای نبودن دیگری ضروری نیست؛ مانند تشنگی و نوشیدن، سیری و خوردن، سوختن و تماس با آتش، نور و طلوع خورشید، مرگ و بریدن گردن، شفا و خوردن دارو، بیماری اسهال و خوردن مسهل، و وضعیت برای دیگر مشاهدات وابستگی در حوزه‌های پزشکی، نجوم، صنایع و حرفه‌ها نیز به همین صورت است.

پس وابستگی میان آن دو، به‌جهت تقدیر قبلی خداوند سبحان است که آن‌ها را به دنبال یکدیگر آفریده است، نه اینکه به‌خودی‌خود، ضروری بوده باشد به‌طوری که نشود از میان برود؛ بلکه ممکن است بدون خوردن، کسی سیر شود و بدون بریدن گردن، کسی بمیرد و حتی با وجود بریدن گردن، زندگی ادامه یابد، و به همین ترتیب برای دیگر مسائل وابسته به یکدیگر.^۱

و غزالی در همان کتاب می‌گوید:

«اما آنچه طبیعیات خوانده می‌شود علوم بسیاری را شامل می‌شود... و مخالفت آن‌ها از نظر شرعی با بخشی از این علوم الزامی نیست، و ما تنها در چهار مسئله از تمامی این علوم با آن‌ها مخالفت می‌کنیم:

اول: اینکه آن‌ها حکم می‌کنند به اینکه این وابستگی مشاهده‌شده در کائنات میان اسباب و مسبب، یک همراهی و وابستگی ضروری است؛ به طوری که ایجاد سبب بدون مسبب و ایجاد مسبب بدون سبب، نه شدنی است و نه امکان‌پذیر است.»^۱

و دلیل نزاع در مسئله «علیّت» روشن می‌شود؛ زیرا با حکم کردن بر این رابطه به اینکه یک ارتباط عقلانی و واجب و ضروری است باعث می‌شود «معجزه» در حوزه ناممکن قرار بگیرد:

«و در وهله اول، نزاع لازم است؛ زیرا اثبات معجزه‌هایی که عادت را نقض می‌کنند مثل تبدیل شدن عصا به اژدها، زنده کردن مردگان و دو نیمه کردن ماه-برخلاف آن است و اگر مجاری عادی به‌عنوان یک لازمه ضروری در نظر گرفته شود انجام تمامی این کارها ناممکن می‌شود.»^۲

پیش‌تر نظر سنوسی در «ام البراهین السنوسیه» درباره قانون «عادی بودن» و انکار ارتباط ضروری میان علت و معلول - که مذهب و روش همه اشعریان است - تقدیم شد.

این تعریف برای معجزه - که از نظر عقلی آن را پدیده‌ای امکان‌پذیر می‌سازد، زیرا آن را در حوزه نامخالف با حکم ضروری واجب قرار می‌دهد - معجزه را به تنگنایی دیگر سوق می‌دهد: اینکه این امکان را پیش می‌کشد که معلول بدون علت ایجاد شود؛ و این به‌طور کامل ناممکن

۱- غزالی، تهافت الفلاسفه، ص: ۲۳۵ و ۲۳۶

۲- غزالی، تهافت الفلاسفه، ص: ۲۳۶

است! تعریف «علیت» عبارت است از:

«یعنی هر حادثه و تغییری، سبب و علتی دارد که باعث حادث شدن یا رخدادن آن تغییر می‌شود. علیت قانونی حتمی است؛ زیرا نقض آن مستلزم آن است که عدم مطلق، مولد باشد؛ در حالی که چنین چیزی محال است. اینکه عدم مطلق نامولّد است، از بدیهیات است و به نظریه پردازی و اثبات نیاز ندارد. عقل به روشنی حکم می‌کند که عدم مطلق به خودی خود نمی‌تواند تولیدکننده باشد؛ زیرا عدم مطلق به‌طور کامل فاقد موجودیت است و بنابراین نمی‌توان تصور نمود که از آن چیزی صادر شود.»^۱

لازمهٔ سخن اشاعره آن است که امکان دارد خداوند سبحان و متعال، معلول را بدون علتش بیافریند؛ و از سخن آن‌ها چنین برداشت می‌شود:

۱. یا منظور آن‌ها این است که خداوند مسبب (معلول) را از عدم و بدون هیچ سببی (علتی) می‌آفریند؛ و این یعنی عدم مطلق، مولد است؛ و این [از نظر عقلی] باطل است.

۲. یا منظور آن‌ها این است که سبب آن، فرشتگان یا مخلوقات دیگر هستند. حال اگر بگویند وابستگی و همراهی میان آن سبب و مسبب، یک وابستگی ضروری است، در این صورت سخن نخستین خود را نقض کرده‌اند؛ و اگر بگویند این وابستگی، از نوع عادی و امکان‌پذیر است، در این صورت ما را به نقطهٔ اول برمی‌گرداند. این علاوه بر آن است که فرشتگان (یا نیروهای دیگر) از جمله اسبابی شمرده نمی‌شوند که آن‌ها را به‌صورت عادی مشاهده می‌کنیم یا به‌صورت عادی حکم به همراهی‌شان می‌دهیم.

۳. یا منظور آن‌ها این است که سبب مستقیم برای رخدادی که در عالم جسمانی رخ

۱- امام احمد الحسن. کتاب توهم بی‌خدایی. انتشارات نجمة الصباح. چاپ اول. ۱۴۳۴ ق. ۲۰۱۳ م. ص ۵۸۱

می دهد خود خداوند سبحان و متعال است؛ که این سخن هم باطل، و سخن خطرناکی است که با توحید ارتباط دارد. این نکته را به طور مفصل در قسمت بعدی روشن خواهیم کرد.

در نتیجه سخن اشاعره درباره علیّت و هرکس که مانند آنها فکر کند آنها را به یکی از دو سخن باطل می رساند: عدم مطلق، مولّد است؛ یا خدا، فاعل مستقیم است؛ و هر دوی این سخنان باطل هستند؛ زیرا رجال دینی که از معجزه الهی دفاع می کنند خود را در بین یکی از دو انتخاب دیده اند:

- یا علیّت از نظر عقلی، لازم و ضروری است و معجزه زیرپاگذارنده علیّت است، و در نتیجه ناممکن می شود؛

- یا اینکه معجزه، عادت را نقض می کند و وابستگی سبب با مسبب، غیر ضروری است؛ در نتیجه عدم مطلق از دید آنها مولّد می شود؛ و این نیز ناممکن است.

پس راه حل چیست؟

برخی از فیلسوفان مسلمان کوشیدند به اشاعره و انکار علیّت توسط آنها پاسخ بدهند. از جمله آنها ابن رشد است که کتابی به نام «تهافت التهافت» تألیف کرد و از عنوان آن، واضح است که این کتاب را برای پاسخ به کتاب غزالی «تهافت الفلاسفه» نوشته است.

ابن رشد می گوید:

«انکار اسباب، سخنی بسیار شگفت انگیز و به دور از طبیعت انسان هاست.»^۱

تا آنجا که می گوید:

۱- ابن رشد، مناهج الادله، مرکز پژوهش های وحدت عربی، ۳۰۰۲ م، ص ۱۱۲.

«صنعت منطق، وضعیتی را به وجود می‌آورد که اسباب و مسبباتی وجود دارند و مسببات به‌طور کامل شناخته نمی‌شود مگر با شناخت اسبابشان؛ بنابراین ازین بردن چنین مفاهیمی باطل‌کننده علم است و علم را از بین می‌برد. چنین دیدگاهی لازم می‌گردد که از نظر پایه و اساس علمی، هیچ‌چیز مشخصی به‌صورت حقیقی وجود نداشته باشد؛ بلکه اگر هم موجود باشد به‌صورت ظنی و گمانی است؛ در این صورت، اساساً هیچ برهانی و هیچ حدی وجود نخواهد داشت، و گزاره‌های "محمولات ذاتی" که برهان‌ها از آن‌ها شکل می‌گیرند از میان می‌روند.»^۲

و روشن می‌کند که چگونه استدلال بر وجود خداوند سبحان و متعال، با انکار علیت دشوار می‌شود:

«اگر نه نظامی [سیستمی] باشد و نه ترتیبی، هیچ دلالتی بر این نکته وجود نخواهد داشت که این موجودات، فاعل عالمی دارند که با قصد و اراده آفریده است؛ زیرا ترتیب، سیستم و بنای معلول‌ها بر علت‌ها، نشان می‌دهد این چیزها از علم و حکمت صادر شده‌اند؛ و اما جایز دانستن یکی از این دو دیدگاه این امکان را پیش می‌کشد که از طرف فاعلی غیر حکیم بوده باشد.»^۳

و نیز می‌گوید:

«ترسیدند سخنی در خصوص اسباب طبیعی بر آن‌ها وارد شود که منجر شود به اینکه جهان از یک سبب طبیعی ایجاد شده است! و اگر می‌دانستند طبیعت، یک ساخته است، و در قوانین هیچ چیزی وجود ندارد که از یک موجود با این خصوصیت به‌سازنده دلالت

۱- محمول ذاتی، یکی از اصطلاحات به‌کاررفته در علم منطق بوده و به‌معنای محمول دال بر ذاتیات موضوع یا امور غیرمنفک از موضوع است. (مترجم، سایت منبع: ویکی‌فقه).

۲- ابن‌رشد. تهافت التهافت. دار الکتب العلمیه. ۲۰۰۱م. ص ۲۹۰.

۳- ابن‌رشد. مناهج الادله. ص ۸۸.

کند، قطعاً می‌دانستند کسی که طبیعت را نفی می‌کند بخش بزرگی از موجوداتی را که به سازندهٔ دانا دلالت می‌کنند نفی کرده است.»^۱

سخن ابن‌رشد در پاسخ به غزالی - به روشنی - اعتقاد او را به علیت نشان می‌دهد و این رابطه، یک قانون عقلی و ضروری و واجب است؛ و این - به روشنی - به این معناست که این قانون، نمی‌تواند نقض شود؛ ولی آیا پاسخی برای نتیجه‌ای که به آن می‌رسیم به ما ارائه می‌دهد؟ چرا که اگر تصور کنیم معجزه به معنای نقض علیت است، پس چنین فهم و درکی، معجزه را از نظر عقلی ناممکن می‌گرداند.

بنده معتمد او به سادگی از پاسخ طفره می‌رود؛ زیرا او امور الهی (و از جمله فرایند معجزه) را از جمله اموری قرار می‌دهد که بالاتر از عقل انسانی است و به این ترتیب هیچ جایگاهی در بحث و بررسی علیت ندارد:

«پس آنچه باید دربارهٔ معجزه گفته شود آن است که سرمنشأ آن، اموری الهی است که فوق عقل انسانی قرار دارد؛ پس کسی که اسباب آن را نمی‌شناسد ناگزیر باید به آن اعتراف کند.»^۲

همچنین از سخن او چنین برداشت می‌شود که امور معجزه‌آسا، اموری هستند که سببشان شناخته شده نیست؛ به علاوه او نوع سبب را هم بیان نمی‌کند. حال بعد از شناخته شدن این اسباب، آیا معجزه باز هم معجزه محسوب می‌شود یا خیر؟ این یعنی - خیلی ساده - او مشکل را حل نکرده است.

اگر «علیت» ضروری باشد پس باید معجزه هم در سیطرهٔ این قانون قرار بگیرد. بله،

۱- ابن‌رشد. مناہج الادله. ص ۸۹.

۲- ابن‌رشد. تہافت التہافت. ص ۲۹۴.

معجزه چیزی نیست که هیچ علت و سببی نداشته باشد؛ بلکه حتماً باید سببی داشته باشد؛ زیرا «علیت» یک قانون عقلی است و انکار آن یعنی عدم مطلق، مولد است، و این از نظر عقلی باطل است؛ درست به همان صورت که اعتقاد به اینکه خداوند، فاعل مستقیم است، سخن باطلی است.

پاسخ به اشکال ناممکن بودن معجزه از نظر شیعه

معجزه از نظر شیعه، خرق «عادت» است و نقض کنندهٔ عقل نیست؛ در نتیجه انجام معجزه، ناممکن نیست. شیعه با اهل سنت در قانون «علیت» اختلاف دارد. شیعه می‌گوید «علیت» یک قانون عقلانی است؛ بنابراین غیرممکن است که یک معلول، بدون علت ایجاد شود.

شیخ جعفر سبحانی می‌گوید:

«اموری وجود دارند که نقض کننده (یا مغایر با) عقل به حساب می‌آیند؛ مثل "اجتماع و ارتفاع نقیضین"، "وجود معلول بدون علت" و امور مشابه دیگر. امور دیگری نیز وجود دارند که با قوانین عادی مخالفت می‌کنند؛ یعنی بر اساس ابزارها و تجهیزات متعارف و مجاری طبیعی، ناممکن شمرده می‌شوند؛ ولی اگر ابزارهای دیگری بیرون از قلمرو عادی وجود داشته باشد از نظر عقلی محال نیست. این امور، معجزه نامیده می‌شود؛ به‌عنوان مثال حرکت یک جسم بزرگ از یک مکان به مکان دیگری که دور از مکان اولی قرار دارد، در مدت‌زمانی که از یک چشم‌برهم‌زدن تجاوز نکند و البته بدون وسایل و ابزارهای عادی، از نظر عقلی ناممکن نیست، ولی از نظر عادی محال است. از جملهٔ چنین مواردی ماجرابی است که قرآن کریم حکایت می‌فرماید؛ اینکه آن شخصی که علمی از کتاب به او داده شده بود برمی‌خیزد و تخت بلقیس -ملکهٔ سبا- را از سرزمین یمن به سرزمین شام می‌آورد، آن هم در یک چشم‌برهم‌زدن و بدون استفاده از هیچ‌کدام از تجهیزات مادی متعارف. بنابراین

انجام معجزه، کاری است که "عادت" را نقض می‌کند نه عقل را.»^۱

معجزه، قوانین و واقعیت علمی

چگونه ممکن است معجزه، سببی ضروری داشته باشد؟ و ارتباط علیت با قوانین به‌طور کلی- و قوانین طبیعی به‌طور خاص- چگونه است؟

منظور من از قانون در اینجا نظام کیهانی است. ما این سیستم را از طریق مشاهدات بی‌دری درک می‌کنیم؛ یا درست‌تر است بگویم ما گوشه‌ای از این سیستم را از طریق آنچه مشاهده می‌کنیم درک می‌کنیم؛ سپس تلاش می‌کنیم آن را مدل‌سازی کنیم؛ یعنی قوانین و معادلات ریاضی وضع کنیم تا مشاهدات را تفسیر، و بتواند پیشگویی کند. همچنین ما می‌توانیم قوانین را در قالب منطق ریاضی، فرمول‌بندی کنیم؛ ولی برای اینکه قانون به‌دست‌آمده از نظر علم نوین یک قانون فیزیکی یا طبیعی به‌شمار آید باید از طریق تجربی اثبات شود و بتواند هرچند به‌صورت جزئی- پیشگویی کند.

آری، بسیاری از مسائل ادراک‌شده را می‌توان نقض قانون در نظر گرفت؛ ولی آیا ما قانون را می‌شناسیم؟ یا آن مدلی که قانون را تفسیر می‌کند می‌شناسیم؟ و آیا در حالی که ما هر روز مشاهدات جدیدی کشف می‌کنیم، تمامی قوانین کیهانی را می‌شناسیم؟ می‌توانم یک مثال بزنم؛ به عنوان مثال مسئله وجود جهان‌های دیگر و در نتیجه وجود قوانین دیگری که می‌توانند با جهان ما تعامل داشته باشند.

ما سیستم کیهانی یا قانون را جز از طریق تجلی‌اش بر ما در مشاهدات تکرارشونده‌ای که با اندازه‌گیری‌های خود درک می‌کنیم نمی‌شناسیم؛ در نتیجه از آنجا که ادراک یا مدلی که

۱- جعفر سبحانی. گفت‌وگوهای در الهیات. مؤسسه انتشارات اسلامی. چاپ هشتم. ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

برای قانون یا سیستم بنیان می‌گذاریم در واقع یک استقرای ناقص مبتنی بر مجموعه مشاهدات ماست و مدلی که بنا می‌کنیم بر اساس همین استقرا می‌تواند تفسیر و پیشگویی کند. بسیار پیش آمده است که مدل‌های ایجادشده قادر به تفسیر همه چیز نبوده‌اند و در نتیجه به مدلی عام‌تر تبدیل شده‌اند؛ مدل کلی‌تری که بتواند مشاهدات جدید بعدی را تفسیر کند؛ مانند ماجرای قانون جاذبهٔ نیوتن و نسبیّت عام اینشتین.^۱

مایلم یک نکته را خاطر نشان کنم: اینکه میان رخدادن پدیده‌ای که مخالف با قوانین یا سیستم کیهانی است، با رخدادن پدیده‌ای که مخالف «مدل» است تفاوت وجود دارد. معجزه ممکن است با واقعیت علمی که مدل‌های مشاهداتی ما ایجاد کرده است مخالفت داشته باشد، ولی همواره از زنجیره‌ای از علل و اسباب قانونی برخوردار است؛ با توجه به اینکه نمی‌توان اسباب و علل را فقط محدود به اسباب و علل مادی در نظر گرفت.

مثالی برای روشن‌تر شدن مطلب: ماده بر اساس قانون کلاسیک (یا عادت) به‌عنوان مثال- نمی‌تواند از میان دیوار عبور کند؛ در حالی که در سطح ذرات، وقوع این پدیده به راحتی امکان‌پذیر است و پدیده‌ای است که «تونل‌زنی کوانتومی»^۲ نامیده می‌شود. حتی احتمال اینکه

۱- نسبیّت عام (به انگلیسی: General relativity) نظریه‌ای هندسی برای گرانش است که در سال ۱۹۱۵ توسط آلبرت اینشتین منتشر شد و توصیف کنونی گرانش در فیزیک نوین است. این نظریه تعمیمی بر نظریهٔ نسبیّت خاص و قانون جهانی گرانش نیوتون است که توصیف یکپارچه‌ای از گرانش به‌عنوان یک ویژگی هندسی فضا-زمان ارائه می‌دهد. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

۲- تونل‌زنی کوانتومی (به انگلیسی: Quantum tunneling) به فرآیند کوانتومی تونل‌زدن یک ذرهٔ بنیادی در یک سد پتانسیل- که از نظر کلاسیک، ذره قادر به عبور از آن نیست- اشاره دارد. این پدیدهٔ مهم در چندین پدیدهٔ فیزیکی برای مثال در واکنش‌های هسته‌ای که در ستارگانی مثل خورشید اتفاق می‌افتد به چشم می‌خورد. همچنین کاربردهای مهمی در ادوات الکترونیکی مانند دیود تونلی دارد. تونل‌زنی معمولاً با اصل عدم قطعیت هایزنبرگ توضیح داده می‌شود. در واقع مفاهیم مکانیک کوانتوم حول این پدیده توصیف می‌شوند و می‌توان گفت تونل‌زنی کوانتومی یکی از ویژگی‌های بنیادی مکانیک کوانتوم و نشانهٔ خاصیت دوگانگی موج-ذره است. (مترجم - منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

برای یک جسم بزرگ چنین پدیده‌ای اتفاق بیفتد، صفر نیست؛ بلکه این احتمال و این امکان برای آن وجود دارد و علی‌رغم اینکه این احتمال بسیار اندک است ولی صفر نیست.

برای روشن‌شدن بیشتر و بیان واقعیت مبتنی بر مدل علمی (یا واقعیت وابسته به مدل علمی) مطلبی را که پروفیسور «استیون هاوکینگ» در کتاب خود «طراحی بزرگ» توضیح داده است نقل می‌کنم. استیون هاوکینگ در فصل سوم کتاب خود با عنوان «واقعیت چیست» به مسائل اختلافی میان فیلسوفان و متفکران درباره مفهوم واقعیت و وجود، و مفهوم حقیقت و وجود خارجی مستقل از ناظر می‌پردازد، و پس از ارائه مدل‌هایی از برخی از ادراکات مختلف و پذیرفته‌شده درباره واقعیت، به اینجا می‌رسد که:

«حقیقت، به‌عنوان یک مفهوم مستقل از ادراک آن، یا مدلی که آن را نشان می‌دهد،

موجودیتی ندارد.»

سپس دیدگاهی را مطرح می‌کند و آن را «واقع‌گرایی وابسته به مدل: Model-Dependent

(Realism) می‌نامد.^۱

در این چهارچوب، تمامی نظریات فیزیکی یا ادراک جهان عبارت است از «یک مدل» (که معمولاً با زبان ریاضیات نوشته یا فرمول‌بندی می‌شود) و مجموعه‌ای از قوانین که اجزای مدل و مشاهدات را به یکدیگر ربط می‌دهد.

«هاوکینگ» در همان فصل به جدال فلسفی (از زمان افلاطون) در خصوص طبیعت حقیقت و واقع‌گرایی می‌پردازد. او دو دیدگاه فلسفی متعارض با یکدیگر را مطرح می‌کند: مکتب واقع‌گرا (رئالیسم realism) از یک سو، و مکتب ضد واقع‌گرا (آنتی‌رئالیسم antirealism)

۱- استیون هاوکینگ. طراحی بزرگ. سال ۲۰۱۱. ص ۵۴ و ۵۵

از سوی دیگر. سپس او روشن می‌کند که چگونه ایده «واقع‌گرایی وابسته به مدل» به‌طور بنیادین از این جدال و اختلاف اجتناب می‌کند؛ زیرا چهارچوب «واقع‌گرایی وابسته به مدل» پرسش در خصوص واقعیت یک مدل را پیش نمی‌کشد؛ بلکه آنچه مهم است فقط سازگار بودن مدل با مشاهده است.

اگر دو مدل متفاوت وجود داشته باشد که تمامی جزئیاتشان با مشاهده سازگار باشد ممکن نیست بتوان حکم کرد که کدام‌یک از آن‌ها واقعی‌تر یا حقیقی‌تر از دیگری است؛ و طبق نظریه «هاوکینگ» با توجه به مقتضیات علمی- می‌توان از هرکدام از آن دو استفاده کرد. پس «واقع‌گرایی وابسته به مدل» یک چهارچوب علمی است که با روش ادراک اشیا و توصیف آن‌ها سازگار است،^۱ و این ادراکات یا توصیف‌ها از نظر «استیون هاوکینگ» همان حقایق یگانه‌ای هستند که می‌توان آن‌ها را شناخت.^۲

سپس او به دو مسئله می‌پردازد: تعریف «مدل قابل قبول» و تعریف «وجود یا موجود» طبق نظر خودش. به نظر «هاوکینگ» یک مدل بیانگر واقعیت، خوب در نظر گرفته می‌شود.^۳ اگر شرایط زیر را برآورده کند:

۱- ساده و زیبا باشد؛

۲- عناصر تصادفی یا قابل تنظیم و تعدیل‌پذیر کمی داشته باشد؛

۳- با تمام مشاهدات موجود، مطابقت داشته باشد و آن‌ها را تفسیر کند؛

۴- بتواند پیشگویی‌های دقیقی درباره مشاهدات آینده بدهد؛ به طوری که اگر مشاهدات

۱- استیون هاوکینگ، طراحی بزرگ، سال ۲۰۱۱، ص: ۵۸.

۲- استیون هاوکینگ، طراحی بزرگ، سال ۲۰۱۱، ص: ۲۰۸.

۳- استیون هاوکینگ، طراحی بزرگ، سال ۲۰۱۱، ص: ۶۴.

آتی مخالف پیشگویی‌های مدل باشند نادرستی مدل مشخص شود.

اما در خصوص تعریفی که برای «وجود» ارائه می‌دهد، او می‌گوید هر چیزی که در «مدل پذیرفته‌شده» شناسایی می‌شود یک «موجود» است و تمام چیزهایی که در یکی از «مدل‌های پذیرفته‌شده» وارد نمی‌شوند در واقع نیازی به آن‌ها نیست، زیرا حقیقتی ندارند؛ چراکه همان‌طور که پیش‌تر گفته شد- از نظر پروفیسور استیون هاوکینگ، «هیچ واقعیتی مستقل از مدل وجود ندارد».

پس یک «موجود» از نظر او باید در یک «مدل معین» وجود داشته باشد و خود آن «مدل» نیز باید قابل قبول باشد، مشاهدات و آزمایش‌ها را تفسیر کند و با رویکرد تردید و انکار- قادر به پیشگویی‌هایی باشد که بتوان آن‌ها را آزمود و کنترل کرد.

«مشکل دیگری که واقع‌گرایی وابسته به مدل حل می‌کند یا دست‌کم از آن اجتناب می‌کند معنی "وجود" است. چگونه می‌توان مطمئن بود که یک میز غذاخوری، در حالی که از اتاق خارج شده‌ایم و نمی‌توانیم آن را ببینیم هنوز وجود دارد؟ اینکه چیزهایی که نمی‌توانیم ببینیم مثل الکترون‌ها و کوارک‌ها که گفته می‌شود ذرات تشکیل دهنده پروتون و نوترون هستند- وجود دارند چه معنایی می‌دهد؟ می‌توان مدلی را تصور کرد که در آن با ترک اتاق، میز ناپدید شود و با بازگشت ما درست در همان محل دوباره پدیدار گردد؛ اما از سوی دیگر، چنین مدلی، عجیب و شگفت‌آور خواهد بود و این سؤال پیش می‌آید که در زمان بیرون رفتن از اتاق مثلاً در صورت فرو ریختن سقف- چه اتفاقی می‌افتد؟ چگونه با در نظر گرفتن مدل "با خارج شدن من از اتاق میز ناپدید می‌شود" می‌توان درباره این حقیقت که بار دیگر با بازگشت به اتاق، میز به صورت شکسته زیر آوار سقف ظاهر می‌شود یا نه، تصمیم گرفت؟ مدلی که در آن «میز مستقر باقی مانده است» بسیار ساده‌تر به نظر می‌رسد و با مشاهدات نیز مطابقت دارد. این تمام چیزی است که می‌توان گفت، و نه بیشتر.

در خصوص ذرات زیراتمی غیرقابل رؤیت، الکترون، مدل کارآمدی است و می‌تواند

مشاهداتی از قبیل ردیابی ذرات در اتاقک ابر (Bubble Chamber) و نیز نقاط نورانی در لامپ کاتودی (Cathode Ray Tube) و همین‌طور بسیاری از پدیده‌های دیگر را توضیح می‌دهد....

کوارک یکی دیگر از ذرات غیرقابل‌رؤیت مدلی است برای توصیف ویژگی‌های پروتون‌ها و نوترون‌ها در هستهٔ اتم. اگرچه گفته می‌شود پروتون‌ها و نوترون‌ها از تجمع کوارک‌ها تشکیل شده‌اند، ولی هرگز نمی‌توان یک کوارک را به‌تنهایی دید؛ زیرا نیروی هم‌بستگی بین کوارک‌ها با جداسازی آن‌ها افزایش می‌یابد؛ بنابراین کوارک‌های تنها و آزاد نمی‌توانند در طبیعت وجود داشته باشند... با این وجود، مطابقت واقع‌گرایی وابسته به مدل به‌سادگی این امکان را به ما می‌دهد که بگوییم کوارک "موجودی است" که با مشاهدات ما از چگونگی رفتار ذرات زیر هسته‌ای مطابقت دارد.^۱

طبیعتاً بنده با تعریف «هاوکینگ» از «واقعیت» به این صورت که همان «مدل قابل قبول است» موافق نیستم و در اینجا در صدد بحث با او نیستم؛ زیرا از موضوع مورد بحث ما به‌دور است؛ ولی چیزی که در ایدهٔ مطرح‌شده توسط هاوکینگ برای من اهمیت دارد تعریف وی از «مدل» است، و می‌گوییم: «معجزه» ممکن است با «مدل» مخالفت داشته باشد، ولی همچنان قانونمند باقی می‌ماند. در اینجا ما باید میان «معجزه»، و مشاهده‌ای که با مدل مخالفت می‌کند و بعداً ما را به ساختن مدل دیگری می‌کشاند که می‌تواند این مشاهده را همراه با دیگر مشاهدات تفسیر کند، تفاوت قائل شویم.

مشاهده‌ای که با یک «مدل» مخالف است -چه با دخالت انسان بوده باشد و چه نباشد- می‌تواند تکرار شود و این به ما اجازه می‌دهد فرضیه‌هایی بسازیم که بتوانند آن‌ها را تأیید کنند و جلوی تکذیبشان را بگیرند. موضوع علم، مشاهدات قابل تکرار است و به‌صورت کامل‌تر،

۱- استیون هاوکینگ. طراحی بزرگ. سال ۲۰۱۱. ص: ۶۰ تا ۶۲.

مشاهدات قابل تکرار با دخالت یا تحت کنترل انسان، یعنی همان «آزمایش» است؛ همچنین مشاهداتی را هم دربرمی‌گیرد که انسان در تکرارشان، دخالتی ندارد؛ مثل رصد فضا در کیهان‌شناسی. بنابراین علم تلاش می‌کند قوانین و اصول را با مشاهدات تکرارشونده یا قابل تکرار، استخراج کند و این قوانین یا اصول تا زمانی که مشاهده دیگری آن‌ها را نقض نکند درست باقی خواهند ماند.

ولی معجزه با روش تجربی یا مشاهداتی با تکرار همان شرایط طبیعی، قابل تکرار نیست.^۱ معجزه، با دخالت غیبی هدفمند و به دلیل حکمتی است؛ به گونه‌ای که سنت خدا را در باقی گذاشتن مجال غیبی برای ایمان آوردن نقض نکند؛ زیرا ما در دنیای امتحان هستیم؛ و به علاوه غیرممکن نیست، نتیجه به دست آمده از معجزه با زنجیره‌ای از اسباب طبیعی دیگر و با دخالت انسان (یعنی هوشمندی) یا با تغییر شرایط طبیعی مثل بازتولید سلول زنده در آزمایشگاه‌های امروزی- محقق شود.

مسئله مهمی را خاطرنشان می‌کنم که به وجود برخی قوانین در دستور رو به تکامل و هدفمند مربوط می‌شود. در حالت‌های معینی قوانین می‌توانند با یکدیگر مخالفت کند؛ که در این صورت یا یکی از آن‌ها انجام و دیگری متوقف می‌شود، یا هر دو به صورت جزئی اجرا می‌شوند، یا هر دو متوقف می‌شوند و قانون سومی انجام می‌شود؛ و این، با قانونمند بودن و هدفمندی این «قانون کلی و اساسی» در تناقض نیست. امام احمدالحسن در کتاب «توهم بی‌خدایی» می‌فرماید:

«هر قانون اساسی، خواه قانون اساسی برای حکمرانی یک دولت باشد و خواه قوانینی برای اجرای کاری خاص، متضمن مقرراتی چند است که بعضاً و در برخی

۱- طبیعتاً با وجود رسول و با دخالت غیبی می‌تواند دوباره انجام شود ولی این‌ها شرایط طبیعی محسوب نمی‌شوند.

نقاط خاص ممکن است با دیگر قوانین هم‌خوان نباشد. بنابراین یکی از آن‌ها اجرا می‌شود و دیگری که در این بخش قرار دارد معطل می‌ماند، یا هر دوی آن‌ها به صورت جزئی اجرا می‌شوند، یا هر دو معطل شده و برای حل این اشکال، قانون سومی در این قانون اساسی گنجانیده می‌شود و ... قانون اساسی، مجموعه قوانینی است که برای سهولت اجرای عملی خاص وضع شده و نمی‌توان از آن خرده گرفت و آن را به دلیل تعاملش با یک بخش جزئی استثنایی - که نقص در پذیرنده باعث آن شده و نه به دلیل وجود اشکال در "بخشنده" یا "سازنده اصلی" غیرهدفمند به شمار آورد.»^۱

علیت قانونی حتمی است

مسئله «علیت» توسط فیلسوفان قدیم و جدید،^۲ و بزرگان دین تا برسد به فیزیک‌دان‌ها همواره مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.^۳ اختلافات بسیاری در شکل‌دهی به علیت (سببیت) و ارتباط میان علت و معلول (سبب و مسبب)، و حتی در اثبات خود «علیت» وجود دارد.

روشن است که ما در این بحث، اصل علیت را به معنی اینکه هر حادثه یا تغییر، سبب و علتی دارد مطرح می‌کنیم و نیز میان علیت و جبرگرایی همان‌طور که خواهد آمد - تفاوت قائل می‌شویم. قانون علیت هر چیزی را که مسبوق به عدم^۴ است شامل می‌شود و بر معجزه

۱- امام احمدالحسن، کتاب توهم بی‌خدایی، پاورقی ص ۲۰۸.

۲- مثل «هیوم» که علیت را به عنوان یک قانون عقلی نمی‌پذیرد.

۳- تا آنجا که در مکانیک کوانتوم، «علیت» لغو شده است. بور می‌گوید: «مکانیک کوانتوم می‌خواهد به‌طور کامل از اندیشه علی کلاسیک خالی شود.» و عده‌ای دیگر برای تفسیر علیت، به نظریه چندجهانی گرایش پیدا کرده‌اند؛ و نظریه‌ای که «هیو اورت» آن را نظریه پردازی کرده است.

۴- مسبوق به عدم، یعنی پیش از وجود داشتن، عدم بوده است و به عبارت دیگر موجودی که وجودش آغازی دارد.

هم - که همان طور که گفته شد از این قانون بیرون نمی‌رود - انطباق دارد. پس قانون سببیت یا علیّت، حتمی و اجتناب‌ناپذیر است و نمی‌توان آن را الغا کرد؛ چه توسط مردان دین هنگام سخن‌راندن در خصوص معجزات، و چه توسط ملحدانی که از طریق معجزه با دیانت‌ها بیکار می‌کنند و نه حتی توسط برخی از فیزیک‌دان‌ها هنگام پرداختن به فیزیک کوانتوم یا پرداختن به ناپایداری‌های کوانتومی که باعث انفجار بزرگ شد.

دلیل حتمی بودن قانون «علیت» فقط تجربی نیست، بلکه عقلانی است؛ زیرا الغای علیّت - به‌سادگی - به نتیجه‌ای ناممکن منجر می‌شود: این امکان به وجود خواهد آمد که از عدم مطلق، حادثه یا تغییری بدون هیچ سبب و علتی - رخ دهد و این یعنی عدم مطلق، مؤلّد است، که البته مخالف بدیهیات است. از عدم مطلق به‌خودی‌خود - امکان ندارد هیچ وجودی تولید شود؛ زیرا هیچ «موجودیتی» در آن وجود ندارد.

امام احمد الحسن می‌فرماید:

«علیت: یعنی هر حادثه و تغییری، سبب و علتی دارد که باعث حادث شدن یا رخ‌دادن آن تغییر می‌شود. علیّت قانونی حتمی است؛ زیرا نقض آن مستلزم آن است که عدم مطلق مولد باشد؛ در حالی که چنین چیزی محال است. اینکه عدم مطلق نامولّد است، از بدیهیات است و به نظریه‌پردازی و اثبات نیاز ندارد. عقل به‌روشنی حکم می‌کند که عدم مطلق به‌خودی‌خود نمی‌تواند تولیدکننده باشد؛ زیرا عدم مطلق به‌طور کامل فاقد موجودیت است و بنابراین نمی‌توان تصور نمود که از آن چیزی صادر شود.»^۱

(مترجم، برگرفته از کتاب توهم بی‌خدایی، فصل ششم)

۱ - امام احمد الحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۵۷۴.

باید توجه داشته باشیم اگر ما علت ایجاد چیز معینی را ندانیم هرگز به معنی فقدان یا وجودنداشتن این علت و سبب نخواهد بود و همان طور که امام احمدالحسن می‌فرماید «علیت» به دو دلیل، حتمی است:

اول: دلیل عقلی، که می‌گوید عدم، نامولّد است، و فاقد شیء نمی‌تواند اعطاکنندهٔ شیء باشد.

دوم: دلیل علمی که بر مشاهده - که پایه و اساس علوم جدید است - تکیه دارد. تمام پدیده‌های رصدشده و مشاهده‌شده، تابع قانون علیت هستند و هرگز سابقه نداشته است که پدیده‌ای در سطح بالاتر از رخدادهای کوانتومی تابع قانون علیت نبوده باشد، و نمی‌توان از نتیجهٔ این مشاهدات غافل شد.

امام احمدالحسن می‌فرماید:

«... ولی ابطال علیت در واقع فرار از ارائهٔ راه‌حل است، نه یک راه‌حل. در واقع ابطال علیت نقص عقلی و فلسفی بزرگی در آنچه مکانیک کوانتوم مطرح می‌کند، به شمار می‌رود. قانون علیت از بدیهیات است و عقل نمی‌پذیرد که علیت ملغی و باطل شود؛ زیرا عدم، نامولّد است و هیچ ماهیتی در عدم وجود ندارد تا بتواند نتیجه‌ای حاصل کند؛ یا می‌توانیم بگوییم فاقد شیء، قادر نیست اعطاکنندهٔ شیء باشد.

نهایت آنچه در اینجا می‌توان ابراز داشت، این است که دلیل پیدایش این رویدادهای کوانتومی در مرزهای کیهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، مجهول است، و اصولاً سخن بر سر این نیست که مطلقاً علت و سببی وجود ندارد؛ چراکه حادث‌شدن چیزی بدون سبب، امکان‌پذیر نیست. این مسئله نه تنها ناقض دلیل عقلی است، بلکه بر تمام پدیده‌های رصدشده یا مشاهدات ما در این کیهان در سطح بالاتر از رویدادهای کوانتومی نیز خط بطلان می‌کشد. دانش بر پایهٔ مشاهده استوار

است و این مشاهدات تأثیر زیادی در اثبات بسیاری از تئوری‌های علمی دارند. بنابراین نمی‌توان از نتیجه مشاهدات در کیهانی که در آن زندگی می‌کنیم - که مؤید این مطلب است که برای هر رویدادی، علتی وجود دارد - غفلت ورزیم. در نهایت می‌توان چنین گفت که در باور برخی از آن‌ها یا این موضوع ربطی به علم ندارد یا این قضیه به هر صورتی که رخ بدهد، در واقع فرآیندی است برای ترویج و بازارگرمی الحاد.^۱

و نیز در همان کتاب می‌گوید:

«نمی‌توان گفت این رویدادهای کوانتومی قطعاً بدون علت هستند؛ زیرا چنین حکمی با واقعیت علیتی که عقل به آن حکم می‌کند یا دست‌کم ما آن را در تمام پدیده‌های پیرامون خود شاهد هستیم، در تعارض است. در ضمن این نظریه‌پردازی به دلیلی برای اثبات قطعی نیاز دارد و مادام که یقینی برای اینکه تمام وجود و هستی، فقط همین کیهانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم، حاصل نشود، چنین دلیلی وجود نخواهد داشت. این در حالی است که بسیاری از فیزیک‌دانان نظری و کیهان‌شناسان، امروزه تئوری‌های چندجهانی را با این احتمال که برخی از این جهان‌ها بر برخی دیگر تأثیرگذارند، مطرح و عرضه نموده‌اند.»^۲

معجزه نیز تابع این قانون است. هر معجزه، عامل و سببی دارد، ولی تمامی این علل و اسباب در ضمن ماده قرار نمی‌گیرند؛ بنابراین نمی‌توان تمامی عوامل و اسباب را فقط در ماده خلاصه کرد. همچنین خداوند، عامل مستقیم برای انجام معجزه نیست؛ زیرا امکان ندارد یک موجودی علوی به هر صورتی که باشد - بدون تجلی خود در تمامی جهان‌های پایین‌تر

۱- امام احمدالحسن، توهّم بی‌خدایی، ص ۴۷۷.

۲- امام احمدالحسن، توهّم بی‌خدایی، ص ۴۷۸.

از خودش، به عالم جسمانی ما متصل شود.^۱

در اینجا دو دیدگاه افراطی مخالف با آنچه تاکنون بیان داشته‌ام را در قالب دو نکته یادآور می‌شوم:

- تمام اسباب و مسببات (علت و معلول‌ها) الزاماً باید مادی باشند؛ این دیدگاهی است که به‌طور معمول خدانا باوران مطرح می‌کنند.

- خداوند می‌تواند سبب مستقیم در کارکرد معجزه باشد، بدون هیچ واسطه‌ای؛ این دیدگاهی است که برخی از متدینین مطرح می‌کنند.

در ادامه، نکته اول را بررسی می‌کنیم، و بحث و بررسی نکته دوم را به قسمت بعدی موکول خواهیم کرد.

آیا «سبب» همیشه باید مادی باشد؟

ملحدان، همه اسباب و مسببات را به ماده برمی‌گردانند. این وضعیت فقط به ملحدان خلاصه نمی‌شود؛ بلکه بسیاری از مردم به وجود خداوند سبحان اقرار دارند و در عین حال، مادی‌گرا هستند. گل، چشم‌های آنان را پوشانده است و آن‌ها فطرت خود را آلوده کرده‌اند؛ به‌طوری که [اصلاً] غیب را نمی‌بینند و فقط ماده را می‌بینند و تمامی علل و عوامل را به آن برمی‌گردانند و اگر حادثه‌ای اتفاق بیفتد که مثلاً با اعتقادات راسخ آن‌ها مخالف باشد

۱- برخی از این کلام چنین برداشت کرده‌اند که ما عجز و ناتوانی را به خداوند سبحان نسبت می‌دهیم و می‌گوییم او نمی‌تواند بدون تجلی خود در تمام جهان‌های پایین‌تر، با جهان جسمانی ما اتصال برقرار کند. این موضوع ربطی به توانایی و قدرت خداوند متعال (که بسیار بالاتر از چنین نسبت‌هایی است) ندارد؛ بلکه به توانایی و قدرت فرد پذیرنده ارتباط دارد. اتصال مستقیم خداوند سبحان و متعال - که نوری است که هیچ ظلمتی در آن راه ندارد - با عوالم خلقت که آمیزه نور و ظلمت هستند به معنی فنای عوالم خلقت، و فقط بقای آن معبود سبحان است.

می‌بینیم که تأویل می‌کنند و برای هر چیزی توجیهی می‌آورند.

می‌گوییم: رخداد یا تغییر موجود در سطح مادی باید با زنجیرهٔ اسباب و علل خود بر اساس نیروها و قوانین دقیق تنظیم‌کنندهٔ این کیهانی که در آن زندگی می‌کنیم به سرآغاز کیهان بازگردد. سرآغاز این کیهان با انفجار بزرگ یا ناپایداری‌های کوانتومی بود که منجر به انفجار بزرگ شد، و این حوادث کوانتومی، ناگزیر باید عامل و سببی داشته باشد. این‌ها از خلاً مطلق نیامده‌اند؛ بلکه از یک فضای کوانتومی سرشار از «وجود» آمدند:

«موضوع باید دربارهٔ وجود سبب اصیل یا علتِ اصلی بی‌نیاز از علت باشد. به‌عنوان مثال فرض وجود داشتن قانون جاذبه در ابتدا، وجود علتی قبل از آن را که پدیدآورنده‌اش بوده است الزامی می‌سازد؛ چرا که طبق نظریهٔ M گرانش الزاماً از ذرات گراویتون یا ریسمان‌های گراویتون ناشی می‌شود و این ذرات یا ریسمان‌ها یا پوسته‌ها قطعاً باید از علتی که آن‌ها را به وجود آورده است، برخوردار باشند و این تسلسل همچنان ادامه دارد. اگر این‌ها چنین درمی‌یابند که قانون جاذبه، علت پیدایش هستی در زمان صفر است، این مطلب نافی وجود خداوند نیست؛ بلکه بر عکس مؤید وجود اوست؛ زیرا این‌ها حدوث عالم مادی را اثبات کرده‌اند و اینکه آغازش با انفجار بزرگ و بر اساس قوانینی بوده است و این قوانین خود بر وجود قانونگذار دلالت می‌کند. به این ترتیب این‌ها ثابت کرده‌اند که این تسلسل تا قبل از انفجار بزرگ ادامه دارد تا اینکه به علت ازلی منتهی و متوقف شود. ما می‌گوییم: این علت ازلی همان خداوند سبحان و متعال است.»^۱

بنابراین زنجیرهٔ اسباب و علل در این عالم جسمانی حتماً ما را به یک «سبب غیبی»

می‌رساند یا به بیان دقیق‌تر- ما را به زنجیره‌ای از اسباب غیبی دیگری می‌رساند تا در نهایت به سبب و علت اصلی ازلی برسیم. منظور ما از «غیبی» با توجه به نظریه‌های چندجهانی- جهان‌های یا کیهان‌های دیگری غیر از کیهان مادی و جسمانی خودمان است و به آن صورتی که ممکن است برخی ما را متهم کنند، این نوعی خیال‌پردازی و تفکر متافیزیکی نیست. تا به امروز چنین یقینی حاصل نشده است که تمام وجود و هستی، ماده یا فقط همین کیهانی باشد که ما در آن زندگی می‌کنیم:

«و مادام که یقینی برای اینکه تمام وجود و هستی، فقط همین کیهانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم حاصل نشود، چنین دلیلی وجود نخواهد داشت. این در حالی است که بسیاری از فیزیک‌دانان نظری و کیهان‌شناسان، امروزه تئوری‌های چندجهانی را با این احتمال که برخی از این جهان‌ها بر برخی دیگر تأثیرگذارند، مطرح و عرضه نموده‌اند.»^۱

پس هر حادثه یا تغییر، سبب و علتی دارد و این معجزه را هم شامل می‌شود؛ پس امکان ندارد معجزه از قانون اجتناب‌ناپذیر علیت بیرون برود؛ و معجزه، دخالتی غیبی را در میان زنجیرهٔ اسباب مادی نشان می‌دهد.

اما چگونه این دخالت غیبی امکان‌پذیر است؟ می‌توان این دخالت را با نیروهایی که از کیهان‌ها عبور می‌کند یا با تاثیر کیهان‌های دیگری که به‌عنوان مثال با جهان ما در تماس هستند نشان داد؛ و طبیعتاً منظور ما تماس با ابعاد «زمان-مکان»- که در چهارچوب همین کیهان قرار می‌گیرند- نیست. همچنین به همین روش می‌توان به‌عنوان مثال- امکان تأثیر گذاشتن نفس بر جسم را متوجه شد؛ با وجود اینکه نفس در جهان دیگری غیر از همین

جسمانی مادی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. امام احمدالحسن در کتاب توهم بی‌خدایی می‌فرماید:

«ولی چرا ما نفس را با چشمانمان نمی‌بینیم؟ دلیلش ساده است؛ اینکه نفس در عالم دیگری، غیر از جهان جسمانی مادی که ما در آن به سر می‌بریم قرار دارد. اما این نفس چگونه می‌تواند روی کالبد ما اثر بگذارد؟ تفسیر علمی این موضوع، حداقل از طریق نیروهای عبورکننده بین کیهان‌ها، که در فصل ششم توضیح داده خواهد شد، امکان‌پذیر است. این امکان وجود دارد که یک جهان بر جهان دیگر تأثیر بگذارد یا موجودات یک جهان بر موجودات جهان دیگر بدون تماس حسی مادی، تأثیر بگذارند. از این راه می‌توانیم نحوه تأثیرگذاری عالم آنفس بر این جهان مادی را که در آن زندگی می‌کنیم، درک نماییم.»^۱

و نیز می‌فرماید:

«به نظر من الغای علیت در واقع فرار از ارائه راه‌حل است، نه یک راه‌حل. ما به‌سادگی می‌توانیم از طریق ایده‌ای که هیو اورت مطرح کرده است دلیل بیاوریم که این دلیل، همان وجود داشتن کیهان‌های دیگری است که ممکن است برخی از آن‌ها بر برخی دیگر اثرگذار باشد؛ در این صورت ناپایداری‌های کوانتومی عبارت‌اند از آثاری از جهان مجاور جهان ما یا آثار عبورکننده در بین جهان‌ها.»^۲

یکی از آن‌ها بر بنده احتجاج و اعتراض کرد و گفت: چه تفاوتی میان معجزه و هر حادثه دیگر وجود دارد، اگر هر دو زنجیره‌ای از اسباب دارند و هر دو ما را به سبب اصیل و ازلی

۱- امام احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۲۹۴.

۲- امام احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۵۵۸.

می‌رسانند؟ بنده این پرسش را چنان پر اهمیت یافتم که عنوان بعدی این تحقیق را به آن اختصاص می‌دهم.

آیا ممکن است خداوند سبب مستقیم برای معجزه باشد؟

برخی از دین‌داران تصور می‌کنند عامل انجام معجزه، خودِ خداوند سبحان و متعال به صورت مستقیم است؛ یعنی خداوند سبحان و متعال همان کسی است که به صورت مستقیم دخالت می‌کند و باعث می‌شود پدیده‌ای اتفاق بیفتد تا به سوی خودش راهنمایی کند یا به اتصال خودش با یکی از مخلوقاتش دلالت نماید و وجود هیچ واسطه‌ای برای هر اسباب دیگری را متصور نیستند.

ما می‌گوییم: این نیز یک برداشت نادرست است.

حقیقت آن است که زنجیره‌ای از علل و اسباب وجود دارد که به یک علت ازلی حکیم - که همان خداوند سبحان و متعال است - منتهی می‌شود.

این فرآیند برای هر رویداد یا تغییر در این جهان مادی نیز منطبق می‌شود؛ به گونه‌ای که زنجیره‌ای از اسباب و علل در سطح مادی ما را به «انفجار بزرگ» خواهد رساند یا به عبارت دیگر بر اساس نظریهٔ M (M-Theory) ما را به قانون جاذبه می‌رساند؛ ولی جاذبه نیز به نوبهٔ خود - به علت و سبب نیاز دارد. طبق نظریهٔ M جاذبه متشکل از ذرات گراویتون یا ریسمان‌های گراویتون است که این ذرات نیز به نوبهٔ خود باید علت و عاملی برای وجود خود داشته باشند و به همین ترتیب زنجیرهٔ علیّی ادامه می‌یابد تا آنکه به سبب اصلی یا علت اصیل ازلی می‌رسد؛ به همان صورتی که در سخن پیشین امام احمد الحسن روشن شد. این یعنی سبب و علت اصیل هر رویداد یا تغییر، خداوند سبحان و متعال است و به این ترتیب سبب اصیل برای معجزه - درست مثل سبب هر حادثه در تمام جهان - خداوند سبحان و متعال است، ولی نه به

صورت مستقیم؛ بلکه از طریق زنجیره‌ای از اسباب و علل، که مخلوق خداوند سبحان و متعال هستند. این اسباب و علل عبارت‌اند از:

«مواد، نیروها و انرژی‌هایی است که زنجیره‌ای از علل و اسباب، آن‌ها را پدید آورده‌اند، که این زنجیره به مسبب اصلی یعنی خداوند سبحان، منتهی می‌شود.»^۱

هرچیز که وجود دارد نور وجودی خودش را به‌طور مستمر از خداوند سبحان و متعال، و استمرار وجودش را از خداوند سبحان و متعال می‌گیرد، ولی نه به صورت مستقیم. خداوند سبحان و متعال به‌طور مستقیم و بی‌واسطه نمی‌آفریند یا خودش آن را برپا می‌دارد:

«البته مقصود این نیست که خداوند به‌طور مستقیم پدیدآورندهٔ خلق یا برپادارندهٔ آن است؛ بلکه مراد همان است که در قرآن فرموده: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ (و آسمان را با دستانی برافراشتیم و حقاً که ما وسعت‌دهنده هستیم). خداوند از داشتن دستان واقعی منزّه است. "آید: دست" در اینجا یعنی اسباب یا کارگزارانی که خداوند سبحان آن‌ها را پدید آورده است.»^۲

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ (و آسمان را با دستانی برافراشتیم و حقاً که ما وسعت‌دهنده هستیم) یعنی آسمان "با دست‌هایی" بنا شده است؛ یعنی علل و اسبابی وجود دارد که خداوند آن‌ها را مسبب شده، و همان‌ها آسمان را برافراشته است.»^۳

یکی از آن‌ها این سؤال را مطرح کرده است: چرا ممکن نیست خداوند سبحان و متعال

۱- امام احمدالحسن، توهّم بی‌خدایی، ص ۱۵۸.

۲- امام احمدالحسن، توهّم بی‌خدایی، ص ۵۶۵.

۳- امام احمدالحسن، توهّم بی‌خدایی، ص ۵۶۷.

به‌طور مستقیم بیافریند و سببی مستقیم برای معجزه باشد؟ مگر نه این است که معجزه دلالتی برای خداوند سبحان و متعال است؟! آیا این به آن معنا نیست که او خودش به‌صورت مستقیم در معجزه به‌گونه‌ای دخالت می‌کند که معجزه بر او دلالت داشته باشد؟ آیا خداوند سبحان - که قادر است هر چیزی را برپا کند - نمی‌توانسته چنین کند؟ و چرا نیازمند به زنجیره‌ای از علل و اسباب بوده است تا امرش به آفرینش یا هر پدیده یا تغییری برسد؟!

اول: یادآور می‌شود که این وضعیت، هیچ ارتباطی با توانایی و قدرت خداوند متعال ندارد (او بسیار بالاتر و بزرگ‌تر از چنین نسبت‌هایی است)؛ بلکه به قدرت و توانایی «پذیرنده» ارتباط دارد. دخالت مستقیم خداوند - که نوری است بدون ظلمت و تاریکی - در عوالم خلقت - که ترکیب نور و ظلمت هستند - امکان‌پذیر نیست؛ زیرا معنایش فنای عوالم خلقت، و باقی ماندن فقط - آن معبود سبحان است.

هیچ موجود بلندمرتبه‌ای نمی‌تواند بدون آنکه در تمامی عوالم پایین‌تر از خود متجلی شده باشد به‌صورت مستقیم به عالم جسمانی متصل گردد و به این ترتیب محرک چیزی شود که در عالم جسمانی - که نور و تاریکی با هم است و نوری نیست که هیچ تاریکی در آن نباشد - قرار دارد؛ همچنین باید نزدیک‌ترین چیز ممکن به عالم جسمانی نیز باشد.

«صادر شده از حقیقتِ مطلق یا همان نزدیک‌ترین مخلوق به حقیقت مطلق نمی‌تواند تکرار شود؛ چراکه در غیر این صورت، همان اولی خواهد بود و نه دیگری. از همین رو مخلوقی که پس از اوست باید نسبت به اولی از حقیقت مطلق دورتر یا از نظر مقام و مرتبه پایین‌تر باشد. در نتیجه، مخلوق اول حد واسط در خلقت مخلوق دوم است، یا همان طور که حق تعالی فرموده است "با دو دستم": ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ (گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا

بزرگی فروختی یا از عالی مقامان بودی؟) و به این ترتیب مخلوق اول در مقایسه با دوم، "دست خداوند" تلقی می‌شود و نیز مخلوق دوم در مقایسه با سومین "دست خدا" می‌شود؛ به عبارت دیگر، یک یا دو دست وجود ندارد، بلکه دست‌ها همان طور که حق تعالی می‌فرماید بسیارند: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ (و آسمان را با دستانی برافراشتیم و حقاً که ما وسعت‌دهنده هستیم).^۱

همچنین امام احمدالحسن می‌فرماید:

«روح متعالی نمی‌تواند به‌طور مستقیم با عالم جسمانی اتصال و ارتباط داشته باشد، مگر اینکه در تمام عوالم آفرینش پایین‌تر از خودش تجلی داشته، تا در نهایت به عالم اجسام برسد و به آن متصل شود؛ لذا محرک جسم نمی‌تواند چیزی غیر از نور و ظلمت باشد؛ و حتی این محرک باید نزدیک‌ترین چیز به عالم جسمانی باشد؛ و او حتماً و قطعاً مخلوق بوده، نمی‌تواند نور محض (یعنی نوری که هیچ ظلمتی در آن راه ندارد) باشد؛ زیرا او در ظلمت تجلی یافته است. بر این اساس نمی‌توان چنین گفت که خداوند (که نوری است بدون هیچ ظلمتی) جسمی را در این عالم سفلی به‌طور مستقیم و مماس با آن حرکت می‌بخشد؛ تعالی الله عما یشركون (خداوند برتر از آن است که شرک بورزند).

بلکه چنین آشکار می‌شود که ماهیت وجودی خدای سبحان در عالم آفرینش، وجود نور اوست که به‌واسطه آن، موجودات در عوالم ظلمانی ظهور یافته‌اند و این‌گونه نیست که خداوند سبحان - که نوری است بدون هیچ ظلمتی - در عوالم آفرینش وجود و حضور داشته باشد؛ که در این صورت او نوری آمیخته‌شده با ظلمت خواهد بود و

۱- امام احمدالحسن. سیزدهمین حواری. انتشارات انصار امام مهدی (عج). چاپ اول. سال ۱۴۳۳ق. ۲۰۱۲م. ص

این محال و غیرممکن است! زیرا در این صورت معنای آن، فنای عوالم آفرینش و بقای خداوند سبحان بدون مخلوقاتی که او آفریده است، خواهد بود.

فهمیدن این معنا و حقیقت در عقیده و توحید از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است؛ چراکه روشن می‌سازد معنای این گفته که "ان الله موجود فی کل مکان: خداوند در هر مکانی حضور دارد" به این معنا نیست که لاهوت مطلق، در همه مکان‌ها حضور دارد؛ زیرا در این صورت، سخن شما به معنی حلول لاهوت مطلق در مخلوقات و موجودات خواهد بود و چنین چیزی همان طور که قبلاً بیان شد، محال است؛ بلکه حقیقت آن است که وجود خدا در عوالم آفرینش هنگامی که آن را با نورش ظاهر گردانید، همان تجلی او در موجودات است.»^۱

آیا بعد از شناخت سبب و علت، معجزه همچنان معجزه باقی می‌ماند؟

اعتراف ما به اینکه معجزه نیز در سیطره قانون علیت است و باید سلسله اسباب و علی داشته باشد تا منجر به وقوع آن بشود اشکالی را که در ادامه می‌آید پیش می‌کشد: چه معنایی دارد که معجزه بعد از شناخت اسبابی که در وراثت قرار دارند همچنان معجزه باقی بماند؟

این اشکال به کسی برمی‌گردد که تمامی علل و مسببات را به عالم جسمانی یا عالم مادی یا به عبارت دیگر به عوامل طبیعی برمی‌گرداند؛ در حالی که ما چنین وضعیتی نداریم؛ زیرا ما می‌گوییم: «وجود» فقط عالم جسمانی نیست، بلکه کیهان‌ها یا جهان‌های متعددی وجود دارند و نیز نیروهای عبورکننده از کیهان‌ها هم وجود دارند، و این اجازه دخالت غیبی را

به صورت قانونمند، منظم و هدفمند فراهم می کند.

به طور کلی بیان کردیم که «علیت» ضروری و یک قانون عقلی است و معجزه، باید علت و سببی داشته باشد، با توجه به این نکته که ما علل و اسباب را فقط منحصر به عالم مادی نمی دانیم، زیرا «وجود» بسیار بزرگتر از این عالم جسمانی است که در آن زندگی می کنیم. در سلسله اسباب معجزه، دخالتی غیبی یعنی زنجیره ای از اسباب و علل از عوالم غیب یا -طبق نظریه چندجهانی- از کیهان های دیگر وجود دارد، و این دخالت قانونمند، منظم و هدفمند است و این گفته را نمی پذیریم که سبب مستقیم وقتی رویدادی در عالم جسمانی رخ بدهد خود خداوند سبحان و متعال باشد؛ چه در خصوص یک پدیده عادی و چه در خصوص یک رویداد معجزه آسا، خداوند بسی برتر و بزرگتر از چنین نسبت هایی است؛ زیرا معنای این گفته همان طور که روشن شد فنای عوالم خلقت و بقای خداوند سبحان خواهد بود، و نه هیچ چیز دیگر.

فرق میان معجزه، و هر پدیده و رویداد دیگری چیست؟

حال اگر لازم است و حتماً معجزه باید سببی داشته باشد، پس فرق میان معجزه و هر رویداد دیگری چیست؟

واقعیت آن است که هرچه در کیهان وجود دارد و هرچه اتفاق می افتد و دگرگون می شود، وابسته به خداوند سبحان و متعال است، و لازم است وجود خداوند سبحان و متعال را از طریق دلیل عقلی برای ما اثبات کند. امام احمدالحسن می فرماید:

«هر کدام از شما باید خدا را در هرچیز، با هرچیز، بعد از هرچیز و قبل از هرچیز ببیند، تا جایی که خدا را بشناسد و پرده ها از برابرش برداشته شود، تا همه چیز را به واسطه خدا ببیند؛ که در این صورت دیگر شما آثار (خلقت) را دلیل بر مؤثر سبحان

نخواهید برشمرد، بلکه او را دلیل بر آثار خواهید دانست.

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: ... چگونه من به آثاری که در وجود خود به تو محتاج‌اند بر وجود تو استدلال کنم؟ آیا موجودی غیر از تو ظهوری دارد که از آن تو نباشد و بتواند مظهر تو و سبب ظاهرشدن تو باشد؟ تو کی از نظرها پنهان بودی تا به دلیل و برهان نیاز داشته باشی که به تو راهنمایی کند؟! و کی از ما دور بودی تا آثار و مخلوقات، ما را به تو برساند؟! دیده‌ای که تو را همراه خود نمی‌بیند کور است، و زیان دیده قلب آن بنده‌ای که از محبت تو بهره‌ای ندارد...»^۱

و این کار نیازمند تلاش و کوشش بسیار است؛ زیرا ما در دنیای امتحان با جسم و ماده پوشیده شده‌ایم؛ ولی معجزه کمک و مساعدت بزرگی در این امتحان است تا پاسخ‌های درست را ارائه دهد، و هرچه معجزه نیرومندتر باشد مجال غیب در آن، کمتر است، تا آنجا که به معجزه قاهر می‌رسد که نشان‌دهنده وجود نیروی غیبی، صاحب درک و هدفمند است، و در آن زمان این معجزه الزام‌آور خواهد بود و امتحان را لغو می‌کند. پس حتی در سطح حوادث معجزه‌آسا - که موضوعی برای ایمان هستند - باید امکان تفسیر یا تأویل باقی بماند تا وادارکننده بر ایمان نباشد.

وقتی شخص «الف» به‌عنوان مثال سنگی روی زمین پرتاب می‌کند و به سقوط آن نگاه می‌کند که مطابق با یک مسیر مشخص است، او به چنین مشاهده‌ای عادت کرده است و این تجربیات به او این امکان را می‌دهد تا مشاهده خود را با روش تجربی، دوباره تکرار کند و به این ترتیب می‌تواند با بهره‌گیری از قوانین فیزیک، حرکت و سرعت آن را تفسیر کند و مکان سقوط سنگ را به‌طور مشخص پیش‌بینی کند؛ همان‌طور که می‌تواند سرعت آن را در هر

لحظه و مسیری که خواهد پیمود پیش بینی نماید. چه بسا این تفسیر برای عده‌ای کافی باشد؛ ولی -خوشبختانه- برخی دیگر به آن بسنده نمی‌کنند و درباره علت و سبب وجود این قوانین پرس و جو می‌کنند، و می‌پرسند به‌طور مشخص -چه چیزی قانون جاذبه را ایجاد کرده است؛ و این علم را وادار می‌کند که برای جست‌وجوی علل رویدادها به جاهایی دورتر سفر کند. چه بسا ما را به زنجیره اسباب مادی برساند؛ مثلاً ما را به پیدایش زندگی روی این زمین یا پیدایش اولین خودنسخه‌بردار بر روی این زمین برساند که پدیده‌ای است که احتمال ایجاد آن بر اساس قوانین طبیعت، بسیار ضعیف و حتی در حد صفر و ناممکن است و حتی عمر کیهان، برای امکان تحقق آن به‌صورت طبیعی کافی نیست، و ممکن است ما را به دورتر از آن، تا پیدایش هستی، یعنی تا انفجار بزرگ یا ناپایداری‌های کوانتومی ببرد که باعث انفجار بزرگ شده است؛ رویدادی که به‌خودی‌خود -سرآغاز نیست، بلکه تنها سرآغاز همین کیهان مادی ماست، که خودش به یک مسبب غیبی یعنی مسببی از جهانی دیگر- نیاز دارد و این زنجیره اسباب و علل همان‌طور که امام احمدالحسن در کتاب توهّم بی‌خدایی بیان کرده است -تا رسیدن به «سبب اصلی ازلی» ادامه می‌یابد.

حال بیایید از جهت دیگری تصور کنیم: شخصی ادعا کرده که از طرف خداوند سبحان و متعال فرستاده شده است، و سپس فلان شخصیت دینی موجود در زمان او بیاید و او را تکذیب کند و به او ناسزا بگوید و حتی یک گواهی و نشانه از طرف خداوند برای آنچه می‌گوید درخواست کند. حال تصور کنید در همان لحظه سنگی روی سرش سقوط کند و او را بکشد. این پدیده به‌خودی‌خود از نظر قوانین طبیعی ناممکن نیست، ولی احتمال ایجاد و هم‌زمانی آن با دعوت این شخص فرستاده، بسیار ضعیف است؛ به‌گونه‌ای که بعد از اثبات وجود خدا، وجود دخالتی غیبی که چنین اموری را اجرا می‌کند به‌جای اینکه بگوییم این پدیده، صرفاً یک رخداد تصادفی بوده است، برتری خواهد داشت. پس در دل این حادثه معجزه‌آسا، یک مداخله غیبی نزدیک وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که توجه به آن، تلاش و کوشش

بسیار کمتری را نسبت به حوادث عادی یا همان «عادت» لازم می‌گرداند و امتحان را آسان‌تر می‌سازد. پس معجزه، به دخالت غیبی دلالت می‌کند و این دخالت غیبی به‌ندرت اتفاق می‌افتد؛ زیرا خداوند سبحان و متعال به جز از طریق اسباب طبیعی، در کارها مداخله نمی‌کند؛ مگر برای حکمتی بالغه و در حالاتی نادر! از این رو، وقوع معجزه در مقایسه با حوادث عادی، به‌ندرت اتفاق می‌افتد و این تنها یک نتیجه است و تعریف ذاتی برای معجزه محسوب نمی‌شود.

ولی اینکه تشخیص بدهیم آیا یک رویداد، معجزه است، و جدا کردن و متمایز ساختن آن از حوادث عادی به‌صورت قطعی و یقینی، یا متمایز ساختن از هم‌زمانی ممکن با رویدادهای عادی، در حالتی که معجزه برای ایمان آوردن جاری شده است، به‌خودی‌خود و به‌طور مستقل امکان‌پذیر نیست؛ زیرا چنین معجزه‌ای، همواره عرصه و مجالی برای ابهام و شبهه باقی می‌گذارد.

فصل پنجم

انکار معجزات

انکار معجزات

محور اصلی بحث‌ها و مناقشات فلسفی معجزه - اساساً - بر محور مصداقیت و مقبولیت برخی متون یهودی و مسیحی - که در دو عهد قدیم و جدید به معجزه اشاره می‌کنند - صورت پذیرفته است، و بسیاری از جریانات فکری وجود داشته‌اند که معجزه‌های گفته‌شده و به‌طور کلی - امکان پدیدآمدن معجزه را انکار کرده‌اند. هر دو گروه ملحدان و مؤمنان به خداوند سبحان و متعال در این جریانات فکری وجود دارند؛ با این تفاوت که عده‌ای معجزه را به‌طور کلی انکار کرده و گفته‌اند ناممکن است، عده‌ای گفته‌اند متونی که معجزات را توصیف کرده‌اند - در واقع - تأویل هستند و منظورشان معنای ظاهر نیست یا این متون تحریف شده‌اند، یا می‌توان معجزات را به‌خوبی به‌صورت طبیعی تفسیر و علت‌یابی کرد، یا نمی‌توان با اطمینان این معجزات را پذیرفت چراکه از طریق شهادت‌ها به ما رسیده‌اند.

اسپینوزا و معجزه

«باروخ اسپینوزا»^۱ قضیه معجزه را در فصل ششم کتاب خود «الاهوت و سیاست» مورد

۱- باروخ اسپینوزا Baruch Spinoza (۱۶۷۷-۱۶۳۲) فیلسوف هلندی و از مهم‌ترین فیلسوفان قرن هفدهم، و از مشهورترین کسانی است که اقدام به نقد کتاب مقدس کردند. «الاهوت و سیاست» از مهم‌ترین کتاب‌های اوست.

بحث و بررسی قرار داده است.

می‌توانیم استدلال «اسپینوزا» را برای انکار معجزه به صورت زیر خلاصه کنیم: قوانین طبیعت، قوانینی ازلی و نشان‌دهندهٔ خواست خدا هستند، درست مثل خود «ماهیت طبیعت» که همان ماهیت خداوند است؛ و از آنجا که معجزه زیرپا گذاشتن قوانین طبیعت است و از آنجا که ارادهٔ خداوند نمی‌تواند نقض شود، پس امکان ندارد معجزه اتفاق بیفتد.

وی در استدلال خود به یکپارچگی قوانین طبیعت و ارادهٔ خداوند سبحان و متعال تکیه کرده است.

«باروخ اسپینوزا» می‌گوید:

«وقتی کتاب می‌گوید: این چیز یا آن چیز، واقعاً طبق قوانین و نظام طبیعت رخ داده، نه به این دلیل است که طبیعت گاهی از "انجام‌دادن" بازمانده، یا آن‌طور که عموم تصور می‌کنند. از نظام خود خارج شده است.»^۱

وی اعتقادات عموم مردم به معجزات را توصیف کرده، می‌گوید:

«عموم مردم گمان می‌کنند خدا تا زمانی که طبیعت بر مسیر عادی خود حرکت می‌کند کاری در طبیعت انجام نمی‌دهد، و برعکس وقتی خدا کاری انجام دهد، فاعل بودن طبیعت و علت‌های طبیعی طبیعت، باطل می‌شود. بر این اساس آن‌ها به‌طور مشخص دو نیرو را که هرکدام از دیگری متمایز است به تصویر می‌کشند: قدرت خدا، و قدرت چیزهای طبیعی؛ و اگرچه دومین نیرو به نحوی در سیطرهٔ آنچه خداوند یا مخلوقاتش که به‌واسطهٔ او حکم می‌کنند قرار دارد (که در حال حاضر بیشتر مردم چنین تصویری را ترجیح می‌دهند) اما در خصوص معنای این قدرت یا آن قدرت، و نیز معنای خداوند، آن‌ها هیچ شناختی

۱- اسپینوزا، لاهوت و سیاست، فصل ششم، ص ۲۱۰

ندارند، جز اینکه تصور می‌کنند "قدرت اول" مثل قدرت یک پادشاه بزرگ است، و "قدرت طبیعت" هم مثل یک نیروی مرموز و اسرارآمیز است. بنابراین عموم مردم حوادث طبیعی خارق‌العاده را معجزات یا کارهای خدا می‌نامند و ترجیح می‌دهند علت‌های طبیعی چیزها را نشانسانند و تمایل دارند فقط دربارهٔ چیزهایی صحبت کنند که هیچ آگاهی‌ای از آنها ندارند...»^۱

«ولتر» نیز شبیه همین استدلال را در «دایرةالمعارف فلسفه» می‌گوید:

«معجزه، تخطی از قوانین ریاضی الهی تغییرناپذیر و ابدی است. از این دیدگاه، معجزه تناقضی را نشان می‌دهد؛ زیرا امکان ندارد قانونی تغییرناپذیر باشد و در عین حال بتواند نقض شود.»^۲

اینکه او فرض می‌کند قانون طبیعی، نمی‌تواند نقض شود و تعریف او از معجزه به معنای نقض کردن چیزی است که محال است نقض شود، معجزه را از همان ابتدا ناممکن می‌کند. وی همچنین می‌گوید:

«محال است آفرینندهٔ حکیم مطلق، قوانینی وضع کند و سپس آنها را زیر پا بگذارد... ولی بدیهی است که خداوند - که حکیم و تواناست - از همان ابتدا این سازوکار عظیم یعنی کیهان - را به خوبی و به طور کامل تنظیم کرده است؛ بنابراین اگر عیب‌هایی در طبیعت و ماده وجود داشته باشد خداوند طرح و نقشهٔ آن را از همان ابتدا ریخته بوده است و هیچ دلیلی ندارد که چیزی را در آن تغییر بدهد.»^۳

۱- اسپینوزا، لاهوت و سیاست، فصل ششم، ص ۲۱۳

۲- ولتر، دایرةالمعارف فلسفه، ج ۲۰، فصل اول معجزه (ترجمهٔ شخصی):

https://books.google.com/books?id=esDz_0rPJhfsC

۳- منبع قبلی.

می‌توان اشکالات او را به صورت زیر خلاصه کرد: خداوند حکیم مطلق اگر می‌تواند قوانینی را که خودش وضع کرده است نقض کند، آیا نمی‌توانسته قوانینی کامل‌تر بیافریند تا هر چیزی را که می‌خواهد انجام بدهد شامل شود؟! اگر نقض قوانین و باطل کردنشان نشانه‌ای برای وجود خداوند سبحان و متعال است، آیا به این معنا نخواهد بود که وجود قانون دلالتی بر وجود خداوند سبحان و متعال ندارد؟! مگر نباید قوانین و نظم‌بخشی و تفکر، ما را به وجود خداوند سبحان و متعال راهنمایی کند؟! پس چگونه زیر پا گذاشتن همین قوانین، می‌تواند نشان‌دهنده وجود خداوند سبحان و متعال باشد؟!

سخن اسپینوزا، این اعتقاد او را نشان می‌دهد که خداوند با اسباب «طبیعی» کار می‌کند و اعمال طبیعت، همان کارهای خداوند، و اعمال خداوند نیز همان اعمال طبیعت است؛ بنابراین «اسباب و علت‌ها» طبق دیدگاه او، باید صرفاً مادی و طبق قوانینی باشند که این کیهان بر اساس آن‌ها جریان دارد؛ ولی سخن او از این نظر که او اعتقاد دارد به اینکه اسباب، فقط مادی و طبیعی هستند و منحصر کردن «وجود» در همین عالم جسمانی که در آن زندگی می‌کنیم و ارجاع همه اسباب و علت‌ها به ماده و طبیعت، درست نیست.

پاسخ به نظرات اسپینوزا: امکان ندارد فرض گرفته شود که غیر از طبیعت، چیزی وجود نداشته باشد و به این ترتیب ناگزیر تمامی اسباب و علت‌ها از طریق طبیعت تفسیر شوند؛ بلکه ما اعتقاد داریم عوالم و کیهان‌هایی با امکان تأثیرگذاری بر روی یکدیگر وجود دارند، و قوانینی نیز وجود دارند که یک قانون اساسی و نظام‌نامه رو به تکامل و هدفمند را تشکیل می‌دهند؛ پس این امکان وجود دارد که در حالت‌هایی معین قوانین با یکدیگر در تعارض قرار بگیرند و در نتیجه یکی از آن‌ها اجرا شود و دیگری معطل بماند، یا هر دو به صورت جزئی اجرا شوند، یا هر دو معطل بمانند و قانون سومی اجرا شود؛ و این با قانونمند بودن و هدفمند بودن این قانون اساسی در تناقض نیست.

امام احمدالحسن در کتاب توهم بی‌خدایی می‌فرماید:

« هر قانون اساسی، خواه قانون اساسی برای حکمرانی یک دولت باشد و خواه قوانینی برای اجرای کاری خاص، متضمن مقرراتی چند است که بعضاً و در برخی نقاط خاص ممکن است با دیگر قوانین هم‌خوان نباشد. بنابراین یکی از آن‌ها اجرا می‌شود و دیگری که در این بخش قرار دارد معطل می‌ماند، یا هر دوی آن‌ها به صورت جزئی اجرا می‌شوند، یا هر دو معطل شده و برای حل این اشکال، قانون سومی در این قانون اساسی گنجانیده می‌شود و ... قانون اساسی، مجموعه قوانینی است که برای سهولت اجرای عملی خاص وضع شده و نمی‌توان از آن خرده گرفت و آن را به دلیل تعاملش با یک بخش جزئی استثنایی - که نقص در پذیرنده باعث آن شده و نه به دلیل وجود اشکال در "بخشنده" یا "سازنده اصلی" غیرهدفمند به شمار آورد.»^۱

معجزه امکان ندارد با این قانون اساسی الهی، تعارض داشته باشد و آن را زیر پا بگذارد. اسپینوزا برای بازخوانی متن دینی - که رخ دادن معجزه از آن فهمیده می‌شود - نوع دیگری از نقد را ارائه می‌دهد. او می‌گوید:

«چیزهای زیادی از کتاب نقل شده است که به‌واقع اتفاق افتاده‌اند و مردم گمان می‌کنند واقعاً به همین صورت بوده است؛ ولی این‌ها چیزی جز رؤیاهای و اموری خیالی و واهی نبوده‌اند؛ مواردی مثل پایین آمدن خداوند از آسمان (در حالی او که برترین موجود است)... و بالارفتن دود از کوه سینا به این دلیل که خداوند فرود آمد در حالی که با آتش احاطه شده بود، و بالارفتن الیاس به آسمان در ارباب آتشین و بر اسبانی آتشین... و حقیقت آن است که هرکس اندک شناختی فراتر از دانش‌های عمومی داشته باشد، می‌داند که خداوند دست راست یا چپ ندارد، حرکت نمی‌کند، ساکن نمی‌شود و در هیچ مکانی یافت

۱- امام احمدالحسن - کتاب توهم بی‌خدایی: پاورقی ص ۲۰۸.

نمی‌شود؛ بلکه او به صورت مطلق، بی‌انتهاست و در ذات خودش تمامی کمالات را دارد. به نظر من علم و آگاهی به آن تنها برای کسانی فراهم می‌شود که با ادراکات ذهنی خالص درباره چیزها قضاوت می‌کنند، نه به دنبال ادراکات شهودی که حواس خارجی برای وی به تصویر می‌کشند؛ همان کاری که عموم انجام می‌دهند. آن هنگام که خدایی مجسم را درست می‌کنند؛ خدایی که از اقتدار سلطنت برخوردار است و تخت خود را روی گنبد آسمانی بالاتر از ستارگان استوار می‌کند؛ به گونه‌ای که جاهل اعتقاد ندارد که فاصله زیادی از زمین داشته باشد.»^۱

در ادامه سخن اسپینوزا می‌گوییم:

بله، امکان دارد برخی از معجزات، جعلی و دروغین باشند مثل متنی که وقوع معجزات قاهر به منظور ایمان آوردن را بیان می‌کند، که این با دلیل عقلی و روایی در تعارض است. و امکان دارد متونی تحریف شده باشند؛ به خصوص در حوادث تاریخی که درباره‌شان چند روایت متفاوت وجود دارد؛ یا اینکه معجزات با اسباب و عوامل طبیعی انجام شده باشند که این نیز بی‌شک از کارهای خداوند است مثل آفریدن بدن نخستین انسان آدم (عَلَيْهِ السَّلَام) یا این متون به صورت رمزگونه به اموری که درکشان دشوار است اشاره می‌کنند. به عنوان مثال فرود آمدن خدا، یا آمدن خدا، متنی است که در قرآن کریم وجود دارد، در حالی که خداوند بسی بالاتر و برتر از آن است که بیاید و برود؛ بلکه منظور از این متن همان طور که امام احمدالحسن روشن کرده است. «خدای در خلق» است؛ او پیامبر خدا محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) و او مخلوق خداوند سبحان است که برای خداوند سبحان و متعال اخلاص ورزید تا آنجا که تمثیل خدای در خلق شد.

«حَقُّ تَعَالَى مِی فَرَمَیْد: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ

الْمَلَايِكَةُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿﴾ (آیا اینان منتظر آن هستند که خدا با فرشتگان در زیر سایبانی از ابر نذرشان بیاید و کار یکسره شود؟ حال آنکه همه کارها به خداوند بازگردانیده می‌شود؟).

کسی که در زیر سایبانی از ابر می‌آید حضرت محمد (خدای در خلق) است که در زمان رجعت می‌آید، در حالی که در دستش نیزه‌ای از نور است و ابلیس (لعنه‌الله) را می‌کشد. خداوند سبحان از مجسم‌شدن و آمدن و رفتن منزّه است، و حرکت یا آمدوشد از صفات مخلوق محسوب می‌شود.

از عبدالکریم بن عمرو خثعمی نقل شده است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: "ابلیس به خداوند عرض کرد: (أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ: مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند، مهلت ده). خدای سبحان خواسته او را نپذیرفت و فرمود: (تو از مهلت‌داده‌شدگانی، تا روز وقت معلوم). زمانی که روز وقت معلوم فرا برسد ابلیس (لعنه‌الله) با تمام هوادارانش از زمان آفرینش حضرت آدم تا آن روز پدیدار می‌شوند. آن هنگام آخرین رجعتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام انجام می‌دهد.

به آن حضرت عرض کردم: آیا رجعت چندین بار صورت می‌گیرد؟ فرمود: آری، رجعت قطعاً چند مرتبه خواهد بود. هیچ امام و پیشوایی در هیچ قرنی نیست مگر اینکه افراد مؤمن و نیکوکار و انسان‌های تبهکار زمان خودش با او رجعت می‌کنند، تا خداوند به‌وسیله مؤمن از کافر انتقام بگیرد. آن زمان که روز معلوم فرا برسد، امیرالمؤمنین علیه السلام با یاران خود رجعت دارد و ابلیس و هوادارانش نیز می‌آیند، و میعادگاه آنان در زمینی از زمین‌های فرات است به‌نام "روحا" که نزدیک کوفه شما قرار دارد. آنان با یکدیگر چنان نبردی می‌کنند که از زمانی که خداوند جهانیان را آفریده، بی‌سابقه است. گویی به یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌نگرم که صد گام به عقب برمی‌گردند و عقب‌نشینی

می‌کنند و گویی می‌بینم که قسمتی از پاهای آنان داخل فرات شده است. در این هنگام (فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ: با فرشتگان در زیر سایبانی از ابر نزدشان بیاید و کار یکسره شود) جبار عزوجل، رسول خدا ﷺ فرود می‌آید در حالی که سلاحی از نور در دست دارد. هنگامی که ابلیس به آن حضرت می‌نگرد به عقب برمی‌گردد و عقب می‌نشیند. یارانش به او می‌گویند کجا می‌خواهی بروی و حال آنکه تو پیروز شده‌ای؟ ابلیس می‌گوید: (إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ: من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید من از خدا پروردگار جهانیان بیم دارم). رسول خدا ﷺ با او درگیر می‌شود و نیزه‌ای میان دو کتف او فرود می‌آورد که هلاکت ابلیس و هلاکت تمام هواداران او را در پی خواهد داشت. در این زمان، فقط خدای عزوجل عبادت می‌شود و به او شرک ورزیده نمی‌شود و امیرالمؤمنین (علیه السلام) مدت چهل و چهار هزار سال حکومت می‌کند؛ تا آنجا که از هر مرد شیعه و پیرو علی (علیه السلام) هزار فرزند پسر به وجود می‌آید، و در این هنگام دو باغ سرسبز سیاه‌فام (الجنة مدهامتان) در کنار مسجد کوفه و اطرافش آن‌گونه که خدا بخواهد پدیدار می‌شود.»

این روایت به‌وضوح بیان می‌دارد که هبوط و نزول و آمدن حضرت محمد ﷺ، همان هبوط خداوند سبحان و متعال است و خداوند از آمدن و هبوط منزه است. منظور از آیه: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ (آیا اینان منتظر آن هستند که خدا با فرشتگان در زیر سایبانی از ابر نزدشان بیاید و کار یکسره شود؟ حال آنکه همه کارها به خداوند بازگردانیده می‌شود) این است که آیا اینان منتظرند که حضرت محمد ﷺ در زیر سایبانی از ابر بیاید؟ این آیه درباره محمد و آل محمد (علیهم السلام) است که امیرالمؤمنین

علی علیه السلام و قائم علیه السلام از جمله ایشان هستند.»^۱

اما مسئله صعود الیاس به آسمان، با توجه به آنچه امام احمدالحسن بیان کرده است روشن می‌شود که «صعود» از نوع «مکانی» نیست، بلکه بالارفتی از نوع تجلی است و ارتباطی با حرکت در ابعاد زمان-مکان این جهان ندارد. متون دینی در واقع تعبیری از این صعود با عباراتی است که می‌تواند این معنا را در ذهن ما نمایان کند.

معنای «رفع» را امام احمدالحسن در کتاب «در محضر عبد صالح» جلد اول بیان کرده، و معنای علمی آن را در کتاب توهم بی‌خدایی روشن ساخته است:

«هر روح متصل به جسد در عوالم سُفلی یعنی عالم‌هایی که پایین‌تر از آن قرار دارند و از ظلمت بیشتری برخوردارند تجلی دارد.»^۲

«رفع یعنی شخص، یک جسم مادی همانند همین جسم نداشته باشد، ولی تجلی و جسمی در مرتبه‌ای بالاتر از وجود این جسم مادی برایش باقی مانده باشد؛ یعنی اگر الآن یک برگه کاغذ را در دست بگیری، بالا و پایینی دارد؛ فرض کن بالاترین نقطه کاغذ همان نفَس انسان و پایین‌ترین نقطه آن، جسم مرئی او در این عالم جسمانی است، و این برگه کاغذ هم به‌مثابه وجود انسان باشد. حال تصور کن قطعه‌های موازی بسیار کوچکی وجود دارند و این ورق کاغذ از تعداد بسیار زیادی از این قطعات تشکیل شده است. این قطعات عبارت‌اند از دیگر تجلیات "غیرمرئی" و "غیر نفسانی" انسان تا انتهای آسمان اول.

اکنون "رفع" عبارت است از حذف وجود انسان در پایین‌ترین قسمت ورقه، که

۱- امام احمدالحسن. کتاب توحید، ص: ۴۲.

۲- امام احمدالحسن. در محضر عبد صالح، ج ۱ ص ۵۳.

باعث می‌شود او مثلاً یک سانتی‌متر بالاتر از پایین‌ترین نقطه، تجلی و ظهور داشته باشد. از این یک سانتی‌متر تا پایین‌ترین نقطهٔ برگه، او موجودیتی ندارد و وجود او در این مرتبه، ملغی می‌شود. این مثال را برای آوردن تا تصویر برایت روشن‌تر شود.»^۱

مطالب فوق را فقط به‌عنوان شاهد آوردم و هرکس می‌خواهد معنی «رفع» را به‌طور دقیق درک کند می‌تواند به جلد اول کتاب «در محضر عبد صالح» و نیز فصل ششم کتاب «توهم بی‌خدایی» مراجعه کند که در آن معنی علمی رفع با استفاده از «نظریهٔ چندجهانی» بیان شده است.

هیوم و معجزه

فیلسوف اسکاتلندی خداناباور «دیوید هیوم»^۲ معجزات را به این دلیل که اصول و قوانین

۱- امام احمدالحسن، در محضر عبد صالح. ج ۱ ص ۵۷.

۲- دیوید هیوم (به انگلیسی: David Hume (۱۷۱۱ - ۱۷۷۶) فیلسوف، اقتصاددان و مورخ اسکاتلندی.

* دیوید هیوم (به انگلیسی: David Hume) (زادهٔ ۷ مه ۱۷۱۱ - درگذشته ۲۵ اوت ۱۷۷۶) از فیلسوفان اسکاتلندی و از پیشروان مکتب تجربه‌گرایی بود. تقریباً همهٔ فیلسوفان بر این نکته اتفاق نظر دارند که او بزرگ‌ترین فیلسوف تاریخ بریتانیا و مکتب تجربه‌گرایی بوده است. وی زمانی که به الحاد متهم شد گفت: باید بگویم کفر خود را می‌پذیرم. او بر کانت تأثیر بسیاری گذاشت؛ و این جملهٔ کانت معروف است که: هیوم من را از خواب دگماتیسم بیدار کرد. ... وی در خصوص دین گفته است: «قبول نکردن دین و سرباز زدن از پذیرفتن اعتقادات دینی در زمان پیغمبران معمولاً به‌خاطر توجیه‌ناپذیر بودن یا مسخره‌بودن معجزات بوده است؛ اما امروزه گمان نمی‌کنم شخص خردمندی بتواند حتی یک دلیل مناسب برای توجیه دین داشته باشد.» از نظر هیوم، زیبایی و زشتی، اموری صرفاً ذهنی هستند و در جهان واقعی وجود ندارند. سرشت اخلاقی در انسان وجود نداشته و ندارد؛ و آنچه بشر را به این سمت (وجود اصول اخلاقی) سوق داده است، تنها یک نتیجه‌گیری کلی است که از مثال‌های جزئی حاصل شده و آنچه حقیقت است، احساس ماست، نه ارزشی اخلاقی. از نظر هیوم فلسفهٔ اخلاق در اصل فلسفهٔ نیست و صرفاً منشأ احساسی دارد. «برتراند راسل» در کتاب تاریخ فلسفهٔ غرب می‌گوید فلسفهٔ هیوم به‌معنای واقعی ما را به بن‌بست می‌کشاند و مسائل و سؤالاتی که هیوم

طبیعت را - که از نظر او قوانین عادی محکوم به تکرار مشاهده هستند - نقض می‌کنند انکار کرده است. اعتقاد او از این رویکرد وی سرچشمه می‌گیرد که وی آنچه را که احتمال بیشتری دارد می‌پذیرد، و چیزی را که بیشتر معجزه‌آساست و احتمال کمتری دارد، به دور می‌اندازد.

هیوم در کتاب خود «کاوشی در خصوص فهم بشری» می‌گوید:

«معجزه، نقض قوانین طبیعت است؛ و از آنجا که این قوانین، به صورت تجربه‌ای متین و غیرقابل تغییر وضع شده‌اند، پس دلیل، علیه معجزه‌ای از معجزات، به کارکرد طبیعی امور برمی‌گردد؛ کارکردی که به اندازه‌ای کافی است که می‌توانیم به وسیله آن، هر برهان به دست آمده از تجربه را به تصویر بکشیم... اگر کارها در چهارچوب مجرای طبیعت و همیشگی انجام می‌شود پس چیزی وجود ندارد که معجزه‌ای را ایجاد کند... از این رو باید تجربه‌هایی پی‌درپی در برابر هر حادثه معجزه‌آسایی رخ دهد، وگرنه شایسته نیست «پدیده» نام بگیرد؛ و وقتی تجربه و آزمون، پی‌درپی باشد این شباهت و همگونی، دلیلی کامل و مستقیم برگرفته از طبیعت رویدادها علیه وجود هرگونه معجزه‌ای خواهد بود. باطل کردن دلیل و تصدیق معجزه امکان‌پذیر نیست، مگر با دلیلی مخالف که برتر از آن باشد. نتیجه روشن و واضح (که قاعده‌ای عام است و باید به آن توجه کنیم) اینکه: "هیچ گواهی‌ای جهت دلیل آوردن برای یک معجزه کفایت نمی‌کند مگر اینکه آن گواهی به گونه‌ای باشد که تکذیبش معجزه‌آساتر از واقعه‌ای باشد که آن گواهی تلاش می‌کند حجتی برایش بیاورد، و حتی در این صورت نیز دلایل یکدیگر را تخریب می‌کنند، و دلیل برتر فقط اطمینانی به ما می‌دهد، متناسب با آن میزان از قوت که بعد از تفریق استدلال فروتر، باقی می‌ماند." وقتی کسی به من خبر می‌دهد او شاهد بوده، یک مرده، زنده شده است، من اول فکر می‌کنم کدام احتمالش بیشتر است: اینکه این شخص برای من مغالطه کند و مرا به

اشتباه بیندازد، یا آن‌ها او را به اشتباه انداخته‌اند، یا واقعه‌ای که خبرش داده شد واقعاً اتفاق افتاده است؛ و معجزه و موضوعات دیگر را در بوتهٔ سنجش قرار می‌دهم و بر اساس یافته‌هایی که یکی را نسبت به دیگری برتری می‌دهد تصمیم را اتخاذ می‌کنم، و همواره بزرگ‌ترین معجزه را انکار می‌کنم؛ اما اگر تکذیب شهادت او از واقعه‌ای که او از آن خبر می‌دهد اعجاز‌گونه‌تر باشد، فقط در این صورت (و نه قبل از آن)، او می‌تواند ادعا کند باور و اعتقاد مرا تحت فرمان دارد.»^۱

هیوم تلاش کرده است اثبات کند احتمال تکذیب شهادت به معجزه، بیشتر از احتمال تحقق خود معجزه است.

ما می‌توانیم استدلال هیوم را به صورت زیر خلاصه کنیم: معجزه، نقض قوانین طبیعت است و قانون طبیعت، نظامی است که به دلیل تجربه، آزمون و عادت، استثنایی ندارد؛ و دلیل مبتنی بر آزمون و تجربه برای دروغ‌نویدن شهادت، نمی‌تواند قدرتمندتر باشد (حال این شهادت به هر صورتی که بوده باشد)؛ یعنی «احتمال درستی دلیل آزمون برای درستی شهادت» کوچک‌تر یا مساوی «احتمال درستی دلیل آزمون بر عدم وجود استثنا در قوانین طبیعت است» و از آنجا که دلیل دیگری جز شهادت برای معجزه وجود ندارد، پس احتمال «ابطال گواهی و شهادت» برای معجزه همیشه مساوی یا بیشتر از احتمال روی دادن معجزه است؛ در حالی که برای «تصدیق» شدن حتماً باید احتمال روی دادن معجزه بیشتر بشود؛ بنابراین هرگز امکان تصدیق هیچ معجزه‌ای بر اساس شهادت وجود ندارد زیرا چیزی نیست که آن را توجیه کند.

می‌گوییم:

۱- دیوید هیوم، کاوشی در خصوص فهم بشری. کارگروه ترجمه عربی. چاپ اول. ۲۰۰۸م. فصل دهم، ص ۱۵۱ و

۱. خود هیوم با وجود رویکرد تجربی‌ای که دارد، در امکان‌پذیر بودن یا نبودن معجزه مناقشه‌ای نمی‌کند؛ بلکه دربارهٔ چگونگی تصدیق معجزه، با رویکرد تصدیق‌چیزی که احتمالش بیشتر است، به بحث و بررسی می‌پردازد، و چه بسا احتمال وقوع معجزه در برابر این احتمال که تحقق نیافته باشد بسیار ضعیف باشد، تا آنجا که وی احتمال قوی‌تر را برگزیند. همین برای ما کافی است؛ زیرا ما می‌خواهیم ثابت کنیم معجزه همان طور که پیش‌تر نیز دیدیم ناممکن نیست و حتی با ضعیف بودن احتمال، احتمال دارد اتفاق بیفتد و ناممکن نیست و این هیچ ارتباطی با روش تصدیق کسی که خبر معجزه به او گفته شده است ندارد؛ زیرا اساساً ما معجزهٔ مادی را در مرکز استدلال برای وجود خدا، یا برای حقانیت خلفای او یا کسانی که به خدا متصل هستند قرار نمی‌دهیم؛ به آن صورتی که بسیاری از مردان دین یا به‌طور کلی - عموم مردم به‌صورتی نادرست انجام می‌دهند، و معجزه دلیل و نشانهٔ مستقلاً بر اتصال شخص با خدای سبحان نیست. معجزه را خداوند سبحان و متعال فقط در موارد نادر و در حالت‌هایی خاص و برای حکمتی بالغه به‌شکلی که با سنت خداوند سبحان و متعال در ایمان به غیب تناقض نداشته باشد انجام می‌دهد. پس «دلیل» برای وجود خداوند سبحان و متعال با چشم‌پوشی از وجود داشتن یا نداشتن معجزه، همچنان پابرجاست، و دلیل مستقل برای کسانی که با خداوند سبحان و متعال متصل هستند «نص» یا همان «متن تشخیصی» است، و اگر معجزه هم رخ بدهد تأیید بر دلیل است و خود دلیل محسوب نمی‌شود.

۲. بنده اشکالی در این نمی‌بینم که رویدادی با وضع احتمالات متضاد یکدیگر، تحقق یابد (چه رویداد متعلق به معجزه باشد و چه نباشد) مثلاً کسی که تحقق معجزه را به شما می‌رساند بخواهد شما را فریب بدهد یا خودش فریب خورده باشد. حال برای آنکه شما رویدادی را تصدیق کنی باید خبرش دست کم از طرف کسی به شما رسیده باشد که به او و به داوری‌اش در کارها اطمینان داشته باشی؛ به‌طوری که به‌طور کلی - مانع از این شود که شما

او را تکذیب کنی یا بگویی کسی او را فریب داده است؛ به‌عنوان مثال خبری به‌صورت مکرر و متواتر به شما برسد؛ به گونه‌ای که به‌صورت معمول مانع از آن شود که این افراد همگی بر دروغ تبانی کرده باشند؛ زیرا هدفی نبوده است که همه آن‌ها را جهت‌دهی کرده باشد؛ مثلاً از شهرها، زبان‌ها، پیش‌زمینه‌ها و حالات مختلف بوده و قبلاً همدیگر را ندیده باشند.

۳. تکذیب قطعی، نادرست است. تکذیب قطعی نیازمند «دلیل» است و «هیوم» باید احتمال معجزه یا دخالت غیبی را حفظ کند و تا زمانی که احتمال امکان‌پذیر بودن معجزه صفر نباشد باب تحقیق را باز بگذارد و در دلایل مطرح‌شده برای وجود غیب و اتصال غیب با مردم به تحقیق و جست‌وجو بپردازد.

۴. پیدایش حیات بر روی زمین، واقعه‌ای بسیار نادر است و روی سیاره زمین فقط یک بار تحقق یافته است و تمامی آزمون‌ها و تجربیات ما به ما آموخته است که زندگی روی زمین هرگز در گذشته به‌صورت طبیعی رخ نداده است و احتمال پیدایش یک موجود همانندساز که بتواند از روی خودش به‌صورت کاملاً طبیعی نسخه‌برداری کند تا به آن حدی اندک است که می‌توان دخالت غیبی را بعد از فرض وجود خدا برای تفسیر آن- ترجیح داد؛ به‌جای آنکه زنجیره‌ای از فرض‌های خیالی و غیرقابل‌تحقق، به‌صورت پشت‌سرهم در شرایط طبیعی فرض گرفته شود، به‌طوری که حتی عمر کیهان هم برای تحققش ممکن نباشد. پیدایش زندگی روی زمین امکان ندارد ۱۰۰٪ به‌صورت طبیعی رخ بدهد و حتماً باید دخالتی غیبی در کار بوده باشد. این «معجزه» قابل‌مشاهده است و برای دانستن ایجاد اتفاق افتادن یا نیفتادنش نیازی به شهادت و گواهی ندارد. پس این رویکرد برای کسی که به آن اعتقاد دارد لازم می‌گرداند امکان‌پذیر بودن پیدایش زندگی بر روی زمین به‌صورت طبیعی را تصدیق نکند. چنین معجزه‌ای بسیار بزرگ‌تر از آن چیزی است که طبیعت می‌تواند به‌صورت تصادفی انجام بدهد؛ پس این رویداد دخالتی غیبی را نشان می‌دهد.

«داوکینز» و معجزه

به نظر پروفیسور «ریچارد داوکینز» هیوم علی‌رغم ملحد بودنش ادله کافی برای توضیح اینکه چرا همه چیز چنین به نظر می‌رسد در اختیار ندارد و گویی او پذیرفته که طراحی «معجزه خلقت» توسط خدا انجام شده است. داوکینز تصور می‌کند به لطف تکامل، خود او کسی است که امروز این دلیل کافی را در اختیار دارد. وی در خصوص معجزه در قسمت‌هایی از کتاب خود «ساعت‌ساز نایینا» می‌گوید:

«منشأها و معجزه‌ها

... رویدادهایی که ما معمولاً آن‌ها را معجزه می‌نامیم اموری خارق‌العاده نیستند؛ بلکه جزئی از یک طیف رویدادهای کمابیش نامحتمل‌اند؛ به عبارت دیگر، معجزه اگر اصلاً وجود داشته باشد، تنها اتفاق افتادن یک شانس بزرگ بوده است.... ما در توضیحات خودمان می‌توانیم مقدار معینی از شانس را بپذیریم؛ البته نه مقدار بیش از حد لازم.... معجزه، اتفاقی است که رخ می‌دهد ولی فوق‌العاده حیرت‌برانگیز است. اگر یک مجسمه حضرت مریم که از سنگ مرمر است ناگهان دستش را برای ما تکان بدهد، ما باید آن را یک معجزه بدانیم؛ چون تمامی دانش و تجربه ما حاکی از آن است که سنگ مرمر نمی‌تواند چنین رفتاری داشته باشد. من اگر در همین لحظه چنین کلماتی را بر زبان برانم "در همین لحظه صاعقه به من برخورد می‌کند" و اگر در همان دقیقه واقعاً صاعقه آسمانی به من برخورد کند تصور خواهد شد که معجزه اتفاق افتاده است... با اینکه علم در واقع هیچ کدام این‌ها را به‌طور کلی در دستة ناممکن‌ها طبقه‌بندی نمی‌کند. برای این دو مورد نیز به‌سادگی حکم می‌شود که احتمالشان بسیار ضعیف است.»^۱

داوکینز «معجزه» را نسبی در نظر می‌گیرد؛ بنابراین در بسیاری موارد، ما درباره رویدادهایی

که به صورت «اتفاقی» یا «شانسی» اتفاق می‌افتند می‌گوییم معجزه بوده‌اند؛ زیرا مغز ما طوری طراحی شده است که احتمالات یا مخاطرات را وقتی که در ارتباط با مدت‌زمان‌های بسیار طولانی‌تر از چیزی باشد که عادت کرده است درک نکند (درست مثل اینکه چشم‌های ما طراحی شده‌اند تا طیف‌های معینی از امواج الکترومغناطیس به‌نام رنگ را ببینند) ولی این به آن معنا نیست که این رخدادها ناممکن هستند؛ بلکه احتمال روی‌دادنشان به‌قدری اندک است که محقق‌شدنشان به‌صورت طبیعی ناممکن می‌شود. این سخنان وی که از فصل «منشأها و معجزه‌ها» نقل شد، مقدمه‌ای بوده است تا وی مسئله پیدایش زندگی روی زمین را مورد بحث و بررسی قرار دهد. او می‌گوید بله، این معجزه است ولی معجزه‌ای نسبی، و در ضمن حدود اعداد نجومی برای پیدایش هستی و سیاره زمین می‌تواند اتفاق بیفتد.

بنده معتقدم حساب احتمالات به‌صورت ریاضی (یا عقلی) ما را از تکیه بر ادراکات عاطفی برای ارزیابی احتمالات بازمی‌دارد و این همان کاری است که داوکینز انجام می‌دهد. ما هرگز به‌محض متوجه‌شدن اینکه چیزی طبق حساب احتمالات شدنی است یا نشدنی، داوری نمی‌کنیم؛ بلکه با توجه به اعداد و ارقام حکم خواهیم کرد. در اینجا روی سخن با داوکینز درباره «پیدایش زندگی روی زمین» است؛ پدیده‌ای که اعتقاد دارم احتمال آن بسیار اندک در حد صفر است. احتمال به‌وجودآمدن موجودی که از خودش نسخه‌برداری کند در چهارچوب زمانی که ما می‌شناسیم در حد ناممکن است؛ طوری که بر اساس الگوی «داوکینز» به‌عنوان بزرگ‌ترین معجزه شناخته می‌شود؛ به‌طوری شایستگی دارد که به دخالت غیبی دلالت کند. این نکته‌ای است که امام احمدالحسن با اعداد بیان کرده است^۱ و در آن بیان می‌کند که چگونه داوکینز تلاش‌هایی غیرعلمی از خود به خرج می‌دهد تا تعدادی صفر را به‌صورت کور و تصادفی و با فرض‌های خیالی کم کند تا شاید در نهایت به عددی برسد که بتواند آن را

۱- مراجعه کنید به: کتاب توهم بی‌خدایی، مبحث نظریات پیدایش، ابتدای صفحه ۶۷.

قابل قبول جلوه بدهد؛ زیرا همان طور که خود داوکینز گفته است: «ما در توضیحات خودمان می‌توانیم مقدار معینی از شانس را بپذیریم؛ البته نه مقدار بیش از حد لازم.» ولی از آنجا که مقدار به‌دست‌آمده بیش از حد لازم است و در واقع بسیار بزرگ‌تر از حد لازم است. نشان‌دهنده دخالتی غیبی است و واقعاً یک معجزه است^۱ و اینکه کسی هست که رویدادها را به این ترتیب به جریان انداخته است.

ولادت عیسی بدون پدر از نظر علمی ناممکن نیست

معجزه تولد عیسی (علیه السلام) بدون پدر، همواره مسئله‌ای جدل‌آفرین بوده است و خداناباوران به‌شکلی خاص بر آن اشکال می‌گیرند. به‌عنوان مثال «ریچارد داوکینز» در کتاب «توهم خدا» امکان وقوع چنین تولدی را به‌طور کلی نفی می‌کند و حتی هر معجزه‌ای را با این ادعا که رویدادی امکان‌ناپذیر است به‌سادگی رد می‌کند.

امام احمدالحسن در کتاب «توهم بی‌خدایی» برخی از اشکالاتی را که ملحدان درباره مسئله تولد عیسی (علیه السلام) بدون پدر مطرح می‌کنند مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. اشکالی که آن‌ها مطرح می‌کنند به‌طور خلاصه می‌گوید این کار از نظر علمی ناممکن است؛ زیرا به موضوعات زیر احتجاج دارد:

- ۱- باید یک سلول تخم کامل وجود داشته باشد؛ یعنی سلولی که در آن، تعداد کاملی از کروموزوم‌ها موجود باشد و طبیعی است که در تخمک، نصف تعدد کروموزوم‌ها وجود دارد.
- ۲- باید سلول تخم تحریک شود تا شروع به تقسیم کند؛ زیرا این سلول به‌خود خود

۱- بنده نمی‌گویم معجزه، همان دخالت مستقیم غیبی است، به‌طوری که از طریق اسباب و قوانین جریان نداشته باشد!

شروع به تقسیم نمی‌کند؛ بلکه به تحریک نیاز دارد.

۳- حتی اگر سلول تخم کاملی وجود داشته باشد که از جنس مؤنث ایجاد شده باشد، در نهایت یک مؤنث متولد خواهد شد، نه مذکر؛ زیرا در این سلول کروموزوم XY که باید در سلول‌های مذکر وجود داشته باشد وجود ندارد.

تمام افراد مؤمن به خدا و مؤمن به داستان تولد عیسی (علیه السلام) پاسخ خواهند داد خداوند کسی است که عیسی را آفرید و او می‌تواند معجزاتی ایجاد، و ناممکن را ممکن کند، که البته این یک پاسخ علمی نیست؛ اما امام احمدالحسن به این صورت پاسخ نداده‌اند؛ بلکه امام احمدالحسن اینکه از نظر علمی یک فرزند مذکر می‌تواند بدون پدر متولد شود را مورد بحث و بررسی قرار داده است و در اینجا به اختصار- به برخی نکات آن اشاره می‌کنم.

مسئلهٔ تولید جنس مذکر از سلول‌های مؤنث را می‌توان مثلاً با «سندرم هورمون مردانه: سندرم عدم حساسیت به اندروژن Androgen insensitivity syndrome» تفسیر کرد. در این سندرم فرد مبتلا، از نظر ژنتیکی مذکر است ولی ظاهر مؤنث دارد. این سندرم به‌طور کامل احتمال به‌وجود آمدن جنین مذکری را که از نظر ژنتیکی XY است ولی از نظر ظاهری مؤنث است نشان می‌دهد و این امکان وجود دارد که حالت نادری رخ بدهد و در آن، فرد مبتلا، به مؤنثی با اندام‌های کامل تناسلی تبدیل شود:

«و به این ترتیب مسئلهٔ امکان به‌وجود آمدن پسر از سلول‌های این جنس ماده بدون دخالت جنس نر، طبیعی بوده و علم نیز آن را تأیید می‌کند.»

امام احمدالحسن بیان می‌کند:

«ما نمی‌گوییم این مسئله کاملاً طبیعی است؛ اما همهٔ اشکالات مطرح‌شدهٔ پیشین، جزو محالات عقلی و علمی به شمار نمی‌رود و می‌توان برخی از آن‌ها را

به راحتی از نظر علمی تفسیر نمود.»

اما در خصوص اینکه یک سلول تخم با کروموزوم‌های کامل تولید شود و بعد تقسیم اتفاق بیفتد:

«این مسئله ممکن است از نظر تئوری اتفاق بیفتد و یک تخمک معین، دارای کروموزوم‌های کامل باشد؛ خصوصاً در موارد نادر آن، که زن با مجموعه کروموزوم‌های XY۴۶ یافت می‌شود.»

اما مسئله تحریک سلول تخم برای تقسیم‌شدن، این کار می‌تواند از طریق تأثیرگذاری پرتوهای محیطی - که بدن‌های ما را به‌طور مستمر تحت تأثیر قرار می‌دهند - بر ما اتفاق بیفتد. از این پدیده در آزمایشگاه‌های همانندسازی برای تحریک سلول‌ها برای تقسیم‌شدن با محرک خارجی استفاده می‌شود.

بنابراین امام احمدالحسن صرفاً نمی‌گوید خداوند می‌تواند از مؤنث، مذکر بیافریند، خداوند می‌تواند معجزاتی بیاورد، خدا می‌تواند در هر زمان قوانینی وضع کند، و دیگر سخنان از این دست که به‌طور معمول مردان دینی بر زبان می‌رانند؛ بلکه بیان می‌کند:

«بنابراین اشکالات گفته‌شده همگی مردود هستند و می‌توان به‌خوبی با دلایل علمی آن‌ها را توضیح داد.»^۱

کسی که می‌خواهد از پاسخ کامل اطلاع پیدا کند می‌تواند به کتاب توهم بی‌خدایی مراجعه نماید.

۱- امام احمدالحسن. کتاب توهم بی‌خدایی. اقتباساتی پراکنده از صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۱.

استدلالاتی دیگر برای انکار معجزه

برخی، استدلال‌های دیگری در خصوص امکان‌پذیر نبودن معجزه مطرح می‌کنند و می‌گویند معجزات بیشتر در جامعه‌های عقب‌مانده اتفاق افتاده‌اند؛ از جمله این افراد «هیوم» و «جان تولاند»^۱ هستند. «تولاند» تصریح می‌کند:

«این نکته بسیار قابل‌توجه است که هرگاه ملت‌ها، نادان و وحشی بوده‌اند در حکایت‌هایی از این دست فراوانی بیشتری داشته‌اند.»^۲

در اینجا درهم‌آمیختگی بزرگی وجود دارد میان معجزه‌های ارائه‌شده در دین الهی که موضوع تحقیق ماست، و موارد دروغینی که خرافات و اسطوره‌ها برای اثبات عقاید باطل خود یا ایجاد احساس ترس و وحشت در کسانی که آن‌ها را می‌شنوند روایت کرده‌اند. دین الهی، با «معجزات» ثابت نشده، بلکه با دلیل وحی و دلیل عقلی ثابت شده است - که توضیح این نکته پیش‌تر تقدیم شد - و از آنجا که مردم چشمان خود را از دیدن این دلایل فرو بستند و چه در گذشته و چه امروز به دنبال معجزات بوده و هستند تا آنچه را که غیبی است اثبات کنند، انبیا و رسولان همان کسانی که مردم را از عقب‌افتادگی و نادانی بیرون کشیدند و تمدن را به ارمغان آوردند (از نخستین تمدنی که زمین شناخت، یعنی تمدن سومری در سرزمین بین‌النهرین که در عراق فعلی قرار دارد) - همواره ایرادات موجود در این درخواست آن‌ها را روشن کرده‌اند و همواره نپذیرفته‌اند که برای آن‌ها معجزاتی مقهورکننده بیاورند تا آن‌ها را وادار به ایمان کند؛ از این رو می‌بینیم که بسیاری از متون دینی بیان می‌کنند که انبیا و رسولان با معجزه استدلال نمی‌کردند و معجزه‌ای نیاوردند؛ بلکه بر کسی که خواهان معجزه است خرده

۱- جان تولاند (Toland John) (۳۰ نوامبر ۱۶۷۰م. تا مارس ۱۷۲۲) فیلسوف عقل‌گرای متولد ایرلند، کتاب‌ها و نشریات بسیاری درباره فلسفه سیاسی و فلسفه دین نوشته است.

۲- Toland John, Christianity Not Mysterious p: ۱۴۸ - ۱۷۰۲, ترجمه شخصی.

می‌گرفتند. [به این ترتیب] هر متنی که با سنت خدا در ایمان به غیب در تعارض باشد دروغین است.

قرآن کریم بر پیامبر خدا محمد ﷺ فرود آمد؛ در حالی که وی در میان جامعه‌ای زندگی می‌کرد که بسیاری از آن‌ها نادان و عقب‌مانده بودند و او یعنی پیامبر خدا محمد ﷺ کسی بود که آمد تا به آن‌ها علم و حکمت بیاموزد. آن‌ها پیوسته از او معجزه درخواست می‌کردند، ولی آن حضرت -همان طور که متون قرآن کریم اشاره می‌کند- هیچ معجزهٔ مقهورکننده‌ای به آن‌ها نداد؛ ولی معجزاتی غیرقاهر نشان داد -که بسیاری آن‌ها را روایت کرده‌اند- تا آن‌ها را در امتحان یاری دهد و تأییدی باشد بر دعوت او که با «نص: متن صریح» ثابت شده بود؛ بدون آنکه سنت خداوند سبحان و متعال در ایمان به غیب نقض شود.

ما نیز -از سوی دیگر- شاهد هستیم که برخی از دانشمندان بزرگ مانند اسحاق نیوتن -که قانون جاذبه را وضع کرد- در کتاب‌های خود به امور غیبی بسیاری پرداخته است.^۱

معجزه‌های موهوم

هرچیز که مردم آن را به‌عنوان معجزه می‌شناسند، واقعاً معجزه نیست. متون دروغین نقل‌شده، تحریف‌شده یا متشابهی وجود دارد که ما برخی از آن‌ها را در فصل ششم بررسی

۱- ... دست‌نوشته‌های نیوتن شواهدی ارائه می‌دهد مبنی بر اینکه او توجه زیادی به کیمیا داشت و می‌گفت کیمیا تفسیری علمی و رمزگونه برای طبیعت را نشان می‌دهد و در واقع در تصور کیمیا به عمق آن فرومی‌رفت و آن را روحانی تصور می‌کرد.

Newton's manuscripts provide evidence that he gave considerable thought to alchemy as emblematic of a purely scientific explanation of nature and was in fact deeply involved in conceiving alchemy as spiritual." F. Calian, "Some Modern Controversies on the Historiography of Alchemy" in Annual of Medieval Studies at CEU (۲۰۱۰), ۱۸۶

خواهیم کرد. برخی افرادی که عقاید باطلی دارند نیز معجزه‌هایی را از خودشان به هم می‌بافند تا عقاید خود را مقبول جلوه بدهند، و «معجزه» یا «ناقض» [قانون یا نظام طبیعت] را دلیل بر درستی عقاید خود قلمداد می‌کنند؛ چه از ادیان آسمانی که دچار انحراف شده‌اند باشد، چه ادیان دیگر! ما با دلیل بیان کردیم که معجزه امکان ندارد به صورت مستقل دلیلی برای راستی شخص یا عقیده‌ای ارائه بدهد و اگر هم بیاید، تأییدی برای دلیل است؛ پس معجزه‌ها عبث و بیهوده نیستند؛ بنابراین فرق بسیاری است میان عقیده‌ای که با دلایل اثبات می‌شود و اگر معجزاتی می‌آورد برای تأییدش است، و معجزه‌های موهوم که منظور از آن‌ها ایجاد یک عقیدهٔ نوظهوری است که هیچ دلیلی برایش وجود ندارد.

این‌ها مثال‌هایی از برخی معجزات دروغینی است که در برابر تحقیق تاریخی به‌عنوان شهادتی برای درستی‌اش، تاب مقاومت نمی‌آورد:

- عبدالوهاب بن علی به من «عمر بن احمد» خبر داد: عبدالله بن سلیمان به ما گفت: ایوب بن محمد الوزان به ما گفت: خطاب بن سلمه موصلی به ما گفت: عمرو بن ازهر به ما گفت: از مالک، از نافع، از ابن‌عمر: عمر (رضی‌الله‌عنه) روزی در مدینه خطبه خواند و گفت: ای «ساریه بن زینم»! از کوه بالا برو. هرکس از گرگ، چوپانی بخواهد ستم کرده است. روای گوید: به او گفتند: ساریه؟! ساریه در عراق؟! مردم به علی گفتند: آیا نشنیده‌ای که عمر می‌گوید ای ساریه! در حالی که بر منبر خطبه می‌خواند؟! علی گفت: «وای بر شما! عمر را رها کنید! او در چیزی وارد نشد مگر آنکه از همان بیرون رفت.» جز اندکی نگذشت که «ساریه» آمد و گفت: صدای عمر را شنیدم و از کوه بالا رفتم.^۱

- محمد بن ابوبکر گفت: محمد بن مخلد به ما گفت: محمد بن اسحاق به ما گفت: عبدالله بن صالح به ما گفت: ابن‌لهیعه به من گفت: از قیس بن حجاج، از کسی که به او

۱- ابوالقاسم هبة‌الله بن الحسن بن منصور طبری. شرح اصول اعتقاد اهل سنت و جماعت. ج ۹، ح ۶۷.

گفته است: وقتی مصر را فتح کردم مردمش به سوی عمرو بن عاص آمدند. او در ماه دهم از ماه‌های قبطی وارد شد. گفتند: ای امیر! نیل ما امسال جاری نمی‌شود مگر با یک قربانی. گفت: چگونه؟ گفتند وقتی دوازده شب از این ماه بگذرد به نزد کنیزی باکره و والدینش خواهیم رفت و والدین او را راضی می‌کنیم و بهترین زینت و لباس را به او می‌پوشانیم و سپس او را در رود نیل می‌اندازیم. عمرو به آن‌ها گفت: این از جمله کارهایی است که در اسلام وجود ندارد. اسلام رسوم قبل از خودش را ویران کرد. گفت: ماه دهم، یازدهم و دوازدهم را سپری کردند در حالی که نیل، هیچ جریانی نداشت، نه کم و نه زیاد، تا آنجا که خواستند آنجا را تخلیه کنند. چون عمرو اوضاع را آن‌چنان دید ماجرا را به عمر بن خطاب نوشت. او پاسخ داد: تو کار خودت را به انجام رساندی و اسلام رسوم قبل از خودش را ویران کرده است. من کاغذی داخل همین نامه‌ام به تو ارسال کرده‌ام؛ آن را به درون نیل بینداز. وقتی نامه عمر به عمرو رسید آن برگه را برداشت و بازش کرد. در آن نوشته بود: از بنده خدا عمر امیرالمؤمنین به نیل مصر، اما بعد: اگر قبلاً با قدرت خودت جریان داشتی، جریان نداشته باش و اگر خدای واحد قهار تو را به حرکت می‌آورد از خدای واحد قهار می‌خواهیم تو را به جریان آورد.»^۱

- «انتقال کوه مقطم در زمان معزالدین الله فاطمی:

پروردگار یسوع (عیسی) در انجیل گفت: (حقیقت، حقیقت را به شما می‌گویم. هرکس به من ایمان بیاورد اعمالی که من انجام می‌دهم او هم انجام می‌دهد و حتی بزرگ‌تر از آن را انجام می‌دهد). (یو ۱۴: ۱۲) و این واقعاً انجام شد. پروردگار یسوع در دوران جسمانی بودنش روی زمین، کوهی را جابه‌جا نکرد. در حالی که مؤمنان، با نام او کوه مقطم را جابه‌جا کردند. معزالدین الله از کلیسایی اثبات صحت انجیل را خواستار شد که در آن آمده است: (حق را به شما می‌گویم. اگر شما به اندازه دانه خردلی ایمان داشتید به این کوه

۱- ابوالقاسم هبة الله بن الحسن بن منصور طبری. شرح اصول اعتقاد اهل سنت و جماعت. ج ۹، ح ۶۶.

می‌گفتید از اینجا به آنجا منتقل شو و او منتقل می‌شد و چیزی برای شما ناممکن نبود). (مت ۱۷: ۲۰) و در غیر این صورت انجیل تحریف شده است و باید کلیسا از آن خالی شود، حتی اگر شده با شمشیر. در عمل، گفتار انجیل تحقق یافت و کوه با دعای سمعان خراز با حضور پاپ آبرام و اسقف‌ها و کاهنان و کشیشان، جابه‌جا شد و هرگاه امت فریاد می‌زد «کیریاالیسون (آقا رحم کن)» و سجده می‌کردند کوه بالا می‌رفت و در برابرشان حرکت می‌کرد. از این تاریخ، آن کوه به نام «مقطم» خوانده شد؛ زیرا در زمان جابه‌جاشدنش در معرض تلاشی شدن قرار گرفت. کلیسای قبطی ما هر سال این معجزه را یاد می‌کند و ما سه روز قبل از روزهٔ تولد، روزه می‌گیریم و این معجزهٔ بزرگ را یاد می‌کنیم.»^۱

تصادفی بودن، قطعیت، و معجزه

از آنجا که معجزه‌ای که برای ایمان آوردن وضع شده، قاهر نیست، پس ممکن است عده‌ای تفسیر یا تأویلی برایش پیدا کنند؛ پس تأویل یا تفسیر معجزه، کار غیرممکنی نیست، بلکه امکان‌پذیر است. عده‌ای محقق‌شدن معجزه به معنی پدیده‌ای که احتمال وقوعش بسیار بسیار ضعیف است^۲ را منوط به تحقق همین احتمال ناچیز از احتمالات ممکن می‌کنند؛ و این یعنی، روی دادن معجزه تابع هیچ قانونی نیست؛ بلکه صرفاً به صورت تصادفی از میان احتمال ممکن صورت می‌پذیرد.

پروفسور «ریچارد داوکینز» در کتاب «ساعت‌ساز نابینا» می‌گوید:

«منشأها و معجزه‌ها»

۱- حلمی پدر یعقوب. کتاب سؤالات دربارهٔ درستی کتاب مقدس، خرافه انجیل برنابا. آیا نشانهٔ مادی ملموسی برای قدرت و درستی کتاب مقدس وجود دارد؟
 ۲- مثل فیلسوف هیوم و پروفسور ریچارد داوکینز.

... رویدادهایی که ما معمولاً آن‌ها را معجزه می‌نامیم اموری خارق‌العاده نیستند؛ بلکه جزئی از یک طیف رویدادهای کمابیش نامحتمل‌اند؛ به عبارت دیگر، معجزه اگر اصلاً وجود داشته باشد، تنها اتفاق افتادن یک شانس بزرگ بوده است.... ما در توضیحات خودمان می‌توانیم مقدار معینی از شانس را بپذیریم؛ البته نه مقدار بیش از حد لازم.... معجزه، اتفاقی است که رخ می‌دهد ولی فوق‌العاده حیرت‌برانگیز است. اگر یک مجسمه حضرت مریم که از سنگ مرمر است ناگهان دستش را برای ما تکان بدهد، ما باید آن را یک معجزه بدانیم؛ چون تمامی دانش و تجربه ما حاکی از آن است که سنگ مرمر نمی‌تواند چنین رفتاری داشته باشد. من اگر در همین لحظه چنین کلماتی را بر زبان برانم "در همین لحظه صاعقه به من برخورد می‌کند" و اگر در همان دقیقه واقعاً صاعقه آسمانی به من برخورد کند تصور خواهد شد که معجزه اتفاق افتاده است... با اینکه علم در واقع هیچ‌کدام این‌ها را به‌طور کلی در دستة ناممکن‌ها طبقه‌بندی نمی‌کند. برای این دو مورد نیز به‌سادگی حکم می‌شود که احتمالشان بسیار ضعیف است.»^۱

حال در ادامه تلاش خواهیم کرد که حدی را برای تحقق پدیده‌ای تصادفی، و تحقق معجزه دلالت‌کننده بر سبب و عامل غیبی، بیابیم.

برخی «تصادفی بودن» را به‌صورت «ناممکن بودن پیشگویی رخدادی معین، به‌صورت قطعی» تعریف می‌کنند و این اشتباه در درک دو مفهوم «تصادفی بودن» و «عدم قطعیت» است. بارها از عبارت «تصادفی بودن» برای صحبت کردن درباره رخدادی که نمی‌توان اتفاق افتادنش را به‌طور قطعی انتظار داشت استفاده می‌شود؛ در حالی که چگونگی تعریف عبارت «به‌طور قطعی» مهم است؛ زیرا در قوانین تصادفی، می‌توان مجموعه‌ای از حالات، احتمالات و حتی حساب ریاضی این احتمالات را پیش‌بینی کرد؛ ولی ما نمی‌توانیم به‌طور دقیق و مشخص بفهمیم کدام‌یک از آن‌ها رخ خواهد داد. یک مثال کلاسیک برای این

۱- داوکینز. ساعت ساز نابینا. ترجمه. د. مصطفی ابراهیم فهمی. ۲۰۰۲. ص ۱۹۴

تعریف انداختن یک سکه یا یک تاس شش‌وجهی و قرائت نتیجه حاصل شده است. ما می‌دانیم شش حالت وجود دارد و اگر تاس مشکلی نداشته باشد احتمال به‌دست‌آوردن هریک از اعداد یک تا شش را خواهیم داشت و این احتمال یعنی ما اگر شروع به انداختن تاس تا بی‌نهایت بکنیم یا می‌توانیم بگوییم تعداد بسیار زیاد به‌حدی که کافی باشد هرکدام از اعداد روی تاس با فراوانی یکسانی ظاهر خواهد شد. ولی آیا در عمل نمی‌توان حرکت تاس را در هوا و به‌دنبال آن نتیجه‌ای را که بعد از سقوطش به دست خواهیم آورد پیشگویی کرد؟

واقعیت آن است که حرکت جسم، تابع قوانین فیزیکی دقیقی است و نتیجه‌ای که ما به دست می‌آوریم وابسته به این قوانین، به‌اضافه شرایط اولیه یا به‌طور کلی - محدودیت‌های اولیه است. حال اگر ما سنسورهای دقیق و کامپیوترهایی با توان بالا داشته باشیم، از دید نظری می‌توانیم نتیجه حاصل شده را پیشگویی کنیم. اینکه ما این حرکت را تصادفی توصیف می‌کنیم یا به‌عبارت دیگر مدل خود را بر اساس قوانین احتمالات بنا می‌کنیم، برمی‌گردد به ناآگاهی ما از قانون و عوامل مؤثر در پیش‌بینی، یا به کم‌بودن دقت ما در تکنولوژی‌های استفاده‌شده؛ اما در مکانیک کوانتوم، وضعیت به‌طور کلی متفاوت است و هیچ قطعیتی وجود ندارد و این وضعیت هیچ ارتباطی با میزان آگاهی ما از قانون یا وسایل اندازه‌گیری ندارد؛ بلکه حاصل، یک نتیجه ریاضی است و طبق اصل عدم قطعیت هایزنبرگ، آزمایش نیز قطعی‌نبودن را تأیید می‌کند.

حال اگر ما «تصادفی‌بودن» را در برابر «قطعی بودن» قرار دهیم، می‌گوییم بله جهان بر اساس مکانیک کوانتوم، جبرگرا نیست و این مجال را برای دخالت غیب و نیز برای اراده آزاد، باز می‌کند و در نتیجه مجال را برای امکان‌پذیربودن انجام معجزه می‌گشاید و اینکه معجزه -طبق قوانین این جهان- ناممکن نیست.

ولی اعتقاد دارم از نظر عده بسیاری، از عبارت «تصادفی» مفهومی در مقابل

«قانونمند بودن» برداشت می‌شود؛ به این ترتیب ما چیزی را تصادفی توصیف می‌کنیم که تابع هیچ قانونی - حتی قانونی مبتنی بر احتمالات - نباشد.

ولی آیا امکان دارد تصادفی‌بودنی با این مفهوم در این جهان پیدا شود؟ طبیعتاً اگر ما نتوانیم قانون را پیدا کنیم نمی‌توانیم با قطع و یقین به تصادفی‌بودن حکم کنیم. کسی که قانونی را برای چیزی معین پیدا نمی‌کند حق ندارد بگوید قانونمند نبوده است؛ زیرا چنین حکمی نیز خودش نیازمند اثبات است؛ بلکه صرفاً می‌توانیم بگوییم در تصادفی‌بودن یا نبودن شک و تردید وجود دارد؛ ولی بنده اعتقاد دارم دست‌کم «قانون علیت عقلی» وجود دارد و برای بیان اینکه همه‌چیز - دست‌کم - در سیطره یک قانون، یعنی قانون علیت قرار دارد کافی است.

«امیل بورل»^۱ می‌گوید:

«تصادفی‌بودن، یعنی قوانینی که ما آن‌ها را نمی‌شناسیم»

"Le hasard, ce sont les lois que nous ne connaissons pas". Émile Borel

از این رو - بعد از اثبات وجود خدا - منطقی خواهد بود برای انجام رخدادی که احتمالش بسیار ضعیف است دخالت غیبی فرض گرفته شود، به‌خصوص در جایگاه شهادت و گواهی [برای فرستاده]؛ همان طور که وضعیت در مثال قبلی به همین صورت است و تصادفی‌ندانستن قضیه هم نیازمند اثبات است. اما کسی که اصلاً به وجود خداوند سبحان و متعال ایمان ندارد، او را به کتاب «توهم بی‌خدایی» نوشته امام احمدالحسن ارجاع می‌دهم تا آن را به‌طور کامل مطالعه کند و دلیل برای وجود خدا را - چه در سطح زمین و چه در سطح پیدایش جهانی که در آن زندگی می‌کنیم - بشناسد.

۱ - امیل بورل Émile Borel (۱۹۵۶ - ۱۸۷۱) ریاضی‌دان فرانسوی و استاد دانشگاه علوم در پاریس و متخصص نظریه توابع و احتمالات بود.

عدم قطعیت، عرصه را برای دخالت غیب و آزادی اراده باز می‌کند

قطعیت (یا جبرگرایی) یعنی از دید نظری می‌توانیم گذشته و آینده را به صورت قطعی بشناسیم؛ یعنی اگر سرعت و مکان تمام ذرات در کیهان را بدانیم می‌توانیم گذشته و آینده را به طور قطعی بشناسیم؛ و این یعنی جایی برای غیب و دخالت غیب وجود ندارد و جایگاهی برای معجزه نیز وجود ندارد. این تصویری است که فیزیک کلاسیک ارائه می‌دهد.

«در فیزیک نیوتنی یا فیزیک کلاسیک همه چیز با دقت، تعیین و اندازه‌گیری می‌شود و چیزی به اسم احتمال و شک و تردید، در آن جایی ندارد؛ بنابراین ما می‌توانیم سرعت و موقعیت اجسام را با دقت تعیین کنیم. این ویژگی باعث شد که لاپلاس مکانیک نیوتن را تا بیشترین حد ممکن گسترش دهد. بر این اساس وی قاعده جبرگرایی خود را بنیان نهاد؛ که طبق آن اگر ما سرعت یا اندازه حرکت و موقعیت هر ذره را در جهان در زمانی معین بدانیم، می‌توانیم سرعت و موقعیت آن را در تمام زمان‌ها در گذشته و آینده پیش‌بینی کنیم؛ یعنی ما می‌توانیم آینده را بدانیم، و این همان نظریه موسوم به جبرگرایی است. واضح است که در این فرآیند، دیگر جایی برای غیب و خدا باقی نمی‌ماند که بخواهد در امور دخالت کند و قضایا را تغییر دهد؛ چراکه ماجرا، جبری و حتمی است و کسی در آن دخالتی ندارد. از آنجا که امور به سمت پایان‌های اجتناب‌ناپذیری که از پیش تعیین شده است پیش می‌رود، حتی برای اراده انسان نیز جایی باقی نمی‌ماند.

"موفقیت قوانین نیوتن و دیگر نظریه‌های فیزیکی به اندیشه جبرگرایی علمی انجامید که نخستین بار در آغاز سده نوزدهم، دانشمند فرانسوی مارکیز لاپلاس آن را بازگو نمود. لاپلاس اظهار داشت اگر ما موقعیت و سرعت همه ذرات جهان را در یک لحظه بدانیم، قوانین فیزیک به ما این امکان را می‌دهد که وضعیت جهان را در

هر لحظه دیگری چه در گذشته و چه در آینده تعیین کنیم. به عبارت دیگر اگر جبرگرایی علمی صحیح باشد، اصولاً باید بتوانیم آینده را پیش‌بینی کنیم.^۲

اعتقاد به جبرگرایی (قطعیت) امکان دخالت خدا یا دخالت غیب را لغو می‌کند؛ پس امور، قطعی هستند و هیچ کس -حتی انسان- نمی‌تواند آن‌ها را تغییر بدهد؛ زیرا جبرگرایی، اراده آزاد انسان را هم لغو می‌کند. اعتقاد به قطعیت، به‌طور کامل امکان‌پذیر بودن معجزه را با این توصیف که دخالتی غیبی است که سبب آن از جهان دیگری آمده است -نفی می‌کند؛ ولی این جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم -طبق آنچه مکانیک کوانتوم ثابت کرده است- جبری نیست. امروزه علم ثابت کرده است که جبرگرایی وجود ندارد و این مسئله‌ای است که از نظر ریاضی ثابت شده و آزمایش نیز آن را تأیید کرده است و در نتیجه این عدم قطعیت دروازه‌ای را برای دخالت خداوند سبحان و متعال یا دخالت غیب می‌گشاید:

«ولی در مکانیک کوانتوم که امروزه بر فیزیک سیطره دارد، ما نمی‌توانیم به‌طور دقیق سرعت و موقعیت یک ذره را مشخص کنیم، چه برسد به تمام ذرات جهان؛ بنابراین قضایا به کلی متفاوت و دگرگون شده است. یک ذره می‌تواند در هر مکان احتمالی‌ای قرار داشته باشد و از هر سرعت احتمالی‌ای برخوردار باشد. در مکانیک کوانتوم، جبرگرایی مطلق وجود ندارد؛ یعنی امکان شناخت دقیق آینده فراهم نیست؛ زیرا بیش از یک احتمال وجود دارد. آنچه از جبرگرایی در مکانیک کوانتوم باقی می‌ماند، همان چیزی است که گسترش تابع موج فراهم می‌سازد...»

به‌طور قطع پس از مکانیک کوانتوم، مجال برای جبرگرایی فیزیک نیوتنی باقی نمانده است؛ هر چند اغلب مردم در زندگی روزمره خود، فقط با فیزیک نیوتن و

۱- منبع: هاوکینگ، جهان در پوست گردو، ص ۹۸.

۲- امام احمدالحسن، توهّم بی‌خدایی، ص ۴۶۰ و ۴۶۱.

جبرگرایی آن آشنایی دارند؛ ولی آیا پس از مکانیک کوانتوم می‌توان چنین ادعا کرد که آنچه مردم می‌دانند، عین حقیقت و واقعیت بوده است؟!^۱

بنابراین طبق مکانیک کوانتوم «قطعیت» وجود ندارد و این، فرصتی قانونمند برای دخالت غیب می‌گشاید و نیز عرصه را برای به‌انجام‌رسیدن معجزه باز می‌گذارد.

۱- امام احمدالحسن، توهّم بی‌خدایی، ص ۴۶۰ و ۴۶۱.

فصل ششم

معجزه، از واقعیت تا درک متون

بسیاری از قرائت‌های سنتی از متون دینی، این متون را معجزه‌آسا جلوه می‌دهند؛ در حالی که همیشه این‌گونه نیست. متونی که از آن‌ها بوی معجزه به مشام می‌رسد امکان دارد:

۱- متونی جعلی، دروغین یا تحریف‌شده باشند؛ مانند متونی که وقوع معجزه‌های قاهر برای واجب‌کردن ایمان را به صراحت بیان می‌کنند؛ در حالی که چنین چیزی مخالف دلیل عقلی و متنی است. معنی قاهر همان‌طور که پیش‌تر گفته شد یعنی امکان ندارد فرد مخالف برایش تفسیر یا تأویلی بیاید و اگر چنین معجزه‌هایی اتفاق بیفتد برای ایمان آوردن وضع نشده؛ بلکه اگر انجام شود یا در برابر کسانی که در اصل مؤمن هستند، صورت می‌پذیرد و یقین آن‌ها را افزایش می‌دهد، یا در برابر کافران، که در این صورت ایمان کسی که از طریق آن ایمان بیاورد پذیرفته نیست؛ همان‌طور که در خصوص فرعون -که لعنت خدا بر او باد- در معجزه شکافته‌شدن دریا چنین نتیجه‌ای به دست آمد؛ و اگر متن دینی، معجزه قاهر و الزام‌آوری را به تصویر بکشد در حالی که برای ایمان آوردن وضع شده است، چنین متنی دروغین یا تحریف‌شده است؛ همان‌طور که بسیاری از متون در عهد قدیم چنین وضعیتی دارند.

۲- متونی متشابه هستند و ممکن است به صورت دیگری درک شوند یا معنای آن‌ها طبق ظاهرشان نباشد؛ مثل فرود آمدن خدا (خداوند بسی برتر از چنین نسبت‌هایی است) و رفع شدن ایلیا علیه السلام یا عیسی علیه السلام یا امام مهدی علیه السلام.

۳- اموری که درکشان برای ناظر درونی این سیستم کیهانی یا عالم جسمانی دشوار است؛

مثل عمر طولانی نوح علیه السلام.

۴- کارهایی که خداوند سبحان و متعال با اسباب طبیعی انجام می‌دهد؛ مثل آفرینش بدن نخستین انسان، آدم علیه السلام. این متن به هیچ وجه به معجزه دلالتی ندارد؛ بلکه کاری از سوی خداوند است که با قوانین مادی تفسیر شده انجام گرفته است. از کارهای خداوند سبحان و متعال یا سخن حق تعالی در قرآن، که به چیزی می‌گوید «باش» نمی‌توان برداشت کرد که معجزه بوده‌اند و نمی‌توان گفت به‌طور ناگهانی انجام شده‌اند و نه حتی مخالف قوانین بوده باشند.

۵- دلالتی بر معجزه بودن یعنی برای ایمان آوردن وضع شده باشد، که در این صورت ناگزیر باید در آن، شبهه و ابهام وجود داشته باشد تا مجالی برای ایمان باقی بماند.

در این فصل پس از توضیح روشی که لازم است متن دینی را از طریق آن درک کنیم، به نمونه‌هایی از این متون خواهیم پرداخت.

متون دینی را چگونه بفهمیم؟

در اینجا پرسشی در نهایت اهمیت خودنمایی می‌کند: اگر برداشت رجال دین، از قرآن کریم و متون دینی اشتباه بوده است و آن‌ها برخی از متون را به‌عنوان معجزه می‌فهمند - در حالی که چنین نبوده‌اند - و چنین برداشت می‌کنند که آفرینش آدم، معجزه‌ای بوده که با قدرت خداوند انجام شده به این صورت که قالبی گلی ساخته و آن را وادار به حرکت کرده است - در حالی که این قطعاً مخالف دستاوردی است که علم امروز به آن رسیده، و وضعیت بسیاری از متون دیگر نیز به همین صورت است، پس ما چگونه می‌توانیم این متون را درک کنیم؟ و چه کسی حق دارد متون را تأویل کند؟ چه بسا امروز شخصی که تلاش می‌کند یک متنی دینی را تأویل کند، آن را معجزه به شمار می‌آورد یا آن را به‌عنوان فعل خداوند

برمی‌شمارد که حتی با علمی که به آن دست یافته‌ایم نیز موافق باشد؛ ولی چه بسا زمانی برسد که تأویل این مرد دینی، اسباب خنده شود، یا امور دیگری آشکار شوند که آنچه وی تأویل کرده است به کلی از درجه اعتبار ساقط شود. پس آیا خداوند سبحان و متعال این متون را طوری ایجاد کرده که کسی آن‌ها را نفهمد؟ یا به این صورت بوده است که در اختیار هرکسی باشد تا هرطور بخواهد آن‌ها را تفسیر کند و بر اساس آن‌ها عقاید باطلی پایه‌ریزی کند؟ و حتی چه بسا تا آنجا پیش بروند که هرکسی را که با عقیده آن‌ها مخالف باشد تکفیر کنند؟ همان وضعیتی که در قرون وسطی در رویارویی با چرخش زمین به دور خورشید پیش آمد!

این نکته‌ای است که «ریچارد داوکینز» از آن سؤال می‌کند:

«ولی آن‌ها چگونه تصمیم می‌گیرند کدام بخش از نظر متنی مصداق دارد، و کدام بخش تشبیه بوده است؟»^۱

سپس گفت‌وگوی خود را با یک مسیحی از جناح لیبرال در کلیسای آنجلیکا ادامه می‌دهد:

«ریچارد داوکینز: تصور کن شما به‌عنوان یک کشیش انگلیسی، معجزات را انکار نمی‌کنی و اعتقاد دارم این، برای تو لازم است تا با گفته‌های شما تناقض نداشته باشد.

مسیحی: بنده تصور می‌کنم اگر خدا در طول زمان پیوسته معجزه انجام می‌داد قطعاً ما در جهانی زندگی می‌کردیم (آیا این جهان سرزمین عجایب نمی‌شد؟) که هیچ چیزی قابل پیش‌بینی نمی‌شد، و من و شما نمی‌توانستیم درباره عقل‌گرایی بحث کنیم...

ریچارد داوکینز: گویا شما اعتقاد داری حد بالایی برای معجزات وجود دارد و نمی‌توان از آن تجاوز کرد، وگرنه ما در جهانی آشفته زندگی می‌کردیم.

مسیحی: ما نمی‌توانیم این حد بالا را مشخص کنیم؛ ولی اگر معجزه‌ها در طول زمان و هر وقت ما می‌خواستیم اتفاق می‌افتاد زندگی بشریت ناممکن می‌شد.

ریچارد داوکینز: در خصوص معجزات بزرگی مثل ولادت مریم عذرا چطور؟ شما در این باره چه نظری داری؟

مسیحی: تصور نمی‌کنم این مثلاً با صعود بدن عیسی برابری کند؛ یعنی من واقعاً ایمان دارم که بالا رفتن بدن عیسی پس از مرگ، امری جوهری در مسیحیت است که اعتقاد دارم در سطحی بالاتر از ولادت مریم عذراست.

سپس ریچارد داوکینز کامل می‌کند: به نظرم این ایده‌ای شگفت‌انگیز است که از برخی داستان‌های کتاب مقدس پیروی کنیم و برخی دیگر را رها نماییم؛ ولی بر اساس کدام مقیاس انتخاب کنیم؟ اگر ما می‌توانیم از کتاب مقدس، امور درست یا نادرست را در جوامع امروزی انتخاب کنیم، اصلاً چرا خودمان را با کتاب مقدس خسته کنیم؟^۱

سؤال مهم داوکینز، ارتباطی مستقیم با فهم آن دسته از متونی دارد که بسیاری آن‌ها را «معجزه» محسوب می‌کنند. حال اگر متن مربوط به آفرینش آدم (عَلَيْهِ السَّلَام) یا مسخ شدن به میمون و خوک و بسیاری مسائل دیگری که برخی مردان دین و عموم مردم آن‌ها را به‌عنوان ظهور معجزاتی تفسیر می‌کنند که قوانین را نقض کرده‌اند، ولی این‌گونه نباشند، پس ما چگونه می‌توانیم درکی از این متون داشته باشیم؟

برای پاسخ به این پرسش لازم می‌بینم موضوعاتی پایه‌ای و اساسی را برای فهم جواب روشن نمایم: خداوند سبحان و متعال ما را برای «معرفت» آفرید ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا بپرستند) و در تفسیر از آل محمد (عَلَيْهِمُ السَّلَام)

آمده است یعنی «تا مرا بشناسند» و ما سرشته شده‌ایم تا به این معرفت برسیم:

«هر انسانی باید این را بپذیرد که این منطقی نیست که گوش‌هایش را از شنیدن صدای پشت دیوار بازدارد و سپس از سرِ عناد و لجاجت به کسانی که می‌شنوند بگوید چیزی پشت دیوار نیست؛ زیرا ابتدا لازم است گوش خود را باز کنم و سعی کنم بشنوم و در آن هنگام اگر آنچه را که آن‌ها شنیدند نشنیدم، می‌توانم چنین حکم کنم که چیزی پشت دیوار وجود ندارد.»

حقیقت این است که طریقهٔ وحی همان راه اصلی و برتر است. سرآغاز آن تصدیق به وجود حقیقت (یا خدای سبحان) است، ولی به مراحل پس از تصدیق یعنی معرفت (که علت آفرینش است) نیز کشیده می‌شود. آغاز این راه با آمادگی برای شنیدن از حقیقت شروع می‌شود و از آن پس با تجرد و اخلاص برای آن حقیقتی که این جهان را ایجاد کرده، تا جایی می‌رسد که روح انسان به‌طور مستقیم از آن حقیقت حکیم بشنود، و برایش وجود و حکمت ثابت شود و از آن پس سفر خود را به‌سمت معرفت آغاز می‌کند....

اما متأسفانه بیشتر مردم به تاریکی و ظلمت این عالم جسمانی متمایل می‌شوند و بر آن اعتماد می‌کنند و از پروردگارشان غفلت می‌ورزند؛ در نتیجه این راه را -که همان راه وحی است- جز اندک گروهی -مانند انبیا، فرستادگان و اولیای الهی- نمی‌پیمایند. به همین سبب خداوند برای دیگر فرزندان آدم راه واسطه یا جانشینی گشوده است تا آن‌ها را برساند و به آن‌ها بشناساند. به این ترتیب با گشایش این راه واسطه، دو اصل دیگر -که مرتبط با آن گمارندهٔ جانشین که شناختش واجب است- نیز آشکار می‌شود؛ این دو اصل: یکی خود جانشین (خلیفه) و دیگری رسالتی است که آن جانشین برای

"شناخت" با خود حمل می‌کند...»^۱

این واسطه را خداوند سبحان و متعال، با رسالت‌هایی برای ما فرستاد، و آن رسالت‌ها را [به‌طور مستقیم] برای همه ما نفرستاد؛ بلکه از میان ما افرادی معین را برگزید تا آن‌ها را به ما برسانند؛ زیرا این افراد به چنان مرتبه بلندی از اخلاص رسیدند که آن‌ها را برای نازل شدن توفیق از طرف خداوند سبحان و متعال به خودشان شایسته می‌کرد و به مراتب بالایی از معرفت و آراسته شدن به اخلاق الهی دست یافتند. پس آن‌ها حاملان رسالت الهی و مثل‌اعلای انسانیت بودند. این «رسالت» فقط کلمات و حتی معانی را شامل نمی‌شود. آن‌ها حاملان رسالتی هستند تا صورت خدا در میان خلق شوند، و این کلمات مقدس که همراه با آن‌ها می‌آید وسیله‌ای برای رساندن رسالت خدا به دیگران است و جدا از این افراد الهی نیست. این کلمات مقدس، بدون وجود این افراد، فراتر از مجموعه‌ای از کلمات نخواهند بود که حقیقتشان و حتی معانی‌شان را هیچ‌کس نمی‌فهمد، و چه بسا مردم، آن‌ها را برای هدفی کاملاً دور از خود رسالت به کار بگیرند. بنابراین همین افراد الهی هستند که «متن دینی» را روشن و محکم می‌کنند؛ زیرا آن‌ها کسانی هستند که با رسالت مورد خطاب قرار گرفته‌اند، و همان کسانی هستند که عهده‌دار حمل آن هستند و همان کسانی هستند که اسرار آن را درک می‌کنند. متون مقدس به آن‌ها اشاره می‌کند و آن‌ها هم متون مقدس را نشان می‌دهند، آن‌ها را تبیین می‌کنند و بر اساس مجموعه‌ای مستمر در زمان به‌شرط وجود پذیرنده آن‌ها را محکم می‌کنند.

بعد از این توضیح - که آن را در نهایت اهمیت می‌دانم - می‌گویم: آن کسانی که «متون» را تفسیر می‌کنند همین افراد الهی هستند که خداوند سبحان و متعال آن‌ها را برای حمل رسالتش به سوی خلق، برگزید، و نه کسی وظیفه دارد و نه حتی حق دارد که به چنین کاری

جسارت نماید، و امروز این فرد آشکار، مهدی اول یا احمد است که دلایل را آورده و او امروز «این متون» را برای ما آشکار و روشن، و محکشان می‌کند، و شناخت و معرفت را در میان مردم می‌گستراند. از اباعبدالله علیه السلام روایت است: «علم بیست و هفت حرف است و تمامی آنچه رسولان آوردند دو حرف است و مردم تا امروز جز دو حرف را نفهمیده‌اند. وقتی قائم ما قیام کند بیست و پنج حرف را بیرون می‌آورد و آن را در میان مردم پراکنده می‌کند و این دو حرف را نیز به آن ضمیمه می‌کند تا بیست و هفت حرف را منتشر سازد.»^۱

و عیسی علیه السلام فرمود: (من امور بسیاری دارم تا برای شما بگویم، ولی نمی‌توانید آن‌ها را اکنون تحمل کنید؛ اما وقتی آن روح حق بیاید او شما را به جمیع حق، هدایت می‌کند؛ زیرا او از طرف خود سخن نمی‌گوید؛ بلکه فقط هر آنچه را که شنیده است تکلم می‌کند و شما را به امور بسیاری خبر می‌دهد. او مرا بزرگ می‌دارد؛ زیرا او از آنچه من دارم برمی‌گیرد و به شما خبر می‌دهد).^۲

آیا تفسیر طبیعی عمل خدا، وجود خدای سبحان را نفی می‌کند؟

اینکه تصور شود تلاش برای ایجاد و کشف عاملی احتمالی برای رویدادی که برخی آن را معجزه الهی می‌دانند به معنی به بی‌اثر کردن وجود خدا یا بی‌اثر کردن قدرت او یا بی‌نیازی از وجود اوست درست نیست. خداوند و قدرتش به همان اندازه در معجزه‌ها وجود دارد که در به جریان انداختن امور مطابق با قوانین طبیعی معمول وجود دارد و ما با استفاده از تامل و تفکر و دلیل عقلی می‌توانیم در تمامی شرایط و نه فقط در شرایط استثنایی که در آن‌ها قوانین

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۳۶.

۲- عهد قدیم، انجیل یوحنا، اصحاب شانزدهم.

نقض می‌گردند. به این حقیقت دست یابیم تا بفهمیم کسی هست که نیرومندتر و بالاتر از آن قوانین است! جان کلام خداوند سبحان و متعال در قرآن، دعوت به تدبّر در قوانین است تا وجودش شناخته شود، و نه فقط برای تدبّر در مورد چیزهایی که سببشان شناخته شده نیست. این هرگز به آن معنی نیست که ما معجزه‌ها را نفی می‌کنیم و نه اینکه تمامی عوامل و اسباب را فقط به ماده برمی‌گردانیم؛ ولی در مورد درک و برداشتی سطحی صحبت می‌کنیم که بسیاری از مردم در مورد معنی معجزه و مصادیقش در برخی متون دینی با یکدیگر اشتراک دارند. بنابراین اینگونه نیست که تمام متونی که مؤمنان به غیب فکر می‌کنند معجزه هستند به همین صورت بوده باشند.

«کُنْ فَيَكُونُ: باش، پس موجود می‌شود» و معجزه

در قرآن کریم، روایات یا در عهد قدیم و جدید بسیاری از متون دینی وجود دارند که مردم آن‌ها را به عنوان معجزه می‌شناسند؛ یعنی خداوند آن‌ها را به صورت خارق العاده، بدون سلسله اسباب طبیعی اجرا کرده است؛ مثل متون مربوط به آفرینش کیهان و آفرینش انسان و حیوانات؛ و چه بسا بسیاری چنین استدلال کنند که خداوند سبحان و متعال اگر چیزی بخواهد، به آن می‌گوید باش، پس موجود می‌شود (کن فیکون):

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾^۱ (او کسی است که آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید، و هرگاه که می‌گوید «باش»، پس موجود می‌شود؛ سخنش راست است؛ و روزی که در صور دمیده شود، فرمان‌روایی از آن اوست؛ داننده غیب و شهود است؛

و اوست حکیم آگاه).

﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ (آنگاه که چیزی را اراده کنیم همین

قدر که به آن می‌گوییم «باش»، پس موجود می‌شود).

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ (چون به چیزی اراده فرماید فرمانش

همین بس که می‌گوید «باش»؛ پس موجود می‌شود).

﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۳ (پدیدآورنده

آسمان‌ها و زمین، و چون به کاری اراده فرماید فقط همین که می‌گوید «باش»، پس موجود می‌شود).

﴿هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۴ (او همان کسی

است که زنده می‌کند و می‌میراند، و چون به کاری حکم کند همین قدر که به آن می‌گوید «باش»، پس موجود می‌شود).

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۵ (به راستی

که مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید؛ سپس به او گفت «باش»، پس موجود شد).

﴿مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۶ (خدا را

۱- نحل: ۴۰.

۲- یس: ۸۲.

۳- بقره: ۱۱۷.

۴- غافر: ۶۸.

۵- آل عمران: ۵۹.

۶- مریم: ۳۵.

نسزد که فرزندی برگیرد. منزه است او؛ چون کاری را اراده کند همین قدر که به آن می‌گوید «باش»، پس موجود می‌شود).

﴿قَالَتْ رَبِّ اَنْتَیْ یَکُونُ لِیْ وَ لَدَّ وَلَمْ یَمَسَّسَنِیْ بَشَرٌ قَالَ کَذَّلِکَ اللّٰهُ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ اِذَا قَضٰی اَمْرًا فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهُ کُنْ فِیْکُوْنُ﴾^۱ [مریم] گفت: «پروردگارا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود در حالی که هیچ بشری مرا لمس نکرده است؟» گفت: «چنین است [کار پروردگار]» خدا هر چه بخواهد می‌آفریند؛ چون به کاری فرمان دهد فقط به آن می‌گوید «باش»، پس موجود می‌شود).

می‌گوییم: بله، همه چیز در هستی با کلمه خدا «کن فیکون: باش، پس موجود می‌شود» جریان می‌یابد و همه چیز در جهان‌ها قائم به خداوند سبحان و متعال است؛ ولی این به آن معنا نیست که خداوند سبحان و متعال سبب مستقیم آن‌ها بوده است یا او به صورت مستقیم بدون زنجیره‌ای از اسباب برای انجام آن‌ها مداخله می‌کند. این کلمه، این حقیقت را که کارها با اسباب انجام می‌شود نفی نمی‌کند و نشان نمی‌دهد که اگر کاری معجزه باشد به صورت ناگهانی ایجاد شده است. خداوند سبحان و متعال مجموعه‌ای از کارها را به خودش منسوب می‌کند در حالی که ما یقیناً می‌دانیم آن‌ها به صورت معجزه‌وار یا بدون آنکه سبب مستقیمشان را شناخته باشیم ایجاد نشده‌اند. بیایید در این کلمات قرآن کریم درنگی داشته باشیم:

﴿اَفَرَاٰیْتُمْ مَا تُمْنُوْنَ * اَنتُمْ تَخْلُقُوْنَهٗ اَمْ نَحْنُ الْخَالِقُوْنَ * ... اَفَرَاٰیْتُمْ مَا تَحْرُتُوْنَ * اَنتُمْ تَزْرَعُوْنَهٗ اَمْ نَحْنُ الزَّارِعُوْنَ * ... اَفَرَاٰیْتُمُ الْمَآءَ الَّذِیْ تَشْرَبُوْنَ * اَنتُمْ اَنْزَلْتُمُوْهُ مِنَ الْمُنْزَلِ اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُوْنَ * ... اَفَرَاٰیْتُمُ النَّارَ الَّتِیْ تُورُوْنَ * اَنتُمْ اَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُوْنَ﴾^۲ (آیا آنچه را [که به صورت نطفه] فرو می‌ریزید دیده‌اید؟ * آیا شما آن را خلق می‌کنید یا ما آفریننده‌ایم؟

۱- آل عمران: ۴۷.

۲- قرآن کریم، سوره واقعه.

* ... آیا آنچه را کشت می‌کنید، دیده‌اید؟ * آیا شما آن را می‌رویابید، یا ماییم که می‌رویابیم؟ *
... آیا آبی را که می‌نوشید دیده‌اید؟ * آیا شما آن را از ابر باران‌زا فرود آورده‌اید، یا ما
فرودآورنده‌ایم؟ * ... آیا آن آتشی را که برمی‌افروزید دیده‌اید؟ * آیا شما درختش را پدیدار
کرده‌اید، یا ما پدیدآورنده‌ایم؟

خداوند سبحان و متعال بیان می‌کند که خودش کسی است که می‌آفریند، زراعت می‌کند
و می‌رویاند، آب را از ابر فرو می‌آورد، درخت را می‌رویاند و ... و سؤال اینجاست: آیا این‌ها یعنی
تمامی این کارها بدون هیچ اسبابی انجام می‌شود؟ و به صورت مستقیم، به شکل معجزه آسا
توسط خداوند سبحان و متعال انجام می‌شود؟ قطعاً نه.

ما در حال حاضر مراحل به وجود آمدن کودک را می‌دانیم، از مراحل پدید آمدن گیاه و
درخت آگاهی داریم، از نقش آب‌ها اطلاع داریم و می‌دانیم چگونه از ابر نازل می‌شود؛ یعنی
به‌طور خلاصه- ما از مجموعه ترتیب اسباب و علت‌ها برای اتفاق افتادن پدیده‌ها طبق قوانین
کیهانی، آگاهی داریم. خداوند سبحان و متعال به‌روشنی- از ما می‌خواهد در این قوانین تدبیر
کنیم و اینکه آن‌ها ما را به سوی شناخت و معرفت آفریدگار و واضعشان می‌کشاند، نه اینکه
خداوند سبحان و متعال از ما بخواهد اسباب را نادیده بگیریم و پدیده‌ها را به‌طور مستقیم به
خداوند سبحان و متعال نسبت دهیم؛ بنابراین درست نیست کسی بر کلمه «کن فیکون: باش،
پس موجود می‌شود» در قرآن کریم، برای اثبات اینکه آن کار مذکور، معجزه بوده، یا با دخالت
مستقیم خداوند سبحان و متعال انجام شده است تکیه کند.

پس ما وقتی می‌گوییم خداوند سبحان و متعال خوراکی و لباس به ما داده است، قطعاً
منظور ما این نیست که این رزق و روزی به‌صورت ناگهانی از طرف خداوند سبحان و متعال در
برابر ما پدیدار شده است، بدون اینکه زنجیره‌ای از اسباب باعث ایجاد آن شده باشد؛ و وقتی
از خداوند سبحان و متعال می‌خواهیم به ما روزی عطا فرماید، به همین صورت انتظار نداریم

این روزی از «هیچ چیز» در برابر ما ظاهر شود. در خصوص نانی که می‌خوریم، ما می‌دانیم برای تهیهٔ بهای آن کار کرده‌ایم، و خمیر از آرد و آرد از دانه‌های گندم تهیه شده است، و پخته‌شدن [نان] با آتش انجام شده است. آرد گندم از آسیاب‌شدن دانه‌های گندم به دست آمده؛ دانه‌های گندمی که قبلاً درو شده‌اند؛ گندمی که ماه‌ها طول می‌کشد تا رشد کند، و باران می‌بارد تا آن را برویاند و ... و اکنون، نان در مقابل من درون سینی است؛ خداوند سبحان و متعال را سپاس می‌کنیم و اقرار می‌کنیم و اعتقاد داریم که خود او سبحان و متعال همان کسی است که به ما روزی داده است، بی‌آنکه ما اعتقاد داشته باشیم که این کار به صورت ناگهانی انجام شده است؛ بلکه در طول زنجیره‌ای از اسباب صورت پذیرفته، و آن معبود سبحان و متعال به ما نیرو و توان داده است و هر جزئی از این سلسله‌ای که به ما روزی رسانده، با نیرو و توان خدا پابرجاست.

ما در اینجا در خصوص معجزه با ویژگی‌های خاص خودش، سخن نمی‌گوییم؛ بلکه از کارهای خداوند سخن می‌گوییم. پس کارهایی که از طریق سلسله‌اسباب، به خداوند سبحان و متعال نسبت می‌دهیم به آن معنا نیست که او سبحان به صورت مستقیم آن‌ها را به انجام رسانده باشد، و کلام خدا «کن فیکون: باش، پس موجود می‌شود» همان کارهای خداوند به صورت عام است و ضرورتاً به آن معنا نیست که همان طور که برخی از فقها برداشت می‌کنند «عادت» را نقض می‌کند! خداوند امور را با اسبابش جاری می‌سازد و او سبحان و متعال:

«در قانون طبیعی مداخله نمی‌کند، مگر هنگام ضرورت و برای حکمتی بالغه. ممکن است برای حفظ شرافت اولیای خودش، دخالت کند و معجزه‌ای بیاورد. در این باره، حکمتی وجود دارد؛ به خصوص وقتی سببی برای هدایت کسانی باشد که

خواهان هدایت هستند.»^۱

و کلمه «کن فیکون: باش پس موجود می شود» به آن معنا نیست که نیروی خارق العاده خدا دخالت کرده است تا با کلمه «کن فیکون» امور به صورتی خارق العاده جاری شوند. لازم به ذکر است که بنده تأکید می کنم هر آنچه در اطراف ما روی می دهد به این معنا خارق العاده است و «کور دل» کسی است که خداوند سبحان و متعال را قبل از هر چیز، در هر چیز و بعد از هر چیز نمی بیند، و نه فقط آن هنگامی که امور طبق آن رویه ای که ما به آن عادت کرده ایم، جاری نمی شوند.

امام احمد الحسن در کتاب «گزیده ای از تفسیر سوره فاتحه» می فرماید:

«اگر بنده فهمید که شفا دهنده واقعی، خداوند سبحان و متعال است و هیچ دارو و هیچ پزشکی کارساز نیست مگر به [اراده] خداوند، و دارو و پزشک هیچ تأثیری نخواهند داشت اگر خداوند چنین اراده فرماید، پیش پزشک می رود و دارو مصرف می کند و در این صورت، یاری جستن از این ها، همان یاری جستن از خداوند خواهد بود؛ چرا که همان گونه که از ائمه علیهم السلام روایت شده است، این بنده جز خداوند را نمی بیند: "هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه خداوند را قبل از آن و بعد از آن و همراه با آن دیدم."^۲

۱- پاسخ امام احمد الحسن درباره یکی از پرسش های اعتقادی: <http://vb.almahdyoon.org/showthread>

۲- امام احمد الحسن، گزیده ای از تفسیر سوره فاتحه، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، چاپ دوم، ۱۴۳۱ق. ۲۰۱۰ م، ص ۴۲.

آفرینش آدم و معجزه

عموم مردم تصور می‌کنند آفرینش آدم از خاک بود؛ به این ترتیب که خداوند سبحان و متعال مجسمه‌ای گلین به شکل انسان ساخت، سپس در آن دمید و این انسان حرکت کرد و آدم علیه السلام شد! و عیسی علیه السلام هم به صورت خارق العاده و ناگهانی و بدون اسباب در رحم مریم آفریده شد، به این صورت که به او گفته شد باش، پس او موجود شد (کن فیکون). این عقیده فقط محدود به عامه مردم نیست، بلکه برخی علمای دینی از هر طایفه‌ای هم به آن اعتقاد دارند؛ مثل کمال حیدری که می‌گوید:

«آدم با "کن فیکون" آفریده شد؛ یعنی بدون اینکه از هیچ مرحله‌ای عبور کند...»^۱

و نیز در سایت سؤال و جواب سنی آمده است:

«معنی این آیات و جهت‌گیری‌شان: هیچ چیزی بر قدرت خداوند متعال تکبر و بزرگی نمی‌فروشد. پس وقتی بخواهد کاری کند، آن را انجام می‌دهد و با فرمان هستی‌ساز خود یعنی "کن: باش" - آن را می‌آفریند؛ و آن چیزی که خداوند خواسته است به تأخیر نمی‌افتد؛ بلکه فوراً ایجاد می‌شود.»^۲

و مسیحی «هربرت لوکیر» می‌گوید:

«"هکسلی" به نخستین معجزه در کتاب مقدس یعنی خلقت کیهان و انسان- حمله کرده، چنین می‌گوید: "زمین آفریده نشد، بلکه تکامل یافت؛ و به این ترتیب تکامل، درباره همه حیوانات و گیاهانی که روی زمین زندگی می‌کنند از جمله ما انسان‌ها و عقل ما، نفس

۱- پاسخ نقل شده از سایت رسمی کمال حیدری (۲۰۱۱)، موضع‌گیری علمای اهل سنت و جماعت درباره حدیث

خداوند آدم را بر صورت خود آفرید» از سایت: <http://alhaydari.com/ar/۲۰۱۱/۱۰/۱۴۰۵۷>

۲- سایت سؤال و جواب سنی: <http://islamqa.info/ar/۲۲۳۹۵۹>

ما، مغز ما، و بدن‌های ما نیز به وقوع پیوست.» سپس این دانشمند شگاک به قلم‌فرسایی خود ادامه داده، با طعنه و کنایه می‌گوید: «انسان محصول تکامل، دیگر به صورت چهار دست‌وپا. از منحصر به فرد بودن خودش نمی‌گریزد تا به دنبال پناهگاهی در میان بازوان پدر الهی که او را آفریده است به جست‌وجو بپردازد.» در اینجا می‌بینیم هکسلی بیان کتاب مقدس از سوی خدا را رد می‌کند^۱

خداوند سبحان و متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ (به راستی که مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید؛ سپس به او گفت «باش» پس موجود شد). پس کلمه «کن فیکون» چه در آفرینش آدم علیه السلام و چه در آفرینش عیسی علیه السلام ضرورتاً به این معنا نیست که کار، ناگهانی و کاملاً به صورت خارق‌العاده انجام شده است، تا خداوند سبحان و متعال کار ناممکنی را ممکن کرده باشد. منظور از تقارن این دو با یکدیگر، قطعاً تطابق نیست؛ آدم علیه السلام با عیسی علیه السلام متفاوت بود: پیامبر خدا عیسی علیه السلام فقط از مادر آفریده شد، در حالی که آدم علیه السلام فقط از مادر آفریده نشد؛ پس این تقارن، به صورت «اجمالی» است و این، یعنی منظور از آیه این است که در آفرینش عیسی، دخالتی الهی وجود داشت؛ همان طور که در آفرینش آدم هم دخالتی الهی وجود داشت.

امروزه بعد از آنکه علم، با بسیاری از شواهد و دلایل -از جمله دلایل ژنتیکی- اثبات کرده است که سرمنشأ همه موجودات زنده روی زمین تنها یک بذر یگانه حیات بوده است که فرایندهای تکاملی متعددی را در پیش گرفته، و باعث به وجود آمدن این تنوع و دگرگونی بسیار در زندگی موجوداتی که امروز روی زمین می‌بینیم شده است، باقی ماندن بر چنین درک

۱- هربرت لویگر. همه معجزات در کتاب مقدس. ص ۱۹.

۲- آل عمران: ۵۹.

نادرست و تأویلی سطحی برای متون، سخت و دشوار خواهد بود.

آفرینش آدم، چندین مرحله تکاملی را پشت سر گذاشت تا بدنی ایجاد شد که شایسته بود «نفس انسانی» به آن متصل شود؛ و نفس آدم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به آن بدن متصل شد. برای مطالعه بیشتر می‌توانید به کتاب «توهم بی‌خدایی» امام احمدالحسن (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) مراجعه نمایید.^۱ هیچ متن دینی محکم و ثابت‌شده‌ای وجود ندارد که با نظریه تکامل در تعارض باشد؛ در نتیجه خلقت بدن انسان، معجزه آفرینش نبوده است و به همان طریق سطحی که متن دینی را درک می‌کنند، با دخالت مستقیم خداوند سبحان و متعال انجام نشده است.

«کونوا قردة خاسئين: بوزینه‌هایی رانده شده باشید!»

خداوند سبحان و متعال می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^۲ (و چون از آنچه از آن نهی شده بودند سرپیچی کردند، به آنان گفتیم: بوزینگانی رانده شده باشید).

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^۳ (و آن کسانی از شما را که در روز شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند به خوبی شناختید؛ پس ایشان را گفتیم: بوزینگانی پردر شده باشید).

بیشتر مردم به صورت سطحی- تصور می‌کنند خداوند سبحان و متعال انسان را مسخ کرد و او را به یک باره به میمونی از گونه شامپانزه یا گونه‌های دیگر تبدیل کرد، و چه بسا بسیاری از آن‌ها تصور می‌کنند این گونه جانوری [یعنی میمون‌ها] در اصل وجود نداشته است و آن‌ها

۱- امام احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، فصل سوم.

۲- اعراف: ۱۶۶.

۳- بقره: ۶۵.

فقط کافرانی مسخ شده هستند؛ ولی ما اکنون از نظر علمی به صورت قطعی- می دانیم هیچ میمونی وجود ندارد که اصل و ریشه اش انسان باشد، و شامپانزه و انسان مدرن دو شاخه تکاملی متفاوت هستند که میلیون ها سال قبل از یکدیگر جدا شده اند و این وضعیت بر دیگر گونه های میمون های نخستی نیز منطبق است.

حال آیا ممکن است «متن دینی» چنین درک شود که معجزه ای رخ داده و خداوند سبحان و متعال به صورت ناگهانی مجموعه ای از کافران را به میمون تبدیل کرده است؟ یا «متن دینی الهی» مفهومی عمیق تر از این را در خود دارد که آن را امام احمد الحسن در کتاب توهم بی خدایی بیان کرده است:

«خدا در همه چیز عادل است. و نه تنها عادل، بلکه محسن و کریم هم هست؛ آن هم تا به آن حد که درک و فهم ما را یارای پی بردن به آن نیست. به همین دلیل او هیچ گاه به کسی آزار نمی رساند؛ بلکه شدیدترین مجازات خدا آن است که اختیار انسان را به دست خودش می دهد که معمولاً پیامد آن هلاکت ابدی آدمی است. معنای این سخن خداوند متعال: ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^۱ (و شناخته اید آن گروه را که در آن روز شنبه از حد خود تجاوز کردند، پس به آن ها خطاب کردیم: بوزینگانی طرد شده شوید) و این سخن: ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^۲ (بگو: آیا شما را از کسانی که کیفرشان نزد خدا بدتر است، خبر دهم؟ کسانی که خدا لعنتشان کرده، و بر آنان خشم گرفته، و برخی از آنان را به صورت بوزینه و خوک درآورده، و

۱- قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۶۵.

۲- قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۶۰.

اطاغوت را پرستیدند؛ اینان اند که جایگاه و منزلتشان بدتر و از راه راست گمراه‌ترند) و این سخن که: ﴿فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ (و چون از ترک کردن چیزی که از آن منعشان کرده بودند، سرپیچی کردند، گفتیم: بوزینگانی مطرود شوید) این است که آن‌ها کلیدها را از دستان خود انداختند و روح انسانی‌ای را که خدا در پدرشان حضرت آدم علیه السلام جریان داده و ایشان را در به‌دست آوردن آن ترغیب فرموده بود، از کف دادند و فقط روح حیوانی در آن‌ها باقی ماند؛ بنابراین به اصل حیوانی و بهیمنیت خود که هیچ سخنی را درک نمی‌کنند بازگشتند.

جابر می‌گوید: از ابوجعفر باقر علیه السلام در باره علم عالم سؤال کردم. در پاسخ فرمودند: «ای جابر، در انبیا و اوصیا پنج روح وجود دارد: روح القدس، روح ایمان، روح حیات، روح قوت و روح شهوت. ای جابر! ایشان با روح القدس آنچه در زیر عرش تا آنچه در زیر زمین است می‌دانند». سپس فرمود: «ای جابر! آن چهار روح دیگر دچار حوادث و دگرگونی می‌شوند، مگر روح القدس که هرگز به لهو و لعب نمی‌پردازد.»^۲

کسی که روح ایمان در او نباشد یا روح ایمان از او سلب شود، سه روح دیگر و یا سه بُعد دیگر روح در وی باقی می‌ماند؛ و این همان ابعاد حیوانی نفسانی است که در این صورت بر میمون و خوک هیچ برتری‌ای نخواهد داشت. در واقع مسخ آن‌ها عبارت خواهد بود از بازگشت ایشان به اصل خویش و به واقعیت‌هایشان که به کنار گذاشتن آن تمایل نداشتند و به اختیار خود باقی ماندن در آن را برگزیده‌اند. خداوند در قرآن خطاب به آنان می‌فرماید به همان حالت میمون بودن خویش باقی بمانید:

۱- قرآن کریم، سوره اعراف، آیه ۱۶۶.

۲- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۷۲.

﴿فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِيْنَ﴾^۱ (پس به آنها خطاب کردیم بوزینگانی
طردشده شوید).

﴿وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ﴾^۲ (و از ایشان بعضی را بوزینه و خوک گردانیده
است).

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ
سَبِيلًا﴾^۳ (یا گمان کرده‌ای که بیشتریشان می‌شنوند و می‌فهمند؟ اینان چون
چهارپایانی بیش نیستند، بلکه از چارپایان هم گمراه‌ترند).

از این آیات می‌توان فهمید که خداوند درباره برخی کسانی که جسم آدمی دارند
می‌فرماید که این‌ها میمون و خوک و چهارپا و حتی گمراه‌تر از چهارپایان هستند. اگر
تفسیری از "اضل سبیلاً" به مصادیق حیوانی را بخواهید می‌توانم برایتان کرم‌های
ابتدایی، حشرات، سوسک‌ها و عقرب‌ها را نام ببرم. بنابراین در اینجا مقوله تکامل
روحی یا نفسانی مطرح است. این موجودی که جسمی انسانی دارد ممکن است از
لحاظ روحی آن‌قدر ترقی و تکامل پیدا کند تا یک انسان شود و از روح ایمان و
روح القدس بهره‌مند گردد. از سوی دیگر، ممکن است آن‌قدر به قهقرا برود که فقط
ارواح حیوانی در او باقی بمانند؛ همانند میمون یا حتی به فروترین سطح‌ها بخزد؛
همانند کرم‌هایی که چه بسا درکشان فقط به سوراخ‌های بدنش محدود است:
سوراخی برای غذا، سوراخی برای خروج فضولات و سوراخی برای اعمال جنسی.

۱- قرآن کریم، سوره اعراف، آیه ۱۶۶.

۲- قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۶۰.

۳- قرآن کریم، سوره فرقان، آیه ۴۴.

متأسفانه گاهی اوقات ممکن است انسان نیز همین‌گونه شود.^۱

بنابراین روشن شد که معنی مسخ‌شدن به میمون یا خوک، به معنای تبدیل شدن انسان به شکل میمون و خوک به همان صورتی که اکنون می‌بینیم نیست؛ بلکه به این معناست که آن‌ها به اصول جسمانی و حیوانی خود برمی‌گردند و در نتیجه موجودی می‌شوند که حقیقتاً چیزی آن‌ها را از بقیه حیوانات و میمون و خوک و چهارپایان، متمایز نمی‌کند؛ بلکه چه بسا به پایین‌تر از چهارپایان هم برسند. همان‌طور که تکاملی برای اجسام وجود دارد که ارکانش تمایز، انتخاب و وراثت است، این موجود زنده‌ای که جسم انسانی دارد از تکاملی روحانی یا نفسانی هم برخوردار است؛ تا آنجا که می‌تواند تکامل یابد و یک انسان شود و از روح ایمان و روح القدس برخوردار گردد، و از سوی دیگر می‌تواند به قهقرا برود و به ارواح حیوانی بسنده کند؛ و این معنا، مترقی، و موافق با متن دینی، و موافق با علم است که امام احمدالحسن آن را در کتاب «توهم بی‌خدایی» بیان کرده است، و به هیچ‌وجه به معنای معجزه مسخ‌شدن کافران به بدن میمون‌ها نیست.

زندگی طولانی نوح

قرآن کریم بیان کرده است که پیامبر خدا نوح (علیه السلام) به مدت ۵۰ سال کمتر از ۱۰۰۰ سال [یعنی ۹۵۰ سال] اقامت کرد: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾^۲ (و به راستی، نوح را به‌سوی قومش فرستادیم؛ پس در میان آنان به مدت ۱۰۰۰ سال با کسر ۵۰ سال ماند و اقامت کرد، تا طوفان آن‌ها را در حالی که ستمکار بودند فراگرفت).

۱- امام احمدالحسن، توهم بی‌خدایی، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۲- عنکبوت، ۱۴.

آیا از نظر علمی ممکن است انسانی این قدر عمر کند؟ و اگر ممکن باشد آیا در عمل تحقق یافته است؟ و آیا این معجزه‌ای بود که نوح علیه السلام به آن استدلال کند و بگوید بنگرید که من این همه سال عمر کرده‌ام، پس من پیامبر فرستاده‌شده از طرف خداوند سبحان و متعال هستم؟!

واقعیت این است که ما چنین چیزی در متون ثابت‌شده، نمی‌بینیم و نوح علیه السلام به طول عمرش استدلال نکرد و کسانی که با او زندگی می‌کردند نیز درباره این خصوصیت با وی به بحث نمی‌پرداختند. پس واقعیت چیست؟ آیا تمام کسانی که اطراف وی زندگی می‌کردند عمرهایی همین قدر طولانی داشتند؟ اگر این طور باشد لازم می‌شود این مطلب از نظر علمی ثابت گردد و امروز جهشی پیدا شود که سبب می‌شود انسانی که اکنون زندگی می‌کند بسیار کوتاه‌تر از انسان‌هایی زندگی کند که هزاران سال قبل زندگی می‌کرده‌اند؛ ولی این از نظر علمی ثابت نشده است. اکنون علم به صورت قطعی می‌داند که انسان در زمان نوح و پیش از آن، هزار سال یا حتی نزدیک به آن، زندگی نمی‌کرده است.

«اما عمر انسان در گذشته از نظر علمی به دقت شناخته شده است. هیچ تردیدی وجود ندارد که امروزه ژنوم انسانی به دقت شناخته شده است. دانشمندان علت‌های ژنتیکی را به خوبی می‌شناسند و می‌فهمند و اینکه چرا و در چه زمانی سلول‌ها پیر می‌شوند و بدن انسان از بین می‌رود. آنان تحقیقاتی در دست بررسی دارند تا با استفاده از جهش‌های ژنتیکی عمر انسان را طولانی‌تر کنند و ممکن است روزی به این هدف دست یابند؛ در نتیجه دانشمندان به صورت قطعی می‌دانند انسان در زمان نوح علیه السلام و قبل از آن، عمر هزارساله یا حتی نزدیک به آن نداشته است؛ درست مثل اینکه ما

طول خطاکشی را که در دست داریم، به دقت می‌دانیم...»^۱

اینکه کسی مدتی طولانی زندگی کند، از نظر علمی ناممکن نیست و دانشمندان امروزه عامل ژنتیکی پیرشدن سلول‌ها را می‌دانند و ممکن است روزی بتوانند به یک جهش ژنتیکی دست یابند که بتواند عمر را طولانی کند و این از نظر علمی ناممکن نیست و خداوند سبحان و متعال می‌تواند این معجزه را اجرا کند؛ به این ترتیب که به صورت معجزه‌وار یک جهش ژنتیکی بتواند به وجود بیاید.

تاریخ ژنتیکی انسان بیان می‌کند که تاکنون انسان هرگز تا این مدت [۱۰۰۰ سال] و حتی عددی نزدیک به آن زندگی نکرده، و این از نظر علمی ثابت شده است. بله، ممکن است جهشی ژنتیکی در یک فرد رخ بدهد و عمر او را طولانی کند و این همان طور که گفته شد از نظر علمی ناممکن نیست و می‌تواند در آینده رخ بدهد؛ ولی وضعیت عمومی همه انسان‌ها این گونه نیست؛ وگرنه با پیشرفت بزرگ امروز در علم ژنتیک از آن مطلع می‌شدیم.

حال چه روی داده است؟ آیا این معجزه‌ای مخصوص به نوح علیه السلام بوده است؟

از نظر امکان‌پذیر بودن ممکن است خداوند سبحان و متعال چنین معجزه‌ای را در حالت‌های استثنایی جاری نماید که هدف از آن، قرارداد انسانیت، در ابتدای راه، در مسیر ایمان بوده باشد؛ و این نکته‌ای است که امام احمد الحسن بیان فرموده است:

«اما مسئله عمر نوح علیه السلام و دیگر مسائلی که با واقعیت‌های علمی موجود انطباق ندارد، نمی‌تواند اثبات وجود خدا را دچار اشکال کند؛ چون ما می‌توانیم به اختصار بسیار- بگوییم: هیچ اشکالی ندارد که خداوند معجزاتی را انجام دهد؛ گرچه برخی از

۱- امام احمد الحسن، در پاسخی در صفحه فیس‌بوک:

آن‌ها مخالف واقعیت‌های علمی موجود باشند؛ زیرا این معجزات حالاتی استثنایی هستند که هدف از آن‌ها قراردادن انسانیت انسان در ابتدای راه در مسیر ایمان به خدای خالق هستی است.»^۱

ولی این، چیزی نیست که برای پیامبر خدا نوح (علیه السلام) اتفاق افتاده باشد. اگر نوح (علیه السلام) حدود ۱۰۰۰ سال زندگی کرده بود و کسانی که با او بودند این را طی نسل‌ها دیده بودند این معجزه‌ای بزرگ برای آن‌ها محسوب می‌شد و دست‌کم باید ۳۰ نسل می‌گذشت و او همچنان هنوز زنده بود و این، معجزه بزرگی برای آن‌ها می‌شد؛ به‌خصوص اینکه آن‌ها از وجود جهش‌های ژنتیکی و عوامل دیگری که می‌تواند در تفسیر عمر طولانی کمکشان کند اطلاعی نداشتند. اگر واقعاً نوح چنین عمر طولانی معجزه‌آسایی داشت، قطعاً با عمر طولانی خود، بر ایشان برهان می‌آورد، و وقتی آن استهزا و سرزنش‌ها را از طرف قوم خود می‌دید نبوت خود را از طریق آن اثبات می‌کرد.

ولی ما اگر در متون دینی جست‌وجو کنیم، هرگز بحث و گفت‌وگوی قوم نوح (علیه السلام) را با او درباره مسئله طول عمرش مشاهده نمی‌کنیم و این یعنی آن‌ها خودشان هیچ تفاوتی در سیر زمان ملاحظه نمی‌کردند. روز، همان روز متعارف و سال همان سال معمول، و همه تقریباً به‌اندازه همان سال‌هایی که نزدیک به چیزی است که ما امروز زندگی می‌کنیم زندگی می‌کردند. در اینجا عرصه را برای آنچه امام احمدالحسن نوشته است خالی می‌کنم:

«... به‌علاوه بعضی از این امور اساساً معجزه نیست؛ بلکه قضیه‌هایی هستند که فهمشان برای کسانی که زبان متکلم را نمی‌دانند دشوار است؛ زیرا کسانی که عوالم بالایی را - که قرآن از آنجا نازل شده - نمی‌شناسند، زبان قرآن را نیز نمی‌دانند.

برای توضیح علمی مسئله به اختصار باید عرض کنم: آنچه یک ناظر خارجی از یک سیستم فیزیکی می‌بیند، با آنچه یک ناظر داخلی می‌بیند متفاوت است. مثلاً هنگام انبساط یا انقباض در یک سیستم فیزیکی، اندازه‌گیری‌های ناظری که درون سیستم قرار دارد به‌طور کامل با اندازه‌گیری‌های ناظر خارجی متفاوت می‌شود؛ چراکه ناظر داخلی خودش جزئی از سیستم است و در نتیجه مشمول انبساط و انقباض سیستم می‌شود. پس اسباب و عوامل اندازه‌گیری او نیز مشمول همین انبساط و انقباض سیستم خواهد بود. این فرآیند باعث می‌شود او نتواند هرگونه تغییری را که روی کل سیستم تأثیر می‌گذارد بشناسد یا اندازه بگیرد.

البته اگر خود آن موجود مثل ما یک زندگی نفسانی داشته باشد مانعی نخواهد داشت که خودش هم احساس کند که در سیستم جهانی وی تغییر سرعت، افزایش سرعت یا کاهش سرعتی به وجود آمده است؛ همچنان که امروز بسیاری از مردم احساس می‌کنند زمان شتاب گرفته است؛ با اینکه آن‌ها وقتی زمان را اندازه‌گیری می‌کنند نشانه‌ای از تغییر پیدا نمی‌کنند.

برای توضیح این نکته مثالی می‌زنم: فرض می‌کنیم انسانی در یک اتاق زندگی می‌کند و وسیله‌ای مانند خط‌کش برای اندازه‌گیری طول در اختیار دارد. از او می‌خواهیم با استفاده از آن خط‌کش طول یک میز را که در اتاق قرار دارد اندازه‌گیری کند. فرض می‌کنیم پس از این اندازه‌گیری اتاق و آنچه در آن است، به‌صورت یکسان در همه ابعاد به یک نسبت منبسط شوند. حال اگر از آن شخص بخواهیم دوباره طول آن میز را اندازه‌گیری و با مقدار اولیه مقایسه کند، خواهیم دید اندازه‌گیری وی هیچ تغییری را در طول میز نشان نمی‌دهد؛ چراکه خود خط‌کش نیز منبسط شده است و ابعاد میز نیز به همان نسبت طول خط‌کش افزایش یافته است.

حال که این مطلب روشن شد، می‌توان فهمید اندازه‌گیری‌های ناظری که می‌تواند از خارج از سیستم جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، این جهان را مشاهده کند، قطعاً با اندازه‌گیری‌های خود ما که درون این عالم زندگی می‌کنیم متفاوت خواهد بود. پس اگر رفتار جهان مادی به‌طور کلی تغییر کند مثل اینکه زمان (به‌عنوان بُعد چهارم جهان) منبسط یا منقبض، یا به بیان ساده‌تر کندتر یا تندتر شود. ما که درون این جهان زندگی می‌کنیم نمی‌توانیم این تغییر را اندازه بگیریم یا آن را تشخیص بدهیم؛ اما ناظری که می‌تواند از بیرون از سیستم کیهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم آن را مشاهده کند، به ما ارقامی خواهد داد که با اندازه‌گیری‌های ما بسیار متفاوت خواهد بود.

این موضوع به‌اختصار برای ما روشن می‌کند که ناظر خارجی (مثلاً خداوند سبحان یا فرشتگان) هنگامی که دربارهٔ عمر نوح علیه السلام و قومش از آن‌ها سؤال کنید یا خودشان سخن بگویند، به شما عددی می‌دهند که با آنچه شما در داخل این سیستم آفرینش اندازه‌گیری کرده‌اید بسیار متفاوت خواهد بود. همچنین هنگامی که از آن ناظر خارجی بخواهی عمر انسان امروزی را با عمر انسان ۱۵۰۰۰ سال قبل مقایسه کند، به شما اعداد مختلفی خواهد داد؛ با وجود اینکه شما [که داخل سیستم هستید] هیچ اختلاف ملموسی را در اندازه‌گیری‌های آن در چهارچوب مادی که ما در آن زندگی می‌کنیم مشاهده نمی‌کنید.»^۱

امام احمد الحسن در اینجا تفسیری موافق با متن دینی و موافق با علم یا قوانین تقدیم می‌کند؛ با وجود اینکه اشکالی وجود نخواهد داشت اگر خداوند معجزاتی را مخالف با واقعیت علمی به‌عنوان حالاتی استثنایی اجرا کند که منظور از آن‌ها قراردادن انسانیت آدمی در

گام برداشتن به سوی ایمان به خداوند سبحان و متعال باشد؛ بدون آنکه با سنت خداوند در ایمان به غیب، ناسازگار باشد.

و ماه، از هم شکافت!

خداوند سبحان و متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾^۱ (روز قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت).

بسیاری اعتقاد دارند با توجه به محتوای برخی آثار روایت شده- این آیه به معجزهٔ رسول خدا ﷺ دلالت دارد. پیش از آنکه به بیان این نکته بپردازیم که این رویداد با معجزه‌ای مادی که در گذشته رخ داده است هیچ ارتباطی ندارد، و هرگز سابقه نداشته به آن صورتی که عده‌ای از محتوای آثاری که در کتاب‌های هر دو گروه شیعه و سنی روایت شده است به خیال خود برداشت کرده‌اند- ماه شکافته شود، ابتدا برخی از این آثار را روایت می‌کنیم:

از منابع اهل سنت، تفسیر طبری:

«و این سخن خداوند: (و ماه شکافته شد) خداوند -جل ثنائه- می‌فرماید: و ماه دو پاره شد؛ و این دربارهٔ واقعه‌ای است که در زمان رسول خدا ﷺ در مکه و قبل از هجرتش به مدینه روی داده بود. کافران اهل مکه از او نشانه‌ای خواستند؛ پس پیامبر ﷺ نیز دوپاره شدن ماه را به عنوان نشانه‌ای برای راستی سخنش و حقیقت نبوتش- به آن‌ها نشان داد؛ پس وقتی به آن‌ها نشان داد، آن‌ها اعراض کردند و تکذیب نمودند و گفتند این سحری است مستمر، و محمد ما را سحر کرده است؛ و خداوند -جل ثنائه- فرمود: (و اگر نشانه‌ای ببینند روی برمی‌گردانند و می‌گویند سحری است مستمر).»

آثار واردشده به همین صورت بوده است که ما بیان کردیم، و اهل تأویل نیز همین نظر را داشته‌اند.

آثار روایت شده، آن را بیان کرده‌اند. گزیده‌ای از آنچه اهل تأویل بیان کرده‌اند:

بشر به ما گفت: یزید به ما گفت: سعید از قتاده به ما گفت: «انس بن مالک به آن‌ها گفت که اهل مکه از رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) درخواست کردند به آن‌ها نشانه‌ای نشان بدهد. پس آن حضرت نیز شکافته شدن ماه را به آن‌ها نشان داد؛ دو مرتبه...»

محمد بن عبدالله بن زبیب به من گفت: بشر بن مفضل به ما گفت: سعید بن ابی عروب به ما گفت: از قتاده، از انس بن مالک: «اهل مکه از رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) درخواست کردند به آن‌ها نشانه‌ای نشان دهد. پس ماه را نشان داد که دو نیمه شد، تا آن حد که آتشی میان آن دو پاره دیدند.»

ابوسائب به من گفت: معاویه به ما گفت: از اعمش، از ابراهیم، از ابی معمر، از عبدالله، گفت: «ماه دو پاره شد؛ در حالی که ما در مینا همراه رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) بودیم؛ تا آنجا که عده‌ای پشت کوه رفتند. رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) فرمود، شهادت بدهید.»

محمد بن عماره به من گفت: عمرو بن حماد به ما گفت: اسباط به ما گفت: از سماک، از ابراهیم، از اسود، از عبدالله، گفت: «من کوه [جبل‌الرحمه] را از میان شکاف ماه دیدم وقتی که دو پاره شد.»

نصر بن علی به ما گفت: عبدالاعلی به ما گفت: داوود بن ابی هند به ما گفت: از علی بن ابی طلحه، از ابن عباس، گفت: «ماه قبل از هجرت، شکافت؛ یا گفت: چنان شده است...»

ابن حمید به ما گفت: مهران به ما گفت: از ابی سنان، از لیث، از مجاهد: «ماه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) دو پاره شد. پس پیامبر به ابوبکر فرمود: ای ابوبکر!

شهادت بده؛ و مشرکان گفتند: او ماه را جادو کرده است تا شکافته شود.»^۱

درباره مسئله شکافته شدن ماه، روایاتی منسوب به اهل بیت (علیهم السلام) نیز وارد شده است: «حق تعالی می فرماید: (به نام خدای بخشنده مهربان * قیامت نزدیک شد * و ماه شکافته شد * و اگر نشانه‌ای ببینند از آن روی برمی گردانند و می گویند سحری است مستمر).

علی بن ابراهیم گفت: حبیب بن حسن بن ابان اجری به ما گفت: محمد بن هشام به ما گفت: محمد گفت: یونس به ما گفت: ابوعبدالله (علیه السلام) - امام صادق - (به من) فرمود: چهارده مرد از اصحاب عقبه در شب چهاردهم ذی حجه جمع شدند و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: هیچ پیامبری نبوده، مگر آنکه نشانه‌ای داشته است؛ پس نشانه تو در این شب چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: شما چه می خواهید؟ گفتند: اگر تو نزد پروردگارت قدر و منزلتی داری به ماه فرمان بده تا دو پاره شود. پس جبرئیل (علیه السلام) فرود آمد و گفت: ای محمد! خدا به تو سلام می کند و به تو می گوید: من به همه چیز فرمان داده‌ام که مطیع فرمان تو باشی. پس سرش را بلند کرد و به ماه فرمان داد تا دو پاره شود و ماه دو پاره شد. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) سجده شکر [خدا را] به جا آورد، و شیعه ما نیز سجده کردند. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) سر بلند کرد و آن‌ها هم سر بلند کردند. سپس گفتند: [ماه] بازگردد به همان صورتی که بود؛ و ماه بازگشت به همان صورتی که بود. سپس گفتند: سرش بشکافت! پس او امر کرد و شکافت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) سجده کرد و شکر خدا گفت؛ و شیعیان ما هم سجده کردند. سپس گفتند: ای محمد! وقتی سفیران ما از شام و یمن می آیند از آن‌ها می پرسیم که امشب چه دیدند؛ پس اگر مشابه آنچه ما دیدیم دیده باشند می دانیم تو از طرف پروردگارت هستی و اگر آن طور که ما دیدیم ندیده باشند، خواهیم دانست که این سحری بوده که ما را با آن سحر کردی. پس خداوند

۱- طبری. تفسیر طبری؛ تنها جاهایی که نیاز بود نقل شده است.

نازل فرمود: زمان قیامت نزدیک شد ... تا پایان سوره.»^۱

و به اختصار- به همین یک روایت بسنده می‌کنم.

در ظاهر کلام چیزی نیست که نشان دهد این نشانه در زمان رسالت اتفاق افتاده است، و حتی معلوم نیست که در دنیای جسمانی بوده باشد و در آن هیچ احتجاج و برهانی نیز برای نبوت محمد ﷺ وجود ندارد تا معجزه‌ای باشد برای صدق و راستی پیامبر، و احتمال جعلی بودن این روایات نیز وجود دارد و یقینی نیستند؛ اما بسیاری آن را به‌عنوان یک معجزه بزرگ برای نبوت پیامبر ﷺ محسوب می‌کنند؛ ولی مصیبت بزرگ‌تر آن است که برخی سخنانی خرافی بر زبان می‌رانند- که در ادامه سخنان درست را تقدیم خواهیم کرد- و ادعا می‌کنند: سایت «ناسا» یا علم نوین، این معجزه را اثبات کرده، و این را به‌نام اعجاز علمی قرآن کریم مطرح می‌کنند.

این کلمات خرافی را سایت‌هایی عرضه می‌کنند که مدعی اثبات اعجاز علمی قرآن کریم هستند! و این کار متأسفانه توهین به دین الهی است، به‌جای آنکه دفاع از دین الهی باشد. واقعیت آن است که خداوند سبحان و متعال نیازمند دروغ‌پردازی‌های آن‌ها درباره چیزهایی که اعجاز یا معجزاتی برای اثبات وجود خدا نام می‌نهند نیست، و پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ نیز به آن‌ها نیازی ندارد تا به این وسیله نبوتش را ثابت کند.

برخی قسمت‌ها از دایرة‌المعارف محمد راتب نابلسی- رئیس هیئت معجزات قرآنی- تقدیم حضور می‌شود:

«پروردگار مرا جلوی تلویزیون انگلستان نشاند. الآن در گفت‌وگوی پخش مستقیم تلویزیون انگلستان- که اصلاً ارتباطی با دین نداشت- گفت‌وگویی میان مجری انگلیسی و

سه تن از دانشمندان فضایی آمریکا در جریان است... ما آرایش داخلی ماه را مطالعه می کردیم. ما متوجه حقیقتی شدیم که اگر حتی دو برابر این پول را هزینه می کردیم تا مردم را برای درستی آن قانع کنیم هیچ کس ما را تصدیق نمی کرد. از آن ها پرسیدم: این حقیقت چیست؟ گفتند: این ماه، روزی در گذشته دو پاره شده و سپس به هم پیوسته است... آن مرد مسلمان رئیس حزب اسلامی انگلستان می گوید: ناگهان از روی صندلی که نشسته بودم جهیدم و گفتم: این معجزه ای است که ۱۴۰۰ سال قبل برای محمد ﷺ رخ داده است...

ای برادران گرامی!

پیامبر ﷺ معجزاتی علمی دارد که در طول زمان وجود دارند، و همانند دیگر پیامبران، معجزاتی حسی هم دارد. این معجزات حسی برای کسانی بوده که آن ها را دیده اند و در قرآن آمده است؛ ولی موضوع قابل توجه این است که این معجزات حسی را علم نوین از طریق پیشگامان فضا - که در ماه، صخره های به هم جوش خورده را بعد از جدا شدن از یکدیگر دیده اند- اثبات می کند.^۲

اکنون ملحدان از نظر علمی با دستاویز قرار دادن این مسئله قرآن را مسخره می کنند؛ زیرا قرآن می گوید ماه واقعاً دو پاره شده است، در حالی که علم به صورت صد درصد و قطعی اثبات می کند که ماه دو پاره نشده است! این پاسخ ناسا در سایت رسمی اش راجع به این موضوع است:

Evidence of the moon having been split in two

You've already answered this question in August ۲۰۰۹ but I'd like to go into more detail.

This website:

۱- سایت: <http://nabulsi.com/blue/ar/art.php?art=۱۰۰۸۴&id=۱۰۴&sid=&ssid=۱۳۷۲&ssid=۱۳۷۲>

۲- دایرةالمعارف نابلسی.

<http://www.mastikorner.com/forum/islamic-picx/۶۸۴۳-miracle-prophet-muhammad-p-b-u-h.html> claims that Allah split the Moon in two at the request of the Prophet Mohammed and that there is a split on the Moon documented by American scientists that goes right around it which is evidence of the miracle. Is there any truth to any of these claims?

((My recommendation is to not believe everything you read on the internet. Peer-reviewed papers are the only scientifically valid sources of information out there. No current scientific evidence reports that the Moon was split into two (or more) parts and then reassembled at any point in the past.

Brad Bailey

NLSI Staff Scientist

June ۲۱، ۲۰۱۰))

«شواهدی که نشان می‌دهد ماه دو پاره شده است

پرسش: شما به این پرسش در آگوست ۲۰۰۹ پاسخ داده‌ای؛ ولی من مایلیم جزئیات بیشتری را بیان کنم. سایت زیر

<http://www.mastikorner.com/forum/islamic-picx>

ادعا می‌کند خداوند در پاسخ به درخواست پیامبر محمد، ماه را دو نیمه کرد و شکافی هم در ماه وجود دارد که به وسیله دانشمندان آمریکایی مستند و دور تا دور ماه کشیده شده، که شاهد و گواهی برای این معجزه است. آیا هیچ واقعیتهایی در این ادعاها وجود دارد؟
پاسخ: توصیه من این است که هر چیزی را که در اینترنت می‌خوانی باور نکن. مقاله‌های کارشناسی تنها منابع علمی معتبر برای اطلاعاتی است که در اینترنت منتشر می‌شوند. در حال حاضر برای اینکه ماه در گذشته به دو قطعه (یا بیشتر) تقسیم شده و

دوباره سر هم شده باشد، هیچ‌گونه شواهد یا گزارش علمی منتشر نشده است.

برد بیلی

عضو هیئت علمی (The NASA Lunar Science Institute) NLSI

۲۱ ژانویه سال ۲۰۱۰»

به این ترتیب فریب‌کاری آن‌ها برای مردم به پایان می‌رسد و ادعاهای گزافشان دربارهٔ اینکه دانشمندان ناسا و نیز دیگران- ثابت کرده‌اند که ماه دو پاره شده و سپس به هم پیوسته است، به آخر خط خود می‌رسد.

حال بیابید از نظر علمی بینیم آیا ممکن است ماه دو پاره شده و سپس به هم پیوسته باشد؟ بیابیم تصور کنیم این دوباره‌شدن واقعاً رخ داده باشد. طبق نسبیت عام وقتی ماه دو نیمه می‌شود زمین باید از جای خودش جابه‌جا شود و این دورشدن- در هر جهتی که بوده باشد- باعث نابودی حیات روی زمین خواهد شد. حال آیا معجزهٔ دیگری وجود داشته است که از هرگونه تغییری در منحنی زمان-مکان جلوگیری کند تا اثری روی زمین نداشته باشد؟ به‌علاوه اگر به‌واقع- این دوباره‌شدن رخ داده باشد امت‌های موجود در جهان در آن زمان- مثل چین و هند و روم و دیگر امت‌ها- قطعاً آن را گزارش می‌کردند. عراقی‌ها، مصری‌ها و چینی‌ها علم ستاره‌شناسی را هزاران سال قبل مدون کرده بودند و آثار عراقی، مصری و چینی در حال حاضر وجود دارد و حتی منظومهٔ شمسی کاملی پیدا شده است که سومری‌ها هزاران سال قبل آن را ترسیم کرده‌اند. در موزهٔ Vorderasiatisches در شهر برلین آلمان، این اثر تاریخی وجود دارد که قدمتش به تمدن سومری و دقیقاً ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد برمی‌گردد و در آن، منظومهٔ شمسی به‌صورت کامل و واضح دیده می‌شود. در زمان رسول خدا حضرت محمد ﷺ بسیاری از تمدن‌ها مثل تمدن فارسی و یونانی- در تدوین علم ستاره‌شناسی مداومت داشتند؛ ولی- علی‌رغم اهمیتی که این رویداد در علم ستاره‌شناسی دارد- هیچ اثری

از اینکه ماه دو پاره شده و بعداً به هم پیوسته باشد به ما نرسیده است.

بنابراین در زمان کنونی، معجزه‌ای وجود ندارد؛ زیرا هیچ اثری که روی دادن آن را واقعاً اثبات کند وجود ندارد. نه هیچ اثر علمی از این دوباره‌شدن در دست است و نه هیچ اثر تاریخی؛ اما کسانی که در زمان رسول خدا حضرت محمد ﷺ بودند، هیچ ابزاری در اختیار نداشتند که متوجه شوند آیا این دوباره‌شدن واقعی بوده، یا اینکه چشم‌هایشان جادو شده است؛ در نتیجه برای آن‌ها معجزه‌ای قاهر محسوب نمی‌شده است، و به این ترتیب در خصوص این واقعه فقط می‌توان گفت باید تأویل شود؛ و اینکه «شق القمر» معجزه‌ای مادی برای اثبات صدق پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ بوده است فیصله می‌یابد.

بنابراین متن واردشده، معنای دیگری برخلاف این درک سطحی دارد که دین‌داران با نگاه به تفاسیر اغلب رجال دین به آن اعتقاد پیدا می‌کنند؛ در حالی که بر هیچ کسی واجب نیست و هیچ حقی هم ندارد که متن دینی را تفسیر و تأویل کند، مگر افرادی الهی یعنی خلفا و جانشینان خدا. وضعیت بسیاری از متون متشابه که به صورت اشتباه درک می‌شوند نیز به همین صورت است. اصرار بر تفسیر متون با توجه به عبارت‌ها و کلمات، بدون مراجعه به خلفای خدا در هر زمان، اشتباهی است که منجر به انحرافات عقیدتی و تشریحی بسیاری می‌شود.^۱

۱- شرح و بیان این مثال‌ها، بازخوانی دوباره‌ای از میراث دینی است که به‌عنوان دخالت مستقیم خداوند سبحان و متعال برای به‌انجام‌رسیدن کاری بدون زنجیرهٔ اسباب و علت‌ها درک می‌شده است، یا چیزهایی است که معجزه دانسته می‌شده؛ در حالی که این‌ها با توجه به آنچه از خلیفهٔ خدا به ما رسیده است، یا تأویل و تفسیر دارند و همان معنای ظاهری‌شان نیستند، یا اموری هستند که درکشان دشوار بوده است.

صعود ایلیا

۱) و چون پروردگار اراده نمود تا ایلیا را در گردباد به آسمان برد... ۸ و ایلیا ردایش را گرفت و آن را بیچاند و آن را به آب زد و آب به این سو و آن سو شکافته شد و هر دویشان به خشکی عبور نمودند ۹ و هنگامی که عبور کردند، ایلیا به یسع گفت: قبل از اینکه از تو گرفته شوم آنچه را می‌خواهی برایت انجام دهم، بخواه. پس یسع گفت: نصیب مضاعف روح تو بر من شود ۱۰ پس ایلیا گفت: درخواست بزرگی طلب نمودی! پس اگر هنگامی که من از نزد تو گرفته می‌شوم، مرا ببینی، برای تو چنین خواهد شد، وگرنه نخواهد شد. ۱۱ و چون این دوراه می‌رفتند و صحبت می‌کردند، ناگهان ارباب آتشین و اسبان نزول کردند و پینشان جدایی انداخت. پس ایلیا در گردباد به آسمان بالا رفت ۱۲ و یسع این صحنه را می‌دید و او فریاد می‌زد: پدر! پدر! ارباب اسرائیل و سوارانش! و دیگر او را ندید...).

«رفع» امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) که در روایات بیان شده و رفع سید مسیح (علیه السلام) که در قرآن بیان شده است نیز مشابه صعود ایلیا هستند: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ نَزَّلْنَاكِ مِنَ السَّمَاءِ بِرُوحِنَا وَكَانَ إِسْمُكَ إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلِكَ فَكَفَرَكَ فَقَالَ إني مَتَّوْفِيكَ وَرَأَفُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾^۲ [به یاد آر] آن هنگام که خدا گفت: «ای عیسی! من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم، و تو را از کسانی که کفر ورزیده‌اند پاک می‌گردانم، و تا روز رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند بالاتر از کسانی که کافر شده‌اند قرار می‌دهم؛ سپس فرجام شما به سوی من است؛ پس در آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردید میان شما داوری خواهم کرد).

۱- کتاب مقدس. عهد قدیم. سفر دوم پادشاهان.

۲- آل عمران: ۵۵.

و منظور از «رفع» همان طور که بیان شد رفع مکانی نیست؛ یعنی این طور نیست که بدن وی در خلاف جهت جاذبه بالا برود و به طور معجزه‌آسا به لایه جوی یا خارج از آن برود؛ بلکه «رفع تجلی» به جهان‌های دیگر یا کیهان‌های دیگر است و ارتباطی به حرکت در مکانی - که از ابعاد این جهان است - ندارد.

آمدن و فرود آمدن پروردگار

حق تعالی می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَالِ اللَّهِ تَزَجُّعَ الْأُمُورِ﴾^۱ (مگر انتظار آنان غیر از این است که خدا و فرشتگان، در سایبان‌هایی از ابر به سوی آنان بیایند و کار [داوری] یکسره شود؟ و کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود).

۱) و این همان برکتی است که موسی -مرد خدا- پیش از مرگش با آن بر بنی اسرائیل برکت داد ۲ پس گفت پروردگار از سینا آمد و با آتش آن‌ها را روشن کرد و از کوه فاران درخشید و از سرزمین‌های مقدس آمد و در سمت راستش آتش شریعتی برای آن‌ها بود ۳ پس ملت را دوست دارم. همه قدیسان در دست تو هستند، در حالی که آن‌ها نزد پاهای تو نشسته‌اند و سخنان تو را می‌پذیرند.^۲

خداوند بسیار بزرگ‌تر است از آن است که بیاید و برود؛ بلکه منظور «خدای در خلق» است و در متن قبلی قرآن کریم، منظور، پیامبر خدا محمد ﷺ است. او آفریده خداوند سبحان و متعال است که برای خداوند سبحان و متعال اخلاص ورزید تا آنجا که مثل خدای در خلق شد. خداوند سبحان از آمدن و رفتن و حرکت، منزّه است و این‌ها صفات مخلوق است.

۱- بقره: ۲۰.

۲- عهد قدیم، سفر تثنیه، اصحاح ۳۳.

در متن تورات، این افراد موسی و عیسی و محمد هستند و امام احمدالحسن این نکته را در تفسیر متن دعای سمات آورده است.^۱

ابراهیم و معجزه آتش

از عبارت ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ﴾^۲ (و گفتیم ای آتش! بر ابراهیم، سرد و سلامت باش) در قرآن کریم، بسیاری این طور درک می کنند که فرمانی مستقیم از طرف خداوند سبحان و متعال بوده است تا آتش، غیرسوزاننده شود و به این ترتیب قانون کیهانی نقض گردد؛ یعنی به این صورت که آتش از حالت سوزاننده بودن خارج شود و با کلمه خداوند، «باش»، بدن ابراهیم علیه السلام را نسوزاند.

خداوند سبحان و متعال می فرماید: (و در حقیقت، پیش از آن، به ابراهیم رشد و هدایتش را دادیم و ما به او دانا بودیم * آنگاه که به پدر خود و قومش گفت: «این مجسمه هایی که شما ملازم آن ها شده اید چیستند؟» * گفتند: «پدران خود را پرستندگان آن ها یافتیم.» * گفت: «قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید.» * گفتند: «آیا حق را برای ما آورده ای یا شوخی می کنی؟» * گفت: «نه [بلکه پروردگار شما، پروردگار آسمان ها و زمین است، همان کسی که آن ها را پدید آورده است، و من بر این [واقعیت] از گواهانم * و سوگند به خدا که پس از آنکه پشت کردید و رفتید، قطعاً در کار بت هایتان تدبیری خواهم کرد.» * و همه بت ها را درهم شکست به جز بت بزرگشان، تا آن ها به او رجوع کنند * گفتند: «کسی که با خدایان ما چنین کرده همانا بسیار ستمکار است.» * گفتند: «شنیدیم جوانی، از آن ها [به بدی] یاد می کرد که به او ابراهیم گفته می شود.» * گفتند: «پس او را در برابر دیدگان مردم بیاورید،

۱- متشابهات، ج ۳، پرسش ۶۹.

۲- انبیاء: ۶۹.

باشد که آنان شهادت دهند.» * گفتند: «ای ابراهیم، آیا تو با خدایان ما چنین کردی؟» * گفت: بلکه این کار را بزرگ آن‌ها کرده است. شما از این‌ها سؤال کنید اگر سخن می‌گویند * پس به خود آمده، گفتند: «به راستی که شما ستمکارید.» * سپس سرفاکنده شدند [و گفتند: «قطعاً تو دانسته‌ای که این‌ها سخن نمی‌گویند.» * گفت: آیا شما به جای خدا چیزی را می‌پرستید که هیچ نفع و ضرری برای شما ندارد؟ * اُف بر شما و بر آنچه به جای خدا می‌پرستید؛ پس آیا نمی‌اندیشید؟ * گفتند: «اگر [می‌خواهید] کاری کنید، او را بسوزانید و خدایانتان را یاری دهید.» * پس گفتیم: «ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش!» * و بر ضد او نیرنگی سنگین به کار گرفتند. پس آنان را زیانکارترین قرار دادیم * و او و لوط را به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهاده بودیم نجات دادیم * و اسحاق و یعقوب را عطایی افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم * و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند، و به ایشان انجام‌دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم، و آنان پرستنده ما بودند).^۱

این ماجرا یکی از داستان‌های بسیار انبیا و مرسلین است که انجام معجزه‌ای را روایت می‌کند؛ چه بسا بسیاری از مؤمنان این حادثه را چنین تصور می‌کردند و می‌کنند که فرمان خداوند به آتش برای اینکه ابراهیم علیه السلام را نسوزاند نقض قوانین کیهانی بوده است تا آتش به این ترتیب غیرسوزاننده شود و قوانین کیهانی اثر نکنند و در نتیجه پیامبر خدا ابراهیم از دسیسه کسانی که می‌خواستند او را بسوزانند رهایی یابد. اگر بیشتر در این حادثه دقت کنیم:

۱- انبیاء: ۵۱ تا ۷۳.

بنده تمامی آیات را نقل کردم؛ زیرا این آیات شرایطی را که در آن خداوند سبحان و متعال، پیامبر خدا ابراهیم علیه السلام را از آتش نجات داد بیان می‌فرماید. ابراهیم علیه السلام قبل از اینکه آن‌ها او را در آتش بیندازند بر اساس علم و حکمت برای آن‌ها دلیل آورده بود، و نجات‌دادن ابراهیم در جایگاه اینکه به‌عنوان یک معجزه یا تثبیتی برای نبوتش، دلیل و برهان بوده باشد، نبود. آیات به‌روشنی بیانگر مطلب هستند.

«گفتیم ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.» و پرسیم: آیا این واقعاً نقض قوانین کیهانی بوده است؟ آیا آتش غیرسوزاننده شده است؟ یا آیا بدن ابراهیم غیرقابل سوختن شده است؟ آیا ممکن نیست تصور کنیم نجات ابراهیم از آتش، بدون زیرپا گذاشتن قانون کیهانی بوده باشد؛ مثلاً به وسیله مانعی که وی را از آتش جدا کرده باشد؟

به نظر بنده عاقل می‌فهمد سخن خدا یا فرمان او به این معنا نیست که قوانین متوقف و نقض شود؛ بلکه کارها بر اساس قوانین مرسوم کیهانی جاری می‌شوند؛ ولی ما از فهم تمامی آن‌ها ناتوان هستیم؛ به خصوص که «وجود» فقط در چهارچوب همین کیهان مادی که ما در آن زندگی می‌کنیم خلاصه نمی‌شود.

امام احمد الحسن در کتاب «گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه» می‌فرماید:

«حتی این آیه شفاعت کسی را که شفاعتی دارد، در این روز منتفی می‌داند؛ یعنی در روز مرگ... اگر در این وضعیت به خوبی بیندیشیم درمی‌یابیم که اصولاً شفاعت در چنین حالتی قابل تصور نیست؛ چراکه مستلزم نقض نظام تکوینی و قوانین الهی است؛ قوانینی که در طول مسیر انسانی در این زمین، نقض شدنشان را ندیده‌ایم، مگر در حالت‌های خاص و نادر، آن هم به جهت اثبات وجود خداوند؛ مانند سوختن ابراهیم علیه السلام توسط آتش، با وجود اینکه اگر در این وضعیت نیز عمیق شویم چیزی از خرق قانون تکوینی در آن نمی‌بینیم؛ شاید آتش ابراهیم سوزنده بود و بدن ابراهیم نیز قابل سوختن، ولی به وسیله‌ای از آن دور شده یا با حجابی جدا شده باشد.»^۱

حادثه نجات ابراهیم علیه السلام از آتش نمود، در مقام استدلال و اقامه دلیل نبود. نبی خدا صلی الله علیه و آله قبلاً بت‌ها را شکسته بود و برای قومش برهان آورده و با آن‌ها مناظره کرده بود: «**آنگاه که**

به پدر خود و قومش گفت: «این مجسمه‌هایی که شما ملازم آن‌ها شده‌اید چیستند؟» * گفتند: «پدران خود را پرستندگان آن‌ها یافتیم.» * گفت: «قطعاً شما و پدراتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید.» * گفتند: «آیا حق را برای ما آورده‌ای یا شوخی می‌کنی؟» * گفت: «[نه] بلکه پروردگار شما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است، همان کسی که آن‌ها را پدید آورده است، و من بر این [واقعیت] از گواهانم * و سوگند به خدا که پس از آنکه پشت کردید و رفتید، قطعاً در کار بت‌هایتان تدبیری خواهم کرد.» [...] گفت: آیا شما به‌جای خدا چیزی را می‌پرستید که هیچ نفع و ضرری برای شما ندارد؟ * اُف بر شما و بر آنچه به‌جای خدا می‌پرستید؛ پس آیا نمی‌اندیشید؟^۱ و آن‌ها تصمیم گرفتند به‌عنوان عقوبت آنچه انجام او داده بود و بعد از استدلال‌هایش و اقامه دلیل و بعد از آنکه پاسخی جز ساکت کردن او با زنده‌سوزاندن او در آتش نداشتند، او را در آتش بیندازند، و خداوند سبحان و متعال نیز با اسبابی او را نجات داد. ابراهیم علیه السلام به آن‌ها نگفت مرا در آتش بیندازید؛ پس اگر از آن نجات یافتم من پیامبر خدا هستم! و قوم او نیز از او نخواستند وارد آتش شود و اگر از آن نجات یافت نبوت و راستی‌اش ثابت می‌شود و سپس ابراهیم علیه السلام با آن‌ها موافقت کند و وارد آتش شود تا نبوتش برای آن‌ها اثبات گردد!

بنابراین بسیار واضح و روشن است که این حادثه، در مقام اثبات حقانیت ابراهیم علیه السلام نبوده است و این یعنی اگر کسی بخواهد آن را به‌عنوان معجزه‌ای در نظر بگیرد که حقانیت ابراهیم علیه السلام با آن اثبات می‌شود به دلیلی نیاز دارد که نشان دهد این حادثه در جایگاه استدلال و برهان‌آوری بوده است؛ ولی به هر صورت، این حادثه، معجزه‌ای برای نجات پیامبر خدا ابراهیم علیه السلام بوده است و ضرورتاً این‌طور نیست که آنچه رخ داده است متوقف‌کردن قانون کیهانی بوده باشد؛ بلکه ممکن است ابراهیم علیه السلام با یک واسطه از آتش جدا شده باشد؛ یعنی

او به وسیله عاملی از آتش حفظ شده باشد؛ و این امکان‌پذیر است و از نظر علمی ناممکن نیست.

معجزه‌های غیرقاهر

در عهد قدیم نیز آیاتی وجود دارد که بیان می‌کنند چگونه مجموعه‌ای از معجزه‌ها برای بنی‌اسرائیل در مصر انجام شد، و از وجود شبهه و ابهام در این معجزه‌ها پرده برداشته‌اند؛ به گونه‌ای که برای آن‌ها قاهر و الزام‌آور نبوده است.

ملخ و باد شرقی

(سپس پروردگار به موسی گفت: دست خود را بر زمین مصر دراز کن تا ملخ‌ها بر سرزمین مصر برآیند و همه نباتان زمین را که از نگرگ باقی مانده‌اند بخورند. پس موسی عصای خود را بر سرزمین مصر بلند کرد. پس پروردگار همه آن روز و همه آن شب، باد شرقی بر زمین وزاند، و چون صبح شد باد شرقی، ملخ‌ها را با خود آورد. پس ملخ‌ها بر همه سرزمین مصر برآمدند و در همه مرزهای آن، جای گرفتند؛ به گونه‌ای بسیار سخت و دشوار، طوری که قبل از آن، این چنین ملخ نبود و بعد از آن هم چنین نشد. آن‌ها روی همه زمین را پوشاندند تا آنکه زمین، سیاه شد و همه نباتات زمین و همه میوه‌های درختان را که از سرما باقی مانده بود خوردند، تا آنجا که هیچ چیز سبزی بر درختان و هیچ نبات صحرا در همه زمین مصر باقی نماند. پس فرعون، موسی و هارون را سریعاً فراخواند و گفت من به پروردگار، خدای شما، و به شما ستم کردم؛ و اکنون فقط این بار از گناه من درگذرید و به درگاه پروردگار، خدایتان، دعا کنید تا فقط این مرگ را از من برگیرد. پس موسی از نزد فرعون بیرون رفت و به درگاه پروردگار نماز خواند. پس پروردگار، بادی غربی و بسیار شدید فرستاد و ملخ‌ها را برداشت و آن‌ها را به دریا انداخت و حتی یک ملخ در همه مرزهای مصر باقی نماند؛ ولی پروردگار، قلب فرعون را

سخت کرد و بنی اسرائیل را آزاد نکرد.^۱

بنابراین این ملخ‌ها - که از نشانه‌هایی بود که بر بنی اسرائیل فرود آمد - به‌طور ناگهانی و بدون اسباب از آسمان فرود نیامد؛ بلکه بادی شرقی نیرومندی وزید و منجر شد به اینکه ملخ‌ها به مصر برسند. این می‌تواند جای ابهام و شبهه باشد تا آن‌ها بگویند این ملخ‌ها به‌صورت طبیعی آمدند و به همین ترتیب بادی که ملخ‌ها را از سرزمین مصر دور کرد و به‌سوی دریا راند نیز طبیعی بود: (پس پروردگار، بادی غربی و بسیار شدید فرستاد و ملخ‌ها را برداشت و آن‌ها را به دریا انداخت و حتی یک ملخ در همهٔ مرزهای مصر باقی نماند).^۲

جوش‌های پوستی و خاکستر کورهٔ حمام

معجزهٔ تاول و جوش‌های پوستی که مردم و چهارپایان را در مصر گرفتار کرد: (پس خاکستر کورهٔ حمام را برداشتند و جلوی فرعون ایستادند و موسی آن را به آسمان پرتاب کرد؛ پس تبدیل به دُمَل و جوش‌هایی در مردم و در چهارپایان شد).^۳ در اینجا ملاحظه می‌کنیم چگونه این معجزه، قاهر نیست، و جوش و دمل‌ها به‌طور ناگهانی ایجاد نشدند تا هیچ تفسیر و تأویلی برایش پیدا نکنند؛ بلکه بر اساس عهد قدیم - موسی و هارون عليهما السلام خاکستر کورهٔ حمام را به‌سوی آسمان پرتاب کردند، که می‌تواند این شبهه و ابهام را در خود داشته باشد که شاید خاکستر کورهٔ حمام (یا تنور) عامل این تاول‌ها و دمل‌ها را درون خود داشته است.

۱- عهد قدیم، سفر خروج ۱۰: ۱۲ تا ۲۰.

۲- عهد قدیم، سفر خروج ۱۰: ۱۹.

۳- عهد قدیم، خروج ۹: ۱۰.

زنده کردن مردگان

پیامبر خدا عیسیٰ (علیه السلام) مردگان را زنده کرد و این‌ها نشانه‌ها و معجزاتی بود که آورد؛ ولی قاهر و مجبورکننده نبودند و مجالی را برای ابهام و شبهه باقی می‌گذاشتند. اگر به متون عهد جدید مراجعه کنیم - که داستان زنده کردن مردگان را بیان کرده است - این متون می‌گویند این حادثه اندکی بعد از مرگ آن‌ها بوده، نه اینکه آن‌ها مرده و دفن شده و پوسیده بودند، و سپس آن‌ها را زنده کرده باشد.

او در حالی که او هنوز سخن می‌گفت از خانهٔ رئیس کنیسه به سوی او آمدند و گفتند: دختر تو مرده است؛ دیگر چرا استاد را زحمت می‌دهی؟ پس عیسی در همان زمان آن سخنی را که گفته شد شنید و به رئیس کنیسه گفت: نترس، فقط ایمان بیاور! و به کسی جز پطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب، اجازه نداد همراهش بیایند و به خانهٔ رئیس کنیسه آمد و همه را دید نالان هستند، می‌گریستند و بسیار نوحه می‌کنند. پس وارد شد و به آنها گفت: چرا ناله می‌کنید و می‌گریید؟ این دختر نمرده بلکه خوابیده است. او را به سخره گرفتند. او همه را بیرون کرد و به نزد پدر و مادر آن دختر و کسانی که همراهش بودند رفت؛ و وارد شد در حالی که آن دختر به پهلو خوابیده بود. دست کودک را گرفت و به او گفت: «طلیثاقومی» که معنی آن می‌شود «ای دختر، به تو می‌گویم برخیز!» و فوراً آن دختر بلند شد و به راه افتاد. آن کودک، دختری دوازده‌ساله بود. پس همه بسیار در شگفت شدند؛ پس به آنها بسیار سفارش کرد که کسی از این، خبردار نشود و گفت به او خوراکی بدهند تا بخورد).^۱

او و هنوز این سخنان را به ایشان می‌گفت که رئیس آمد و او را سجده نموده و گفت: دختر من همین اکنون مرد؛ ولی بیا و دست خود را بر او بگذار تا زنده شود. عیسی آمد در

حالی که او و شاگردانش همراهش بودند. و در آن زمان زنی بود که از دوازده سال قبل دچار خونریزی بود. در پیس وی آمد و دامنِ ردای او را لمس نمود؛ زیرا با خود گفته بود اگر فقط لباس او را لمس کنم، شفا یافته‌ام. عیسی برگشت و به وی نظر انداخت و گفت: مطمئن باش ای دختر! ایمانت تو را شفا داد؛ و آن زن در همان ساعت شفا یافت).

و چون همه سخنان خود را در گوش مردم کامل کرد وارد کفرناحوم شد. یوزباشی (فرمانده صد نفر) غلامی داشت که رو به موت بود و برایش عزیز و گرامی. پس همین که درباره عیسی شنید، بزرگان یهود را نزد وی فرستاد تا از او بخواهند بیاید و غلامش را شفا بدهد. پس همین که نزد عیسی رفتند با اصرار از او خواهش کردند که او شایستگی دارد که برایش چنین کند؛ زیرا او امت ما را دوست دارد و برای ما کنیسه را ساخته است. پس عیسی با آنها رفت و وقتی چندان دور از خانه نبود، یوزباشی، دوستان خود را نزد وی فرستاد و آنها به او گفتند: ای آقا زحمت نکش. زیرا من شایسته آن نیستم تا زیر سقف من درآیی. از این رو خود را شایسته نمی‌بینم به‌سوی تو بیایم؛ ولی کلمه‌ای بگو تا غلام من شفا یابد. زیرا من نیز شخصی هستم تحت فرمان و لشکریانی نیز تحت فرمانم دارم، و از این رو به یکی می‌گویم برو و او می‌رود، و به دیگری می‌گویم بیا و او می‌آید، و به غلام خود می‌گویم چنین کن و او چنین می‌کند. و چون عیسی این را شنید شگفت‌زده شد و به‌سوی آن جماعتی که در پی‌اش می‌آمدند روی گرداند و گفت: به شما می‌گویم در اسرائیل ایمانی به این مقدار نیافته‌ام. فرستادگان به خانه بازگشتند و آن غلام بیمار را دیدند که شفا یافته بود. در روز بعد به شهری رفت که نائین نامیده می‌شد؛ در حالی که بسیاری از شاگردانش و جمع بسیاری به همراهش می‌رفتند. پس چون به دروازه شهر رسید مرده‌ای بود که حمل می‌شد؛ او تنها فرزند مادرش بود و او زنی شوهرمرده بود و همراه او جمع بسیاری از شهر بودند. پس چون پروردگار، او را

دید دلش برایش سوخت و به او گفت گریه نکن، و نزدیک آمد و مرده را لمس کرد. پس حاملان آن ایستادند. گفت: ای جوان! به تو می‌گویم برخیز. پس آن مرده نشست و شروع به سخن گفتن کرد و او را نزد مادرش فرستاد. پس خوف همه را فراگرفت و خدا را تمجیدکنان می‌گفتند پیامبری بزرگ در میان ما آمده و خدا از ملتش دل‌جویی کرده است. و این خبر دربارهٔ او در همهٔ یهودیه و در همهٔ مناطق اطراف پیچید؛ و شاگردان یحیی او را از جمیع این وقایع مطلع ساختند.^۱

«همان طور که مشاهده می‌کنیم وجه‌مشترک زنده‌کردن مردگان در متون بالا این است که بیش از چند ساعت کوتاه از مردن آن‌ها نگذشته بود و هنوز به خاک سپرده نشده بودند؛ مثلاً «دخترم هم‌اکنون از دنیا رفت»، به همین دلیل کسی که بر مرکب شیهه سوار است به‌سادگی می‌تواند استدلال کند که این افراد بی‌هوش بوده‌اند، یا برای عیب‌جویی از معجزه‌ای که رخ داده بود هر عذر دیگری بتراشند.»^۲

اما در خصوص متونی که در تورات یا انجیل روایت می‌کنند که معجزه، قاهر و مجبورکننده بوده است، ما اعتقادی به‌درستی آن‌ها نداریم و حتی مسیحیان هم خودشان را ملزم نمی‌دانند که به تمامی متون از نظر لفظی اعتقاد کامل داشته باشند؛ زیرا آن‌ها بیش از یک متن تاریخی دربارهٔ حوادث یا معجزات دارند. پس تأکید می‌کنم دست‌کم برخی از آن‌ها دقیق نیست؛ پس نمی‌توان مثلاً بر درست بودن هر دو متن انجیل متی و انجیل یوحنا در حالی که با یکدیگر مخالف هستند اعتماد کرد.

۱- عهد جدید، انجیل لوقا ۷: ۱ تا ۱۸.

۲- امام احمدالحسن، عقاید اسلام، ص ۱۰۸.

صداهایی از آسمان

آیات فراوانی در عهد جدید از شنیدن صداهایی از آسمان روایت می‌کنند؛ ولی این صداهای شنیده‌شده، برای همه واضح نبوده است و عده‌ای آن را فقط به صورت رعد می‌شنوند:

ای پدر اسم خود را جلال بده! ناگاه صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهیم داد. پس آن جمعی که ایستاده بودند و شنیدند، گفتند: «رعدی رخ داده است.» و دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او سخن گفت!» عیسی پاسخ داد و گفت: به خاطر من نیست که این صدا آمد، بلکه به خاطر شماست. اکنون داوری این جهان است. اکنون رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود. و من اگر از زمین بالا بروم، همه را به سوی خود خواهم کشید.^۱

و این یعنی این معجزه، قاهر و مجبورکننده نبوده است.

معجزات، نشانه‌هایی مشروط هستند و نه صفاتی برای معصوم

در طول تاریخ رسالت‌های آسمانی بسیاری از مردم انتظار صفاتی خارق‌العاده را داشتند و شرط می‌کردند که این صفات باید در معصوم باشد تا ایمان بیاورند که او معصوم است. ما این عقیده را نزد پیروان دین مرجعیت نیز شاهد هستیم و برخی از آن‌ها به روایاتی استدلال می‌کنند و تصور می‌کنند این روایات، توجیه‌کننده درخواست آن‌ها برای وجود این صفات در هرکسی است که ادعای عصمت یا حجیت داشته باشد. پس ما می‌بینیم برخی از آن‌ها مثلاً می‌گویند: اگر امام را جلوی درندگان بیندازیم او را نمی‌خورند؛ و با روایت ماجرای «زینب

۱- عهد جدید، انجیل یوحنا، اصحاح ۱۲: ۲۸ تا ۳۲.

کذّابه» با امام رضا علیه السلام برای این سخن خود دلیل می آورند. همچنین می خواهند معصوم یا حجت سایه نداشته باشد و هرگاه روی زمین راه می رود، اثری در زمین و بر روی سنگ بگذارد، به تمام زبان‌ها یا گویش‌های جهان سخن بگوید، و دیگر معجزات خارق‌العاده‌ای که اعتقاد دارند صفات ملازم و همراه با معصوم هستند؛ به طوری که هرگز از او جدا نمی شود؛ نه اینکه فقط معجزاتی باشند که گاهی ممکن است حاصل بشوند و گاهی نشوند یا می تواند همراه با حجتی باشند و با دیگری نباشند.

«این افراد در گذشته همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و اینان را امروز دوباره چنین می بینیم که راه و روششان در نقد و ارزیابی پیامبران و اوصیا علیهم السلام همانند روش ابلیس است؛ همان راه و روش دیرین ابلیس که به روشنی می گوید: معصوم یا حجت خدا بر خلق باید طبق ملاک‌های ظاهری- برتر از دیگران باشد؛ یعنی از قدرتی فراتر از معمول برخوردار باشد؛ به طوری که به عنوان مثال برای هرکسی که درخواست کند،

۱ - ابوالفضل بن ابی نصر حافظ می گوید در کتاب عیسی بن مریم عمانی خواندم که روزی از روزها امام رضا علیه السلام بر مأمون وارد شد، در حالی که «زینب کذّابه» که ادعا می کرد دختر ابی طالب است و علی علیه السلام برای او دعا کرده تا روز قیامت زنده بماند، نزد او بود. مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: «به خواهرت سلام کن.» حضرت فرمود: «به خدا سوگند، او خواهر من نیست و علی بن ابی طالب پدر او نیست.» زینب هم گفت: «به خدا سوگند، او برادر من نیست و علی بن ابی طالب پدر او نیست.» مأمون گفت: «دلیل این سخن شما چیست؟» حضرت فرمود: «ما اهل بیت گوشتان بر درندگان حرام است، او را پیش درندگان بینداز، اگر راست بگوید، درندگان از خوردن گوشتش خودداری می کنند.» زینب گفت: «با این شیخ (امام رضا) آغاز کن.» مأمون گفت: «سخن منصفانه ای گفتی.» حضرت فرمود: «باشد.» در این حال درب جایگاه حیوانات وحشی را گشودند، آنان را مهیای غذا کردند و امام رضا علیه السلام به سوی آن‌ها پایین رفت. هنگامی که چشم آنان به حضرت افتاد، همه دم تکان دادند و در برابر حضرت سر تعظیم فرود آوردند. حضرت میان آن‌ها دو رکعت نماز خواند و از آنجا خارج شد. نگاه مأمون به زینب دستور داد او پایین برود؛ اما او امتناع کرد؛ از این رو، او را گرفتند، پیش حیوانات افکندند، و آن‌ها هم او را خوردند! (مترجم)

معجزه‌ای ارائه دهد و قادر به انجام کارهایی باشد که همه از انجامش ناتوان باشند.»^۱

ما باید به‌عنوان مقدمه‌ای ضروری درک کنیم که اعتقادات با چنین روشی از روایتی برگرفته نمی‌شود؛ حتی اگر مخالف واقعیت باشد؛ بنابراین از هر روایتی عقیده گرفته نمی‌شود؛ بلکه باید قطع و یقین حاصل شود؛ و در حالی که هیچ‌کدام از علمای عقاید شیعه به این چنین روایتی - که آن‌ها می‌آورند- اعتقاد نداشته است، پس چگونه و بر کدام اساس آن‌ها به این روایات معتقد شده‌اند؟ و بر کدام پایه و اساس این روایت‌ها در مسئله‌ای عقیدتی - آن‌ها هم با این درجه از اهمیت- به کار گرفته شده‌اند؟ حتی علمای آن‌ها هم این روایت‌ها را رد می‌کنند و این روایت‌ها مخالف روایات دیگر است و مخالف واقعیت هم هست. اگر پیامبران همیشه و در طول زمان این معجزات را همراه با خود داشته باشند دیگر چه نیازی به معجزات دیگر دارند؟! اگر راه رفتن موسی علیه السلام در قصر فرعون روی سنگ اثر می‌گذاشت دیگر چه نیازی به عصا داشت؟! آیا سیره و روش انبیا و اوصیا علیهم السلام چنین است که گام‌های آن‌ها در سنگ تأثیر بگذارد و وقتی وارد خانه مردم می‌شوند کف خانه‌هایشان را خراب کنند؟! و آیا این از صفات آن‌هاست که سایه نداشته باشند؟! و آیا لباس‌های آن‌ها هم سایه ندارد؟! یا هر بار که لباس خود را تغییر می‌دهند آن هم فاقد سایه می‌شود؟!

امام احمد الحسن در کتاب «عقاید اسلام» به‌طور مفصل درباره این عقیده پاسخ گفته. سخن ایشان در این خصوص، مفصل است، و بنده آن را در چند نکته خلاصه می‌کنم:

نخست: این عقیده مخالف قرآن کریم است: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۲ (بگو: من هم مثل شما فقط یک بشر هستم، که به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی

۱- امام احمد الحسن، خطبه محرم الحرام.

۲- کهف: ۱۱۰.

است یگانه. پس هرکس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد).

دوم: این عقیده، مخالف عدالت خداوند سبحان و متعال است؛ اگر چنین باشد چگونه برخی از مکلفان را برتری داده است، در حالی که به همراه معصومی که قرار است با او آزموده شوند یک معجزه قاهر همیشه‌گی داده، و دیگران را به حال خودشان رها کرده است؟!!

سوم: این عقیده با حکمت خداوند سبحان و متعال مخالف است. چه نیازی است به اینکه خداوند بسیاری از معجزات را به جای معجزات وابسته به شرایط به صورت همیشه‌گی به انبیا و اوصیا بدهد؟

چهارم: این عقیده، عملکرد قاتلان امام حسین (علیه السلام) را توجیه می‌کند؛ زیرا ثابت می‌کند او امام نبوده است!

معجزه قرآن

چه بسا در این پژوهش وقتی درباره معجزه یا خارق العاده سخن می‌گوییم «معجزه مادی» در کانون توجه قرار داشته باشد، و این برای ازمیان بردن بسیاری از توهمات موجود درباره معجزه مادی بوده است. پیش‌تر درباره معجزه ملکوتی یا نشانه‌های ملکوتی و نیز درباره نشانه‌ها یا معجزات علمی سخن گفتیم و همان‌طور که روشن شد این‌ها دلیلی برای حقانیت دعوت هستند و حتی جزو ارکان قانون شناخت صاحب حق محسوب می‌شوند. در خصوص نشانه‌های علمی، امام احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب «روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان» می‌فرماید:

«نشانه علمی:

﴿وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (و کتاب و حکمتشان بیاموزد، اگرچه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند).

چه بسا علم و حکمت و حُسن تدبیر، مهم‌ترین وجه تمایز دعوت‌های فرستادگان باشد؛ ولی بیشتر مردم بین حکمت الهی که فرستادگان از آن سخن می‌گویند و سفسطه‌ای که علمای گمراهی -راهزنان راه خداوند سبحان و متعال- به واسطه آن، با ایشان مخالفت می‌کنند، تمایزی قائل نمی‌شوند. این عدم تمایز آن‌گونه که برخی مردم ادعا می‌کنند یا متوهّم شده‌اند، به دلیل سخت‌بودن تشخیص حکمت نیست؛ بلکه مهم‌ترین دلیل این خِطأ و درهم‌آمیختگی این است که مردم، فطرت خود را آلوده کرده و همچون نابینایی شده‌اند که بین شراب و شیر یا بین بی‌خردی شیطان و حکمت خداوند سبحان و متعال تمایزی قائل نمی‌شوند و با کمال تأسف وضعیت بیشتر مردم در هر زمان، این‌گونه بوده است!

چیزی که همه انبیا و فرستادگان عليهم السلام ارائه می‌دهند: علم، حکمت و حُسن تدبیر است؛ و این همانی است که امام احمد‌الحسن ارائه، و بسیاری از آن را در کتاب‌های خود منتشر کرده است، و هیچ‌کس نه در گذشته و نه امروز نتوانسته است به آن‌ها پاسخ بدهد. متأسفانه بسیاری از مردم نمی‌توانند حکمت را از نادانی تمییز بدهند و به خود فرصتی نمی‌دهند گِل را از چشمان خود بشویند تا این توانایی را در خود داشته باشند؛ و طبیعتاً این، چیزی از علم خلیفه خدا نمی‌کاهد. علم و حکمت او ثابت شده است، و ناتوانی هرکدام از آن‌ها بر پاسخ‌گویی به آن یا ایجاد تناقض و اختلاف حقیقی در آن‌ها، بر این واقعیت صحّه می‌گذارد.

این چیزی است که در زمان پیامبر اعظم محمد ﷺ نیز اتفاق افتاد. حتی در خصوص کسانی که به آن حضرت ایمان می‌آورند! کدامیک از مسلمانان می‌تواند حکمت قرآن و علم موجود در آن را مشخص کند و تمییز بدهد؟ آیا ایمان آن‌ها به اینکه قرآن معجزه‌ای علمی است میراث آن‌هاست؟ یا مایه بی‌نیازی آن‌ها بوده است؟ آیا آن‌ها به‌واقع اعتقاد دارند که قرآن یک معجزه علمی است که ثابت می‌کند از طرف خداوند سبحان و متعال است؟ یا فقط به این دلیل که پدران خود را دیدند که چنین اعتقادی داشته‌اند چنین اعتقادی دارند؟

امام احمد الحسن می‌فرماید:

«به‌عنوان مثال، برای روشن‌شدن وضعیتی که مسلمانان به آن رسیده‌اند: محمد ﷺ قرآن را به‌عنوان معجزه آورد و همه مسلمانان این را پذیرفته‌اند؛ ولی چه کسی می‌تواند تشخیص بدهد که قرآن، آیه و نشانه‌ای معجزه‌گونه است؟ اگر امروز محمد بن عبدالله ﷺ بیاید و به زمین فرود آید در حالی که همراهش سوره قرآنی جدیدی باشد که از سوی خداوند سبحان و متعال آورده است، آیا مسلمانان می‌توانند این سوره را تشخیص بدهند و یقین کنند از سوی خداوند سبحان و متعال بوده است؟ و در نتیجه برایشان ثابت شود که شخصی که آن را آورده، همان محمد ﷺ است؟ بی‌هیچ تردیدی می‌گوییم: بیشتر مسلمانان از توانایی چنین تشخیص بی‌بهره‌اند؛ چه عالم باشند و چه جاهل؛ مگر مسلمان‌هایی که فطرتشان را آلوده نکرده باشند؛ آن‌ها این توانایی را دارند که این سوره را تشخیص دهند و بفهمند آیه‌ای از جانب خداوند سبحان است و در نتیجه فردی که این سوره را آورده، فردی عادی و معمولی نیست.

بنابراین نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که اگر امروز محمد بن عبدالله ﷺ قرآن را بیاورد، بیشتر مسلمانان به ایشان کافر می‌شوند و به او ایمان نمی‌آورند و قطعاً

می‌گویند: جادوگر و دروغ‌گو.»^۱

و به همین ترتیب، امروز بیشتر مردم نمی‌توانند علم امام احمدالحسن و علم امامان قبلی را تشخیص دهند. جانشینان پیامبر خدا محمد ﷺ بعد از آن حضرت آمدند در حالی که علم قرآن نزدشان بود، ولی مردم همواره به آن‌ها پشت می‌کردند تا آنکه در نهایت آن‌ها مقتول یا مسموم، جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کردند و بعد از آن اشک‌های مردم برایشان جاری می‌شد؛ ولی دوباره با کسانی که بعد از آن‌ها می‌آمدند نیز به همین صورت رفتار می‌کردند؛ مگر عده بسیار اندکی که سرشت خود را نیالودند و سخنان خدا قلب‌هایشان را لمس کرد و حقایق را در ورای الفاظ دیدند و چشمانشان اشک‌بار شد.

امام احمدالحسن می‌فرماید:

«... حق تعالی می‌فرماید: ﴿... وَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَزُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ * وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ (و البته نزدیک‌ترینشان در دوستی با مؤمنان را کسانی می‌یابی که گفتند: ما نصرانی هستیم. این واقعیت برای آن است که گروهی از آنان کشیشان دانشمند و عابدان خداترس اند، و آنان تکبر نمی‌ورزند. * و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده، بشنوند، دیدگانشان را می‌بینی به سبب آنچه از حق شناخته‌اند، لبریز از اشک می‌شود، می‌گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان بنویس.)»

چنین مپندارید که علت ایمان آوردن این علمای کشیش و راهبان ربانی، بلاغت

۱- امام احمدالحسن، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، ج ۲، ص ۱۴.

یا اسلوب قرآن بوده است؛ بلکه حقایقی بود که ورای این الفاظ نهفته است که باعث شد چشم‌های آنان پر از اشک شود. این افراد و امثال آن‌ها دلیلی بر آشکار شدن اعجاز قرآن برای بنی آدم هستند؛ نه آن کسی که علمش را فقط به پوسته‌ها و الفاظ محدود کرده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ (و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خدا هر که را بخواهد شنوا می‌سازد، و تو نمی‌توانی کسانی را که در گورها فرورفته‌اند شنوا سازی).

چه کسی معجزه موسی (علیه السلام) را برای بنی آدم آشکار نمود؟! آن‌ها همان ساحران و جادوگرانی بودند که وقتی دانستند آن معجزه، توهم و خیال نبوده، بلکه حقیقتی از جانب پروردگار جهانیان بوده است، تکبر نورزیدند و به سجده درافتادند.^۱

برخلاف آنچه افراد سطحی‌نگر می‌خواهند به تصویر بکشند معجزه قرآن، از نظر لفظی و بلاغتی، و صرفاً بازی با ارقام و اعداد آن نیست؛ بلکه عمیق‌تر از آن است. خداوند سبحان و متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَتَّبِعُوا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۲ (و اگر قرآنی بود که به وسیله آن کوه‌ها به حرکت می‌آمدند، یا زمین پاره‌پاره می‌شد، یا به وسیله آن با مردگان سخن گفته می‌شد [باز هم در آنان اثر نمی‌کرد] بلکه همه کارها فقط در اختیار خداست. آیا کسانی که ایمان آورده‌اند، ندانسته‌اند که اگر خدا می‌خواست

۱- امام احمدالحسن، کتاب گوساله، جلد دوم، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ سوم، ۱۴۳۱ق. ۲۰۱۰م. ص

معجزه، از واقعیت تا درک متون ۲۶۵

همهٔ مردم را هدایت می‌کرد؟! و کسانی که کافر شده‌اند پیوسته به [سزای] آنچه کرده‌اند مصیبت کوبنده‌ای به آنان می‌رسد یا نزدیک خانه‌هایشان فرود می‌آید، تا وعدهٔ خدا فرارسد. بی‌تردید خدا خُلف وعده نمی‌کند).

اعجاز قرآن، نفسانی و باطنی است، و آرامش و اطمینان نفس مؤمن هنگام خواندنش آن را تأیید می‌کند، و تأیید می‌کند که شفا دهندهٔ سینه‌هاست، و تأیید می‌کند که برخی از آیاتش وقتی خوانده شوند بر موجودات ملکوتی و حتی مادی مثل بدن انسان- تأثیر می‌گذارند.

پایان این پژوهش

موضوع این پژوهش، بررسی معجزهٔ مادی از نظر علمی و دینی، و روشن کردن خطاهایی بود که برخی از عوام مردم، مردان دین یا ملحدان در فهم جایگاه معجزهٔ مادی در دین الهی گرفتارش می‌شوند.

فهمیدیم که «معجزه» عبارت است از دخالت غیبی، یا دخالتی بیرون از قوانین طبیعی این عالم جسمانی؛ یعنی عامل و سبب انجام آن، از جهان‌های غیبی دیگر است. معجزهٔ مادی، معجزه‌ای است که می‌توان تأثیر مادی آن را از طریق حواس مادی جسمانی احساس کرد. معجزه را خداوند سبحان و متعال جز هنگام ضرورت و به جهت حکمتی بالغه مثل قرارداد انسانیت آدمی در ابتدای راهش، بر مسیر ایمان به خدا، یا برای هدایت کسانی که خواهان هدایت هستند، یا به جهت حفظ زندگی یا شرافت اولیایش، یا زیادشدن یقین مؤمنان، یا افزایش آزار و لغزش منکران و.... جاری نمی‌فرماید و آن را به روشی جاری می‌سازد که سنت خدا را در ایمان به غیب نقض نکند.

معجزات به دو گروه تقسیم می‌شوند: معجزه غیرقاهر که اجبارکننده نیست و برای ایمان آوردن وضع شده است و مجالی را برای غیب باقی می‌گذارد؛ یعنی ابهام یا شبهه‌ای در آن وجود دارد تا امتحان، همچنان به صورت امتحان باقی بماند. وجود ابهام و شبهه یعنی طرف مقابل با توجه به سطح معرفتی که به آن دست یافته است، می‌تواند راهی برای تفسیر آن مثلاً دروغ‌گویی گوینده، یا توهمات، یا سحر، یا زنجیره‌ای از اسباب و علل قوانین طبیعی، یا.... بیابد.

نوع دوم، معجزهٔ قاهر یعنی مجبورکننده و الزام‌آور است که برای ایمان آوردن وضع

نمی‌شود و ایمان کسی که از طریق آن ایمان بیاورد پذیرفته نیست؛ زیرا به معنای لغو آزمون و امتحان خواهد بود. اینکه قاهر و الزام‌آور است یعنی طرف مقابل به هیچ وجه نمی‌تواند تفسیر یا تأویلی احتمالی یا زنجیره‌ای از عوامل و علت‌های احتمالی را برای آن بیابد و در نتیجه هیچ مجالی برای انکار آن نمی‌تواند پیدا کند. چنین معجزه‌ای را امکان ندارد خداوند برای ایمان آوردن فرد یا افرادی جاری نماید؛ زیرا سنت خدا را در ایمان به غیب، نقض می‌کند. معجزهٔ درخواستی و پیشنهادی به دلیل وجود متون محکم فراوانی که آن را رد می‌کنند در عقاید صاحبان ادیان آسمانی مردود است.

همچنین دانستیم که معجزه به تنهایی - هیچ شناخت و معرفتی دربارهٔ خداوند سبحان و متعال به ما نمی‌دهد؛ بلکه قوانین کیهانی - اگر به صورت مجرد به مطالعهٔ آن بپردازیم و دربارهٔ سرآغازها و اهدافش تحقیق کنیم - صرفاً می‌تواند وجود خدا را برای ما اثبات کند؛ اما «شناخت خداوند» از طریق الگو و حامل رسالتش، یعنی خلیفه و جانشین خدا در هر زمان، حاصل می‌شود.

همچنین فهمیدیم که معجزهٔ مادی به صورت عام - نقشی مرکزی برای شناخت صدق و راستی مدعی اتصال با خدا بازی نمی‌کند. قانونی الهی و آیات و نشانه‌هایی وجود دارند که صاحب حق می‌آورد و او را از دیگر مدعیان باطل متمایز می‌سازد. این قانون برای همهٔ مدعیان جاری است و همیشه در دسترس است؛ و معجزه از بندهای این قانون نیست.

معجزه، امکان‌پذیر است و ممکن است خداوند سبحان و متعال آن را در حالاتی برای هدفی حکیمانه جاری کند؛ ولی هرگز برای وادار کردن مردم برای ایمان آوردن نیست و دلیل مستقلاً برای صدق و راستی فرستاده نیز محسوب نمی‌شود. جایگاه معجزه در دین خدا، تأییدکنندهٔ دلیل یعنی تأیید متن تشخیصی - است؛ بنابراین معجزه برای افزایش یقین و تشویق مردم به ایمان آوردن به خلفای خداوند است؛ یعنی همان کسانی که آن دلیل را

آورده‌اند.

همچنین در این پژوهش به این نکته رسیدیم که معجزه، پدیده‌ای نیست که هیچ علتی نداشته باشد؛ زیرا قانون علیّت، یک قانون عقلی حتمی است و امکان مخالفت با آن وجود ندارد. معجزه، چیزی نیست که ما همیشه سبب و علت آن را ندانیم؛ زیرا خداوند سبحان ما را به جهل و نادانی دعوت نمی‌کند؛ بلکه به معرفت و تدبیر فرامی‌خواند؛ و نیز معجزه چیزی نیست که عامل مستقیم انجامش خداوند سبحان و متعال باشد؛ زیرا یک موجود بلندمرتبه نمی‌تواند بدون اینکه در تمام عوالمی که پایین‌تر از آن قرار دارد تجلی داشته باشد به‌طور مستقیم با عالم جسمانی اتصال برقرار کند تا به این ترتیب محرک چیزی در این عالم جسمانی باشد؛ عالمی که آمیزه‌ای از نور و تاریکی است، نه نوری که هیچ تاریکی در آن نباشد. همچنین منظور ما این نیست که معجزه، فقط زنجیره‌ای از علل و اسباب مادی داشته باشد و نمی‌توان تمامی اسباب و علل را در ماده خلاصه کرد. هیچ دلیل علمی‌ای وجود ندارد که «وجود» فقط به همین کیهان مادی که ما در آن زندگی می‌کنیم منحصر باشد. وجود غیرمادی، مجالی را برای عامل غیبی می‌گشاید و می‌توان آن را به‌عنوان مثال طبق نظریه چندجهانی، با دخالت نیروهای عبورکننده از کیهان‌ها یا تأثیرات کیهان‌های دیگر که در تماس با کیهان ما هستند توضیح داد.

همچنین به برخی از منکرانی که معجزات را به‌طور کلی انکار می‌کنند مثل اسپینوزا، هیوم و داوکنینز- پاسخ دادیم و بیان کردیم که معجزه از نظر عقلی، امکان‌پذیر است و ناممکن نیست، و می‌توان برخی از آن‌ها را به‌صورت علمی، علت‌یابی کرد؛ به خصوص با توجه به نظریه عدم قطعیت که مجالی را برای دخالت غیب در عالم جسمانی می‌گشاید.

در انتها به قرائت‌های مختلف متون دینی پرداختیم. برخی از این متون، دروغین، جعلی یا تحریف‌شده‌اند، و برخی دیگر متشابه هستند و می‌توانند به روش دیگری - غیر از معجزه

مادی- تفسیر شوند. سپس به معجزاتی از انبیا و فرستادگان که برای ایمان وضع شده‌اند پرداختیم و اینکه چگونه همهٔ آن‌ها غیرقاهر هستند و از ابهام و شبهه‌ای برخوردارند که وجودش در معجزهٔ وضع‌شده برای ایمان، ضروری است.

در انتها در «پیوست دو» بنده برخی از نشانه‌های غیبی امام احمدالحسن (علیه السلام) را آورده‌ام. نشانه‌هایی موثق و مشابه چیزی که با حجت‌های الهی و انبیا و مرسلین گذشته (علیهم السلام) رخ داده است؛ به‌گونه‌ای که فرد معتقد به ایشان و معجزات آن‌ها نمی‌تواند آن‌ها و دلالتشان بر حقانیت احمدالحسن را تکذیب کند؛ مگر آنکه روش «یک بام و دو هوا» را در پیش گرفته، و ملاک و میزانش هوا و هوس خودش باشد. چه بسا این معجزات دست‌کم- محرکی برای عده‌ای برای تحقیق بیشتر دربارهٔ دعوت ایشان و معجزات علمی ایشان و دیگر ادلهٔ ایشان باشد.

«متأسفانه انتخاب اکثر مردم -که گویی تغییر و تبدیلی هم در آن راه ندارد- همین عالم جسمانی و محتویاتش است، و حتی اگر آن‌ها بخواهند ایمان به غیب را برگزینند می‌خواهند ایمان آوردن از طریق همین عالم جسمانی انجام شود؛ به این ترتیب وقتی مصّرانه می‌خواهند شناسانندهٔ غیب، یک معجزهٔ مادی باشد، در تناقض بزرگی گرفتار می‌شوند. حتی در بسیاری مواقع اصرار می‌ورزند که این معجزه، قاهر و الزام‌آور باشد و تأویل و تشکیک در آن راه نداشته باشد؛ بنابراین آن‌ها می‌خواهند غیب را به جسمانیّت محض تبدیل کنند؛ لذا در عرصهٔ ایمان مورد ادعایشان، ایمان به غیب، صفر است و با این حال آن‌ها این درخواست خود را برای ایمان آوردن به غیب صحیح و شرعی برمی‌شمارند. حال آیا متوجه می‌شوید چه میزان تناقض آشکار و علنی در آنچه آن‌ها می‌طلبند و آنچه خدا از آن‌ها طلب می‌کند یعنی ایمان به غیب- وجود دارد؟ اگر فهمیده باشیم که خدای سبحان و متعال همان غیب حقیقی است و در احوال این افراد نیز نیک بنگریم، درخواستیم یافت که این‌ها همگی صددرصد بت‌پرست هستند. آن‌ها خود را مقید

به عبادت این بت بزرگ‌تر یا همان عالم مادی کرده‌اند.»^۱

والحمد لله وحده

۱- امام احمدالحسن، پاسخ‌های روشنگرانه، ج ۴، ص ۲۹.

پیوست ۱

پاسخ به درخواست کورانی برای معجزه

با تأسف بسیار، با وجود تصریح واضح در کتاب‌های عقیدتی شیعه مبنی بر اینکه معجزه، لازم و ضروری نیست، و اینکه برای شناخت دعوت‌کننده حق، «نص»، دلیلی کافی محسوب می‌شود، مردان دین را می‌بینیم که از تکذیب دعوت حق یعنی دعوت امام احمدالحسن یا مهدی اول ذکرشده در وصیت رسول خدا محمد ﷺ در شب وفاتش - شرم و حیا نمی‌کنند و از او معجزه می‌خواهند و معجزه را تنها راه شناخت حجت می‌دانند. اینان کتاب خدا را پشت سر خود انداخته‌اند و به خواست‌های نفسانی خود که پر از حسادت به خلفای خداست متمایل شده‌اند و نمی‌پذیرند از کسی که خداوند او را به‌خاطر اخلاصش برتری داده است پیروی کنند؛ بلکه می‌خواهند با معجزه‌ای قاهر، وادار به اطاعت شوند؛ معجزه‌ای که بعد از آن، جز تسلیم‌شدن، راه دیگری ندارند و این یعنی لغو امتحان - از روی بی‌خردی - در دنیای امتحان است.

«در طول مسیر، آن‌ها را چنین می‌یابیم که خواستار معجزه‌ای قهری هستند؛ معجزه‌ای که آن‌ها را به ایمان آوردن وادار سازد و برتری شخص فرستاده را بر آن‌ها واجب گرداند؛ که در نتیجه اختیار سجده‌گزاردن یا سجده‌نگزاردن برای آن شخص فرستاده را برایشان باقی نگذارد؛ همان طور که برای فرشتگان و ابلیس چنین بود.

﴿لَا هِيَّةَ قُلُوبُهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَ فَتَأْتُونَ
السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴾ (در حالی که دل‌هایشان به لهو مشغول است؛ و آنان که

ستم کردند به نجوا برخاستند: آیا این شخص جز بشری همچون شماست؟ آیا با آنکه می بینید، همچنان به سراغ سحر و جادو می روید؟!).

به طور خلاصه آن‌ها با این درخواست بی‌خردانه خود خواستار لغو امتحان در دنیای امتحان می‌شوند و این، نهایت بی‌خردی و ضعف ادراک است.»^۱

یکی از این افراد «علی کورانی» است که از امام احمدالحسن خواست ریش سفیدش را سیاه کند!^۲ و نمی‌دانم این همه مطالبی که کورانی درباره احادیث امام مهدی (علیه السلام) نوشته است چه فایده‌ای دارد، اگر راه‌حل تنها با دو سطر انجام می‌شود: اینکه اگر مدعی به سوی شما آمد از او بخواهید ریش شما را سیاه کند!

«تنها یک پرسش به‌عنوان نمونه‌ای از سنت الهی که هرگز تغییر و تحولی در آن راه ندارد. برای یادآوری کسانی که قلبی دارند که با آن درک می‌کنند کفایت می‌کند؛ اینکه: شخصی در حالی که از حضرت علی (علیه السلام) درخواست معجزه‌ای می‌کند، به علی (علیه السلام) می‌گوید در ریش من چند تار مو هست، با کسی که از وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) معجزه درخواست می‌کند و به او می‌گوید ریش سفیدم را سیاه کن، چه فرقی دارد؟ این خواسته با آن خواسته چه تفاوتی دارد؟!

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا * يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا * وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ (و کسانی که به دیدار ما امید ندارند گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا پروردگاران را

۱- امام احمدالحسن. خطبه محرم الحرام.

۲- در ادامه سخن وی را به طور مستند خواهیم آورد.

نمی‌بینیم؟» قطعاً درباره خود تکبر ورزیدند و سخت سرکشی کردند * روزی که فرشتگان را ببینند آن روز گناهکاران را بشارتی نخواهد بود، و گویند: دور و ممنوعید از رحمت خدا * و ما به اعمالی که انجام داده‌اند خواهیم پرداخت و همه را همچون غبار در هوا پراکنده خواهیم ساخت.)^۱

و این، تنها درخواست کورانی نبود؛ بلکه وی درخواست کرد شارون هلاک شود و خواست از حضور در برنامه‌هایش در شبکه الکوتر منع شود.^۲ هر دوی این درخواست‌ها به اعتراف و تأیید خود او محقق شد و به خواست خدا ما در جایی دیگر به این‌ها خواهیم پرداخت، و نتیجه همان شد که در اغلب اوقات حاصل می‌شود؛ کسی که درخواست معجزه می‌کند حتی اگر معجزه محقق شود ایمان نمی‌آورد. این سخن خود کارگزاران سایت رسمی اوست که دیدار جمعه با «حیدر مشنت»^۳ را چنین توصیف می‌کند:

«... و سخن خود را این‌گونه تمام می‌کنم: ای شیخ حیدر! در آنچه گفتم دوباره دقت کن. من از تحویل گرفتن نامه تو معذورم! پس هرگاه امام (علیه السلام) را دیدی و از تو خواست نامه‌ای برای من بفرستی به او بگو: فلانی نپذیرفت نامه‌ای بگیرد، مگر اینکه معجزه‌ای ببیند تا دلیلی بر راستی من و راستی نامه باشد.»

حیدر به سرعت گفت: بسیار خوب! چه معجزه‌ای می‌خواهی؟

به او گفتم: همان معجزه‌ای که پدر صدوق (رحمه‌الله) از حلاج خواست: اینکه ریش سفید مرا به همان رنگی بازگردانی که در جوانی داشتم...^۴

۱- امام احمدالحسن. خطبه محرم الحرام.

۲- اسناد این معجزه در پیوست دو آمده است.

۳- یکی از پیروان امام احمدالحسن بود که مرتد شد.

۴- کورانی، کتاب دجال بصره، چاپ دوم، ص ۴۸.

مشخص است کورانی به واقعه‌ای اشاره می‌کند که از نظر تاریخی درباره مکاتبه حسین بن منصور حلاج (۲۴۴-۳۰۹ق) با ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی روایت شده است:

«حسین بن ابراهیم به ما خبر داد، از ابوالعباس احمد بن علی بن نوح، از ابونصر هبة الله بن محمد کاتب، پسر دختر ام کلثوم دختر ابوجعفر عمری، گفت: وقتی خداوند متعال اراده کرد حقیقت امر حلاج را آشکار فرماید و او را رسوا و خوار کند به ذهن او چنین خطور کرد که ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (رض) هم از جمله کسانی است که زود فریب کلک او را می‌خورد و فریفته حيله و نیرنگ او می‌شود. بنابراین کسی را به سراغ او فرستاد و او را به خودش دعوت کرد و گمان می‌کرد که ابوسهل نیز مانند دیگرانی که ایمانشان ضعیف بود، جاهل و نادان است؛ از این رو دائماً او را به سمت خودش می‌کشید، و با آرامی و حوصله، حيله‌های خودش را به او القا می‌کرد. به دلیل اینکه ابوسهل در نظر مردم دارای موقعیت خوب و ممتازی بود، و در میان آن‌ها به علم و ادب، جایگاه خاصی داشت؛ بنابراین حيله را آرام و آرام بیان کرد، و در نامه‌ای برای ابوسهل نوشت: من وکیل صاحب‌الزمان علیه السلام هستم. او نخست با همین ادعا افراد کم‌اطلاع و جاهل را به سوی خودش می‌کشاند. بعد از مدتی ادعا را بالاتر برد و در نامه به ابوسهل نوشت: من مأموریت دارم به تو پیغام بدهم که هر یاری و کمکی که می‌خواهی برایت انجام بدهم تا اینکه قلبت آرام گرفته و در نیابت من شک‌وت‌زدید نداشته باشی.

ابوسهل به او پیغام داد که من در مقابل کرامات و معجزاتی که از تو ظاهر شده، استدعایی دارم که برای تو بسیار آسان و سهل است. اینکه من به کنیزانم بسیار میل و محبت دارم، و چند نفر از آن‌ها در کنار من هستند، اما پیری و سفیدی محاسنم مرا از معاشرت با آن‌ها دور کرده است؛ بنابراین باید هر جمعه خضاب کنم تا اینکه سفیدی محاسنم برای آن‌ها معلوم نشود، و در خصوص خضاب هم مشقت زیادی را متحمل می‌شوم؛ به دلیل اینکه باید این مسئله را از آن‌ها پنهان کنم، در غیر این صورت حقیقت امر من آشکار می‌شود و آن‌ها متوجه موضوع می‌شوند، و این مسئله موجب می‌شود که

نزدیکی من نسبت به ایشان به دوری مبدل شود و وصالم به هجران. دلم می‌خواهد مرا از خضاب کردن و این مشقت و سختی بی‌نیاز کرده، محاسنم را سیاه کنی؛ آن وقت اطاعت تو را می‌پذیرم و به اعتقاد تو قائل می‌شوم، و مردم را هم به سمت تو دعوت می‌کنم؛ علاوه بر این اگر این کار را انجام بدهی این عمل برای من بصیرت و برای تو یاری به‌همراه دارد.

وقتی حلاج این کلام او و جواب ابوسهل را شنید، فهمید در نامه‌نگاری و جذب ابوسهل خطا کرده و در اظهار اعتقادش به ابوسهل نادانی کرده است؛ بنابراین دیگر جواب او را نداد و دست طمع از او کشید و دیگر هیچ پیکری به‌سوی او نفرستاد. بعد از این ماجرا، ابوسهل این حکایت را از او در مجالس نقل و آن را بازگو می‌کرد و موجب خنده دیگران می‌شد. این مسئله نزد بزرگ و کوچک شهرت پیدا کرد و همین امر باعث شد که حقیقت امر حلاج معلوم شده و شیعه از او بیزار شدند.^۱

اما ماجرای تاریخی روایت‌شده حلاج با پدر شیخ صدوق:

«جماعت به من خبر داد، از ابوعبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه [برادر شیخ صدوق] روایت کرد که پسر حلاج به شهر قم آمد و به نزدیکان ابوالحسن و خود ابوالحسن نامه نوشت و آن‌ها را به‌سوی خودش دعوت کرد و می‌گفت: من فرستاده و وکیل امام (علیه السلام) هستم.

وقتی نامه به دست پدرم [ابوالحسن] رسید ضمن پاره کردن دعوت‌نامه، به آورنده نامه گفت: چه چیزی تو را به این نادانی‌ها کشانده است؟

آورنده نامه - که من گمان می‌کنم گفت پسر عمه یا پسر عموی اوست - گفت: این مرد ما را دعوت کرده، پس چرا نامه را پاره می‌کنی؟ همه حاضرین در آنجا به حرف او خندیدند و او را مسخره کردند.

۱- شیخ طوسی، غیبت، انتشارات فجر، چاپ اول، ۱۴۲۳ق، ص ۴۰۲.

بعد از آن پدرم بلند شد و با چند تن از دوستان و غلامانش به دکان و تجارت‌خانه‌اش رفت. وقتی وارد ساختمانی شد که تجارت‌خانه‌اش آنجا بود، همه کسانی که در آنجا حضور داشتند نسبت به پدرم تواضع کردند و از جایشان بلند شدند، به جز یک نفر که سرجایش نشسته بود و بلند نشد، و پدرم او را نمی‌شناخت. همین که نشست، طبق عادت و رسم تجار، دفتر و مرگب را برداشت تا حساب و کتاب کند. در همین موقع رو به یکی از حضار کرده، درباره آن مرد سؤال کرد و جوابش دادند. مرد متوجه این مسئله شد و رو به پدرم کرد و گفت: من خودم اینجا هستم. چرا درباره من از دیگران سؤال می‌کنی؟ پدرم متوجه او شد و گفت: به جهت بزرگی و احترامی که برای شما در نظرم بود، از خودت سؤال نکردم. او گفت: [با این حال] در حضور خودم نامه‌ام را پاره می‌کنی؟ پدرم به او گفت: پس آن مرد [حلاج] تویی؟

سپس خطاب به غلامی گفت: او را با لگد و پس‌گردنی [بیرون کن]. حلاج که دشمن خدا و رسولش بود از خانه بیرون رفت. [در همین حین] پدرم به او گفت: خدا لعنت کند، ادعای معجزات می‌کنی؟ یا اینکه گفت: او خودش بیرون نرفت و وی را با پس‌گردنی بیرون انداخت. بعد از آن او را در شهر قم ندیدیم.»^۱

و پاسخ به کورانی از چند جهت:

۱- اگر این خبر درست باشد و نویختی واقعاً چنین درخواستی کرده باشد -صرف‌نظر از راست یا دروغ‌بودن ادعای حلاج- او بسیار اشتباه کرده است و نه تو و نه هیچ‌کس مجاز نیستید برای شناخت سفیر یا حجتی از حجت‌های خدا راه و روشی غیر از معصومین انتخاب کنید؛ زیرا اگر خطا باشد تو را به آتش دوزخ می‌اندازد؛ به همان صورتی که در حال حاضر تو و بسیاری از کسانی که سخن تو را می‌پذیرند عمل

می‌کنی.

۲- حلاج در زمان سفیر دوم و سوم، حضور داشته است، و هر شخصی که بخواهد بداند آیا او وکیل امام مهدی علیه السلام است یا خیر، باید از سفیر موجود بپرسد؛ نه اینکه از پیش خود، روش‌هایی بی‌خردانه که خداوند دلیلی برایشان نفرستاده است ابداع کند.

۳- امام احمدالحسن فقط وکیل امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام نیست؛ بلکه حجتی از حجت‌های خداوند، و همان مهدی اول است که در وصیت رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله یاد شده است؛ و شناخت او از طریق همان قانون الهی‌ای انجام می‌شود که خداوند سبحان و متعال برای شناسایی حجت‌هایش وضع فرموده است و اهل بیت علیهم السلام در مناسبت‌های متعدد بر آن تأکید فرموده‌اند.

۴- بنده اعتقاد ندارم شخصی بتواند بیزاری خود را از درخواست بیان‌شده در این خبر پنهان کند (خبری که به هر حال، احتمال جعلی‌بودنش وجود دارد) و نیز از چیزی که کورانی بدون هیچ شرم و حیایی تکرار می‌کند؛ آنجا که درخواست‌کننده، غرض خود را از تغییر رنگ محاسنش بیان می‌کند: «من در مقابل کرامات و معجزاتی که از تو ظاهر شده، استدعایی دارم که برای تو بسیار آسان و سهل است. اینکه من به کنیزانم بسیار میل و محبت دارم، و چند نفر از آن‌ها در کنار من هستند، اما پیری و سفیدی محاسنم مرا از معاشرت با آن‌ها دور کرده است؛ بنابراین باید هر جمعه خضاب کنم تا اینکه سفیدی محاسنم برای آن‌ها معلوم نشود، و در خصوص خضاب هم مشقت زیادی را متحمل می‌شوم؛ به دلیل اینکه باید این مسئله را از آن‌ها پنهان کنم، در غیر این صورت حقیقت امر من آشکار می‌شود و آن‌ها متوجه موضوع می‌شوند، و این مسئله موجب می‌شود که نزدیکی من نسبت به ایشان به دوری مبدل شود و وصالم به هجران. دلم می‌خواهد مرا از خضاب کردن و این مشقت و سختی

بی نیاز کرده، محاسنم را سیاه کنی...» آیا ممکن است شناسایی حجت‌های خدا این‌گونه باشد؟! انا لله و انا الیه راجعون.

به نصیحتی از امام احمدالحسن به مردم بسنده می‌کنم؛ باشد که غافلین بیدار شوند:

«ای مردم! علمای گمراهی و پیروانشان شما را فریب ندهند. خودتان بخوانید، جست‌وجو کنید، دقت کنید، بیاموزید و خودتان حقیقت را بشناسد. به هیچ‌کسی تکیه نکنید تا برای آخرت شما تصمیم بگیرد؛ که فردا پشیمان خواهید شد؛ درحالی‌که پشیمانی سودی نخواهد داشت: ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾ (و می‌گویند: پروردگارا! ما تنها از آقایان و بزرگان خود اطاعت کردیم؛ پس آن‌ها ما را گمراه کردند).

این نصیحت من برای شماست؛ و به خدا سوگند، نصیحت کسی است که دلسوز شماست، مهربان به شماست؛ پس در آن نیک بیندیشید و دقت کنید و چوپان را از گرگ‌ها تشخیص دهید...»

پیوست ۲

معجزه مادی در دعوت امام احمدالحسن

بعد از آنکه ثابت کردیم معجزه، امکان‌پذیر است نه واجب، و در پرتو کلام خداوند سبحان و متعال و جانشینانش، غرض و هدف نهایی از معجزه را روشن ساختیم، در این پیوست نمونه‌هایی از برخی معجزات مادی را خواهیم آورد که خداوند سبحان و متعال به وسیله آن‌ها امام احمدالحسن را در دعوتش یاری نمود. در اینجا فقط به برخی از آن‌ها با ارائه مستندات بسنده می‌کنیم؛ بنابراین علاوه بر معجزه‌های ملکوتی مثل رؤیاهای و مکاشفاتی که به او گواهی می‌دهند و با توجه به موافقت و سازگاری با متن ظاهری یعنی وصیت رسول خدا حضرت محمد ﷺ که نگهدارنده امت از گمراهی است. که تصریحی است بر ایشان، و علاوه بر اعجاز علمی که بند دوم از قانون شناخت حجت‌های الهی است، نشانه‌ها و آیات مادی هم وجود دارند که تأییدی برای دعوت ایشان است.

این معجزات مادی، بسیار زیادند و همواره رخ می‌دهند و مشابه معجزاتی هستند که با حجت‌های خدا یعنی انبیا، فرستادگان و اوصیا علیهم السلام حاصل می‌شدند و امکان ندارد کسی که به ایشان علیهم السلام اعتقاد داشته باشد و آن معجزات را برای آن‌ها به عنوان دلیلی برای تأیید حقانیتشان معتبر بشمارد، این معجزه‌ها را تکذیب کند یا آن‌ها را دلیلی برای تأیید حقانیت امام احمدالحسن محسوب نکند؛ و همان طور که پیش‌تر بیان کردم بنده در اینجا فقط به برخی از معجزاتی که مستندات دارند بسنده خواهم کرد.

اما پیش از آن مایلم مسئله مهم را روشن کنم: «آیا امام احمدالحسن در عمل - معجزه‌ای

به مراجع عرضه داشته است؟»

آیا امام احمدالحسن معجزه‌ای به مراجع عرضه داشته است؟

«برخی به اشتباه تصور می‌کنند سید احمدالحسن (علیه السلام) در همان ابتدا به مراجع معجزه عرضه داشته و مشخص کردن چگونگی آن را بر عهدهٔ مراجع گذاشته است و نقش ایشان اجرای همان خواسته‌ای است که آن‌ها پیشنهاد می‌دهند و درخواست می‌کنند؛ ولی واقعیت به صورتی است که امام احمدالحسن یمانی (علیه السلام) در کتاب «در محضر عبد صالح» جلد دوم بیان فرموده است:

«در خصوص قضیهٔ معجزه، ما به برخی از مراجع گفتیم که درخواست خود را مستند و مکتوب کنند و با صدور بیانیه‌ای رسمی تصریح نمایند بر اینکه حجت به وسیلهٔ معجزه شناخته می‌شود.

باید توجه داشت که ابتدا این مراجع بودند که خواستار معجزه شدند و پاسخ‌گویی به آن‌ها برای بیان این نکته بود که آن‌ها یا دروغ‌گو هستند و جدیتی ندارند و فقط می‌خواهند مردم را به بیراهه بکشانند و این قضیه پس از آن روشن شد که ما به‌طور رسمی آن‌ها را مورد خطاب قرار دادیم و آن‌ها از پاسخ‌گویی سر باز زدند؛ یا اگر هم پاسخ می‌دادند و بیانیه‌ای رسمی می‌نوشتند و درخواست خود را مستند می‌نمودند، در واقع از نادانی خود پرده برمی‌داشتند؛ زیرا آن‌ها راه شناخت حجت را به معجزه منحصر کرده‌اند، در حالی که معجزه تنها راه ممکن نیست؛ بلکه [برای شناخت حجت خدا] راه‌های مختلفی وجود دارد.

مراجع و وکلای آن‌ها به مردم گفتند: ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه برای ما معجزه‌ای بیاورد. احمدالحسن پذیرش این درخواست را منوط به مستند و

مکتوب کردن تقاضایشان کرد، با هدف آشکارشدن دو موضوع:

اول: آن‌ها دروغ گو هستند و اگر خواسته خود را ننویسند و بین مردم منتشر نسازند دروغشان نمایان می‌شود.

دوم: آن‌ها نادان‌اند و با این اصل اعتقادی که حجت با نص شناخته می‌شود مخالفت می‌کنند. اینکه آیا حجت را می‌توان با معجزه شناخت یا نه، موضوعی مورد اختلاف است؛ حال چگونه است که مراجع تنها راه شناخت حجت را اظهار معجزه می‌دانند؟!

این پاسخ به برخی از کسانی است که به دروغ می‌گویند احمدالحسن آمده و خودش از همان ابتدا به مراجع گفته است که هر معجزه‌ای می‌خواهند از او درخواست کنند.»^۱

بنابراین برخی از مراجع کسانی بودند که در همان ابتدا خواستار معجزه شدند و آنچه امام احمدالحسن خواست - صرفاً - این بود که درخواست خود را مکتوب کنند، و پاسخ آن‌ها هرچه باشد این کار برای روشن کردن باطل بودن و دروغ آن‌ها بود.

- اگر پاسخ دادند روشن می‌شود که آن‌ها افرادی نادان هستند که اعتقاد دارند معجزه راهی واجب و ضروری برای شناخت حجت است.

- و اگر پاسخی ندهند - که واقعاً هم پاسخ ندادند - روشن می‌شود که آن‌ها دروغ‌گو هستند.

۱- امام احمدالحسن. در محضر عبد صالح. جلد ۲. انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام). چاپ اول. ۱۴۳۱ ق. ۲۰۱۰ م. ص: ۴۳ و ۴۴.

و به این ترتیب، مسئله دروغ‌گویی و نادانی آن‌ها امروز مشخص و الآن دیگر پرونده آن بسته شده است.

هلاکت خطیب، چند روز بعد از دشنام‌دادن به امام احمدالحسن

در شب نهم محرم الحرام در بصره، معممی به نام «علی شکری» در بزرگ‌ترین مسجد شهر بر منبر حسینی علیه السلام رفت تا با پسر حسین علیه السلام بجنگد و شروع به دشنام و تکفیر امام احمدالحسن کرد و حکومت عراق را بر ضد او تحریک نمود. پس از آن در کمتر از یک هفته و پیش از نیمه محرم الحرام مطابق با ۱۲/۲۲/۲۰۱۰ در یک تصادف ناگهانی - که در آن سرش متلاشی شده بود- هلاک شد؛ در حالی که او تنها کسی بود که در آن اتومبیل به هلاکت رسید.

در چندین وبسایت، ویدئویی وجود دارد که خطبه تحریک‌آمیز او را علیه امام احمدالحسن و خبر هلاکتش را بعد از شش روز نشان می‌دهد و از جمله آن‌ها وبسایت کمال حیدری است که خودش آن را بیان کرده است.^۲

امام احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«نشانه‌ها و معجزاتی در این دعوت حاصل شده است؛ از جمله هلاکت خطیب، علی شکری. این شخص پس از اینکه به احمدالحسن دشنام گفت و بر او اظهار

۱- ۱۳۸۹ هجری شمسی. (مترجم)

۲- ویدئوی هلاکت خطیب معروف «علی شکری» چند روز پس از دشنام دادن به امام احمدالحسن بر منبر امام

حسین علیه السلام: [https://www.youtube.com/watch?v=kDHfKs3evV](https://www.youtube.com/watch?v=kDHfKs3evVhttps://www.youtube.com/watch?v=kDHfKs3evV)

برتری کرد بر فراز منبر و در برابر هزاران نفر خدا را بر گفته و کرده خود گواه گرفت. خداوند خواست به او مهلت ندهد و طی فقط چند روز، هلاکش کند و او را نشانه‌ای برای اهل عالم قرار دهد. کسی که از این واقعه پند نگیرد هیچ معجزه دیگری سودی به حالش نخواهد داشت. چه تفاوتی وجود دارد بین هلاکت این ظالم و هلاکت کسی که درخواست عذاب کرد و به تحدی با رسول خدا ﷺ برخاست؟ و چه فرقی است بین هلاکت این ستمگر و هلاکت کسانی که در روز عاشورا، حسین (علیه السلام) را دشنام دادند و با وی تحدی کردند که فرجامش آتش است؟ خداوند خواست به او مهلت ندهد و او را نشانه‌ای قرار دهد و عاقبت وی این شد که در آتش سقوط کند و خودش آتش بگیرد! بنده اعتقاد دارم تمامی این‌ها نشانه‌هایی هستند که بیان می‌کنند خدا از اولیای خود دفاع می‌کند تا با این آیات و نشانه‌ها بگوید این افراد، اولیای من هستند و من -خدا- یکتای یگانه- برای آن‌ها گواهی می‌دهم. خدا را شکر شیخ علی شکری -که مراجع شما برایش شیون و زاری کردند- از فراز منبر گواهی خدا را درخواست کرد و خدا را شاهد گرفت. خداوند به او مهلت نداد و برخلاف میل منافقان، با نشانه معجزه واضح و آشکار برای من گواهی داد و همان طور که برای جدم رسول خدا و جدم حسین (صلوات خدا بر آنان) حاصل شد برای من نیز این چنین شد؛ و خداوند برای شهادت میان من و شما کافی است. این نشانه، با سند و به صورت تصویری موجود است و شما می‌توانید از آن مطلع شوید.»^۱

به زمان وفات و زمان دشنام «علی شکری» بنگرید که خداوند سبحان و متعال جز روزهایی اندک به او مهلت نداد. آیا این نشانه‌ای روشن نیست؟ آیا این همان نشانه‌ای نبود که

۱- پاسخ امام احمدالحسن در صفحه فیس بوکشان

برای رسول خدا ﷺ رخ داد و دشمنان آن حضرت را هلاک کرد، و بعداً درباره امام حسین ﷺ هم رخ داد و دشمنان ایشان را هلاک کرد؟ با وجود اینکه دشمنان رسول خدا ﷺ و دشمنان امام حسین ﷺ بعد از مدت زمانی - که اندک نبود- هلاک شدند، ولی امروز خدا آن را نشانه‌ای روشن و واضح قرار داد؛ به طوری که این شخص را تنها پس از چند روز هلاک نمود.

بازگشت کودک به زندگی

کودک عراقی «علی سعدون» در رودخانه افتاد و بعد از چند ساعت کنار رود پیدا شد؛ در حالی که صورتش رو به پایین [داخل آب] بود. او به بیمارستان منتقل شد و پزشکان، مرگ او را اعلام کردند. پدر این کودک اعتقادی به امام احمدالحسن نداشت. او از خداوند معجزه‌ای خواست تا خدا کودکش را شفا دهد. خداوند سبحان آن کودک را چند ساعت بعد از مرگش و بعد از آنکه پزشکان یقین کرده بودند که مرده است زنده کرد.

در ویدئویی جزئیات ماجرا با صدا و تصویر وجود دارد و شبکه ماهواره‌ای «الديار» آن را پخش کرد. این معجزه‌ای است که مردم در عراق نقل می‌کنند و بسیاری به واسطه آن ایمان آوردند.^۱

این معجزه مشابه معجزاتی است که با انبیا ﷺ اتفاق افتاد. در اینجا روایت این معجزه را که برای پیامبر خدا عیسی ﷺ حاصل شد نقل می‌کنم:

(و او هنوز این سخنان را به ایشان می‌گفت که رئیس آمد و او را سجده نموده و گفت: دختر من همین اکنون مرد؛ ولی بیا و دست خود را بر او بگذار تا زنده شود. عیسی آمد در

۱- ویدئویی از شبکه الديار که در آن، با پدر و دایی کودک مصاحبه می‌کنند تا به بازگشت کودک به زندگی بعد از مرگ شهادت دهند و این پس از آن بود که پدر کودک به درگاه خدا دعا کرده بود تا او را به حق احمدالحسن ﷺ بازگرداند.

حالی که او و شاگردانش همراهش بودند. و در آن زمان زنی بود که از دوازده سال قبل دچار خونریزی بود. در پیس وی آمد و دامن ردای او را لمس نمود؛ زیرا با خود گفته بود اگر فقط لباس او را لمس کنم، شفا یافته‌ام. عیسی برگشت و به وی نظر انداخت و گفت: مطمئن باش ای دختر! ایمانت تو را شفا داد؛ و آن زن در همان ساعت شفا یافت).

زنده کردن حیدر شیرخوار بعد از آنکه بر اثر تب جان سپرد

معجزه‌ای که شبکه ماهواره‌ای الدیار منتشر کرده است:

در تاریخ ۲۰۱۲/۴/۱۶ شبکه ماهواره‌ای الدیار در یکی از قسمت‌های برنامه «در میان مردم» با «سید صالح رحیم عسکر / ابونبا» دیدار کرد. وی به‌عنوان پرستار کار می‌کرد و از مؤمنان به دعوت سید احمدالحسن (علیه السلام) بود و درباره معجزه و کرامتی بزرگ، سخن می‌گفت که با بازگشت کودک شیرخوارش -حیدر- به زندگی پس از آنکه اعلام شده بود مرده است اتفاق افتاده بود. حیدر ۱۱ ماهه بود و این واقعه در ابتدای ایمان آوردن سید صالح رحیم به دعوت ایمانی اتفاق افتاد. حیدر دچار تیبی شد که در اثر آن دچار اسپاسم عضلات و اعضا گردید. او را در همین وضعیت به بیمارستان بردند و پزشک متخصص «دکتر اسامه عوادی» کودک را معاینه و وفاتش را اعلام نمود و به پدرش گفتند شیرخوارش را تحویل بگیرد، چون مرده است. پدر اصرار کرد که کودکش را در حضور خودش و تعدادی از پرستاران و کارمندان بیمارستان و تعدادی از خویشاوندان کودک و نزدیکانش معاینه کند، و همگی بر مرگ کودک تأکید کردند.

پدر به درگاه خداوند دست به دعا برداشت و خدا را به حق سید احمدالحسن سوگند داد

۱- عهد جدید. انجیل متی ۹: ۱۸ تا ۲۲.

۲- ۲۸ فروردین ۱۳۹۱. (مترجم)

که زندگی را به پسرش بازگرداند. همین که پدر دعا کرد کودک عطسه کرد (پنج عطسه) و به برکت دعا و استعانت از خدا به واسطهٔ سید احمدالحسن، آن کودک به زندگی بازگشت.

شفا از بیماری سرطان

استاد «بشار خطاب» از استان میسان در سال ۲۰۰۰م دچار ضعف شدیدی شد؛ به طوری که در ابتدا بسیاری از پزشکان از تشخیص بیماری اش ناتوان شدند؛ تا آنکه به دکتر «محمد علی شریفی» در کربلا مراجعه کرد. او پزشک بزرگ و مشهوری بود و به وی بسیار توجه نمود و آزمایشات و بررسی‌هایی را به مدت ده روز انجام داد و به وسیلهٔ این آزمایشات متوجه شد او به سرطان غدد لنفاوی مبتلا شده است. دکتر «حسان ابراهیم الاخصایی» متخصص بیماری‌های خونی در بغداد پس از بررسی مجدد تمام تحقیقات، بر این تشخیص صحه گذاشت.

استاد «بشار خطاب» شیمی‌درمانی را شروع کرد و بعد از حدود دو سال درمان حال وی رو به بهبودی گذاشت؛ اما بیماری وی به شدت عود کرد و سلامتی وی رو به وخامت گذاشت. دکتر «علاء صادق» پیگیر کار او بود و او را به بیمارستان بابل منتقل کرد. پزشکان از درمان وی ناامید شدند و خود بشار هم به صورت جدی از درمان ناامید شده و آن‌گونه که خودش گواهی می‌دهد تقریباً چشم انتظار مرگ بود.

در همان روزها پیش از سقوط حکومت صدام در عراق- دعوت سید احمدالحسن (علیه السلام) به بشار رسید. او ایمان آورد و بعد از آن امیدوار شد تا شاید به برکت سید احمدالحسن (علیه السلام) شفا یابد و در عمل نیز به فضل ایمان بشار به منجی سید احمدالحسن- معجزهٔ الهی از راه رسید. بعد از آن، بشار معاینات بیشتری انجام داد، و او و پزشکان به خاطر از بین رفتن هرگونه اثری از سرطان، شگفت‌زده شدند؛ و الحمد لله رب العالمین.

گواهی بشار خطاب با صدا و تصویر به صورت مستند موجود است و می‌توانید با مراجعه به مستندات معجزه در سایت انصار امام مهدی (علیه السلام) از آن مطلع شوید؛ و نیز می‌توانید با خود استاد بشار ارتباط برقرار کنید و ایشان آمادگی دارد برای هرکس که از وی درخواست کند شهادت بدهد.

شفای افلیج

سید احمدالحسن با یکی از انصار خود در سامرا بود و زیارت امامین عسکریین (علیهم السلام) را انجام داد. سپس تصمیم به بازگشت به بغداد گرفتند. آن‌ها سوار ماشین شدند و روی صندلی عقب نشستند. پیرمردی، در حالی که به همراه جوان بیماری با دست و پای فلج که به سختی می‌توانست صحبت کند وارد ماشین شدند و روی صندلی‌های ماشین نشستند. وضعیت بیمار، بسیار سخت بود؛ زیرا نمی‌توانست درست بنشیند و پدرش روی او خم می‌شد... کسی که همراه سید بود بلند شد و جای خود را به آن جوان فلج داد و درباره بیمار از پدرش سؤال کرد. پدر گفت او اندکی قبل بیمار شده است و ما به زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌رویم تا برای پسر شفا بخواهیم. پرسید: شما از کدام استان هستید؟ پدر گفت: ما از استان موصل هستیم... سید احمدالحسن برخی آیات قرآنی را بر جوان فلج خواند تا آنکه به نیمه راه رسیدند و ماشین در استراحتگاه توقف کرد. سید احمدالحسن به جوان گفت دستت را حرکت بده و او آن را حرکت داد... گفت پاهایت را حرکت بده و او حرکت داد... به ایشان گفت ای جوان بیرون برو. او با لکنت زبان گفت نمی‌توانم. سید احمد بار دیگر به او گفت پایین بیا، تو به اذن خدا می‌توانی. او پایین آمد و شروع به حرکت کرد. سپس سید احمدالحسن آبی برداشت و برخی از سوره‌های قرآن کریم را بر آن خواند؛ سپس به او گفت پاهایت را با آب بشوی؛ و جوان به‌طور

کامل شفا یافت و سپس آن‌ها به سفر خود به سمت حرم امیرالمؤمنین ادامه دادند. عده‌ای از مؤمنان به این حادثه گواهی می‌دهند.^۱

صرخی بعد از دشنام‌دادن به یمانی و درخواست نزول عذاب بر خودش

محمود حسنی صرخی^۲ اعلامیه زشت و توهین‌آمیزی علیه امام احمدالحسن منتشر و پیروان خود را علیه انصار امام مهدی علیه السلام تحریک کرد، و به صورت یک‌جانبه با امام احمدالحسن مباحله کرد و ایشان را دشنام داد؛ سپس علیه خودش دعا کرد که اگر دروغ گو باشد عذابی از آسمان بر خودش فرود بیاید.

تنها بعد از چند هفته، نیروهای عراقی به صورت هوایی به خانه صرخی و انصار و دفترهایش حمله کردند و شبکه‌های جهانی نقل کردند که درگیری‌های صورت‌گرفته منجر به هلاکت ۱۲۵ نفر از پیروان او و مجروح شدن حدود ۴۰۰ تن و سوختن کامل خانه و دفترهایش و ویران شدنشان شد.

خداوند سبحان و متعال برای حق شهادت داد. چندین ویدئو با صدا و تصویر وجود دارد که دشنام او را به امام احمدالحسن و درخواست او را از خداوند سبحان و متعال برای نزول عذاب بر خودش به ثبت رسانده‌اند و سپس حوادثی را که بعداً برای او و پیروانش رخ داد به تصویر می‌کشند.^۳

۱- این حادثه در کتاب کرامات و غیبیات، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، بیان شده است.

۲- مرجع دینی عراقی.

۳- مستند نازل شدن عذاب بر صرخی: <https://www.youtube.com/watch?v=HqmqGgYzIs>

و این، نشانه‌ای روشن است که به آیات و کرامات بسیار دیگر امام احمدالحسن اضافه می‌شود و مشابه نشانه‌های حضرت محمد ﷺ و امام حسین ﷺ است.

پس خداوند سبحان و متعال با کسانی که آن نشانه‌ها را برای فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ و امام حسین ﷺ معتبر می‌شمارند چگونه مواجه خواهد شد، اگر همین نشانه‌ها را امروز نشانه‌ای برای صاحب حق، امام احمدالحسن وصی و فرستاده امام مهدی ﷺ معتبر بشمارند؟ آیا تفاوتی میان نبودکردن دشمنان اولیای خدا توسط خدا در گذشته و نبودکردن امروز دشمنان ولی‌اش وجود دارد؟ چرا آن آیات نشان می‌داد محمد ﷺ و حسین ﷺ اولیای خدا بوده‌اند، ولی امروز این نشانه‌ها دلیلی برای آن نباشد که یمانی ولی خداوند است؟!

اعتراف کورانی به دو معجزه‌ای که از امام احمدالحسن درخواست کرد

کورانی به‌صورت صوتی- به دو معجزه امام احمدالحسن ﷺ اعتراف کرده است؛ معجزاتی که خودش در برنامه «مهدی موعود» در شبکه تلویزیونی «الکوثر» به‌صورت مستقیم درخواست کرده است.

در این مستند صوتی، کورانی در روم پالتاک- که به‌طور منظم در آن حضور داشت- در برابر بیش از ۶۰۰ بیننده به دو معجزه که خودش در برنامه تلویزیونی درخواست کرده بود اعتراف می‌کند.

کورانی در برنامه پالتاک^۱ به دو معجزه از امام احمدالحسن ﷺ اعتراف می‌کند که خود

۱- پالتاک برنامه‌ای برای ارتباطات اجتماعی است. در این برنامه، گپ‌های گروهی صوتی وجود دارند که بعضی از آن‌ها میزبان شخصیت‌های سیاسی و مذهب نیز هست.

کورانی درخواستشان را مطرح کرده بود. او در برنامه خودش درخواست کرده بود اگر امام احمدالحسن حق است باید کاری کند که او نتواند دیگر در شبکه الکوتر حضور پیدا کند. به دنبال به آتش کشیدن کنسولگری ایران توسط جماعت صرخی، به دلیل خشم آن‌ها از بیانات دیگرش علیه آن‌ها، او یک سال از حضور در این شبکه منع شد و این در حالی بود که پیروان احمدالحسن هیچ نقش در این آتش‌سوزی نداشتند. این حادثه باعث شد وی یک سال کامل نتواند در این شبکه حضور داشته باشد و بعد از درخواست این معجزه، به او اجازه حضور مجدد در این شبکه داده نشد، و به مدت یک سال یا بیشتر حضور وی در برنامه «مهدی موعود» صورت نپذیرفت و این را همه کسانی که پیگیر برنامه مذکور بودند به صراحت تأیید می‌کنند. این برنامه تقریباً هر هفته پخش می‌شد و این اتفاق نشانه‌ای بود که خود او درخواست کرد و محقق شد.

اما درخواست دوم او هلاکت شارون بود، و شارون بعد از مدتی با مرگ بالینی هلاک شد و این را همه می‌دانند، و معجزه دوم هم تحقق یافت. کورانی در ابتدا دروغ گفت و گفت مرگ «اولمرت» را خواسته و اشتباهاً شارون را گفته است. تا از سخن خودش فرار کند؛ ولی بعداً در برنامه تلویزیونی اعتراف می‌کند که درخواست او همان شارون بوده است. این نشانه دوم بود که وی به صورت مستقیم در برنامه زنده درخواست کرد و فایل صوتی اعتراف کورانی در روم پالتاک با نام «علی مع الحق» - در برابر بیش از ۶۰۰ بیننده روم درباره دو نشانه‌ای که خود وی درخواست کرده بود موجود است و همه می‌توانند از آن مطلع شوند.^۱

۱- کورانی خودش به دو معجزه امام احمدالحسن (علیه السلام) که خود وی در برنامه «مهدی موعود» در شبکه الکوتر درخواست کرده بود اعتراف می‌کند: https://www.youtube.com/watch?v=-_FbfujawA

خداوند عرعور را بعد از توهین و تعدی وی بر مهدی احمدالحسن، رسوا می‌کند

در ماه رمضان سال ۱۴۳۱ ق مناظره‌هایی تصویری بین انصار امام مهدی (علیه السلام) و شیخ سلفی «عدنان عرعور» در شبکه ماهواره‌ای «صفا» - که گرایش سلفی دارد - برگزار شد. در این مناظره «عدنان عرعور» به امام احمدالحسن ناسزا گفت و بر ایشان تجاوز کرد و از او معجزه‌های آشکار خواست. مجری برنامه نیز به‌طور کامل به شیخ سلفی عرعور گرایش داشت. بیش از یک سال نگذشت که خداوند او را رسوا و خوار کرد و او را نشانه‌ای برای جهانیان نمود.

اخباری موثقی در شبکه‌های ماهواره‌ای از «عدنان عرعور» منتشر شد که او کارهایی غیراخلاقی انجام می‌دهد و اینکه وی از ده‌ها سال قبل این کارهای زشت و قبیح را انجام می‌داده و کسی هم وجود داشته که ده‌ها سال از این کارها خبر داشته است؛ ولی در آن برهه خداوند وی را رسوا نمود و این به آن جهت بود که وی بر مهدی احمدالحسن (علیه السلام) تجاوز کرده و ایشان را در ماه رمضان قبل دشنام داده و به مبارزه طلبیده بود و از امام احمدالحسن معجزه خواسته بود؟! و خداوند سبحان و متعال، حکیم است و نشانه‌های خود را در افرادی شناخته‌شده قرار می‌دهد، بعد از اینکه آن‌ها امام احمدالحسن را به مبارزه می‌طلبند و به وی توهین می‌کنند.

یک مسئله دیگر: خود شبکه «صفا» نیز چند روز پس از این توهین و تعدی، بسته شد و ویدئوی این معجزه هم موجود است.^۱

۱- خداوند عرعور را پس از گذشت کمتر از یک سال از توهین و تجاوزش به مهدی امام احمدالحسن (علیه السلام) و درخواست معجزه علنی از ایشان، با گناه «لواط» رسوا می‌کند:

نام کافر روی پیشانی الوصابی

طی مناظره‌های سال ۱۴۳۲ که میان مهندس «شوقی احمد» از انصار امام مهدی (علیه السلام) از پیروان امام احمد الحسن، و شیخ سلفی «خالد الوصابی» در برنامه «کلمه» در شبکه صفا جریان داشت، شیخ سلفی «خالد الوصابی» به امام احمد الحسن توهین کرد و به ایشان فحش و ناسزا گفت. خداوند سبحان و متعال آیه‌ای را روی پیشانی او قرار داد و نخ‌های عمامه‌ای که روی سرداشت به شکل واضح، کلمه کافر را نشان داد.^۱

(به‌راستی که در این، نشانه‌هایی است برای تیزبینان).^۲

چرا خدا همه کسانی را که دشنام می‌دهند و به حجت‌های خدا تعرض می‌کنند هلاک نمی‌کند؟

بعد از دو معجزه برای هلاکت برخی بزرگان دینی در عراق پس از توهین و تعدی علنی‌شان بر امام احمد الحسن که نقل شد ممکن است این پرسش در ذهن عده‌ای خطور کند: چرا خدا همه کسانی را که دشنام می‌دهند و به حجت‌های خدا تعرض می‌کنند هلاک نمی‌کند؟

امام احمد الحسن (علیه السلام) در پاسخ به این پرسش می‌فرماید:

«زیرا حکمت از معجزه، اثبات متصل بودن من به خداست و این حکمت با

<https://www.youtube.com/watch?v=Ec>

۱- نخ‌های عمامه شیخ سلفی، الوصابی، در طول مناظره او با انصار امام مهدی (علیه السلام) کلمه کافر را روی پیشانی وی

می‌نوشتند: <https://youtu.be/HDGlXUOdCZc>

۲- حجر، ۷۵.

هلاکت یک نفر محقق شده است. خدا همه کسانی را که در روز عاشورا با امام حسین بیکار کردند به وسیله معجزه هلاک نمی فرماید؛ بلکه تنها کسانی را هلاک می فرماید که می خواهد نشانه‌ای باشند. حتی خداوند شمر یا حرمله را - علی رغم اینکه بزرگ‌ترین بدی‌ها را در حق امام حسین (علیه السلام) به انجام رساندند - از جمله دشنام‌دادن، و متهم کردن وی به اینکه اهل آتش است - هلاک نمی فرماید.

اما اینکه شما نشانه‌ای مخصوص به خودت می خواهی، پس بدان - خداوند توفیقت دهد، گام‌هایت را استوار بدارد و به زینت عقل آراسته‌ات فرماید - خلفا و جانشینان خدا نه دلک هستند نه بازیگر سیرک و نه پهلوان‌های میدان‌دار چهارراه‌ها و خیابان‌ها تا حرکت‌ها و کارهایی انجام دهند که نفس را در سینه‌ها حبس کند! نهایت آنچه درباره معجزه می توان گفت این است که معجزه، نشانه‌ای از سوی خداوند است و ثابت می کند کسی که معجزه برایش حاصل شده، یکی از اولیای خداوند است و اینکه خدا از او دفاع و او را تأیید می فرماید. این امر در این دعوت حق بارها محقق شده است؛ از جمله در واقعه‌ای که برای شیخ علی شکری اتفاق افتاد. او شخصیتی شناخته شده در حوزه نجف و قم بود و وقتی خداوند او را هلاک فرمود برخی فقها برایش شیون و زاری کردند!

خداوند توفیقت دهد و گام‌هایت را استوار بدارد! هوشیار باش که خداوند در قرآن تصریح فرموده او خواهان ایمان به غیب است؛ از همین رو حتی وقتی معجزاتی انجام می دهد در این معجزات مجالی برای ایمان به غیب باقی می گذارد و آن‌ها را معجزاتی قهری - که مجالی برای ایمان به غیب باقی نمی گذارند - قرار نمی دهد. اگر او نشانه‌ای قهری - که جایی برای ایمان به غیب باقی نمی گذارد - انجام دهد ایمان کسی را که در اثر چنین نشانه‌ای ایمان آورده باشد نخواهد پذیرفت. قصه فرعون در قرآن معروف است و علتی برای پذیرفته نشدن ایمان فرعون وجود ندارد، مگر قهری بودن نشانه که

مجالى برای غیب باقى نگذاشته بود؛ و بنده این مطلب را به طور مفصل در کتاب «تفسیر آیه‌ای از سوره یونس» بیان کرده‌ام؛ می‌توانی مراجعه کنی.

اگر خدا خواهان ایمان آوردن مردم با معجزه‌های انفرادی قهری بود - که مجالى برای ایمان به غیب باقى نمی‌گذارند - فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ قطعاً فرستادگان خود را با معجزات انفرادی به سویی حاکمان زمان خویش گسیل می‌داشت و به عنوان مثال - هر فرستاده‌ای در برابر حاکم می‌ایستاد و اسبش را به قطعه‌ای طلا یا آهن تبدیل می‌کرد و از حاکم می‌خواست تا این معجزه را نزد خود نگه دارد. اگر آن فرستاده چنین می‌کرد قطعاً آن‌ها ایمان می‌آوردند و سایر مردم در ایران یا اروپا به یک باره ایمان می‌آوردند و کار فیصله می‌یافت. یا دست‌کم - حضرت محمد ﷺ نامه‌های خود را طبق زبان آن حاکمان می‌نوشت نه به زبان عربی! یا خداوند قرآن را به همه زبان‌ها نازل می‌فرمود یا دست‌کم به صد زبان! آیا این کار برای اتمام حجت بر مردم استوارتر نبود؟ که اگر چنین کارهایی را به انجام می‌رساند نشانه‌ای آشکار برای محمد ﷺ و متصل بودنش به خدا می‌شد یا دست‌کم - چه خوب می‌شد اگر محمد ﷺ قرآن را به همه زبان‌ها ترجمه می‌فرمود، به جای اینکه این کار را برای وارد شدن اجتهادهای شخصی رها کند که در نتیجه چندین ترجمه انگلیسی به صورت ترجمه‌های متفاوت و متضاد برای ما باقى بماند! به خصوص اینکه برخی از این دروغ‌گوها بر بالای منبر به شما می‌گویند که محمد و امامان به همه زبان‌ها سخن می‌گفتند؛ پس چرا رسول خدا و ائمه علیهم السلام قرآن را ترجمه نکرده‌اند؟! آیا مثلاً حضرت محمد و ائمه (صلوات خدا بر آنان) بخیل بوده‌اند؟! چنین نسبت‌هایی از ساحت آنان بسی به دور است! یا ترجمه کردن قرآن در حالی که غیر عرب به شدت به آن نیاز داشتند موافق حکمت نبود؟! یا حدود دویست و پنجاه سال، زمانی کافی محسوب نمی‌شود تا رسول خدا و ائمه اقدام به ترجمه کنند؟! یا اینکه تسلط یک شخص به صدها زبان،

معجزه‌ای آشکار و حجتی کامل و استوار در طول زمان محسوب نمی‌شود؟!

من به شما اطمینان می‌دهم که بسیاری از ملحدان وقتی می‌گویند اگر خدا وجود دارد چرا برای ما معجزه کوچکی برای اثبات وجود خود ارائه نمی‌دهد تا به او ایمان بیاوریم، در گفتار خود کاملاً راست می‌گویند. بنده در اینجا به نیابت از پروفیسور ریچارد داوکینز، درخواستی برای معجزه ارائه می‌کنم. او می‌گوید: چرا خداوند دست قطع‌شده انسان متدین را مثل دوزیستان وقتی بخشی از اعضای بدنشان قطع می‌شود- از نو در نمی‌آورد تا وجودش را تصدیق کنیم؟! آیا شما که مؤمن به وجود خدا هستی می‌توانی به او توضیح بدهی چرا خدا درخواست او را اجابت نمی‌کند؟ درخواست او خطاب به همه مؤمنان به خصوص به کسانی است که به معجزات مجانی [معجزاتی خالی از هرگونه هزینه‌ای برای تفکر و اندیشیدن] ایمان دارند و خود را به آب و آتش می‌زنند تا مردم فقط ایمان بیاورند؛ هرچند ایمانی خالی از هرگونه مجالی برای غیب بوده باشد!

کسانی که می‌گویند احمدالحسن باید برایشان معجزه درخواستی‌شان را بیاورد و اگر چنین نکنند بر حق نیست، لازم است خودشان معجزه‌ای از پروردگارشان - که به او ایمان دارند- به پروفیسور داوکینز ارائه دهند! بنده اعتقاد دارم پروردگار تواناتر از بنده است و اگر معجزه‌ای برای داوکینز ارائه نمی‌کند طبق قانون خود آن‌ها دکتر داوکینز صددرصد حق دارد، و طبق همان قاعده‌ای که خود آن‌ها قبولش دارند "الحاد: بی‌خدایی" کاملاً صحیح است. آیا آن‌ها این نتیجه را می‌پذیرند؟! یا این قانون شیطانی آن‌ها فقط در رویارویی با احمدالحسن کاربرد دارد؟!»

این‌ها تمام معجزات نیستند؛ بلکه همیشه و به‌طور مداوم، شهادت‌هایی از معجزات امام احمدالحسن توسط افرادی از مکان‌های متعدد و زبان‌های مختلف وجود دارد؛ کسانی که سابقه نداشته با یکدیگر ارتباط داشته باشند؛ به‌طوری که تبانی آن‌ها را برای دروغ‌گفتن ناممکن می‌کند، و دست‌کم این معجزات باید مردم را به جست‌وجو و تحقیق دربارهٔ این دعوت حق وادار کند.

اما کسی که می‌خواهد به‌عنوان شرط ایمان آوردن به امام احمدالحسن شفا یابد، امام احمدالحسن دربارهٔ او می‌فرماید:

«شما از خودت بپرس و این شخص هم باید از خودش بپرسد که آیا او می‌خواهد از حق پیروی کند، یا می‌خواهد شفا یابد؟! اگر می‌خواهد از حق پیروی کند و او همان‌طور که می‌گویی- هوشیار است، آخرین بیانیه‌ای که آمد یعنی بیانیهٔ یمانی- برای او کافی است و هزاران رؤیایی که تعداد بسیاری از مردم دیده‌اند برای او کافی است و شفای بیمارانی از انصار برای او کافی است؛ برخی از آن‌ها مبتلا به سرطان بودند و حالتی ناامیدکننده داشتند و شرح این وقایع اکنون موجود است و صحبت‌های خود این بیماران هم وجود دارد و شخص بیمار در برابر خدا شهادت می‌دهد که به‌سبب ایمانش به این دعوت حق شفا یافته است.

یکی از انصار هست که به بیماری فلج اطفال مبتلاست و اکنون هم ناتوان است؛ در حالی که از دوران طاغوت صدام، مؤمن به دعوت خدا بوده است، و با اموال و با بدن ناتوان خودش و با هرچه در توان دارد، در این دعوت جان‌فشانی می‌کند و اخلاص و مجاهدت می‌ورزد، در حالی کاملاً یقین دارد؛ و بنده هرگز از او نشنیده‌ام به‌خاطر رنج‌هایی که می‌کشد، شفا و درمانی بخواهد.

در حالی که شما- حتی پیش از عمل و پیش از ایمان- در این زندگی دنیوی پاداش

می‌خواهید!»

این پیوست به برخی مصادیق معجزه در دعوت امام احمدالحسن اختصاص داشت. معجزه مادی علاوه بر دیگر معجزات در دعوت یمانی بسیار بوده است، و به‌طور مداوم و مشابه آنچه با حجت‌های الهی و انبیا و رسولان گذشته علیهم‌السلام حاصل شده است اتفاق می‌افتند؛ به‌گونه‌ای که کسی که به حجت‌های الهی و معجزاتشان اعتقاد داشته باشد امکان ندارد این معجزات را تکذیب کند یا داللتشان را بر حقانیت احمدالحسن، دروغ بداند؛ مگر آنکه اقرار کند او سیاست یک بام و دو هوا را در پیش گرفته، و عقیده او، صرفاً یک میراث است، و باور خودش نیست! ما فقط به معجزاتی که به‌طور کامل مستند بوده است بسنده کردیم تا برهانی باشد برای کسی که به‌دنبال معجزات است، یا شاید دست‌کم برای افراد باشد تا درباره دعوت ایشان و اعجاز علمی و دیگر دلایلش به تحقیق و جست‌وجو بپردازند.

منابع این پژوهش

کتاب‌های مقدس

۱. قرآن کریم.
۲. کتاب مقدس عهد قدیم.
۳. کتاب مقدس عهد جدید.

کتاب‌های امام احمدالحسن

۴. امام احمدالحسن، کتاب توهم بی‌خدایی، نشانه‌های پروردگار در هستی، مؤسسه انتشاراتی نجمة الصباح (ستاره صبح)، چاپ اول، ۱۴۳۴ق. ۲۰۱۳م.
۵. امام احمدالحسن، کتاب عقاید اسلام، به پیوست از تو درباره روح می‌پرسند، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ اول، ۱۴۳۷ق. ۲۰۱۶م.
۶. امام احمدالحسن، کتاب در محضر عبد صالح، جلد اول، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ اول، ۱۴۳۱ق، ۲۰۱۰م.
۷. امام احمدالحسن، کتاب در محضر عبد صالح، جلد دوم، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ اول، ۱۴۳۱ق، ۲۰۱۰م.
۸. امام احمدالحسن، کتاب روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، جلد اول، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ سوم، ۱۴۳۱ق، ۲۰۱۰م.
۹. امام احمدالحسن، کتاب روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، جلد دوم،

انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ سوم، ۱۴۳۱ق، ۲۰۱۰م.

۱۰. امام احمدالحسن، کتاب روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، جلد سوم قسمت دوم، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ سوم، ۱۴۳۱ق، ۲۰۱۰م.

۱۱. امام احمدالحسن، کتاب جهاد درب بهشت است، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ دوم، ۱۴۳۱ق، ۲۰۱۰م.

۱۲. امام احمدالحسن، کتاب پاسخ‌های روشنگرانه، جلد اول، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ دوم، ۱۴۳۱ق، ۲۰۱۰م.

۱۳. امام احمدالحسن، کتاب پاسخ‌های روشنگرانه، جلد پنجم، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ دوم، ۱۴۳۱ق، ۲۰۱۰م.

۱۴. امام احمدالحسن، کتاب پاسخ‌های روشنگرانه، جلد ششم، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ دوم، ۱۴۳۱ق، ۲۰۱۰م.

۱۵. امام احمدالحسن، کتاب حواری سیزدهم، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ اول، ۱۴۳۳ق، ۲۰۱۲م.

۱۶. امام احمدالحسن، کتاب گوساله، جلد دوم، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ دوم، ۱۴۳۱ق، ۲۰۱۰م.

۱۷. امام احمدالحسن، کتاب متشابهات، جلد سوم، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ دوم، ۱۴۳۱ق، ۲۰۱۰م.

۱۸. امام احمدالحسن، کتاب متشابهات، جلد دوم، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ دوم، ۱۴۳۱ق، ۲۰۱۰م.

۱۹. امام احمدالحسن، کتاب گزیده‌ای از تفسیر سورة فاتحه، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، چاپ دوم، ۱۴۳۱ق، ۲۰۱۰م.

۲۰. امام احمدالحسن، خطبه محرم الحرام، محرم ۱۴۳۲ق.

<https://almahdyoon.org/arabic/documents/audio/saed/khetab-moVarram.mp3>

۲۱. امام احمد الحسن، صفحه رسمی فیس‌بوک

<https://www.facebook.com/Ahmed.Alhasan.۱۰۳۱۳>

۲۲. برنامه دیدار در خصوص الحاد با سید احمدالحسن، شبکه المنقذ العالمی، قسمت اول، دسامبر ۲۰۱۵

<https://www.youtube.com/watch?v=O۲ottFGdRLE>

کتاب‌های انصار امام مهدی علیه السلام

۲۳. کتاب کرامات و غیبات، گردآوری شده توسط بشار الفیصلی.

<https://almahdyoon.org/arabic/documents/books-Ansar/Karamat-wa-ghaybiyat.pdf>

کتاب‌های امامیه

۲۴. حسن بن مطهر حلی (علامه حل، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، چاپ اول ۱۹۸۸م.

۲۵. سید ابوالقاسم موسوی خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، منشورات أنوار الهدی، چاپ هشتم ۱۹۸۱م.

۲۶. سید محمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۹۹۷م.

۲۷. شیخ منصور احمد طبرسی، الاحتجاج، منشورات الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۳۸۰ق.

۲۸. شیخ أبو جعفر محمد بن حسن طوسی، الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد، دارالأضواء للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ دوم، ۱۹۸۶م.

۲۹. شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، غیبت، منشورات الفجر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.

۳۰. شیخ محمد رضا مظفر، عقائد الامامیه، چاپ اول، ۱۳۸۰ق.

۳۱. شیخ جعفر سبحانی، محاضرات في الإلهيات (گفت‌وگوهای در الهیات)، مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ هشتم، ۱۴۲۱ق.

۳۲. شیخ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، چاپ اول، ویراست سوم، ۱۴۲۶ق.

۳۳. مرجع حائری، تزکیه نفس از دیدگاه ثقلین، انجمن فرهنگی معارف اسلامی، ۲۰۰۹:

<http://www.alhaeri.org/ceo/pages/lib-indexes.php?p=lib&bid=۵۳&pid=۱>

۳۴. مرجع حائری، کتاب اصول الدین در فصل دوم نبوت مبحث دوم: ادله نبوت:

<http://www.alhaeri.com/moalafat/osul/osol-۰۹.html>

۳۵. ابو جعفر محمد بن علی بن حسین ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، امالی، مرکز چاپ و نشر بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

۳۶. شیخ ابوالنصر محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، مؤسسه انتشاراتی اعلمی،

چاپ اول، ۱۹۹۱م.

۳۷. شیخ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، دار الکتب الإسلامية، چاپ سوم، ۱۳۸۸ق.

۳۸. علامه محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۹۸۳م.

۳۹. محقق جعفر سبحانی، مفاهیم قرآن، جلد چهارم، مؤسسه امام صادق (علیه السلام) چاپخانه: اعتماد، نسخه صوتی از روی نسخه چاپ شده.

۴۰. ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی، هداية الكبرى، مؤسسه چاپ و نشر و توزیع البلاغ، چاپ چهارم، ۱۹۹۱م.

۴۱. ابوحسن علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، بنیاد چاپ و نشر دار الکتب، چاپ سوم، ۱۴۰۴م.

۴۲. سید فضل الله راوندی، قصص انبیا، مجتمع تحقیقات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

۴۳. علی کورانی عاملی، دجال بصره، چاپ دوم:

<http://www.alameli.net/file/۸۶۹/download?token=۷۰deM۴۹>

کتاب های اهل سنت

۴۴. محمد بن یوسف سنوسی، الحقائق فی تعریفات مصطلحات علماء الکلام، کتابخانه مسجد نبوی، ۱۸۴۶م.

<http://www.achaari.ma/Article.aspx?C=۵۷۱۰>

۴۵. محمد بن یوسف سنوسی، ام البراهین سنوسی صغری بشرح سنوسی. کتابخانه علمی، بیروت ۲۰۰۹م.

۴۶. عبدالکریم شهرستانی، نهایة الاقدام فی علم الکلام، کتابخانه فرهنگی دینی، چاپ

اول، ٢٠٠٩م.

٤٧. سيف الدين آمدى، اىكار الأفكار، جلد دوم، خانه اسناد و كتابخانه ملى، مركز تحقيقاتى التراث، چاپ دوم، قاهره، ٢٠٠٤م.

٤٨. ابوبكر باقلانى، كتاب الإنصاف، دار التوفيق النموذجية، چاپ دوم، ٢٠٠٠م.

٤٩. ابوبكر باقلانى، البيان عن الفرق بين المعجزات والكرامات والحيل والكهانة والسحر والتارنجات، كتابخانه شرقى، ١٩٥٨م.

٥٠. عبد الملك جوينى، لمع الأدلة في قواعد عقائد أهل السنة والجماعة، دنياى كتاب، لبنان، چاپ دوم، ١٤٠٧ق، ١٩٨٧م.

٥١. عبد الملك جوينى، كتاب الإرشاد إلى قواطع الأدلة في أصول الدين، خانه كتاب علمى، چاپ اول، ١٩٩٥م.

٥٢. محمد بن جرير طبرى، تفسير طبرى، چاپ و انتشار و توزيع و تبليغات دار هجر، چاپ اول، ١٤٢٢ق، ٢٠٠١م.

٥٣. عضد الدين ايجى، المواقف في علم الكلام، دارالجيل، بيروت، چاپ اول، ١٩٩٧م.

٥٤. سعد الدين مسعود بن عمر تفتزائى، شرح المقاصد، دارالمعارف النعمانية، ١٤٠١ق، ١٩٨١م.

٥٥. ابوحامد محمد غزالى، تهافت الفلاسفة، دارالمعارف، قاهره، مصر، چاپ چهارم.

٥٦. ابو الوليد محمد بن رشد، تهافت التهافت، دار الكتب العلمية، ٢٠٠١م.

٥٧. ابو الوليد محمد بن رشد، مناهج الأدلة، مركز دراسات الوحدة العربية، ٢٠٠١م.

٥٨. على بن على بن محمد بن ابي العز دمشقى، شرح العقيدة الطحاوية، مؤسسة چاپ و

نشر و توزیع و ترجمه دار السلام (زیرشاخه نشر دفتر اسلامی)، چاپ اول مصر، ۱۴۲۶ق، ۲۰۰۵م.

۵۹. محمد راتب نابلسی، موسوعه نابلسی [/https://nabulsi.com/web](https://nabulsi.com/web)

کتاب‌های مسیحیان

۶۰. دایرةالمعارف کتاب مسیحی، فرهنگ کتاب مقدس

<http://st-takla.org/Full-Free-Coptic-Books/FreeCopticBooks-۰۰۲-Holy-Arabic-Bible-Dictionary/Kamous-Al-Engeel-index.html>

۶۱. یاپ شنود، در جواب سؤال:

http://st-takla.org/FAQ-Questions-VS-Answers/۰۱-Questions-Related-to-The-Holy-Bible__Al-Ketab-Al-Mokaddas/۰۴۶-Sinners-Making-Miracles.html

۶۲. هربرت لوکیر Herbert Lockyer تمام معجزات در کتاب مقدس، ترجمه ادوارد ودیع عبدالمسیح، دار الثقافة چاپ اول ۱۹۹۹م.

۶۳. ژوزف کنی Joseph Kenny، مبانی مشترک ایمان در مسیحیت و اسلام، برگرفته از کتاب Summa Contra Gentiles توما اکوینی Christian-Islamic Preambles of Faith: An Exercise in Philosophy of Religion Or Kalām for Our Day : Modeled After Thomas Aquinas, Summa Contra Gentiles, ۱ - ۳ Council for Research in Values and Philosophy, ۱۹۹۹ - page: ۱۳۷.

۶۴. شرح کتاب مقدس، عهد جدید، پدر آنطونیوس فکری

http://st-takla.org/pub_Bible-Interpretations/Holy-Bible-Tafsir-۰۰۲-New-Testament/Father-Antonious-Fekry/۰۱-Engeel-Matta/Tafseer-Engil-Mata__۰۱-Chapter-۱۶.html

۶۵. شرح کتاب مقدس، عهد جدید، کشیش تادرس یعقوب ملطی

http://st-takla.org/pub_Bible-Interpretations/Holy-Bible-Tafsir-۰۲-New-Testament/Father-Tadros-Yacoub-Malaty/۰۲-Engil-Morkos/Tafseer-Engel-Markos_۰۱-Chapter-۰۸.html

کتاب‌های عمومی

۶۶. ریچارد داوکینز، ساعت‌ساز نابینا، ترجمه د. مصطفی ابراهیم فهیمی، هیئت عمومی کتاب مصر، ۲۰۰۲ م.

۶۷. استیون هاوکینگ، کتاب طرح بزرگ

Hawking, Stephen. The grand design. Random House Digital, Inc., ۲۰۱۱.

۶۸. دیوید هیوم، کاوشی در ادراک بشری، سازمان ترجمه عربی، ترجمه اول، ۲۰۰۸ م.

۶۹. باروخ اسپینوزا، رساله‌ای در لاهوت و سیاست، مؤسسه چاپ و نشر بیروت، چاپ اول، ۲۰۱۵ م.

۷۰. دایرةالمعارف فلسفی ولتر. Dictionnaire philosophique portatif, Voltaire.

<https://books.google.com/books?id=esDz۰rPJhfsC>

۷۱. جمال‌الدین بن منظور انصاری، لسان‌العرب، مؤسسه صادر، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.

۷۲. مروان عطیه، فرهنگ جامع، چاپ و نشر نوادر، ۲۰۱۲ م.

والحمد لله رب العالمین.